

آیة اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی (دام ظلہ)



سوگندہای قرآنی

پرمایه

گردآوری و تحقیق:
ابوالقاسم علیان نژادی



اسم الله الوهاب





آیه الله العظمیٰ محارم شیرازی (دام ظلّه)

گردآوری و تحقیق:
ابوالقاسم علیان نژادی

فهرستتویسی پیش از انتشار: توسط مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ -

سوگندهای پربار قرآن / تألیف ابوالقاسم علیان نژادی. - قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۶.

ISBN: 978-964-533-030-7

۵۶۸ ص.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. سوگند در قرآن. الف. مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع). ب. عنوان.

۲۹۷/۱۵۹

۹ ص ۸/ ۸۷ BP

ناشر برگزیده سال ۱۳۸۴

سوگندهای پربار قرآن

تألیف: ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم

صفحه و قطع: ۵۶۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۰-۷



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۲۷	مقدمه
۲۷	تفاوت تفسیر موضوعی و ترتیبی
۲۷	سوگندهای پرمعنای قرآن
۲۸	تنوع سوگندهای قرآن
۲۸	پیش‌نیازهای بحث
۲۹	میوه‌های این مباحث
۲۹	عظمت قرآن مجید
۳۲	توصیف قرآن از زبان پیامبر اسلام ﷺ
۳۳	تفکر و تأمل در مضامین آیات قرآن
۳۵	۱. حکم شرعی سوگند یاد کردن
۳۶	اقسام سوگند
۳۷	سوگندهای دروغ و مجازات شدید آن
۳۹	سوگند در روایات اسلامی
۴۰	ترک سوگند راست حتی با ضرر مالی!
۴۱	کفاره سوگند
۴۳	۲. سوگند به غیر خدا

۴۶	سه راه حل
۴۸	شایعه پراکنی، بلای عصر ما
۴۹	۳. ماهیت و محتوای سوگند
۵۰	۴. فلسفه سوگندهای خداوند
۵۳	اسلام آیین اندیشه و تفکر
۵۳	در چه اموری بیندیشیم؟
۵۴	۱. تفکر در جهان آفرینش
۵۴	۲. اندیشه در تاریخ گذشتگان
۵۵	۳. تفکر در آیات الهی
۵۵	۴. تفکر در مثالهای قرآن
۵۶	تفکر در کلام امیرمؤمنان علی (ع)
۵۷	تفسیر سوگندهای قرآن در کلام دانشمندان
۵۷	۵. شیوه‌های بحث از قسم‌های قرآن

فصل اول: سوگندهای یازده گانه / ۵۹

۶۱	قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس
۶۱	«مُقَسَّمٌ بِهِ» و «مُقَسَّمٌ لَهُ» و رابطه بین این دو
۶۲	نکته اول: آنچه خداوند بدان سوگند خورده است
۶۳	خورشید عالم‌تاب
۶۳	الف) عظمت خیره کننده خورشید
۶۴	ب) وزن خورشید
۶۴	ج) درجه حرارت خورشید
۶۵	د) شعله‌هایی از خورشید
۶۵	ه) جاذبه خورشید
۶۵	آثار و اسرار نور خورشید



۱. همه چیز مرهون نور خورشید!	۶۶
۲. پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب	۶۶
۳. بارانها و نور آفتاب	۶۶
۴. رابطه نور خورشید و باده‌ها	۶۷
۵. آفتاب منشأ زیباییها	۶۷
۶. نور خورشید منبع انرژیها	۶۸
سوگند به ماه	۶۹
برخی از ویژگی‌های ماه درخشان!	۷۰
الف) حجم کره ماه	۷۰
ب) وزن ماه	۷۰
ج) زندگی در کره ماه	۷۰
د) حرکت کره ماه	۷۰
ه) فاصله ما تا کره ماه	۷۱
و) روز و شب در ماه	۷۱
گوشه‌ای از برکات کره ماه	۷۱
۱. ماه، تقویمی طبیعی!	۷۲
۲. جزر و مد	۷۳
یک توصیه مهم	۷۴
سوگند به روح انسان	۷۴
نفس و معانی آن	۷۴
۱. انسان	۷۵
۲. روح انسان	۷۵
۳. وجدان بیدار انسان	۷۶
۴. هوا و هوس	۷۷
روح در قرآن	۷۸

- روح نباتی، حیوانی و انسانی ۷۹
- آنچه در درون ماست! ۸۱
- معارف دینی فطری است! ۸۱
- نکته دوم: آنچه خداوند برای آن سوگند خورده است ۸۵
- اهمیت تزکیه نفس ۸۶
- تزکیه نفس چیست؟ ۸۷
- تزکیه در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۸۹
- راه پاک ماندن ۹۰
- پاکسازی نفس ۹۰
- راه تهذیب نفس ۹۱
- سیر و سلوک ۹۲
- برنامه چهارماده‌ای! ۹۶
- ریشه مشارطه ۹۶
- ریشه مراقبه ۹۷
- ریشه محاسبه ۹۷
- ریشه معاقبه ۹۸
- آثار تهذیب نفس در دنیا ۱۰۰
- میوه‌های معنوی تهذیب نفس ۱۰۲
- آخرین نکته! ۱۰۵
- پاداش مخلصین ۱۰۵
- نکته سوم: رابطه «مُقَسَّم بِهِ» و «مُقَسَّم لَهُ» ۱۰۶

فصل دوم: سوگندهای پنجگانه / ۱۰۹

۱. سوگندهای سوره طور ۱۱۱
- شرح و تفسیر ۱۱۲



۱۱۲	تفسیر اوّل: زندگی بنی اسرائیل
۱۱۴	تفسیر دوم: مقدّسات تشریعی و تکوینی
۱۱۶	تفسیر سوم: تفسیری متفاوت
۱۲۰	نکته دوم: تفسیر مقسم له
۱۲۲	تناسب بین جرم و جریمه
۱۲۳	رابطه قسم‌ها با مقسم له
۱۲۵	۲. سوگندهای سورهٔ مرسلات
۱۲۵	نکته اوّل: شرح و تفسیر سوگندها
۱۲۶	تفسیر اوّل: بادهای باران آفرین
۱۲۷	مأموریت بادها!
۱۲۸	۱. آبیاری کرهٔ زمین
۱۲۸	۲. بارور کردن گیاهان
۱۲۸	۳. تعدیل هوا
۱۲۹	۴. جابجایی هوا
۱۲۹	۵. تولید امواج در دریاها
۱۳۰	نکته دوم: تفسیر مقسم به
۱۳۱	نکته سوم: پیوند قسم‌ها با مقسم به
۱۳۲	تفسیر دوم: فرشتگان فرمانبردار
۱۳۴	فرشتگان در معارف اسلامی
۱۳۴	مأموریت‌های ملائکه
۱۳۸	فرشتگان در کلام امیرمؤمنان
۱۳۸	فلسفهٔ آفرینش فرشتگان
۱۳۹	ملائکه چگونه‌اند؟



۳. سوگندهای سورۀ نازعات ۱۴۱
- تفسیر اوّل: گروههای از فرشتگان ۱۴۱
- مقسم له چیست؟ ۱۴۳
- پیامهای سوگندهای پنجگانه ۱۴۳
- تفسیر دوم: مجاهدان راه خدا ۱۴۸
- پیام سوگندها طبق تفسیر دوم ۱۵۰
- ابرمرد جهاد و شهادت! ۱۵۵
۴. سوگندهای سورۀ فجر ۱۵۷
- شرح و تفسیر: تفکّر و اندیشه ۱۵۷
- سوگندهای پنجگانه و اعمال حج ۱۵۸
- اسرار مراسم حج ۱۶۰
۱. اجتماع روزانه ۱۶۰
۲. اجتماع هفتگی ۱۶۱
۳. اجتماع سالانه ۱۶۱
- فلسفۀ اعمال حج ۱۶۲
۱. فلسفۀ اخلاقی ۱۶۲
۲. فلسفۀ سیاسی ۱۶۴
۳. فلسفۀ فرهنگی ۱۶۴
۴. فلسفۀ اقتصادی ۱۶۵
- تفسیرهای مختلف، برای آیۀ واحد! ۱۶۵
- تفسیر دوم: تفسیری وسیع تر ۱۶۷
- تفسیرهای دیگری برای فجر ۱۷۱
- مقسم له ۱۷۳
- پیام سوگندهای پنجگانه و مقسم له ۱۷۵



فصل سوم: سوگندهای چهارگانه / ۱۸۱

۱۸۳	۱. سوگندهای سورۀ ذاریات.....
۱۸۴	سوگندهای مبهم
۱۸۴	الف) تفسیری از حضرت علی علیه السلام
۱۸۵	ب) سوگند به باران
۱۸۶	مقسم له: اهمّیت معاد.....
۱۸۷	رابطۀ قسم‌ها با مقسم له: اهمّیت مبدأ و معاد
۱۸۸	حساب و کتاب در همه چیز.....
۱۹۱	۲. سوگندهای سورۀ انشقاق.....
۱۹۱	نکات چهارگانه
۱۹۵	سوگندهای چهارگانه.....
۱۹۸	شرح و تفسیر مقسم له
۲۰۰	آینۀ عبرت!
۲۰۳	۳. سوگندهای سورۀ بروج.....
۲۰۳	شرح و تفسیر سوگندهای چهارگانه
۲۰۶	شرح و تفسیر مقسم له
۲۰۷	رابطۀ قسم‌ها و مقسم له.....
۲۰۸	شکنجه ممنوع!
۲۰۹	۴. سوگندهای سورۀ تین
۲۰۹	نظریات سه گانه در تفسیر قسم‌های چهارگانه
۲۱۱	۱. ساختمان میوه‌ها، شاهکار عجیب خلقت
۲۱۲	۲. طور سینین.....



- ۲۱۳ ۳. مکه و نعمت امنیت
- ۲۱۴ مقسم له
- ۲۱۵ توضیح چند نکته
- ۲۱۵ ۱. معنای تقویم
- ۲۱۵ ۲. ارزش انسان از دو دیدگاه
- ۲۱۶ الف) نمایندگی پروردگار
- ۲۱۶ ب) روح خدایی!
- ۲۱۷ ج) معلم فرشتگان!
- ۲۱۸ سؤال: علم الاسماء چیست؟
- ۲۱۸ د) مسجود فرشتگان
- ۲۱۹ ۳. اسفل سافلین چیست؟
- ۲۲۱ نقش مهم دوست
- ۲۲۲ شأن نزول آیات مورد بحث
- ۲۲۳ دوست بد در کلام امیرمؤمنان (علیه السلام)
- ۲۲۴ ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی احسن تقویم
- ۲۲۶ تعریف ایمان
- ۲۲۷ عمل صالح چیست؟
- ۲۲۸ الف) آبیاری گوسفندان
- ۲۲۹ ب) حضانت فرزندی یتیم
- ۲۳۰ ج) یک شب میهمان‌داری
- ۲۳۱ گستره عمل صالح

فصل چهارم: سوگندهای سه گانه / ۲۳۵

- ۲۳۷ ۱. سوگندهای سوره بلد
- ۲۳۷ چرا سوگند به مکه؟



۲۳۹	کدام پدر و فرزند؟
۲۴۰	فلسفه سوگندهای سه گانه
۲۴۱	دنیای عجیب جنین
۲۴۱	ظلمات ثلاث چیست؟
۲۴۲	این همه سوگند برای چه؟
۲۴۳	فلسفه رنجها و بلاها و مشکلات
۲۴۴	۱. بیدار کردن انسان از خواب غفلت
۲۴۶	۲. تقویت روح و جسم انسان
۲۴۷	۳. مشکلات خود ساخته
۲۴۸	۴. نتیجه گناهان
۲۴۹	۵. بازگشت بسوی خدا
۲۵۰	۶. بلایا برای آزمایش
۲۵۰	۷. مشکل ظاهری و نعمت واقعی
۲۵۳	۲. سوگندهای سوره صافات
۲۵۳	تفاوت سوره‌های مکی و مدنی
۲۵۴	۱. تفاوت محتوایی
۲۵۴	۲. تفاوت شکلی
۲۵۵	تفاسیر سه گانه، برای سوگندهای سه گانه
۲۵۵	تفسیر اول: فرشتگان
۲۵۸	تفسیر دوم: رزمندگان اسلام
۲۵۹	تفسیر سوم: علما و دانشمندان
۲۶۰	مقسم له، یا چیزی که برای آن سوگند یاد شده
۲۶۰	الف) تفاوت «اله» و «الله»
۲۶۱	ب) کارآیی بت‌ها از نظر بت پرستان



- ج) اثبات اعتقادات با سوگند! ۲۶۱
- د) تفسیر المشارق ۲۶۳
- تفسیری دیگر برای مشارق و مغارب ۲۶۵
- ه) بت‌های عصر ما! ۲۶۵
- حدیث طلا و نقره! ۲۶۷

۳. سوگندهای سوره مدثر ۲۶۹
- اولین سوره‌ای که بر پیامبر نازل شد! ۲۷۰
- سوگندهای سه گانه ۲۷۱
- سوگند اول: قسم به ماه ۲۷۱
- سوگند دوم: قسم به شب ۲۷۴
۱. شب سبب تعدیل حرارت ۲۷۴
۲. شب مایه آرامش ۲۷۵
- چرا سوگند به آخر شب؟ ۲۷۵
- نماز شب در آیات قرآن ۲۷۶
- نماز شب در روایات ۲۷۷
- سوگند سوم: قسم به روشنایی صبح ۲۷۹
- ارتباط سوگندهای سه گانه ۲۷۹
- مقسم له (آنچه برای آن سوگند خورده شده) ۲۸۱
- ترک اولی چیست؟ ۲۸۲

۴. سوگندهای سوره تکویر ۲۸۵
- نشانه‌های دوازده گانه آغاز قیامت ۲۸۵
- سوگندهای سه گانه ۲۸۶
- سوگند اول: پنج ستاره معروف ۲۸۷



۲۸۸	ختنس، جوار و کتّس
۲۸۹	سوگند دوم: قسم به سحرگاهان
۲۸۹	سوگند سوم: قسم به صبحگاهان
۲۹۰	این همه قسم برای چه؟
۲۹۲	هدایتهای قرآن
۲۹۶	آسمان در قرآن
۲۹۸	الف) حرارت بی نظیر!
۲۹۸	ب) حجمی بزرگ!
۲۹۸	ج) جاذبه‌ای خیره کننده!
۲۹۹	د) فاصله بسیار دور
۳۰۱	۵. سوگندهای سورۀ لیل
۳۰۲	سوگند اوّل و دوم: قسم به شب و روز
۳۰۴	سوگند سوم: قسم به جنس نر و ماده
۳۰۵	دو جنسی‌ها و تغییر جنسیّت
۳۰۶	تغییر جنسیّت‌های صوری
۳۰۶	علی‌السلام و حلّ مشکلات لاینحل
۳۰۷	زامدار مسلمین
۳۰۹	شان نزول
۳۱۱	مقسم له
۳۱۲	توصیف سخاوت از زبان معصومین علیهم‌السلام
۳۱۴	نقش ایمان به آخرت در پرورش فضایل اخلاقی
۳۱۴	سخاوت‌مند حقیقی
۳۱۵	بخل در روایات



۶. سوگندهای سوره‌العاديات..... ۳۱۷
- شأن نزول: غزوه ذات السلاسل، یا مراسم حج؟..... ۳۱۷
- ادله طرفداران مکی بودن سوره‌عاديات ۳۱۹
- دلیل طرفداران مدنی بودن این سوره ۳۲۰
- شرح و تفسیر قسمهای سه گانه..... ۳۲۰
- جهاد در قرآن مجید..... ۳۲۲
- جهاد قانون طبیعت..... ۳۲۲
- جهاد دفاعی!..... ۳۲۳
- این سوگندها برای چیست؟..... ۳۲۵
- مطلب اول: انسان ناسپاس است..... ۳۲۵
- غفلت منشأ ناسپاسی‌ها..... ۳۲۶
- شکر نعمت در روایات..... ۳۲۷
- مطلب دوم: مال پرستی..... ۳۲۹
- انسان مذموم است یا ممدوح؟..... ۳۳۰

فصل پنجم: سوگندهای دو گانه / ۳۳۱

۱. سوگندهای سوره‌قلم..... ۳۳۳
- سوگند اول: قسم به قلم..... ۳۳۳
- سوگند دوم: قسم به «ما یسطرون»..... ۳۳۵
- ارزش قلم..... ۳۳۶
- نقش قلم در عصر و زمان ما..... ۳۳۷
- آزادی قلم تا کجا؟..... ۳۳۸
- ارزش قلم از دیدگاه امام صادق علیه السلام..... ۳۳۹
- این سوگندها برای چه؟..... ۳۴۱
۱. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مجنون نیست!..... ۳۴۱



۳۴۱	۲. پاداشی جاودانه برای پیامبر ﷺ
۳۴۲	۳. اخلاق عظیم پیامبر ﷺ
۳۴۲	مقسم له اول: برچسبهای ناروا
۳۴۲	الف) برچسب جنون!
۳۴۳	ب) برچسب جادوگری!
۳۴۳	ج) برچسب کاهن!
۳۴۴	د) برچسب شاعر!
۳۴۵	فلسفه برچسب جنون
۳۴۶	فلسفه برچسب جادوگری
۳۴۶	اسعد بن زراره!
۳۴۷	اعتراف ولید بن مغیره
۳۴۹	فلسفه برچسب کهانت
۳۴۹	سرچشمه‌های کهانت
۳۵۰	پیشگویی و کهانت از منظر شرع
۳۵۲	فلسفه برچسب شاعر
۳۵۳	مقسم له دوم: پاداش پیامبر ﷺ
۳۵۴	مقسم له سوم: اخلاق پیامبر ﷺ
۳۵۵	عفو و بخشش پیامبر ﷺ
۳۵۵	الف) عفو همسایه یهودی
۳۵۶	ب) عفو و بخشش مردم مکه
۳۵۸	رابطه قسمها و مقسم له
۳۵۸	تفسیر اخلاق عظیم
۳۵۹	اخلاق اسلامی
۳۶۱	اخلاق اسلامی در جامعه اسلامی

۲. سوگندهای سورۀ حاقّه ۳۶۵
- سعادت و ابزار آن ۳۶۶
- چشم، یکی از مهمترین ابزارهای شناخت ۳۶۶
- سوگندهای دوگانه: دیدنیا و نادیدنیا ۳۶۸
- شکر نعمت ولایت ۳۶۹
- این سوگندهای مهم برای چه؟ ۳۷۱
- رابطۀ قسم و مقسم له ۳۷۱
- اثبات حقانیت قرآن با سوگند! ۳۷۲
- کریم کیست؟ ۳۷۳
۳. سوگندهای سورۀ قیامت ۳۷۵
- سوگند اوّل: قسم به روز قیامت ۳۷۵
- سوگند دوم: قسم به وجدان بیدار ۳۷۷
- حالت اوّل: نفس اماره ۳۷۷
- حالت دوم: نفس لوّامه ۳۷۷
- حالت سوم: نفس مطمئنّه ۳۷۹
- راه رسیدن به نفس مطمئنّه ۳۸۰
- رابطۀ قیامت و نفس لوّامه ۳۸۱
- مقسم له: معاد جسمانی ۳۸۲
- چرا استخوانها؟ ۳۸۴
- قدرت نمایی پروردگار ۳۸۴
- معاد جسمانی و روحانی ۳۸۵
- نفس اماره در کلام مولای متّقیان علیّ علیه السلام ۳۸۶



۳۸۹	۴. سوگندهای سوره طارق.....
۳۸۹	آسمان چیست؟.....
۳۹۰	طارق چیست؟.....
۳۹۲	فلسفه سوگند به آسمان و ستارگان درخشان
۳۹۳	عالم عجیب ستارگان!.....
۳۹۵	هدف از سوگندها: توجه به معاد و قیامت
۳۹۶	نامه اعمال در آیات قرآن
۳۹۸	چگونگی معاد و بازگشت انسانها
۳۹۸	تفسیر «صلب» و «ترائب»
۴۰۰	جنین شناسی، یا خداشناسی؟.....
۴۰۱	۵. سوگندهای سوره ضحی
۴۰۱	تفاوت‌های سوره‌های مکی و مدنی
۴۰۲	شان نزول: قطع موقت وحی
۴۰۲	فلسفه قطع موقت وحی.....
۴۰۴	شرح و تفسیر سوگندها.....
۴۰۵	سوگند به روز و شب برای چه؟
۴۰۷	عاقبت به خیری
۴۰۷	آزار و اذیت‌های مشرکان.....
۴۰۷	محبت‌های خداوند
۴۰۸	امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن!.....
۴۱۰	محدوده شفاعت
۴۱۱	سه نعمت بزرگ و سه وظیفه حساس
۴۱۱	نعمت اول: پناه دادن به هنگام یتیمی!
۴۱۲	نعمت دوم: یافتن به هنگام گم شدن!.....



۴۱۳	نعمت سوم: کمک‌های مالی
۴۱۳	پیامبران درد آشنا
۴۱۵	وظیفهٔ اول: اکرام یتیمان
۴۱۷	وظیفهٔ دوم: رسیدگی به نیازمندان
۴۱۸	تفسیری دیگر برای آیه: سؤالات علمی و دینی
۴۱۹	وظیفهٔ سوم: بیان نعمتهای الهی و شکر آن
۴۲۱	شکر نعمت در روایات معصومین علیهم‌السلام
۴۲۲	اسلام آیین خشونت یا رحمت؟

فصل ششم: سوگندهای یگانه / ۴۲۵

۴۲۷	۱. سوگند نخست سورهٔ نحل
۴۲۸	شرح و تفسیر آیه
۴۲۸	سخنی پیرامون واژهٔ «الله»
۴۲۹	ریشهٔ اصلی کلمهٔ «الله»
۴۳۰	سوگند به «الله» برای چه؟
۴۳۰	بدعت مشروع و نامشروع!
۴۳۳	بدعت در آیات قرآن
۴۳۵	وظیفهٔ دانشمندان در مقابل بدعتها
۴۳۶	منشأ مشکلات عصر جاهلیت
۴۳۷	بدعت خاص و عام
۴۳۹	آثار و عواقب بدعت!
۴۳۹	الف) بدعت و ناسازگاری آن با توحید
۴۴۰	ب) بدعت عامل تفرقه!
۴۴۰	ج) بدعت و محو دین
۴۴۰	د) بدعت و هواپرستی



۴۴۱ (اعمال بدعت‌گذار قبول نیست!)

۴۴۲ سرچشمهٔ بدعت

۴۴۵ ۲. سوگند دوم سورة نحل

۴۴۵ آنچه سوگند به آن یاد شده و مقسم‌له

۴۴۶ اتمام حجت با آمدن پیامبران

۴۴۸ تسویلات شیطانی

۴۴۹ تسویلات شیاطین عصر ما

۴۵۰ گناه در لباس عبادت!

۴۵۲ سلطهٔ شیطان چگونه است؟

۴۵۲ مبادی تزیین اعمال

۴۵۲ ۱. شیطان

۴۵۳ ۲. هوای نفس

۴۵۳ ۳. خداوند متعال!

۴۵۵ ۴. دوستان بد

۴۵۵ ۵. طبیعت بعضی از اعمال!

۴۵۹ ۳. سوگند سورة نساء

۴۵۹ شأن نزول: اختلاف زبیر و حاطب

۴۶۰ سوگند به ربّ

۴۶۱ مقام تسلیم

۴۶۵ ۴. سوگند سورة حجر

۴۶۵ شرح و تفسیر: سؤال از اعمال انسان

۴۶۵ الف) از چه کسانی سؤال می‌شود؟



- ۴۶۶ (ب) از چه می‌پرسند؟
- ۴۶۷ سؤال از نعمتها
- ۴۶۹ سؤال از نعمتها در روایات.

- ۴۷۱ ۵. سوگند سورهٔ مریم.
- ۴۷۱ شرح و تفسیر آیهٔ سوگند: معاد جسمانی
- ۴۷۴ نکات قابل ملاحظه
- ۴۷۴ ۱. سوگند به پروردگار محمد ﷺ
- ۴۷۴ ۲. فایدهٔ جمع کردن ظالمان در اطراف جهنم
- ۴۷۵ ۳. منکران معاد و شیاطین
- ۴۷۵ ۴. سردمداران ظلم، جلودار جهنمیان.
- ۴۷۶ ۵. تقوا مایهٔ نجات
- ۴۷۶ حقیقت تقوا
- ۴۷۸ تقوا از دیدگاه امام صادق (ع)
- ۴۷۹ تقوا در نظر امام المتقین

- ۴۸۱ ۶. سوگند سورهٔ ذاریات.
- ۴۸۱ شرح و تفسیر: نشانه‌های سه گانهٔ توحید
- ۴۸۵ تقدیر روزی یا تلاش برای روزی؟
- ۴۸۷ معضل بیکاری و وظیفهٔ مسئولین
- ۴۸۸ مباحث تکمیلی
- ۴۸۸ ۱. وسعت رزق و روزی خدا!!
- ۴۸۸ الف) گرده افشانی در گلها و گیاهان و درختان.
- ۴۸۹ ب) حیوانی که نه مادرش را می‌بیند و نه فرزندش را!!
- ۴۹۰ ج) موجودات زندهٔ اعماق دریاها.



۴۹۱	 (د) چگونگی تغذیه جنین
۴۹۱	 ۲. فلسفه تلاش برای کسب روزی
۴۹۲	 ۳. رزق و روزی و ظرفیتها
۴۹۳	 ۴. روزی غیر منتظره چرا؟
۴۹۳	 ۵. اهمیت روزی حلال
۴۹۵	 ۷. سوگند سوره معارج
۴۹۵	 شرح و تفسیر
۴۹۶	 مشرق و مغرب در قرآن
۴۹۹	 آثار ایمان به معاد
۴۹۹	 تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی علیه السلام
۵۰۰	 علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل
۵۰۲	 علی و هدیه شبانه!
۵۰۵	 ۸. سوگند سوره حجر
۵۰۵	 قصه عذاب قوم لوط
۵۰۶	 چند نکته قابل توجه
۵۰۷	 درس‌های عبرت داستان قوم لوط
۵۰۷	 الف) بدبختی نتیجه هواپرستی!
۵۰۷	 ب) مستی هواپرستی!
۵۰۹	 ج) سرعت عذاب الهی
۵۰۹	 د) عذاب با عوامل حیات!
۵۱۰	 ه) خشک و تر با هم نمی‌سوزد
۵۱۰	 و) حاکمیت ضوابط بر روابط
۵۱۱	 مستی دنیای امروز



- ۹ تا ۱۲. سوگند سوره‌های یس، صاد، ق و دخان ۵۱۳
- نکات سه گانه ۵۱۵
- الف) ارتباط حروف مقطعه و سوگندها ۵۱۵
- ب) صفات چهارگانه قرآن ۵۱۶
- ج) این قسم‌ها برای چیست؟ ۵۱۹
۱۳. سوگند سوره عصر ۵۲۱
- سوگند به عصر ۵۲۱
- عصر در لغت ۵۲۱
- عصر در کلمات مفسران ۵۲۲
۱. غروب آفتاب ۵۲۲
۲. مجموعه تاریخ بشر ۵۲۳
- الف) فیل سواران ابرهه ۵۲۴
- ب) سدّ عظیم خاکی قوم سبا ۵۲۶
- فضائل علی علیه السلام از زبان سعد بن وقاص ۵۲۷
- علی خلاصه پیامبران بزرگ علیهم السلام ۵۲۸
۳. عصر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۵۳۰
۴. عصر قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۵۳۲
- مدعیان دروغین! ۵۳۳
۵. وجود انسان ۵۳۳
۶. فشارها و حوادث ۵۳۵
۷. نماز عصر ۵۳۶
- کدام تفسیر صحیح است؟ ۵۳۸
- آنچه برای آن قسم یاد شده است ۵۳۸
- خسران عظیم! ۵۴۰

۵۴۱	 دستور العمل‌های چهار ماده‌ای
۵۴۱	 ۱. ایمان
۵۴۱	 مؤمنان راست قامت
۵۴۳	 تجارت پرسود
۵۴۴	 ۲. عمل صالح
۵۴۴	 کمیت یا کیفیت؟
۵۴۶	 ۳. توأسی به حق
۵۴۷	 رساله حقوق امام چهارم علیه السلام
۵۴۸	 حق از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام
۵۴۹	 مهمترین حقوق
۵۴۹	 حق و حقوق برادران دینی
۵۵۰	 ۴. توأسی به صبر
۵۵۱	 صبر در آیات قرآن
۵۵۲	 صبر از دیدگاه امام علی علیه السلام
۵۵۲	 اقسام صبر
۵۵۵	 ۱۴ و ۱۵. سوگند سورة نجم و واقعه
۵۵۶	 اهمیت کارهای زیربنایی
۵۵۷	 کدام ستاره؟
۵۵۷	 لحظه غروب ستارگان
۵۵۸	 سوگند به مدار ستارگان
۵۵۹	 آنچه برای آن قسم یاد شده است
۵۶۰	 قرآن کریم
۵۶۱	 دراست قرآن و آثار فراوان آن



۱۶. سوگند سوره ذاریات ۵۶۳
- حُبُّک، معجزه علمی قرآن! ۵۶۳
- سوگند به آسمان برای چه؟ ۵۶۶
- لجajt و تعصّب ۵۶۷

مقدمه:

تفاوت تفسیر موضوعی و ترتیبی:

خداوند بزرگ را شکرگزاریم که توفیق درک ماه رمضانی دیگر را عنایت فرمود، تا همچون سالهای گذشته به تفسیر موضوعی قرآن مجید بپردازیم. منظور از تفسیر موضوعی آن است که آیات پراکنده و مختلفی که پیرامون موضوع خاصی در سراسر قرآن مجید وجود دارد، در کنار هم چیده، و آنها را با توجه به مضامین یکدیگر تفسیر نموده، تا به نکات تازه‌ای دست یابیم.

هر چند در تفسیر ترتیبی مطالب متنوع و ارزشمندی به دست می‌آید، ولی بدون شک ثمرات و نتایج حاصل از تفسیر موضوعی قابل مقایسه با تفسیر ترتیبی نیست.^۱

سوگندهای پرمعنای قرآن:

موضوعی که برای تفسیر موضوعی امسال در نظر گرفته شده، تا با استعانت از الطاف بیکران پروردگار پیرامون آن بحث کنیم، سوگندها و قسم‌های پرمعنای قرآن مجید است. در کتاب آسمانی ما مسلمانان، نود و سه قسم ذکر شده، که این سوگندها در حدود چهل سوره قرآن پراکنده است.

۱. شرح این مطلب را در پیشگفتار جلد اول تفسیر موضوعی «پیام قرآن» مطالعه فرمایید.

تنوع سوگندهای قرآن:

جالب اینکه قسم‌های قرآن بسیار متنوع است. خداوند متعال در برخی از آیات قرآن به ذات پاک خویش قسم خورده، و در مواردی به قرآن مجید سوگند یاد کرده، و در پاره‌ای از آیات به شخص پیامبر اسلام ﷺ قسم خورده است. روز قیامت، جان و روح انسان، فرشتگان و صفوف ملائکه، و در یک جمله، موجودات مقدّس، از دیگر اموری است که متعلّق سوگند پروردگار قرار گرفته است. همانگونه که در آیات دیگر، موجودات با عظمتی، نظیر خورشید، ماه، شب و روز، شفق، صبحگاهان، سرزمین مقدّس مکه، و اسبهایی که نفس زنان به سوی میدان جهاد حرکت می‌کنند، و مانند آن موضوع قسم پروردگارند. حتّی در آیات مورد اشاره سوگند به موادّ غذایی، نظیر انجیل و زیتون، نیز دیده می‌شود. بنابراین قسم‌های قرآن مجید بسیار متنوع و گوناگون است.

پیش‌نیازهای بحث:

سؤالات مختلفی در مورد قسم‌های قرآن مطرح است، که باید قبل از ورود به اصل بحث پیرامون آن بحث کرد، از جمله:

۱. چرا خداوند متعال قسم یاد می‌کند؟ آیا خداوند نیاز به قسم دارد؟
 ۲. منظور از سوگندهای پروردگار در آیات مورد بحث چیست؟
 ۳. چرا خداوند به موضوعات خاصّی، که به بخشی از آن اشاره شد، قسم یاد کرده؟
 ۴. چیزی که برای آن قسم یاده شده (مُقَسَّمُ لَهُ) چیست؟
 ۵. چه رابطه‌ای بین قسم و مقسم له وجود دارد؟ مثلاً آنجا که خداوند به خورشید و نورش، و ماه و پرتوش و... قسم خورده، سپس انسانهایی که با هوای نفس خود مبارزه می‌کنند و بر آن غالب می‌شوند را رستگار شمرده، چه ارتباطی بین خورشید و مبارزه با هوای نفس وجود دارد؟
- و مباحث دیگری که در ضمن بحثهای آینده به آن خواهیم پرداخت.



میوه‌های این مباحث:

شما خوانندگان محترم در پایان این مباحث تصدیق خواهید کرد که:
اولاً: دریایی از معارف و دانستنیها، در قسم‌های قرآن نهفته، که نیاز به بحث و بررسی دارد.

ثانیاً: تفسیر موضوعی نتایج و آثاری فراتر از تفسیر ترتیبی دارد.

ثالثاً: قرآن مجید معجزه جاویدانی است که گذشت زمان، گرد و غبار نسیان و فراموشی و کهنگی بر آن نمی‌نشانند، بلکه همواره طراوت و تازگی خود را حفظ کرده، به گونه‌ای که هر کس در هر زمانی به سراغ آن رود گوهرهای فراوانی نصیبش خواهد شد.

عظمت قرآن مجید:

قبل از پرداختن به اصل بحث، شایسته است پیرامون عظمت این کتاب محفوظ از تحریف بحثی هر چند کوتاه داشته باشیم.

انسان در صورتی می‌تواند از نعمتها به صورت بهینه بهره‌برداری کند، که نسبت به آن شناخت کافی داشته باشد. اگر گوهر گرانبهایی در دست کودکان بیفتد، بازیچه آنان خواهد شد، و از آن استفاده صحیح نخواهند کرد، زیرا قدر و منزلت و ارزش آن را ندانسته، و نسبت به آن شناخت کافی ندارند. اما اگر همان گوهر به دست گوهرشناسی بیفتد، آن را در بهترین و امن‌ترین مکانها حفظ نموده، و به بالاترین قیمت می‌فروشد؛ زیرا آن را خوب می‌شناسد و ارزشش را می‌داند. در یکی از روزنامه‌های قدیم خواندم: «یکی از مهمترین جواهرات دنیا، از دست کودکان کشف شد! بدین شکل که گوهرشناسی از کوچه‌ای عبور می‌کرد، ناگهان متوجه شد که کودکان با گوهر بسیار گرانبهایی بازی می‌کنند. نزدیک رفت، و با پول ناچیزی آن را از آنها خرید، سپس آن را به بالاترین قیمت فروخت!».

ما اگر قدر و ارزش عمر، جوانی، سلامتی و سایر نعمتهای الهی را ندانیم، و به

ارزش واقعی این گوهرهای بی بدیل پروردگار، که به رایگان در اختیار ما نهاده شده، پی ببریم بهره صحیحی از آنها نخواهیم برد.

ماه مبارک رمضان نیز از جمله گوهرهای بسیار با ارزشی است که بهره گیری صحیح از آن مرهون شناخت و معرفت کافی آن است. و چه خوب و بجاست که برای پی بردن به اهمیت ماه خدا، پای سخن خداوند بنشینیم، و به گفتار وی در قرآن مجید گوش جان بسپاریم، آنجا که فرمود:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...»؛ ماه رمضان ماهی است که قرآن برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است...»^۱

خداوند متعال اهمیت و ارزش ماه رمضان را بخاطر نزول قرآن در این ماه می داند. معنای این سخن آن است که قرآن آن قدر ارزشمند و والاست که شعاع آن، ماه رمضان، که بسان ظرفی برای قرآن است، را نیز گرانها کرده است. سپس قرآن مجید را در سه جمله توصیف می کند:

۱. هدی للناس. ۲. بینات من الهدی. ۳. والفرقان.

به تفاسیر مختلف مراجعه کردم، اما در هیچ کدام از آنها تفاوت این سه جمله تشریح نشده بود، حتی در تفسیر نمونه هم از بیان این مطلب غفلت کرده ایم. به نظر می رسد تفاوت آنها به شرح زیر باشد:

قرآن مجید دارای سه مرحله است؛ در مرحله نخست (هدی للناس) برای تمام مردم، با تمام تفاوتها و اختلافاتی که در سطح درک و معرفت و علم و دانش و آگاهی و دیگر امور دارند، مایه هدایت است. و همگان را (البته در صورتی که قابلیت داشته باشند) هدایت می کند. این مرحله هدایت عامه است، و شامل همه توده های مردم می گردد.



اما در مرحله دوم (بینات من الهدی) افراد خاصی را شامل می‌شود؛ کسانی که بینش عمیق‌تری دارند. قرآن مجید برای این دسته از افراد نشانه‌های روشنی ذکر کرده است. بنابراین، بینات من الهدی؛ هدایت‌های مخصوصی است که ویژه گروه خاصی است.

و مرحله سوم (والفرقان) ویژه اخصّ الخواص است. آنها که مراحل عالی ایمان و تقوا را پیموده، و بر اثر آن نورانیت خاصی پیدا کرده‌اند، تا آنجا که قادر بر تشخیص حق از باطل هستند.

اینها به مرحله‌ای از کمال دست یافته‌اند که چنانچه حق و باطل در مسائل مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، و مانند آن مشتبّه شود، با نور فرقان خویش به راحتی راه را از چاه تشخیص داده، و به سوی حق گام بر می‌دارند. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۹ سورة انفال، به روشنی به این مرحله اشاره کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛ و گناهانتان را می‌پوشاند، و شما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!).

دست یافتن به این مرحله از ایمان، و بدست آوردن فرقان، صرفاً یک فرضیه نیست، بلکه از یاران پیامبر اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام کسانی را می‌شناسیم که با این دید، دوزخیان را از همین دنیا می‌دیدند، و بر سرنوشت آنها حسرت می‌خوردند! آری! در سایه تقوا و ایمان و عمل به قرآن، می‌توان به چنین مدارج والایی از کمال دست یافت.

نتیجه اینکه قرآن مجید همچون چشمه جوشان زلالی است که همگان بهره یکسانی از آن نمی‌برند، بلکه هر کس به اندازه ظرفیت و تلاش و کوشش و علم و دانش و آگاهی و دقت و تفکر و اندیشه و تقوا و بندگی‌اش، از آن بهره‌مند خواهد شد.



همان طور که طالبان آب چشمه، هر کس به اندازه ظرف آبی که به همراه دارد می تواند از چشمه آب بردارد. بنابراین، این تفاوتها از ناحیه خداوند نیست، بلکه از جانب خود ماست.

توصیف قرآن از زبان پیامبر اسلام ﷺ:

پس از خداوند متعال، بهترین شخصی که می تواند تعریف و توصیف جامع و دقیقی از قرآن داشته باشد، بی شک شخص پیامبر اسلام ﷺ است. مخصوصاً اگر مخاطب حضرتش ظرفیت مناسبی در برابر معارف الهی داشته باشد. بدین جهت پای سخنان آن حضرت که خطاب به معاذ بیان فرمودند، می نشینیم:

«يَا مُعَاذُ! إِنْ أَرَدْتَ عَيْشَ السَّعَادَةِ؛ اِغْرِمْ خِدْمَتَكَ لِرَبِّكَ»^۱
باشی،

و مَيْتَةَ الشُّهَدَاءِ؛ و به بالاترین مقامات، یعنی مقام شهدا دست یابی،

و النَّجَاةَ يَوْمَ الْحَشْرِ؛ و اگر طالب نجات در روز قیامت هستی،

و الْأَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ؛ به دنبال پناهگاهی برای روزی هستی که همگان ترسانند،

و النَّوْرَ يَوْمَ الظُّلُمَاتِ؛ و در پی نوری هستی که در مراحل تاریک صحرای محشر

تو را نجات دهد،

و الظِّلَّ يَوْمَ الْحَرُورِ؛ و چنانچه سایبانی می خواهی که در مراحل داغ و سوزان

قیامت حافظ تو از گرما باشد،

و الرِّيَّ يَوْمَ الْعَطَشِ؛ و طالب سیراب شدن در روزی هستی که همه عطشانند،

و الْوِزْنَ يَوْمَ الْحِفَّةِ؛ و خواهان سنگین شدن ترازوی اعمال نیک در روزی هستی که

کفه اعمال سبک است،

۱. محشر و صحرای قیامت مراحل مختلفی دارد که در برخی از آن نیاز به نور و روشنایی است، و در پاره‌ای از آن نیاز به سایبان جهت فرار از گرمای سوزان است، و در برخی از موارد نیاز به آب جهت رفع عطش و تشنگی است. بنابراین جملات مذکور ناظر به مراحل مختلف صحرای محشر است، و تضادی با یکدیگر ندارد.



وَالْهُدَىٰ يَوْمَ الضَّلَالَةِ؛ و مشتاق یافتن مسیر هدایت در روزی هستی که همه راه را گم کرده‌اند،
 فَادْرُسِ الْقُرْآنَ؛ (برای دست یافتن به تمام این امتیازات) به تعلیم و فراگیری و بحث و بررسی پیرامون قرآن پرداز، و این امور را در قرآن جستجو کن». جالب اینکه نمی‌فرماید: «برای دست یافتن به مقاصد بالا فقط قرآن تلاوت کن» بلکه بحث و بررسی و زانو زدن در مکتب قرآن را سفارش می‌فرماید. مضامین و معارف قرآن را باید فراگرفت، و آنها را باور کرد، و به آن جامه عمل پوشاند. سپس می‌فرماید: «فَإِنَّهُ ذِكْرُ الرَّحْمَنِ، وَ حِزْبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ؛ علّت این امتیازات فراوان (که در سایه عمل به قرآن بدست می‌آید) آن است که قرآن کلام خداوند، و نگهدارنده انسان در مقابل شیطان، و باعث سنگینی ترازوی عمل انسان در روز قیامت است».^۱

تفکر و تأمل در مضامین آیات قرآن:

نتیجه اینکه باید همواره، مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که به تعبیر قرآن ماه قرآن است، در معارف و دستورهای الهی که در قرآن آمده بیندیشیم، و دردها و آلام و بیماریها و مشکلات خویش را در سایه عمل به آن درمان کنیم، و از امتیازات دوازدهگانه‌ای که در حدیث زیبای پیامبر اسلام ﷺ ذکر شده، بهره‌مند شویم. اما متأسفانه این کتاب با عظمت، و این نسخه شفابخش آلام بشریت، حتی در بین مسلمانان غریب و مظلوم است. تا آنجا که پیامبر اسلام ﷺ طبق آیه سی‌ام سوره فرقان از برخی مسلمانان به خداوند شکایت می‌کند:

«يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»؛ پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند».

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ح ۱۶۴۵۶، حرف القاف.



آیا این آیه شریفه فقط ناظر بر شکایت پیامبر ﷺ از مسلمانان در جهان آخرت است؟ یا نسبت به این دنیا نیز صادق است؟
هر چند عده‌ای نظریهٔ اوّل را پذیرفته‌اند، ولی به نظر ما عقیدهٔ دوم نیز قابل توجه است.

اگر به خاستگاه قرآن، عربستان سعودی سری بزنیم، کشوری که قسمت مهمی از قرآنهای موجود دنیا، در آنجا چاپ می‌شود، و چاپخانهٔ بزرگی برای این منظور مهیا کرده‌اند که عظمت آن به اندازهٔ یک شهر است، و شبانه روز مشغول طبع قرآن مجید هستند. کشوری که مدارس فراوان جهت حفظ قرآن مجید دارد، و تعداد فراوانی در طول سال در این مراکز به حفظ قرآن می‌پردازند. کشوری که در تمام مساجد شهرهای مختلف آن، مخصوصاً مسجد النبی و مسجد الحرام قفسه‌های زیبا و فراوانی را مشاهده می‌کنید که مملوّ از قرآنهای زیباست، و هر کس وارد می‌شود به تلاوت آن می‌پردازد.

اما در همین کشور با تمام این ظواهر زیبا، هنگامی که پای برنامه‌های برخی از شبکه‌های رادیو و تلویزیون آن می‌نشینید سراسر فساد و بی‌بند و باری و اشاعهٔ منکرات است! زنان بی‌حجاب و بعضاً نیمه عریان در تلویزیون آنها، فیلمهای فاسد، کانالهای خارجی غوغا می‌کند! وقتی از پنجره هتل به پشت بام خانه‌های آنها نظر می‌کنید، جنگلی از آنتن‌های ماهواره نظر شما را به خود جلب می‌کند! قرآن در ظواهر زندگی آنها فراوان، اما در اعمال و رفتار و کردارشان نایاب است. آیا پیامبر ﷺ از چنین مسلمانانی شکایت نمی‌کند؟

اخیراً یکی از کشورهای مسلمان همسایه، برای پیوستن به اتّحادیهٔ اروپا با نهایت ذلّت پذیرفت که قانون مجازات زنا را حذف کند، در حالی که در این کشور نیز قرآن و قرآن خوان فراوان است، اما تفکّر و تأمل و اندیشه پیرامون دستورات آن کم.

باید به قرآن بازگردیم، و آن را فراگیریم، و شعاع نور آن را در سراسر زندگی و اعمال و حرکاتمان بیندازیم، تا مبادا جز افرادی باشیم که پیامبر اسلام ﷺ از آنها

شکایت خواهد کرد.

پس از اشاره به اهمیّت و عظمت قرآن مجید از دیدگاه قرآن و پیامبر ﷺ به سؤالات پنج‌گانه‌ای که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، می‌پردازیم:

۱. حکم شرعی سوگند یاد کردن

سؤال: از نظر قرآن مجید و روایات اسلامی قسم یاد کردن چه حکمی دارد؟ و اگر کار شایسته‌ای نیست، چرا خداوند در قرآن مجید این همه قسم خورده است؟

پاسخ: قسم خوردن در کارهای شخصی چنانچه دروغ باشد حرام است، و از گناهان کبیره به شمار می‌رود. و اگر راست باشد کراهت شدید دارد.^۱

بدین جهت در دستورات و آداب اسلامی سفارش شده که حتّی الامکان قسم نخورید. اساس این حکم، آیاتی از قرآن مجید است؛ و عمده آن، آیه شریفه ۲۲۴ سوره بقره می‌باشد:

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید). و خداوند شنوا و داناست.

آیه مذکور مردم را از قسم خوردن، حتّی در کارهای خوب نهی کرده، و به آنها سفارش می‌کند قسم را ترک کنند.

در شأن نزول این آیه شریفه آمده است که دختر عبدالله بن رواحه، از اصحاب و یاران پیامبر اسلام ﷺ، با همسرش اختلاف داشت. عبدالله بارها در مورد اختلاف آنها وساطت کرده بود، ولی این بار حوصله‌اش سر رفت و قسم خورد که دیگر کاری به کار آنها نخواهد داشت.^۲

۱. رساله توضیح المسائل معظم له، مسأله ۲۳۰۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۵، ذیل آیه مورد بحث.

پدران و مادران نباید در تمام امور فرزندانشان دخالت کنند، و استقلال آنها را به مخاطره بیندازند؛ ولی زمانی که مشکلات مهمی در زندگی آنها ایجاد می‌شود، که آنها به تنهایی قادر بر حلّ و فصل آن نیستند، نباید بی تفاوت بنشینند. بلکه موظّف هستند به یاری آنها بشتابند، و با استفاده از تجربه خود، آن را حل کنند. به هر حال پس از قسم عبدالله بن رواحه آیه مذکور نازل شد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد که: چرا چنین قسمی یاد کردی؟!

اقسام سوگند:

خداوند متعال در ادامه این بحث، در آیه ۲۲۵ سوره بقره به دو نوع سوگند و قسم اشاره می‌کند:

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می‌کنید)، مؤاخذه می‌کند و خداوند آمرزنده و بردبار است.

نوع اول، سوگند لغو نامیده می‌شود. منظور از قسم لغو، آن است که انسان در حالتی غیر عادی، که حال خودش را نمی‌فهمد قسم یاد کند. چنین قسمی اعتباری ندارد، و طبق آیه شریفه نباید به آن اعتنا کرد.

نوع دوم، سوگندی است که در حال عادی، و از روی اراده و اختیار بجا آورده می‌شود. چنین قسمی معتبر، و عمل بر طبق آن لازم، و تخلف از آن حرام است؛ مشروط بر اینکه آنچه برای آن قسم خورده شده، کار حرامی نباشد. مثل اینکه در حال عادی و با علم و اختیار قسم می‌خورد که دیگر به خانه برادرش نرود، چنین قسمی اعتبار ندارد. زیرا هر چند از روی علم و اختیار و در حالت عادی بوده، ولی چون برای کار حرامی است عمل به آن واجب نیست. چرا که صلّه رحم واجب است، و نمی‌توان با قسم و نذر و مانند آن، واجب الهی را ترک کرد.



اما اگر سوگند در حال عادی و همراه با اختیار و اراده باشد، و آنچه برای آن قسم می‌خورد نیز کار بدی نباشد، باید مطابق آن عمل کند. مثل اینکه قسم می‌خورد هر هفته به نماز جمعه برود، یا ماهی یکی دو بار به زیارت فلان امامزاده مشرف شود، یا نمازهایش را به جماعت بخواند.^۱

سوگندهای دروغ و مجازات شدید آن:

به دو نمونه از سوگندهای دروغ و پیامدهای آن در قرآن مجید اکتفا می‌کنیم:

اول: خداوند متعال در آیه ۷۷ سوره آل عمران، آن دسته از یهودیان معاصر پیامبر ﷺ که از پذیرش اسلام استنکاف ورزیده، و اصرار بر لجاجت و کارشکنی داشتند را چنین توصیف می‌کند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشدند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید، و به آنان در قیامت نمی‌نگرد، و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد، و عذاب دردناکی برای آنهاست».

مجازاتهای سخت و دردناکی که برای این دسته از یهودیان، بخاطر عمل نکردن به سوگندهایشان ذکر شده، قابل تأمل است. دقت کنید:

۱. هیچ بهره‌ای از رحمت خدا و بهشت برین، و همنشینی با بزرگان و اولیاءالله ندارند. (لا خلاق لهم فی الآخرة)

۲. خداوند در روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت. «لا یکلّمهم الله»

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که خداوند در سرای آخرت با مؤمنان و افراد صالح العمل سخن می‌گوید. و بسی افتخار است که خداوند متعال بندگان شایسته

۱. البته علاوه بر دو شرط مذکور، شرطهای دیگری نیز در سوگند معتبر است، که در رساله‌های توضیح المسائل به آن پرداخته شده است، مطالعه فرمایید.

خویش را در آن جهان مخاطب قرار دهد، و همان‌گونه که با پیامبرانش در دنیا سخن می‌گفته، با آنها سخن بگوید.

البته معنای این جمله آن نیست که خداوند همچون بشر جسم است، و همانند وی زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا دارد، بلکه سخن گفتن پروردگار به معنای ایجاد امواج صوتی است.

۳. علاوه بر اینکه با سوگندشکنان سخن نمی‌گوید، به آنها نگاه هم نکرده، و نظر لطفش را شامل حال آنها نمی‌نماید. ﴿وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ﴾.

۴. چهارمین مجازات چنین اشخاصی این است که آلودگیهای آنها را از بین نمی‌برد، و از گناه پاکشان نمی‌سازد. ﴿وَلَا يَزْكِيهِمْ﴾.

۵. و در نهایت عذابی سخت و دردناک در انتظار آنهاست. ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. با عنایت به مجازاتهای سخت قسم دروغ، باید نهایت دقت را در سخنان و گفتار خود داشته باشیم، تا مبادا آلوده این گناه بزرگ شویم.

دوم: از جمله کسانی که به شهادت قرآن مجید قسم دروغ یاد می‌کنند منافقین هستند. خداوند متعال در مورد این صفت آنان می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ آنها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند.^۱

خداوند متعال منافقین را، که در پناه قسم‌های دروغ، خویش را مسلمان جلوه داده، و به اغوا و فریب مسلمین می‌پرداختند، شدیداً سرزنش کرده، و آیه چهارم همین سوره در تعبیر کم نظیری می‌فرماید:

﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَمَّا يُؤْفَكُونَ﴾؛ خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند؟!^۲

۱. منافقون، آیه ۲.



جالب اینکه تعبیر مذکور در سراسر قرآن فقط دوبار به کار رفته است؛ یکبار در مورد منافقین دو چهره، که با قسم‌های دروغ مردم را از راه خداوند منحرف می‌کنند، و بار دیگر در سوره توبه در مورد مشرکان از یهود. همین دو آیه برای ارائه تصویری روشن از زشتی قسم دروغ و مجازاتهای شدید آن در قرآن مجید کافی است.

سوگند دروغ در روایات اسلامی:

روایات متعددی از پیشوایان دینی در این زمینه وجود دارد که به چند نمونه آن قناعت می‌شود:

۱. امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از یارانش به نام سدیر می‌فرماید:

«يَا سُدَيْرُ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا كَفَرَ، وَمَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ صَادِقًا إِثْمٌ؛ اَي سَدِير! هر کس به نام خدا قسم دروغ یاد کند مرتکب گناه بزرگی شده، و اگر قسم راست بخورد کار مکروهی بجا آورده است».^۱

منظور از کفر در روایت مذکور خروج از دین نیست، بلکه منظور گناه بزرگ و کبیره است. بنابراین، قسم دروغ از گناهان کبیره است. همان‌گونه که منظور از «إِثْم» در این حدیث، گناه و معصیت نیست، بلکه کراهت شدید است.

نتیجه اینکه قسم دروغ گناه کبیره است؛ و قسم راست کراهت شدید دارد.

۲. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که:

روزی عده‌ای از یاران خاص حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خدمت آن حضرت رسیده، و عرض کردند: ای تعلیم دهنده خوبیها، ما را ارشاد کن.

حضرت در پاسخ به تقاضای آنان فرمود: «إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ أَنَا أَمُرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَلَا صَادِقِينَ؛ پیامبر خدا حضرت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب الایمان، باب ۱، ج ۶.

موسی علیه السلام به شما دستور داد که قسم دروغ نخورید، ولی من از شما می‌خواهم که به نام خدا قسم یاد نکنید؛ نه قسم دروغ، و نه راست». نتیجه اینکه آیات قرآن و روایات معصومان به شدت قسم دروغ را تقبیح نموده، بلکه قسم راست را نیز مکروه شمرده است.

ترک سوگند راست حتی با ضرر مالی!

همان‌گونه که گذشت بزرگان دین سفارش کرده‌اند که مسلمانان حتی الامکان سوگند راست هم نخورند، و خود به این سفارش عمل کرده‌اند. حتی در مواردی که ترک قسم راست زیانهای مالی بزرگی به همراه داشته است. در حدیثی می‌خوانیم که یکی از بزرگان دین برای خود همسری انتخاب کرده بود، به ایشان اطلاع دادند که آن زن از طایفه خوارج است، و به برخی از ائمه علیهم السلام توهین می‌کند. ایشان تصمیم به جدایی از آن زن می‌گیرد. او را طلاق می‌دهد و مهریه‌اش که چهارصد دینار بود را نیز می‌پردازد. آن زن به امیر مدینه شکایت نموده، و مجدداً مهریه‌اش را مطالبه می‌کند. امیر مدینه شوهر آن زن را می‌خواهد و می‌گوید: قسم بخور که مهریه‌اش را پرداخته‌ای. او قسم نمی‌خورد، و دوباره مهریه زن را می‌پردازد! فرزندش می‌گوید: پدر جان! مگر تو بر حق نبودی. چرا قسم نخوردی؟ آن بزرگ می‌فرماید: بله، برحق بودم ولی برای حفظ حرمت نام پروردگار قسم را ترک نمودم!^۱

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «آنچه را انسان بخاطر جلب رضای خدا ترک می‌کند و از دست می‌دهد، گم نمی‌شود».^۲

بنابراین، شایسته است انسان قسم راست را نیز ترک کند، هر چند متحمل ضرر و زیان مالی شود، که خداوند آن را جبران خواهد کرد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب الایمان، باب ۲، ح ۱.

۲. همان مدرک، ح ۲.



این دستور عالی مکتب نجات بخش اسلام و عمل پیشوایان به حق کجا، و رفتار برخی از مسلمانان که برای بی ارزش ترین چیزها به غلیظ ترین قسم ها متوسل می شوند کجا!

کفّاره سوگند:

سوگند از جهتی دو رقم است:

نخست قسمی که برای اثبات یا نفی مطلبی یاد می شود، مثل اینکه شخصی برای اثبات طلبش سوگند یاد می کند، که به آن «**یمین مردوده**» گفته می شود.

یا برای ادعای شخصی که خود را از من طلبکار می داند قسم می خورم. نوع دوم، قسم تعهد است. این نوع قسم برای اثبات یا نفی چیزی نیست، بلکه به منظور سپردن تعهدی است. مثل این شخص قسم می خورد که در فلان روز به فلان مرکز کمکهای مردمی بیاید، و به فقرا کمک کند.

قسم نوع اول اگر دروغ باشد گناه دارد و مجازات آن همان گونه که گذشت شدید است، ولی کفّاره ای ندارد، زیرا تعهدی در آن وجود ندارد، و برای اثبات یا نفی مطلبی قسم یاد شده است.

اما نوع دوم که قسم تعهد نام دارد، در صورتی که از آن تخلف شود، و مطابق آن عمل نگردد، علاوه بر گناه و مجازات اخروی، کفّاره نیز دارد. و کفّاره آن سیر کردن شکم ده فقیر، یا پوشانیدن ده نیازمند برهنه است. و در صورتی که قادر بر هیچ یک از دو مورد فوق نباشد، باید سه روز روزه بگیرد. و جالب اینکه اگر سوگند خود را مقید به زمان و مکان خاصی ننماید، در هر نوبت که با آن مخالفت کند باید کفّاره مذکور را بپردازد. بنابراین در کارهای اجتماعی، مثل نمایندگان مجلس که در ابتدای دوره نمایندگی خویش قسم یاد می کنند که به نظام و مردم خیانت نکنند، و وظایف نمایندگی خویش را به نحو احسن انجام دهند، اگر برخلاف این قسم عمل کنند باید کفّاره دهند، و چنانچه در طول دوره نمایندگی بطور مکرر از سوگند مذکور تخلف

نمایند، باید به همان نسبت کفّاره را تکرار کنند!

نتیجه اینکه کفّاره تخلف از قسم سنگین است، و سفارش من به شما عزیزان این است که مراقب باشید حتّی الامکان قسم نخورید و نذر نکنید، زیرا بار تکالیف ما به اندازه کافی سنگین است. با نذر و قسم، بار اضافی بر خود تحمیل نکنیم، که گاه باید یک عمر کفّاره آن را بپردازیم.

خلاصه اینکه سوگندی که برای اثبات یا نفی مطلبی یاد می شود در صورتی که دروغ باشد کفّاره ندارد، اما قسم تعهدی در صورت تخلف کفّاره دارد، هر چند هر دو از نظر حرمت در صورت دروغ بودن و تخلف، یکسان هستند.

سؤال مهم!

از مباحث گذشته روشن شد که سوگند یاد کردن اگر راست هم باشد کراهت شدید دارد، و لذا در دستورات دینی سفارش به ترک آن شده است. با توجه به این مطلب، چرا خداوند متعال این همه قسم یاد کرده است؟ طبق جستجوی محدودی که فقط روی جمله «والذی نفسی بیده» در کتاب بحارالانوار انجام شد، این جمله در ۱۶ جلد کتاب مذکور و نزدیک به دویست بار از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکرار شده است. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بطور وسیع و گسترده سوگند خورده است؟ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه مکرّر قسم یاد کرده است. مثلاً در جمله ای فرمودند:

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهٖ؛ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم (تمام کره زمین) را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم، به این که پوست جوی را به ظلم از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد».^۱

این سوگندها چگونه توجیه می شود؟

جواب: قسم برای مسائل شخصی، طبق آنچه در مباحث پیشین گذشت - حتّی اگر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.



راست باشد - کراهت شدید دارد. اما چنانچه موضوع سوگند، مسائل شخصی نباشد، بلکه برای مسائل تربیتی قسم یاد شود هیچ اشکالی ندارد. و سوگندهایی که در قرآن مجید و روایات حضرات معصومین علیهم السلام آمده، از این قبیل است. بنابراین اگر ما هم برای تشویق مردم به کارهای خیر، قسم بخوریم، مثل اینکه بگوییم: «به خدا قسم نماز جماعت قابل مقایسه با نماز فردی نیست» یا برای نهی از منکر بگوییم: «قسم به ذات پروردگار که رشوه خواری از گناهان بزرگ است» و قسم‌هایی مانند آن، نه تنها کراهتی ندارد، بلکه کار خوبی است.

نتیجه اینکه قسم‌های شخصی حتی اگر راست باشد مکروه است، اما قسم‌های که به منظور تربیت افراد جامعه یاد می‌شود هیچ کراهتی ندارد. و قسم‌های خدا از قسم دوم است.

۲. سوگند به غیر خدا

سؤال: همان‌گونه که در مباحث سابق گذشت، قسم‌های قرآن متنوع است. خداوند به ذات خود و جان پیامبرش، شب و روز، صبحگاهان، روح انسان، و حتی برخی از مواد غذایی قسم یاد کرده است. آیا ما هم می‌توانیم به مخلوقات پروردگار قسم یاد کنیم، یا فقط سوگند به ذات پاک او جایز است؟ در بین مردم مرسوم است که به جان خودشان، جان فرزندان‌شان، جان عزیزانشان، به شرفشان، به مقدسات‌شان قسم می‌خورند. آیا این سوگندها جایز است؟

خلاصه اینکه: آیا سوگند به غیر خداوند جایز است؟

پاسخ: احادیث و روایتی در کتب ما شیعیان، و همچنین منابع اهل سنت، آمده که صریحاً از این کار نهی می‌کند؛ به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. علی بن مهزیار می‌گوید به امام جواد علیه السلام عرض کردم:

«خداوند متعال در قرآن مجید به «شب» و «روز» و «ستارگان» و مانند آن قسم

خورده است. آیا ما هم می‌توانیم به غیر ذات پاک پروردگار قسم بخوریم؟

امام در پاسخ فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُقْسِمُ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا شَاءَ، وَ لَيْسَ لِخَلْقِهِ أَنْ يُقْسِمُوا إِلَّا بِهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ خداوند به هر یک از مخلوقاتش که مایل باشد قسم یاد می‌کند، اما برای مخلوقات پروردگار جز سوگند به ذات پاک خداوند جایز نیست.^۱

۲. محمد بن مسلم نیز چنین روایت می‌کند:

«از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: گام در جای قدمهای شیطان ننهید. سپس فرمود: كُلُّ يَمِينٍ بغيرِ اللَّهِ فَهِيَ مِنْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ هر قسمی به غیر ذات خداوند، از گامهای شیطان است.»^۲

۳. عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ حَلَفَ أَنْ يَنْحَرَ وَلَدَهُ؟ قَالَ: ذَلِكَ مِنْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که قسم خورد فرزندش را بکشد پرسیدم؟ امام فرمود: این نوع قسم از گامهای شیطان است.»^۳

در تفسیر جمله «حلف أن ينحر ولده» دو احتمال وجود دارد:

الف) آن شخص قسم یاد کرد که بچه‌اش را سر ببرد. این قسم چه حکمی دارد؟ آیا لازم است مطابق آن عمل کند؟ طبق این تفسیر، روایت ربطی به بحث ما ندارد.

ب) اینکه آن شخص می‌گوید من بچه‌ام را به دست خود کشته باشم اگر فلان کار را کرده باشم! یعنی برای اهمیت قسم، و تأکید بر عدم انجام کار مورد نظر، بدین شکل در مورد فرزندش سوگند یاد کرده است. و ظاهراً احتمال دوم صحیح باشد، در این صورت روایت مرتبط با بحث ما می‌شود، و طبق این روایت امام صادق علیه السلام قسم یاد کردن به غیر خدا را جایز نمی‌شمارد.

عدم جواز قسم به غیر خدا در منابع حدیثی اهل سنت نیز آمده است. از جمله در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله که بیهقی در کتابش نقل کرده، می‌خوانیم:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ابواب الایمان، باب ۳۰، ح ۱.

۲. همان مدرک، باب ۱۵، ح ۴.

۳. همان مدرک، ح ۵.



«مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ؛ هر کس به غیر خدا قسم بخورد، مشرک است!»^۱

نتیجه اینکه روایات مذکور و روایات دیگر، که جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد، هیچ کدام قسم به غیر خداوند را جایز نمی شمرد.

از سوی دیگر، در برخی روایات می خوانیم که گاه حضرات معصومین علیهم السلام به غیر خدا قسم یاد می کردند. به عنوان مثال حضرت علی علیه السلام در ده جای نهج البلاغه به جان خودش سوگند یاد کرده است. مثلاً در خطبه ۵۶ نهج البلاغه خطاب به یاران و اصحاب بی وفایش می فرماید:

«وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ؛ به جانم سوگند اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم، هرگز پایه ای برای دین بر پا نمی شد، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گاه به غیر خدا سوگند می خورد. از جمله در حدیثی که بیهقی نقل می کند، می خوانیم:

«شخصی خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید، و از آن حضرت تقاضا کرد اصول معارف اسلام را برایش بیان کند. حضرت چنین کرد.

آن مرد عرب گفت: می روم، و به این اصول عمل می کنم.

پیامبر فرمود:.... أَفْلَحَ وَ آيِبِهِ، إِنْ صَدَقَ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ اگر به آنچه گفتیم عمل کند، به جان پدرش سوگند که رستگار می شود و داخل بهشت می گردد».^۲

خلاصه اینکه آن دسته از روایات که از سوگند به غیر خداوند منع می کند، با این روایات که گاه حضرات معصومین علیهم السلام به غیر خدا سوگند می خوردند، ظاهراً در تعارض هستند. راه حل تعارض^۳ چیست؟ به کدام دسته از روایات عمل کنیم؟

۱. سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹.

۲. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳. در ضمن از این تعارض به یک نکته پی می بریم و آن اینکه با مطالعه یک حدیث نمی توان فوراً به مضمون آن فتوا داد، و حکمی را صادر کرد. بلکه باید تمام جوانب آن را مطالعه نمود، چنانچه احادیث متعارضی

سه راه حل:

راه حل‌های مختلفی برای رفع تعارض روایات مورد بحث ارائه شده، که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

(الف) در صدر اسلام برخی از مسلمین قسم‌هایی یاد می‌کردند که بوی شرک می‌داد، بدین جهت به آنها دستور داده شد که فقط به نام خدا قسم یاد کنند. بنابراین، منظور از ممنوع بودن قسم به غیر خدا، قسم‌هایی است که بوی شرک می‌دهد، مثل آنچه در روایت زیر آمده است:

«روزی عمر در محضر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جان پدرش قسم خورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَخْلُقُوا بِآبَائِكُمْ؛ خداوند قسم به پدرانتان را ممنوع کرده است»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان صدر اسلام را از سوگند یاد کردن به نام پدرانشان، که افراد مشرکی بودند، نهی کرد. چرا که این قسم‌ها بوی شرک می‌داد. بنابراین قسم به غیر خدا در صورتی که چنین پیامد منفی نداشته باشد، اشکالی ندارد.

(ب) گاه مسلمانان قسم‌هایی به غیر خدا می‌خوردند که آثار منفی زشتی به دنبال داشت. به عنوان مثال، از جمله قسم‌هایی که در بین مردم در صدر اسلام و عصر ائمه علیهم السلام مرسوم بود، قسم به عِتَاق و طلاق بود. بدین معنا که به شخصی که در معرض اتهام چیزی بود، می‌گفتند: فلان کار را انجام نداده‌ای. اگر انجام داده باشی تمام بندگان آزاد، و همسرانت مطلقه باشند! و واقعاً عرب‌های آن زمان، به چنین قسم‌هایی پایبند بودند. و ظاهراً اهل سنت هنوز هم به آن معتقدند. اما شیعه چنین قسم‌هایی را قبول ندارد. زیرا معتقد است عتق و طلاق صیغه مخصوص به خود دارد، و با قسم بنده‌ای آزاد نمی‌گردد، و زنی مطلقه نمی‌شود. قسم به غیر خدا که در روایات

→ وجود داشت، ابتدا تعارض ظاهری آن را برطرف کرد، و پس از جمع بندی نهایی حکم شرعی آن را صادر کرد.

۱. سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۸.



نهی شده، گاه ناظر به چنین قسمهایی است. که به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم:

«روزی منصور، خلیفه عباسی معاصر امام صادق علیه السلام، آن حضرت را طلبید و به وی عرض کرد: شنیدم معلی بن خنیس، که از یاران و اصحاب تو می‌باشد، برایت اسلحه تهیه می‌کند، و مردم را به سوی تو فرا می‌خواند، تا بر علیه ما قیام کنی؟

امام فرمود: به خدا قسم چنین نیست و آنچه به شما رسیده، شایعه‌ای بیش نمی‌باشد. منصور گفت:

«لَا أَرْضِي مِنْكَ إِلَّا بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَالْهَدْيِ وَالْمَشْيِ، فَقَالَ: أَبَا تُدَادٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَأْمُرُنِي أَنْ أَخْلِفَ؟ إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَرْضِ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ؛ سخن تو را نمی‌پذیرم، مگر اینکه قسم به طلاق و عتاق و هدی و مشی یاد کنی!»^۱

امام علیه السلام فرمود: به من دستور می‌دهی به چیزهایی که حکم بت را در مقابل خدا دارند، قسم بخورم؟ کسی که به سوگند بر خداوند راضی نشود، ذره‌ای به او ایمان ندارد!.^۲

و از جمله قسمهایی که آثار منفی زشتی به دنبال داشت این بود که: بعضی از مسلمانان قسم می‌خوردند: «اگر فلان کار را انجام ندهند یهودی یا نصرانی باشند»^۳ کنایه از اینکه حتماً آن را انجام خواهند داد، که ائمه علیهم السلام از چنین قسمهایی نیز جلوگیری کردند.

پس آن دسته از قسمهایی که چنین عوارض منفی و پیامدهای زشتی داشته مورد نهی قرار گرفت، اما آن دسته قسمهای به غیر خدا که چنین نبود، اشکالی نداشت.

ج) راه حل سوم آنکه روایات ناهیه از قسم به غیر خداوند را حمل بر کراهت کنیم، مگر در مواردی که هدف امور تربیتی باشد؛ مانند قسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

۱. توضیح «طلاق» و «عتاق» گذشت و منظور از «هدی» این است که اگر آنچه گفتی درست نبود قربانی کنی، و «مشی» بدین معناست که اگر آنچه گفتی صحیح نبود، با پای پیاده به زیارت خانه خدا بروی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ابواب الايمان، باب ۱۴، ح ۳.

۳. همان مدرک، باب ۳۴، ح ۱.

امیر مؤمنان (علیه السلام) - که شرح آن گذشت - که در این صورت کراهت هم ندارد. نتیجه اینکه: اولاً حتی الامکان نباید قسم خورد، و ثانیاً: در موارد لزوم، مخصوصاً در مقام قضاوت و رفع اختلاف و خصومت، تنها به نام خدا قسم یاد کنیم، چرا که قسم به غیر نام خدا در مبحث قضاوت ارزشی ندارد، حتی اگر به مقدساتی مانند قرآن و پیامبر و امامان باشد. همان گونه که قسمهای تعهدیه نیز در صورتی آثار فقهی دارد که به نام خداوند باشد، و گرنه هیچ اثر فقهی بر آن مترتب نمی شود.

شایعه پراکنی، بلای عصر ما:

به تناسب حدیثی که در مورد امام صادق (علیه السلام) و منصور دوانیقی و شایعه خروج امام، ذکر شد، خوب است به این گناه بزرگ که از مشکلات مهم اجتماعی امروز ماست، اشاره ای داشته باشیم.

یکی از ابزار دشمن در مبارزه با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایر انبیاء، شایعه پراکنی بود. آنها به اشکال مختلف از این حیلۀ ناجوانمردانه بهره می گرفتند. منافقان منتظر بهانه ای بودند تا با این اسلحه ضربه ای بر اسلام و مسلمین وارد کنند. به عنوان نمونه، در یکی از جنگهای صدر اسلام یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قافله عقب ماند. یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که او را یافته بود به کاروان مسلمانان ملحق کرد. هنگامی که منافقان همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با آن صحابی تنها دیدند شایعۀ ارتباط نامشروع آنان را زبان به زبان منتقل کردند. شایعه تمام مدینه را فرا گرفت، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره آن سکوت کرد، و منتظر دستور خداوند بود. تا اینکه «آیات افک»^۱ نازل شد، و آنچنان شایعه سازی و شایعه سازان را کوبید، که منافقان برای همیشه این حربه را رها کردند. در عصر و زمان ما نیز دشمن در جنگ روانی از همین وسیله بهره می گیرد. برای مردم عادی، مقامات بلند پایه سیاسی و مذهبی، و حتی مراجع بزرگوار تقلید شایعه می سازد. مؤمنین باید مواظب باشند که نه شایعه بسازند، و نه به شایعه سازان کمک

۱. نور، آیه ۱۱ به بعد.



کنند، چرا که اشاعه شایعات دروغ و حتی مشکوک حرام است، و مجازاتی برابر با مجازات مفسدان فی الارض دارد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا»؛ اگر منافقان و بیماران دلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند. و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافت شوند گرفته خواهند شد، و به سختی به قتل خواهند رسید.^۱

بنابراین باید مواظب و مراقب این گناه بزرگ و خطرناک بود، تا به کمک خداوند آلوده آن نشویم.

۳. ماهیت و محتوای سوگند

سؤال: همه سوگند یاد می‌کنیم، اما آیا پیرامون ماهیت و محتوای قسم فکر کرده‌ایم؟ جالب اینکه در کتابهایی که در این موضوع نوشته شده نیز چیزی در این مورد یافت نشد. راستی هنگامی که می‌گوییم: «به خدا سوگند که فلان کار را انجام خواهم داد». این قسم به چه معناست؟ چه رابطه‌ای بین نام خدا و آن کار وجود دارد؟ یا زمانی که به غیر خدا قسم یاد می‌کنیم، و مثلاً می‌گوییم: «به جان فرزندم قسم که فلان کار را ترک خواهم کرد» چه ارتباطی بین آن کار و جان فرزندمان ایجاد می‌کنیم؟

پاسخ: بسیاری از مسائل روزانه زندگی انسان بسیار واضح و آشکار به نظر می‌رسد، اما هنگامی که به عمق آن می‌اندیشیم و در محتوای آن تفکر می‌کنیم، با پیچیدگی‌های خاصی مواجه می‌شویم، که قسم نیز از جمله این امور است. اما بعد از دقت و مطالعه پیرامون قسم شاید بتوان گفت که سوگند یاد کننده در حقیقت می‌خواهد بین آن دو چیز (مقسم له و مقسم به) هماهنگی و نزدیکی ایجاد کند، و

اهمیت مُقسم له را هم سطح ارزشی مقسم به معرفی کند.

شخصی که قسم بالا را به زبان می آورد، در واقع می خواهد اهمیت کاری که برای آن قسم خورده را هم سطح اهمیت جان فرزندش قرار دهد، تا شنونده باور کند که او آن کار را انجام خواهد داد. و هنگامی که به نام خدا قسم می خورد، گویا می خواهد به مخاطب بفهماند که انجام آن کار و عمل به آن وعده، همانند نام خدا برایش مهم است. بنابراین، سوگند در واقع یک نوع برابری و هماهنگی و مربوط ساختن دو مطلب (مقسم به و مقسم له) با هم است، و لهذا همواره به امور مقدس یا چیزهایی که در نظر قسم خورنده مهم است قسم یاد می کند، و هرگز به امور بی ارزش و بی اهمیت قسم یاد نمی شود. و در یک جمله، قسم ایجاد یک رابطه ذهنی بین یک امر مقدس یا مهم، و کاری است که برای آن قسم می خوریم.

۴. فلسفه سوگندهای خداوند

سؤال: چرا خداوند سوگند می خورد؟ خداوند چه نیازی به قسم دارد، که حدود یک صد مرتبه در قرآن قسم یاد کرده است؟ آیا سوگندهای پروردگار برای مؤمنان و خداپاوران است، یا برای افراد بی ایمان و کافر؟ اگر برای مؤمنان است، که آنها نیازی به قسم ندارند؛ زیرا اوامر و دستورات خدا را بدون سوگند هم بجا می آورند. و اگر برای کفار است، قسم یاد کردن برای آنها فایده ای ندارد؛ زیرا با قسم هم سر بر فرمان خدا نمی گذارند، و تسلیم وی نمی شوند.

پاسخ: برای سوگندهای خداوند، دو فلسفه مهم بیان شده است:

الف) همه مسائل در یک سطح نیست، برخی مهم است و برخی مهمتر. همان گونه که تمام واجبات در یک حدّ و اندازه نیستند، و درجات متفاوتی دارند.

همه اشخاص با ایمان هم در یک سطح نیستند، بلکه درجات ایمان آنها بسیار متفاوت و متغیر است. بدین جهت، اگر خداوند بخواهد اهمیت فوق العاده برخی از دستوراتش را بیان کند، آن را همراه با سوگند می کند. و این خود یک نوع فصاحت و



بلاغت در کلام است، که گوینده علاوه بر بیان و جوب یک مطلب، درجه اهمیت آن را نیز با قسم به مخاطب خود تفهیم می‌کند.

مثلاً خداوند می‌خواهد اهمیت فوق العاده تهذیب نفس و مبارزه با هوا و هوس را بیان کند، و به انسانها بفهماند که تا مسلط بر هوای نفس خویش نشوند، شایسته نام انسان نیستند، این کار را با قسمهای پی در پی انجام می‌دهد؛ قسم به خورشید با عظمت و شعاع طلایش، قسم به ماه و نور خیره کننده‌اش، قسم به تاریکی شب که آرام‌بخش است، قسم به روشنائی روز که بیدار کننده است، قسم به خالق جان و روح انسان... تنها کسانی که دل و جان را تصفیه کنند و به تزکیه نفس پردازند، و باطن خود را از آلودگیها پاک نمایند، رستگاران روز قیامتند. آری! خداوند برای تبیین مقام شامخ جهاد با نفس، یازده بار قسم یاد کرده است.

یا در جای دیگر، برای توجه انسان به ارزش فوق العاده قلم، و اینکه این ابزار ساده ممکن است تمدن جمعیتی را شکوفا، یا نابود سازد، به قلم و آنچه بوسیله آن نوشته می‌شود، سوگند یاد می‌کند.

بنابراین، یکی از فلسفه‌های سوگندهای پروردگار، بیان درجه اهمیت چیزی است که برای آن قسم خورده است.

ب) دومین فلسفه قسم‌های خداوند، بیان اهمیت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است. خداوند متعال در مثال بالا، از یکسو می‌خواهد اهمیت کم‌نظیر جهاد با نفس را بیان کند، و از سوی دیگر انسان را وادار به مطالعه و تفکر پیرامون موجودات با عظمتی همچون خورشید، ماه، روز و شب، بنای رفیع آسمان، زمین پهناور، جان آدمی و مانند آن نماید، تا با تفکر و اندیشه پیرامون این نعمتهای بزرگ الهی، معرفتش به پروردگار بیشتر، و عشقش به او سوزان‌تر، و اطاعت و پیرویش از وی عمیق‌تر گردد.

در حقیقت قسمهای قرآنی از این زاویه کلید علوم و دانشهاست؛ چرا که سبب بسیج اندیشه انسانهای متفکر و اندیشمند پیرامون موجوداتی می‌شود که خداوند به



آنها قسم خورده است. و از این رهگذر رازهای مهم، مطالب تازه، و دانشهای جدید برای انسان کشف می‌شود.

چندی پیش یکی از اطباءى حاذق دو مطلب نقل کرد، که دریچه تازه‌ای از عظمت جهان خلقت بر روی من گشوده شد، گفت:

۱. به تازگی به یک نمایشگاه کتاب رفتم. یک دوره کتاب هشت جلدی که شش هزار صفحه داشت توجه مرا جلب کرد. هنگامی که به پشت جلد آن نگاه کردم متوجه شدم که موضوع این کتاب شش هزار صفحه‌ای^۱ کوچکترین ذره زنده بدن انسان، یعنی سلول است! سلولی که حکم آجر ساختمان بدن انسان را دارد، و گاه جز با چشم مسلح رؤیت نمی‌شود.

یک موجود ذره‌بینی چقدر اسرار و شگفتی دارد که بشر در مورد آن شش هزار صفحه مطلب نوشته است. آری هر سلولی خود به تنهایی واجد تمام صفات یک انسان است. و گویی تمام اعضای بدن انسان از قبیل چشم و قلب و گوش و معده و مانند آن را در خود جای داده، هر چند بسیار ریز و کوچک است.

اکنون بشر به علم شبیه‌سازی دست یافته است، بدین معنا که سلولی از بدن یک انسان جدا می‌کند، و آن را در دستگاههای مخصوصی پرورش می‌دهد، و سپس آن را بدون ترکیب با نطفه زن در رحم او می‌کارد، و این سلول پس از طی مراحل رشد، تبدیل به یک انسان کامل می‌شود. آیا چنین انسانی با این خلقت اسرارآمیز، که سلول وی، یک جزء قابل مطالعه اوست، نباید مورد تفکر و اندیشه قرار گیرد؟ آیا اندیشه در این موضوعات دریچه تازه‌ای به سوی اسرار خلقت نمی‌گشاید؟

۲. دانشمندان در مورد علل و عوامل خارش بدن مطالعات وسیع و گسترده‌ای کرده‌اند، و تاکنون نهصد علت برای این پدیده یافته‌اند!

عجب عالم پیچیده و مرموزی که یک پدیده ساده و کوچک آن این قدر عامل دارد.

۱. کتاب مذکور «سل» نام دارد، و نویسنده آن دانشمند محترم آقای «هوک» است. شرح بیشتر را در کتاب تاریخ بیولوژی در صفحه ۳۳۵، نوشته گاردنر مطالعه فرمایید.



خداوند متعال زمانی به جان انسان و خورشید و ماه و ستارگان و مانند آن قسم خورد که دانش بشر نسبت به شگفتیهای آن ابتدایی بود، و با این سوگندها انسان را وادار به تفکر و اندیشه پیرامون این موجودات با عظمت کرد، تا دریچه‌های جدیدی از شگفتیها به روی او باز شود. تکرار می‌کنیم مشروط بر اینکه انسان بی تفاوت از کنار آن نگذرد، و پیرامون آن اندیشه و تفکر کند.

اسلام آیین اندیشه و تفکر:

یکی از مهمترین نشانه‌های حقانیت اسلام، دعوت به تفکر و اندیشه است. با مطالعه معارف دینی و متون مذهبی، تصدیق خواهید کرد که کمتر چیزی همانند تفکر و اندیشه مورد تأکید و اهتمام اسلام واقع شده است. زمانی بود که کمونیستها و ماتریالیستها شدیداً تبلیغ می‌کردند که: «دین افیون جامعه است!» یعنی دین را ساخته‌اند که مغز بشر را تخدیر نموده، و او را از تفکر باز دارد. اما هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست متوجه شدند عامل اصلی این انقلاب، که بزرگترین حرکت اجتماعی قرن لقب گرفت، دین مقدس اسلام بوده است. و بدین وسیله بطلان و فساد سخن آنها روشن شد.

البته مذاهب ساختگی و ادیان استعماری افیون جامعه است. به عنوان مثال فرقه ضالّه، که به پیروانش سفارش می‌کند در خانه کتابی نگهداری نکنند، و اگر بیش از تعداد محدودی کتاب داشته باشند باید کفّاره بپردازند! افیون جامعه است. اما اسلام، که دستور به تفکر و اندیشه می‌دهد، و کمتر چیزی را همسنگ آن معرفی می‌کند، هرگز افیون جامعه نبوده و نخواهد بود. بلکه مایه بیداری و حرکت جوامع است.

در چه اموری بیندیشیم؟

قرآن مجید در پاسخ به این سؤال امور مختلفی را شایسته تفکر و اندیشه می‌داند؛ که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت، و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ (اما اجبار بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از



هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیر نمی شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)».

آری! باید سرگذشت فرعونها، نمرودها، شدادها، و دیگر جباران و ظالمان تاریخ را مطالعه کرد. آنها چه کردند؟ به کجا رسیدند؟ چه چیزی از آنها باقی ماند؟ باید تاریخ گذشتگان را خواند، و فهمید که جوانان همیشه جوان نمی مانند، و ثروتمندان همواره پولدار باقی نمی مانند، بلکه ممکن است با یک حادثه کوچک، همه چیز از دست برود.

۳. تفکر در آیات الهی

در آیه شریفه ۲۴ سوره یونس می خوانیم:

«كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ این گونه، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم».

قرآن مجید از جمله آیات الهی است. این کتاب آسمانی آن قدر پر ثمر است که هر چه بیشتر در مورد آن اندیشه کنیم، نکات جدید، و مطالب نو، و پیامهای تازه ای به دست می آوریم. هر زمان قرآن را با تفکر و اندیشه تلاوت کرده ام نکته ای تازه یافته ام! و این برای کسی که دهها سال در خدمت قرآن بوده، و بیش از چهل جلد تفسیر قرآن نوشته، جالب است.

۴. تفکر در مثالهای قرآن^۱

تمام آیات قرآن مجید قابل تأمل و تفکر است. اما مثالهای آن نکته های جالب تری

۱. مثالهای قرآن بطور مفصل در چند ماه رمضان توسط حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله) مورد بحث قرار گرفت، که مباحث مذکور در دو جلد، به نام «مثالهای زیبای قرآن»، منتشر شد.

دارد. بدین جهت خداوند متعال مردم را به اندیشه در این دسته از آیات تشویق می‌کند:

به آیه شریفه ۲۱ سوره حشر توجه کنید:

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود، و از خوف خدا می‌شکافت! اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشند».

خلاصه اینکه اسلام به تفکر و اندیشه اهمیت فوق العاده‌ای داده است، و مسلمانان را تشویق می‌کند که پیرامون موضوعاتی همچون خلقت آسمان و زمین، قرآن مجید، تاریخ گذشتگان، مثالهای قرآن و مانند آن اندیشه کنند.

اینک شما خوانندگان عزیز به این سؤال پاسخ دهید: آیا آیینی که در این سطح گسترده پیروان خویش را به تفکر و اندیشه فرا می‌خواند، افیون توده‌هاست؟!

تفکر در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام):

به منظور تکمیل بحث، به چند حدیث کوتاه از حضرت علی (علیه السلام) توجه کنید:

۱. «لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صُنْعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ بالاترین عبادت اندیشه در مخلوقات خداوند است»^۱. یعنی اگر شما یک ساعت در مقابل مورچه‌ای بنشینید، و در ساختمان پر رمز و راز این موجود کوچک اندیشه کنید، و عظمت پروردگار را در این جثّه کوچک که تمام نیازهای یک موجود زنده را در خود جمع کرده، مشاهده نمایید، به بالاترین عبادت دست یافته‌اید.

۲. «التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ؛ عبادت مؤمنین مخلص (تنها نماز و روزه، و مانند آن نیست، بلکه) تفکر در ملکوت آسمانها و زمین است»^۲.

۱. میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۲۰.

۲. همان مدرک، ح ۱۶۲۱۶.



۳. «التَّفَكُّرُ فِي آلاءِ اللَّهِ نِعَمُ الْعِبَادَةِ؛ اندیشه در نعمتهای پروردگار، از بهترین عبادتهاست».^۱

از خداوند می‌خواهیم که به ما توفیق تفکر و اندیشه عنایت فرماید، که هر چه تفکر بیشتر شود، بیشتر به خدا عشق می‌ورزیم، و هر چه آتش عشقمان فروزانتر گردد، بهتر عبادتش می‌کنیم.

تفسیر سوگندهای قرآن در کلام دانشمندان

دانشمندان شیعه و اهل سنت از چندین قرن قبل در فکر جمع‌آوری قسمهای قرآن بوده، و پیرامون آن بحث کرده، و برخی از آن مباحث به صورت کتاب منتشر شده، و اکنون موجود است. بنابراین، موضوع بحث ما یک بحث کاملاً جدید و تازه نیست. آن بزرگواران مطالبی در تفسیر این آیات قرآن بیان کرده‌اند، و مطالبی نیز باقی مانده که ما به آن می‌پردازیم. همان‌گونه که مطالبی از ما باقی خواهد ماند که آیندگان پیرامون آن بحث خواهند کرد. زیرا قرآن مجید، به فرموده حضرت علی (علیه السلام): «نَوَاطِرُهَا هِيَ دَارُ الْغَزَا» (نواریهایی دارد که هرگز پایان نمی‌گیرد، و شگفتیهای فراوانی که تمام نمی‌شود؛ لَا تَفْنَى غَزَائُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ).^۲

۵. شیوه‌های بحث از قسم‌های قرآن

در مورد چگونگی بحث پیرامون سوگندهای قرآن، دو روش در نوشته‌های کسانی که وارد این مبحث شده‌اند، دیده می‌شود:

۱. **بحث موضوعی؛** بدین معنا که (مثلاً) قسمهای مربوط به خورشید را در سراسر قرآن یکجا بحث کرده، سپس به سراغ سوگندهای مربوط به روز و شب رفته، و آنها را نیز یکجا مورد بحث قرار داده‌اند. و به همین شکل در مورد سایر قسمهای قرآن بحث کرده‌اند.

۱. میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۱۵.

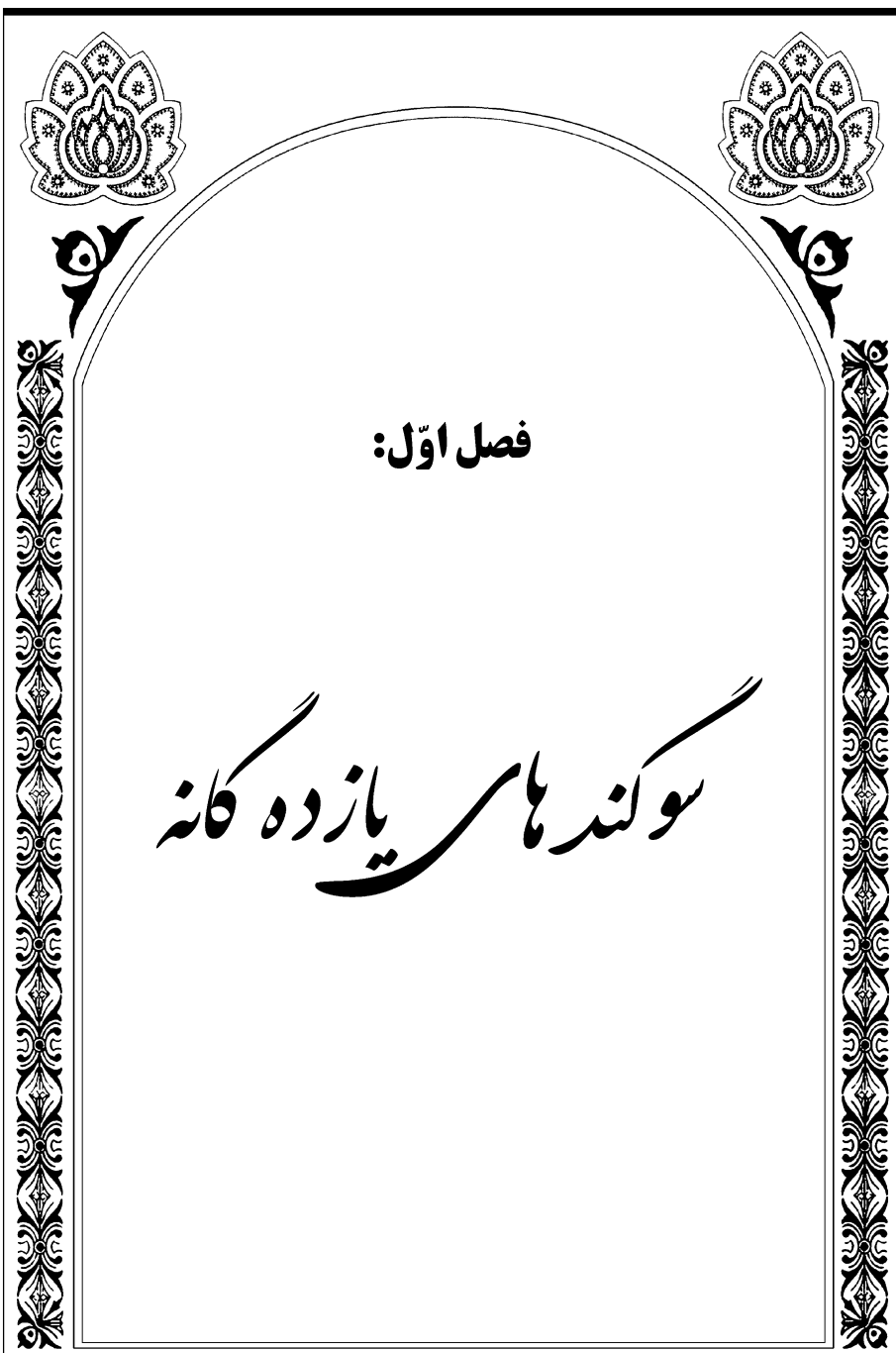
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

این روش از این جهت خوب است که مباحث هر موضوعی را یکجا جمع آوری می‌کند، ولی مشکل مهم آن قطع پیوند و ارتباط قسمها با مُقَسَّمْ له است. مثلاً خورشید در سورة شمس با تهذیب نفس چه ارتباطی داشته که به آن قسم خورده است؟ و در جای دیگر ارتباط آن با مقسم له چه بوده است؟ با توجه به اشکال مذکور، ما این روش را دنبال نمی‌کنیم.

۲. روش ترتیبی؛ یعنی از اوّل قرآن شروع کنیم و در هر سوره‌ای قسمی یافتیم، آن را مورد بحث قرار دهیم. سپس به قسم بعد پردازیم، تا تمام سوگندها به ترتیب مورد بحث قرار گیرد. این روش هم روش جالبی نیست.

در اینجا روش سومى وجود دارد که ما آن را انتخاب کرده، و در این کتاب بر اساس آن بحث می‌کنیم، و آن اینکه از سوره‌هایی که بیشترین قسمها را در خود جای داده شروع کنیم، و به همین شکل ادامه دهیم. زیرا تکرار و تعدّد قسمها، نشانه اهمیت چیزی است که به آن سوگند یاد شده و ما باید آنچه اهمیت بیشتری دارد را در بحث مقدّم بداریم.

از مجموع قسمهای قرآن در یک مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیّه سورة شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می‌شود. سوگندهای سه‌گانه شش مورد و قسمهای دوگانه پنج مورد است. و قسمهای یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است. بنابراین، کتاب را در شش فصل خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنیم.



فصل اوّل:

سوکندها سیر یازده گانه

قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ﴿٣﴾
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ﴿٦﴾
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

به خورشید و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!

«مُقَسِّمٌ بِهِ» و «مُقَسِّمٌ لَهُ» و رابطه بین این دو

در هر مورد از قسمهای قرآن این شاء الله پیرامون سه نکته بحث خواهیم کرد:

۱. «مقسم به» یعنی چیزی که به وسیله آن قسم یاد شده است.

۲. «مقسم له» یعنی چیزی که برای آن قسم یاد می شود.

۳. رابطه «مقسم به» و «مقسم له».

در سوره شمس، خورشید و نور خورشید، ماه، شب، روز و مانند آن مقسم به هستند؛ که در مرحله اول پیرامون اهمیت این موجودات پر راز و رمز سخن خواهیم گفت و تهذیب نفس و مبارزه با هوای نفس «مقسم له» هستند، که در مرحله دوم پرده از راز اهمیت آن برخوایم داشت، و راههای تخلّق به این صفت زیبا را بیان خواهیم کرد. و در مرحله سوم به بحث پیرامون پیوند خورشید و ماه و شب و روز و مانند آن، با تهذیب نفس و مبارزه با هوای نفس خواهیم پرداخت؛ زیرا معتقدیم در سوگندهای پروردگار پیوندی بین مقسم به و مقسم له وجود دارد. چرا که کلام خداوند فصیح و بلیغ است، و کلام فصیح و بلیغ بدون پیوند و ارتباط خاص نیست.

نکته اول: آنچه خداوند بدان سوگند خورده است

خداوند متعال در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه و تنهاست. اما چهار مورد اول به شرح زیر است:

۱. «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا»؛ سوگند به خورشید و تابندگیش در این آیه هم به خورشید قسم یاد شده، و هم به نور آن.

۲. «وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا»؛ قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است.

۳. «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا»؛ قسم به زمین و خدایی که آن را گسترانیده است.

۴. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»؛ قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است.

در چهار مورد بالا مجموعاً هشت قسم وجود دارد. اما سه موردی که فرد است:

۱. «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا»؛ قسم به ماه هنگامی که به دنبال خورشید بیرون می آید.

۲. «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»؛ قسم به روز هنگامی که پرتو آن صفحه زمین را روشن می سازد.



۳. «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»؛ قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد».

خداوند متعال در آیات بالا برای بیان اهمیّت تهذیب نفس به یازده چیز قسم یاد کرده، که در این مبحث پیرامون سه مورد آن بحث می کنیم.

نخست «خورشید و نورش»، سپس «ماه»، و در آخر «جان آدمی و خالق آن» زیرا بقیّه موارد در آیات دیگر تکرار شده، و در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

خورشید عالمتاب:

دانشمندان در مورد عظمت و اهمیّت خورشید و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، کتابهای فراوانی نوشته اند، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطلع نبود. به گوشه ای از این اسرار و شگفتیها توجه کنید:

الف) عظمت خیره کننده خورشید

کره تابان خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره خاکی ماست! یعنی اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین فرض کنیم، و آنها را روی یکدیگر بنهیم برابر با کره خورشید می شود! خورشیدی که یکی از ستاره های متوسط آسمان است این قدر عظمت دارد. برخی برای تجسّم بزرگی خورشید نسبت به کره زمین مثال خوبی زده اند؛ به این مثال توجه کنید:

توپ فوتبال به قطر دو متر در نظر بگیرید که در فاصله یکصد و پنجاه متری آن گردوی کوچکی بوده باشد. توپ فوتبال خورشید، و آن گردو کره زمین، و فاصله بین آن دو فاصله بین خورشید و زمین است. زیرا فاصله بین خورشید و زمین یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است (که طیّ این مسافت با هواپیماهای معمولی پانزده سال طول می کشد!) حال اگر با توجه به تناسب یکصد و پنجاه متر و یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر، حجم خورشید و کره زمین را کوچک کنیم تقریباً به اندازه همان توپ فوتبال با قطر دو متر و گردوی کوچک می شود.

(ب) وزن خورشید

خورشید سیصد هزار مرتبه سنگین تر از زمین است! یعنی اگر وزن چیزی در زمین ۱ کیلوگرم باشد، در کره خورشید ۳۰۰ هزار کیلوگرم خواهد بود! حال تصوّر کنید یک انسان پنجاه کیلویی در آنجا چه وزن عجیبی پیدا می کند؟ درست محاسبه کرده اید، چنین انسانی در آنجا ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ کیلوگرم وزن خواهد داشت! و لهذا در صورت امکان سفر به کره خورشید انسان در آنجا در اثر سنگینی و زنش له می شود!

جالب اینکه طبق محاسبه دانشمندان در هر دقیقه ۲۵۰ میلیون تُن از وزن خورشید کاسته می شود. حال تصوّر کنید در یک ساعت چقدر؟ در یک روز چه مقدار؟ در یک ماه چطور؟ در یک سال چقدر؟ در یک قرن چه مقدار؟ عظمت خورشید به قدری زیاد است که علیرغم گذشت هزار سال از نورافشانی، و در نتیجه کاهش شدید و زنش، خم به ابرو نمی آورد، و این مسأله هیچ خللی در خدمت رسانی او نداشته است. هر چند با ادامه این وضع در طولانی مدت، خورشید کم کم رو به خاموشی خواهد گرایید، که آیه شریفه «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»؛ در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود.^۱ اشاره به همین مطلب دارد.

(ج) درجه حرارت خورشید

طبق محاسبات دانشمندان، درجه حرارت در سطح کره خورشید، ۶۰۰ هزار درجه سانتیگراد است. جالب اینکه امکان ایجاد چنین درجه حرارتی در کره زمین نیست. زیرا در صورت عملی شدن ساختن کوره ای که بتواند چنین درجه حرارتی را تولید کند، بلافاصله خود کوره ذوب خواهد شد؛ زیرا انسان ماده ای که توان تحمل این درجه حرارت را داشته باشد در اختیار ندارد. اما مقدار حرارت در اعماق خورشید بیست میلیون درجه سانتیگراد است، و لهذا خورشید همانند کره زمین جامد نیست، بلکه گاز فشرده ای است.

۱. تکویر، آیه ۱.



(د) شعله‌هایی از خورشید

از خورشید زیبا و خیره کننده شعله‌هایی به هوا و محیط اطرافش متصاعد می‌شود که ارتفاع آن، گاه تا یکصد و شصت هزار کیلومتر می‌رسد! یعنی اگر کره زمین وسط یکی از این شعله‌ها قرار گیرد در مدت کوتاهی تبدیل به دود و بخار می‌شود، زیرا طول محور زمین تنها دوازده هزار کیلومتر است.

(ه) جاذبه خورشید

قرص خورشید با آن وزن و سنگینی که دارد از نظر جاذبه و رعایت فاصله نسبت به دیگر اجرام آسمانی بسیار عجیب و حیرت‌آور است. تمام منظومه شمسی به گرد خورشید می‌چرخد، اما در فاصله‌ای که نه جذب خورشید می‌شوند، تا در حرارت شدید آن محو و نابود شوند، و نه از آن فاصله می‌گیرند که از مدار منظومه شمسی خارج شوند. این نظم و دقت مرهون جاذبه دقیق و حساب شده خورشید است. همان‌گونه که حرکت کره زمین ما نیز تحت تأثیر جاذبه خورشید است.

آثار و اسراری که از خورشید تابان ذکر شد تنها گوشه‌ای از شگفتیهای این کره نورانی است که دانشمندان در سایه مطالعه و تفکر و اندیشه پیرامون آن موجود اسرارآمیز، پرده از آن برداشته‌اند. و اگر ما هم در پدیده‌های عالم هستی تفکر و اندیشه کنیم، بی شک اسرار تازه‌ای برایمان کشف خواهد شد.

آثار و اسرار نور خورشید:

«ضحی» که خداوند در سوره شمس به عنوان دومین چیز به آن قسم یاد کرده، به دو شکل تفسیر شده است:

۱. مطلق نور؛ چه نور موجود در ابتدای روز، یا نور وسط روز.
۲. نور اوّل روز؛ و قربانی حج را نیز بدان جهت اُضحیه نامیده‌اند که در ابتدای روز عید قربان ذبح می‌شود. بنابراین، خداوند به نور خورشید در اوّل روز، یا به مطلق نور خورشید قسم یاد کرده است.

در هر حال، آفتاب و نور خورشید دارای آثار و برکات فراوانی است که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

۱. همه چیز مرهون نور خورشید!

اگر حرارت و نور خورشید نبود هیچ موجود زنده‌ای قادر بر ادامه حیات و زندگی نبود. نه بادی بود، و نه بارانی. نه آبی، و نه آتشی، و نه هیچ چیز دیگر! راستی اگر بخواهیم خودمان چنین حرارتی ایجاد کنیم چقدر هزینه خواهد داشت؟ دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که تمام بودجه‌ای که ساکنان زمین برای انرژی مورد نیاز خود هزینه می‌کنند تنها برای ایجاد یک میلیونیم حرارت خورشید کافی است. یعنی با یک میلیون برابر هزینه صرف شده جهت انرژی ساکنان زمین، می‌توان حرارتی معادل آنچه از تابش نور خورشید بر کره زمین حاصل می‌شود، تولید کرد!

خداوند تمام این نعمتها را علیرغم هزینه‌های سرسام‌آوری که دارد بطور رایگان در اختیار انسان قرار داده است. پیر و جوان، فقیر و ثروتمند، کوچک و بزرگ، براحثی از آن استفاده می‌کنند. اما قدر آن را نمی‌دانند، و شکر خالقش را بجای نمی‌آورند.

۲. پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب

موادّ غذایی انسان، یا از گیاهان و درختان گرفته می‌شود، و یا از حیوانات؛ و می‌دانیم اگر نور خورشید نباشد هیچ گیاه و درختی قادر به ادامه حیات و ثمردهی نخواهد بود. در نتیجه نیمی از موادّ غذایی بشر از دست می‌رود. و چنانچه گیاهان و درختان نابود شوند حیوانات نیز از بین خواهند رفت، چون آنها از گیاهان و درختان تغذیه می‌کنند. و بدین ترتیب نیم دیگر موادّ غذایی انسان نیز نابود می‌شود. بنابراین، نور آفتاب عامل پرورش تمام موادّ غذایی است.

۳. بارانها و نور آفتاب

باران نتیجه غیر مستقیم نور آفتاب است. آفتاب بر صفحه اقیانوسها می‌تابد.



سوزش و حرارت آفتاب قسمتی از آب اقیانوسها را بخار می‌کند و بخارها به سمت آسمان متصاعد شده، تبدیل به ابر می‌شود. باد ابرها را به فرمان خداوند به سرزمینهای خشک و بی‌آب و علف حرکت می‌دهد، و ابرها در آن سرزمینها شروع به بارش می‌کند و باران مایهٔ برکت و زندگی و حیات آن سرزمینها می‌شود.

۴. رابطهٔ نور خورشید و باده‌ها

وزش باده‌ها هم حرکت ابرها را در پی دارد، و هم هوا را جابجا و تصفیه می‌کند، و هم گلها و گیاهان و درختان را بارور می‌نماید. باده‌ها تمام فواید و خواص خود را مرهون نور خورشیدند. زیرا هنگامی که خورشید در نیمکره‌ای که روز است می‌تابد، این قسمت از کرهٔ زمین گرم می‌شود، در حالی که سمت دیگر کره که شب است سرد می‌باشد. هنگامی که هوای گرم نیمکرهٔ آفتابی، با هوای سرد نیمکرهٔ سرد برخورد می‌کند باد تولید می‌شود و منشأ آن برکات می‌گردد.

۵. آفتاب منشأ زیباییها

تمام زیباییها از نور آفتاب است. نور خورشید هفت رنگ زیبا را در خود جای داده، که به هنگام ظهور رنگین کمان قابل تجزیه و مشاهده است. همان‌گونه که به وسیلهٔ منشورهای بلورین نیز می‌توان نور آفتاب را تجزیه کرد. ولی آیا رنگهای موجود در نور آفتاب منحصر به همین هفت رنگ است؟

پاسخ این سؤال منفی است، زیرا نور خورشید حاوی رنگهای دیگری نیز هست، که چشم ما قادر بر رؤیت آن نیست. بالاترین رنگی که در آفتاب است و چشم ما توان دیدن آن را دارد رنگ بنفش است. اما بالاتر از آن نیز رنگی وجود دارد که ما فوق بنفش نامیده می‌شود، و ما قادر بر دیدن آن نیستیم، اما برخی از حیوانات آن را می‌بینند. همان‌گونه که پایین‌ترین رنگی که چشم ما انسانها قادر بر دیدن آن است رنگ قرمز است، اما پایین‌تر از آن هم وجود دارد که اشعهٔ مادون قرمز نامیده شده، و

برخی از حیوانات توان دیدن آن را دارند. جالبتر اینکه اشعه مادون بنفش مأموریتی بس حسّاس و مهم دارد. مأموریت این اشعه حیاتی نبود کردن میکروبهای کره زمین است. سربازان اشعه مافوق بنفش، تمام میکروبهای موجود در قلمرو حکومت خورشید را به راحتی محکوم به مرگ می‌کنند! راستی اگر قرار بود بشر این کره خاکی را میکروب‌زدایی کند چه هزینه سنگین، و چه کار مشکل و پرزحمتی را باید تحمّل می‌کرد؟ اکنون باید با تمام وجود شاکر خدایی باشیم که این نعمت بزرگ را به رایگان در اختیارمان نهاده است. اگر اشعه مافوق بنفش نبود در مدّت کوتاهی تمام کره زمین مبدّل به بیمارستانی عظیم می‌شد، که بیماران آن در فرصت کوتاهی می‌مردند!

۶. نور خورشید منبع انرژیها

اگر تعجّب نکنید تمام انرژیهای موجود، از آفتاب سرچشمه گرفته‌اند. چوب درختان، که از ابتدایی‌ترین منابع انرژی انسان به شمار می‌رود و حرارت و نور تولید می‌کند، این دو نعمت بزرگ را از آفتاب گرفته است. ذغال سنگها، که از دیگر منابع انرژی انسانها به شمار می‌روند، بقایای درختانی هستند که در زیر خروارها خاک دفن شده‌اند. آن درختان نور و حرارت خورشید را در خود ذخیره کرده، و آن را در شکل و هیأت ذغال‌سنگ به انسان تحویل می‌دهند. نفت از دیگر منابع انرژی، بقایای حیوانات مدفون در دل زمین است. آن حیوانات نیز از درختانی تغذیه می‌کردند که حامل نور و حرارت خورشید بوده‌اند. یکی دیگر از منابع انرژی انسان، که در عصر حاضر نقش بسزایی ایفا می‌کند، سدها هستند. آبها در پشت سد جمع می‌شوند، و توربین‌های مخصوصی را به حرکت در آورده، و تولید برق می‌کنند. این آبها همان بخارهایی است که بر اثر حرارت خورشید از دریاها به آسمانها رفته و دوباره به صورت باران به زمین بازگشته، و در پشت سدها جمع شده‌اند. مولدهای بادی که اخیراً ساخته شده، و با استفاده از نیروی باد تولید انرژی می‌کند،



از دیگر منابع انرژی است. و در چند سطر قبل گذشت که باد مرهون حرارت نور خورشید، و نتیجه آمیختن هوای سرد و گرم است.

و بالاخره بشر به تازگی موفق شد که از نور آفتاب به صورت مستقیم انرژی ذخیره کند. این انرژی که صاف ترین، در دسترس ترین، پاکیزه ترین و شاید ارزانترین انرژی مورد استفاده بشر در آینده باشد، از برکات مستقیم تابش نور خورشید است.

خلاصه اینکه خورشید و نور پر فروغ آن، آثار و اسرار و عجایب و شگفتیها و برکات فراوانی دارد که تنها به یازده نمونه آن اشاره کردیم و همین کافی است که بدانیم چرا خداوند در سوره شمس به خورشید و نور آن قسم خورده است.

ما باید پیرامون این موجودات با عظمت پروردگار، که به رایگان در اختیار ما نهاده، فکر کنیم. خداوند بزرگ طبق آنچه در آیات متعددی از قرآن مجید آمده (حدّ اقل هفت آیه) خورشید و ماه را مسخّر انسان کرده است؛ یعنی آنها را خدمتگذار انسان قرار داده، تا شب و روز به او خدمت کنند. خورشید حتی شبها به انسان خدمت می کند، زیرا اگر حرارت ذخیره شده از خورشید به هنگام تابش آفتاب در روز نبود، سرمای شبانه به قدری شدید بود که همه چیز یخ می زد. باید اندیشه کنیم، و به عظمت این نعمتهای ببرییم، و شکر آنها را با استفاده صحیح از آنها بجا آوریم، و بنده خوب و صالح و پرهیزکاری برای خالق آنها باشیم.

سوگند به ماه:

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾.

سؤال: در تفسیر این آیه شریفه اولین سؤال این است که چرا خداوند متعال ماه را مقید به «اذا تلاها» کرده، و به صورت مطلق به ماه قسم نخورده است، همان گونه که به خورشید بصورت مطلق قسم خورده است؟

پاسخ: با توجه به کشفیات علمی عصر و زمان ما، به راحتی می توان به این سؤال پاسخ داد. ولی خداوند متعال در عصر نزول قرآن می خواست به بشر بفهماند که نور



ماه از خود او نیست، بلکه ماه دنباله رو خورشید است، و اگر خورشید نورافشانی نکند، ماه نیز قادر به نورافشانی نخواهد بود، بنابراین ماه در حقیقت انعکاس دهنده نور خورشید است.

برخی از ویژگی های ماه درخشان!

دانشمندان علوم طبیعی اطلاعات فراوان، و جزئیات دقیقی از ماه ثبت کرده اند، که به چند نمونه آن اشاره می شود:

الف) حجم کره ماه

ماه پنجاه برابر کوچکتر از کره زمین است. یعنی اگر پنجاه کره ماه را روی هم بگذاریم به اندازه کره زمین می شود! و با توجه به اینکه خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است، اگر ۶۰ میلیون کره ماه را روی هم بگذاریم به اندازه کره خورشید می شود!

ب) وزن ماه

وزن اشیا در کره ماه $\frac{1}{6}$ وزن اشیا در کره زمین است. یعنی آدم شصت کیلویی در روی زمین، هنگامی که به کره ماه سفر می کند، در آنجا فقط ده کیلو وزن خواهد داشت! بدین جهت مسافران کره ماه باید تمرینات فراوانی داشته باشند که در آنجا به زمین نخورند؛ زیرا با وزن سبک به راحتی و با کمترین تکانی می افتند.

ج) زندگی در کره ماه

در آنجا هیچ اثری از زندگی و حیات نیست؛ نه آبی، نه هوایی، نه موجودات زنده ای، و نه هیچ نشانه دیگری از زندگی دیده نمی شود. البته این وضع فعلی کره ماه است. شاید در زمانهای گذشته موجودات زنده ای در آنجا وجود داشته، و یا در آینده شرایط حیات و زندگی فراهم گردد.

د) حرکت کره ماه

کره ماه در هر سی روز یک دور بر گرد زمین، و یک دور هم بر گرد خویش



می چرخد، و یکی از نتایج این دو حرکت این است که آن سمت کره ماه که به سوی زمین است همواره ثابت است، و به تعبیر دیگر ما هیچ وقت موفق به دیدن پشت کره ماه نمی شویم.

هـ) فاصله ماه تا کره ماه

ساکنان کره زمین ۳۹۰ هزار کیلومتر با ماه فاصله دارند، و این فاصله نسبتاً نزدیکی است، زیرا نور در هر ثانیه (یک چشم بر هم زدن) ۳۰۰ هزار کیلومتر راه می رود، بنابراین نور ماه در مدت تقریباً یک و نیم ثانیه (بلکه کمتر) به ما می رسد.

و) روز و شب در ماه

روز و شب در کره ماه همچون روز و شب ما زمینیان نیست، بلکه یک روز کره ماه معادل دو هفته، و یک شب آنجا نیز دو هفته طول می کشد. به تعبیر دیگر، یک شبانه روز در کره ماه تقریباً معادل یک ماه در کره زمین است! بدین جهت در وسط روز در کره ماه درجه حرارت بسیار بالاست، و تا ۳۰۰ درجه می رسد، به گونه ای که هر چیز قابل اشتعالی در آنجا وجود داشته باشد آتش می گیرد، همان گونه که در نیمه شب آنجا آن قدر هوا سرد می شود که همه چیز یخ می زند! به همین دلیل مسافران کره ماه باید به گونه ای برنامه ریزی کنند که اوایل طلوع آفتاب بر کره ماه فرود آیند، تا از گرمای سوزان وسط روز آنجا در امان باشند. و این مسأله بسیار مهمی است که بشر چگونه می تواند به کره ماه سفر کند، و سه روز در راه باشد، به گونه ای زمان حرکت خود را تنظیم کند که اوّل طلوع آفتاب در آنجا فرود آید؟ آیا این هنر و مهارت بشر است که در سایه پیشرفتهای علمی و مطالعات دقیق و گسترده و عمیق به آن رسیده، یا نشانگر نظم دقیق حاکم بر نظام هستی و کرات منظومه شمسی است که به انسان امکان این محاسبات دقیق را می دهد؟ شما قضاوت کنید.

گوشه ای از برکات کره ماه:

ماه برای ما زمینیان برکات فراوانی دارد، و نقش بسزایی در تأمین نیازهای ساکنان

کره زمین ایفا می‌کند، که فقط به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. ماه، تقویمی طبیعی!

حرکت منظم ماه بر گرد زمین، یک تقویم طبیعی برای همه مردم عالم مهیا کرده است؛ تقویمی که عالم و جاهل، بی سواد و باسواد، بزرگ و کوچک، زن و مرد، سیاه و سفید، با هر زبان و قومیت و دین و مذهبی به راحتی می‌توانند از آن بهره گیرند. خداوند متعال در آیه ۱۸۹ سوره بقره، به این موهبت بزرگ اشاره کرده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ درباره «هلالهای ماه» از تو سؤال می‌کنند، بگو: آنها بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.

در حالی که تقویم شمسی چنین نیست، و جز افراد کمی که آشنا به علم نجوم هستند، از آن سر در نمی‌آورند. باید منجمین خورشید را رصد کنند، و در تقویمها بنویسند، تا مردم ابتدا و انتهای ماههای شمسی را تشخیص دهند. اما تشخیص ابتدا و انتهای ماههای قمری به سهولت و آسانی برای همگان ممکن است. خداوند بزرگ برای نظم بخشیدن به زندگی انسانها این تقویم طبیعی را در اختیار آنها نهاده است، عجیب اینکه کره ماه میلیونها سال در حالت خدمت رسانی است، ولی خم به ابرو نیاورده است.

در آیات ۳۹ و ۴۰ سوره یس می‌خوانیم:

«وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»؛ و برای ماه منزلگاههایی قرار داده‌ایم، و (هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام بصورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می‌آید. نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد، هر کدام در مسیر خود شناورند.

زمانی که قرآن مجید چنین توصیفی از حرکت ماه و خورشید ارائه کرد، هیئت بطلمیوس در سراسر جهان حاکم بود. بطلمیوس معتقد بود که خورشید و ماه از خود



حرکتی ندارند، بلکه در نقطه‌ای ساکن و بی حرکت قرار داده شده‌اند. هر یک از آنها در فلکی دایره مانند و بلورین قرار گرفته‌اند، که آن فلک‌ها در حال حرکت هستند. بنابراین خورشید و ماه حرکت مستقلی ندارند، بلکه به تبع حرکت فلکی که داخل آن هستند، می‌چرخند. این نظریه هزار و پانصد سال در جهان حکومت کرد، تا اینکه در حدود سیصد، چهارصد سال قبل توسط گالیله و کپلر باطل شد. در حالی که قرآن مجید، هزار و چهارصد سال قبل بطلان این نظریه را اعلام کرد، و طبق آیات ۳۹ و ۴۰ سورة یس - که شرح آن گذشت - برای خورشید و ماه حرکت استقلالی قائل شد.

۲. جزر و مد

هنگامی که ماه مقابل دریا قرار می‌گیرد، آب دریا را به سمت خود جذب می‌کند. ارتفاع آبی که به سمت ماه بالا می‌رود در بعضی موارد تا یک و گاه دو متر می‌رسد. این کار باعث می‌شود که آبهای موجود در ساحل فروکش کند و همه به دریا بریزد. این حالت را جزر می‌نامند. و زمانی که ماه از مقابل دریا عبور می‌کند، و تأثیر جاذبه ماه بر دریا از بین می‌رود، آب دریا رها می‌شود، و آبهای کنار ساحل بالا می‌آید، و تمام رودخانه‌ها و جویبارهای اطراف را مملو از آب می‌کند. این حالت را مدّ می‌گویند. اگر جزر و مدّ دریاها نبود، تمام حیوانات دریایی نابود می‌شدند. چون آب اگر در یک حالت باقی بماند تبدیل به باتلاق می‌گردد، و اصطلاحاً «آب مرده» می‌شود. مأموریت ماه برای نجات حیوانات دریایی از مرگ، ایجاد جزر و مدّ است، البتّه این یکی از خواص جزر و مدّ است.

اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسمهای یازده گانه سورة شمس برای آن است) درس توحید و خداشناسی هم می‌دهد، و ما را متوجّه منبع فیاض جهان هستی، و علّة العلل می‌کند، تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم.

یک توصیه مهم:

در عصر و زمان ما بر کسانی که می‌خواهند اسلام را بهتر بشناسند، لازم است با علوم طبیعی روز آشنا شوند. زیرا اطلاع از علوم طبیعی، در بحث توحید، تفسیر قرآن، معاد و مانند آن، هر چند بصورت اجمالی و مختصر، یک پیش‌نیاز است. چرا که با دانستن اسرار خلقت، که در علوم طبیعی به آن اشاره شده، بهتر می‌توان این مباحث را درک و تبیین کرد. گواه بر این مطلب سخن یکی از دانشمندان است که می‌گوید: «در گذشته هضم و باور اینکه در روز قیامت پوست و گوشت انسان بر علیه او شهادت می‌دهند، سخت بود؛ اما اکنون پیشرفت‌های حاصل در علم شبیه‌سازی باور این مطلب و شبیه آن را آسان کرده است. زیرا این علم به انسانها ثابت کرد که در هر سلولی از سلولهای انسان، یک انسان کامل با تمام اعضا و جوارح بصورت بالقوه نهفته است، که در شرایط خاصی می‌تواند رشد نموده، و تبدیل به یک انسان شود و سخن بگوید». نتیجه اینکه هر چه با علوم طبیعی بیشتر آشنا شویم، معرفت ما نسبت به عظمت خالق آسمان و زمین بیشتر خواهد شد.

سوگند به روح انسان:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾

خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس آدمی، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه متذکر این نکته می‌شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده، بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است.

نفس و معانی آن:

کلمه نفس و مشتقات آن بطور گسترده در قرآن مجید بکار رفته است. این واژه معانی مختلفی دارد، که به چهار مورد آن با استناد به آیات قرآن اشاره می‌شود:



۱. انسان

در برخی از آیات قرآن مجید نفس به معنای انسان است. بدین معنا که می توان نفس را برداشت و کلمه انسان را جایگزین آن کرد.

مثلاً در آخرین آیه سوره بقره می خوانیم:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش،

تکلیف نمی کند».

در این آیه شریفه نفس به معنای انسان مرکب از روح و جسم به کار رفته است. در ضمن آیه مذکور به قاعده مهم «قبیح تکلیف بما لا یطاق» اشاره دارد. یعنی خداوند متعال به هیچ انسانی بیش از توان و طاقت و قدرتش تکلیف نمی کند. زیرا این کار قبیح است، و انجام کار قبیح از ساحت قدس پروردگار دور است. چنین کاری را یک انسان معمولی انجام نمی دهد، مثلاً هیچ عاقلی از دیگری نمی خواهد که بدون هیچ ابزار و وسیله ای به آسمانها پرواز کند؛ زیرا تکلیف بما لا یطاق است. تا چه رسد به پروردگار عالم.

کلمه نفس در آیه شریفه ۳۰ سوره آل عمران نیز به معنای انسان آمده است:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا»؛ (روز قیامت) روزی (است) که

هر انسانی تمام اعمال خیرش را در برابرش حاضر می بیند».

در این آیه شریفه نیز نفس به معنای انسان بکار گرفته شده است. در ضمن آیه مذکور اشاره به مسأله تجسم اعمال در روز قیامت دارد. یعنی بهشتیان و جهنمیان نه تنها شاهد پاداش و جزای اعمال خویش خواهند بود، بلکه خود اعمال نیز در بهشت یا جهنم، انیس و مونس آنها خواهد بود.

خلاصه اینکه یکی از معانی نفس، انسان است.

۲. روح انسان

در برخی از آیات قرآن مجید نفس به معنای روح انسان آمده است؛ مثلاً در آیات

پایانی سوره فجر می خوانیم:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي *
وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ تو ای روح آرام گرفته! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم
تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در
بهشتم وارد شو!».

منظور از نفس در آیات مذکور روح انسانی است. آری روح انسان می تواند به
جایی برسد که هم او از خدا راضی باشد و هم خدا از او. و در سایه مقام رضا، جزء
بندگان خاص او شود، و در پی آن وارد بهشت مخصوص پروردگار گردد.

در آیه شریفه ۴۲ سوره زمر نیز می خوانیم:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ خداوند روح انسانها را به هنگام مرگشان قبض
می کند».

البته خداوند قبض روح را بوسیله فرشتگان انجام می دهد، اما از آنجا که فعل
مأمور به امر هم نسبت داده می شود، در اینجا قبض روح به خداوند نسبت داده شده
است.

نتیجه اینکه نفس در آیات مذکور به معنای روح آدمی آمده است.

۳. وجدان بیدار انسان

در آیه اول و دوم سوره قیامت آمده است:

«لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛ سوگند به روز قیامت، و
سوگند به (نفس لّوامة و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است)!».
نفس در آیات مذکور به معنای وجدان بیدار است.

وجدان بیدار آن قدر با اهمیت است که خداوند متعال به آن قسم یاد کرده است.
علاوه بر آیات مذکور، در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم که آن حضرت پس
از درهم کوبیدن بتها، و قرار دادن تبر بر گردن بت بزرگ، و هنگامی که قومش از



مراسم جشن بازگشتند، و از آن حضرت پرسیدند: «چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟» فرمود: «بت بزرگ این کار را کرده است!» آنها شرمنده شدند، زیرا اگر می پذیرفتند که بتها قدرت انجام کاری، حتی دفاع از خویش را ندارند، خود محکوم می شدند که چرا بتهایی را می پرستند که قادر بر انجام هیچ کاری نیستند. در اینجا بود که وجدان ملامتگر و بیدار آنها به حرکت درآمد. قرآن از این حالت آنان چنین تعبیر می کند:

«فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ آنها به وجدان خویش بازگشتند، و (به خود) گفتند: حَقّاً که شما ستمگرید!.^۱

بنابراین، نفس در برخی از آیات قرآن مجید به معنای وجدان بیدار انسان است.

۴. هوا و هوس

در برخی از آیات قرآن نفس به معنای نفس سرکش، و هوا و هوس آمده است. از جمله، در داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا می خوانیم که پس از فراز و نشیب های زیاد، بالاخره زلیخا مجبور شد که واقعیت را بیان نموده، و شهادت بر پاکی یوسف دهد. خداوند اعتراف وی را در آیه ۵۳ این سوره چنین ذکر کرده است:

«وَمَا أَبرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند».

نفس در آیه مذکور در معنای هوا و هوس و نفس سرکش استعمال شده است. در حدیث معروفی نیز می خوانیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یاران و اصحابش، که از جنگ سخت و خسته کننده ای بازگشت بودند، فرمود:

«مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را با موفقیت پشت سر گذاشتند، اما باید آماده جهاد اکبر شوند!.

یاران حضرت که هنوز آثار خستگی و تشنگی و گرسنگی و گرد و غبار جنگ در چهره آنها بود، عرض کردند: منظور تان از جهاد اکبر چیست؟

حضرت فرمود: «الْجِهَادُ مَعَ النَّفْسِ؛ منظور جهاد با نفس سرکش است».^۱

جهاد با نفس، که میدان آن به اندازه تمام عمر انسان است، و یکی از بهترین زمانها برای آن ماه مبارک رمضان است، زیرا در این ماه دیو نفس به راحتی به بند کشیده می شود، «جهاد اکبر» نامیده می شود.

خلاصه اینکه در برخی از آیات قرآن و روایات، نفس به معنای نفس سرکش آمده است.

نتیجه اینکه نفس معانی متعددی دارد، که عمده معانی آن «انسان»، «روح آدمی»، «وجدان بیدار انسان» و «نفس سرکش» است.

سؤال: با توجه به معانی مختلف نفس در قرآن، کلمه نفس در آیه محل بحث (و نفس و ما سواها) به چه معناست؟

پاسخ: اگر در مضمون آیه دقت کنیم به روشنی خواهیم یافت که منظور از نفس در اینجا روح انسانی است؛ زیرا در ادامه آیه الهام به خوبیها و بدیها مطرح شده، که کار روح است.

روح در قرآن:

این کلمه در قرآن مجید بطور مکرر استعمال شده است، اما روح به معنای روح انسانی شاید تنها یک مورد استعمال داشته باشد. به هر حال در آیه مورد بحث به روح انسانی قسم خورده شده، و این نشانگر اهمیت روح است. بدین جهت باید پیرامون روح بحثی هر چند کوتاه داشته باشیم. درباره روح، کتابها و مقالات بسیار زیادی نوشته شده است، که شاید به هزاران عدد بالغ شود، ولی جالب توجه اینکه، هنوز بشر نتوانسته به حقیقت و ماهیت روح بشر برسد. یعنی نزدیکترین چیز به انسان، جزء

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد النفس، باب ۱، ح ۱ و ۹.



ناشناخته‌ترین موجودات برای اوست! چرا که هر چند می‌دانیم هستیم، و روحی داریم، اما این روح دقیقاً کجاست؟ نحوهٔ تعلُّق آن به بدن چگونه است؟ از چه چیز ساخته شده است؟ قوانین حاکم بر آن چیست؟ و دهها سؤال دیگر پیرامون روح، برای ما بی‌پاسخ است.

روح نباتی، حیوانی و انسانی:

انسانها دارای سه روح هستند:

۱. **روح نباتی**: این روح که در تمام موجودات زنده وجود دارد باعث تغذیه، رشد و نمو، و تولید مثل می‌شود. تمام نباتات و گیاهان و درختان و سایر موجودات زنده، از جمله انسان، دارای چنین روحی هستند.

۲. **روح حیوانی**: حیوانات و انسانها علاوه بر روح نباتی، دارای روح حیوانی نیز هستند. این روح باعث می‌شود که صاحبان آن علاوه بر تغذیه و رشد و نمو و تولید مثل، حس و حرکت نیز داشته باشند. بنابراین، رشد و نمو و تولید مثل ما انسانها ناشی از روح نباتی، و حس و حرکت ما ناشی از روح حیوانی است.

۳. **روح انسانی**: این روح که مخصوص انسان است، و خداوند به آن قسم یاد کرده، کلیات را درک و مسائل را تجزیه و تحلیل می‌نماید.

این روح درک کننده خوبیها و بدیها، و تصمیم گیرنده کارهای مختلف است. اما اینکه حقیقت و ماهیت این روح چیست؟ هنوز برای بشر روشن نیست، بلکه بشر به ماهیت روح حیوانی نیز پی نبرده است.

مورچه بسیار کوچکی که هر روز می‌بینیم، و بدین جهت برای ما کم اهمیت شده را در نظر بگیرید. این حیوان اسرارآمیز بر اثر همین روح حیوانی و نباتی امتیازاتی دارد که مهمترین و بزرگترین هواپیماهای جهان فاقد آن هستند! و لهذا ساختن یک هواپیمای غول پیکر از آفرینش یک مورچه بسیار آسانتر است. این مورچه بدون نیاز به نیروی بیرونی حرکت، تولید مثل، و رشد و نمو می‌کند. اما شما کدام هواپیما را

سراغ دارید که واجد این صفات سه گانه یا حداقل یکی از آنها باشد؟! اگر بشر حقیقت روح حیوانی را درک کرده بود، آیا نمی توانست مانند آن را خلق کند؟

قرآن مجید چهارده قرن پیش خطاب به انسانها فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند»^۱.

و اکنون نیز بشر با تمام پیشرفت و دانشی که دارد، قادر بر آفرینش یک مگس نیست، چرا که از درک حقیقت و ماهیت روح حیوانی عاجز است. و بر فرض که بتواند جسم او را بسازد نمی تواند روحش را بیافریند، و آن جسم بسان کالبد بی روحی خواهد شد که حس و حرکت و رشد و نمو و تولید مثل نخواهد داشت.

در مسأله شبیه سازی، انسان فقط قلمه زنی می کند، و سلولی را پرورش می دهد، نه اینکه روحی در آن بدمد. زیرا سلول زنده و دارای روح را در رحم زنی می کارد و پرورش می دهد، تا انسان کاملی گردد.

نتیجه اینکه روح آدمی با عظمت ترین مخلوق پروردگار است. و لهذا خداوند آن را به خود نسبت داده، و می فرماید:

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم»^۲.

و به دنبال این کار بزرگ و با ارزش بر خود آفرین می گوید، آنجا که می فرماید:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳.

تعبیری که در هیچ جای قرآن، در مورد هیچ کار دیگری به چشم نمی خورد.

۱. حج، آیه ۷۳.

۲. حجر، آیه ۲۹.

۳. مؤمنون، آیه ۱۴.



آنچه در درون ماست!

هر چند ماهیّت و حقیقت روح، که هنوز برای بشر بطور کامل روشن نشده، از اهمیّت بسیاری برخوردار است، امّا مهم تر آن چیزی است که در درون روح و جان ماست، که آن را سه چیز می دانند:

(الف) درک حسن و قبح: درک خوبیها و بدیها، زشتیها و زیباییها، نیازی به تعلیم معلّم و استدلال و برهان عقلی ندارد. هر انسان مدرسه نرفته ای می داند ظلم بد است، و هیچ انسان عاقلی برای خوبی احسان و کمک به دیگران، درخواست استدلال نمی کند. چرا که خداوند متعال درک این نوع امور را از ابتدای خلقت در درون جان انسانها نهاده است. خداوند انسان را برای رسیدن به سعادت آفریده، و طبیعی است که اسباب سعادت را هم در اختیارش گذاشته باشد.

(ب) ادراکات بدیهی: انسان می داند وجود و عدم با هم جمع نمی شود. عقل هیچ انسانی، هر چند در میان جامعه زندگی نکرده، و هیچ اطلاعاتی نداشته باشد، باور نمی کند که آقای فلان در لحظه واحد هم موجود باشد و هم نباشد. همان گونه که جمع بین ضدّین را نیز محال می داند، و نمی پذیرد. چرا که اینها از بدیهیّات است و ادراکات اوّلیّه خمیرمایه استدلالات عقلی است، که خدا در وجود انسان به ودیعت نهاده است.

(ج) قدرت اندیشه و تفکر: خداوند متعال به تمام انسانها قدرت تفکر و اندیشه داده است. هر چند برخی بر اثر تمرین و ممارست آن را نیرومندتر، و عده ای به سبب استفاده نکردن، آن را تضعیف می کنند. امّا اصل این نیرو در اختیار همگان است. اینکه خداوند به جان انسان قسم می خورد، بدان جهت است که نفس و روح انسان اهمیّت فوق العاده ای دارد و منشأ آثار و برکات فراوانی است.

معارف دینی فطری است!

از مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که توحید جزء فطریّات است، همان گونه که این مطلب معروف و مشهور است. و گاه تصوّر می شود که این مطلب اختصاص به



توحید دارد، در حالی که این گونه نیست، بلکه تمام عقاید انسان فطری است. زیرا به مقتضای آیه شریفه ﴿فَالْتَمِهْهُمَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ خداوند متعال راه و چاه را به صورت الهام فطری به بشر نشان داده، و آنچه در سعادت وی مؤثر بوده در اختیارش نهاده است، بنابراین اصول تمام اعتقادات، که بی شک نقش کلیدی در سعادت بشر دارد، بصورت فطری به او الهام شده است.

سؤال: در این صورت چه نیازی به پیامبران علیهم السلام است؟ و نقش آنان در سعادت بشر چیست؟ و هدف از بعثت آنان چه می باشد؟

پاسخ: فطرت اصول و کلیات عقائد و معارف دینی را به انسان می آموزد، اما شرح و تفصیل و تبیین آن با پیامبران است. به تعبیر دیگر، فطرت متنی است که شرح و تفسیر آن بر عهده پیامبران الهی است.

فطرت حتی نماز را به انسان الهام می کند، و به وی دستور می دهد که در برابر کسی که به او احسان و انعام کرده سپاسگزار باشد، اما چگونگی و کیفیت و جزئیات نماز را پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می کند.

امر به معروف و نهی از منکر در فطرت انسان موجود است، زیرا انسان نمی تواند در مقابل سرنوشت خود بی تفاوت باشد و سرنوشت انسانهایی که در یک اجتماع زندگی می کنند به هم گره خورده است. و اگر شخص یا اشخاصی مرتکب کارهای خلافی در سطح جامعه شوند ضرر و مفساد آن دامن گیر همه می شود. بدین جهت فطرت انسانی دستور می دهد که در مقابل منکرات جامعه بی تفاوت نباشد. اگر عده ای سوار بر یک کشتی باشند، و هر کس جای مخصوصی داشته باشد، آیا هیچ یک از مسافران، به یکی از افراد موجود اجازه می دهد که در جای مخصوص به خود سوراخی ایجاد کند؟ هرگز! زیرا سرنوشت تمام مسافران به هم گره خورده، و با ایجاد یک سوراخ در کشتی، جان همه آنان به خطر می افتد. جامعه ای که ما در آن زندگی می کنیم حکم آن کشتی را دارد که ایجاد هرگونه مشکل و خللی در هر گوشه ای از آن، سرنوشت همه را به مخاطره می اندازد.



جهاد در مقابل متجاوزان نیز در فطرت انسان وجود دارد. اما شرح و تفصیل تمام این مسائل بر عهده پیامبران الهی است.

نتیجه اینکه تمام اصول و فروعی که در سعادت بشر نقش دارد به صورت فطری به انسان الهام شده، و پیامبران الهی، شارحان این متن خدادادی هستند.

سؤال: گفتید: «حُسن و قُبُح از جمله مسائل فطری است که خداوند آن را به تمام انسانها الهام کرده، و آنها بدون تعلیم و تجربه آن را درک می کنند». اگر چنین است، چرا عده ای از مسلمانان منکر حسن و قبح عقلی شده، و مدعی هستند که فقط تابع دلیل شرعی اند. آنها معتقدند که عقل قادر بر درک هیچ چیز نیست. اگر خداوند بگوید: «عدل خوب است» خوب خواهد بود. و اگر بگوید: «بد است» ما هم می گوییم بد است! عقل ما قُبُح ظلم، و حُسن احسان و نیکی به دیگران را درک نمی کند!

پاسخ: متأسفانه عده زیادی از مسلمانان بخاطر دورافتادن از تعالیم مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به بیراهه رفته، و چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند. از جمله آنان، منکران حُسن و قُبُح عقلی هستند. و به هر حال در پاسخ این اشکال باید گفت: «منکران حسن و قبح هر چند در زبان آن را انکار می کنند، اما در مقام عمل معتقد به آن هستند». توضیح اینکه:

اگر انسان بی دینی، که معتقد به هیچ یک از ادیان الهی نیست، به خانه چنین اشخاصی حمله کند، و زن و بچه آنها را به قتل برساند، و اموالشان را غارت کند، به او اعتراض می کنند که چرا مرتکب چنین جنایات فجیع و زشتی شده است. در حالی که اگر واقعاً منکر حسن و قبح باشند، نباید اعتراض کنند. زیرا چنین فردی معتقد به دینی نیست، تا به خوبی و بدی چیزی پایبند باشد، و عقل وی نیز حُسن و قُبُح اشیا را درک نمی کند. بنابراین، نباید او را بر کاری که کرده مؤاخذه و مجازات کرد! همان گونه که معتقدان به جبر در عمل مخالف اعتقادشان هستند؛ آنها معتقدند که همه انسانها در اعمال و رفتار خود مجبورند، و هیچ کس از خود اختیاری ندارد، و انسان غیر مختار مسئولیتی ندارد، و لازمه این سخن آن است که مجازاتی هم نداشته باشد. زیرا



معنا ندارد که شخصی مجبور بر کاری باشد، و در عین حال مجازات گردد! اما اگر شخصی سیلی محکمی بر صورت معتقدان به عقیده فوق بنوازد، داد و فریاد آنها بلند می‌شود و برخلاف اعتقادشان به این کار اعتراض نموده، و آن را نوعی ظلم می‌شمرند. داستان معروفی در این زمینه وجود دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست: «شخصی به همراه کارگرانش وارد باغش شد. بناگاه چشمش به دزدی افتاد که بر بالای یکی از درختان نشسته، و مشغول خوردن میوه‌های آن درخت بود. هنگامی که صاحب باغ به کار زشت دزد اعتراض کرد، او گفت: من به اختیار خود به این باغ نیامده‌ام، بلکه مجبور به این کار بوده‌ام، آمدن به این باغ و بالا رفتن بر درخت و سرقت میوه‌ها هیچ کدام کار من نیست، بلکه همگی کار خداست! صاحب باغ، که انسان دانایی بود، گفت: بسیار خوب! سپس رو به کارگرانش کرد و گفت: او را از درخت پایین آورده، و باریسمانی محکم بر درختی ببندید، سپس چند شاخه نازک و تازه از درخت انار مهیا نموده، و با آن شاخه‌ها بر بدنش بنوازید. کارگران طبق دستور صاحب باغ عمل کردند. دزد که جان خود را در معرض خطر دید، داد و فریادش بلند شد، و خطاب به صاحب باغ گفت: این چه کاری است که شما می‌کنید، برای چند عدد میوه ناقابل که نباید آدم کشت! صاحب باغ گفت: ما در این کار مجبوریم. آوردن تواز بالای درخت به پایین، و بستن به درخت، و نواختن شاخه‌های تازه درخت انار، هیچ کدام به اختیار ما نیست، بلکه کار خداست!

نتیجه اینکه منکران حُسن و قُبْح و اختیار، هر چند در سخن منکر این امور هستند، ولی در عمل بدان اعتقاد دارند.

بنابراین همه انسانها در مقام عمل قبول دارند که خداوند حُسن و قُبْح، و ادراک بدیهیات، و قدرت تفکر و تعقل، و اصول معارف دینی را در نهاد ما انسانها به ودیعت نهاده است. و اگر اینها نبود، دنیای بشریت دستخوش هرج و مرج و بی‌نظمی می‌شد. جهان بر محور قانون می‌چرخد، و قانون برگرفته شده از همان اصول فطری به ودیعت نهاده شده در درون جان انسانهاست. اگر همه انسانها معتقدند که تجاوز به



دیگران قبیح است، اگر همه پذیرفته‌اند که ترور کار شایسته‌ای نیست، اگر همه باور دارند که کمک به نیازمندان اقدامی پسندیده است، اینها همه به مقتضای همان حُسن و قُبَح، و الهام فجور و تقواست؛ که آیه شریفه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ بدان اشاره دارد.

نکته دوم: آنچه خداوند برای آن سوگند خورده است

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

سوگندهای یازده گانه، که شرح و تفسیر قسمتی از آن گذشت، برای تبیین اهمیّت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!».

قبل از هر چیز لازم است کلمات چهارگانه (فلاح، تزکیه، خاب و دساها) که در آیه فوق آمده، توضیح داده شود:

۱. «فلاح»؛ این کلمه در لغت به معنای نجات، رستگاری، رهایی، و به تعبیر دیگر، رسیدن به مقصود است. انسانی دارای فلاح است که از خطرهای عبور کرده، و به نقطه امنی برسد. دانش آموزی که در امتحانات شرکت کرده، و موفق شده، به فلاح و رستگاری دست یافته است.

۲. «تزکیه»؛ شرح و تفسیر این کلمه در مباحث آینده خواهد آمد.

۳. «خاب»؛ این کلمه نقطه مقابل «فلاح»، و به معنای مأیوس شدن، درمانده شدن، گرفتار شدن تفسیر شده است. کسی که درون جان خود را آلوده به رذائل اخلاقی می‌کند، درمانده و مأیوس می‌شود.

۴. «دساها»؛ از ماده «دَسَّ» در اصل به معنای داخل کردن چیزی توأم با کراحت است، و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود. و در اینکه تناسب این معنا با آیه مورد بحث چیست؟ احتمالات مختلفی گفته شده، که در کتب تفسیر آمده است.^۱

۱. به تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۸، ذیل آیه مذکور مراجعه فرمایید.

اهمیت تزکیه نفس:

تزکیه نفس در آیات متعددی از قرآن مطرح شده، تا آنجا که در برخی از آیات به عنوان هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ معرفی شده است. به همین جهت در آیه دوم سوره جمعه می خوانیم:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ او (پیامبر اسلام ﷺ) کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت، که آیاتش را بر آنها می خواند، و آنها را تزکیه می کند، و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد، و مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

علاوه بر آیه فوق، حدیث معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من فقط برای زنده کردن فضایل اخلاقی در میان بشر، مبعوث شده‌ام»^۱ مؤید دیگری برای ادعای ماست. سرّ این مطلب هم روشن است؛ زیرا تمام بدبختیهای امروز بشر از قبیل قتلها، غارتها، جنگهای داخلی، بین المللی، قاچاق مواد مخدر، قاچاق اطفال، سرقتها، تولید و فروش سلاحهای مرگبار کشتار جمعی، و مانند آن، بر اثر فقدان اخلاق است. جنگهای جهانی نیز معلول همین علت بوده است.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است در آیه ۱۴ سوره اعلی، تزکیه نفس به عنوان کلید سعادت و رستگاری بیان شده است، توجه کنید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد».

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۸ سوره فاطر توصیف عجیبی از تزکیه نفس کرده است. با دقت در این آیه توجه کنید:

۱. میزان الحکمه، باب ۱۱۱، ح ۵۰۵۸، مادة الخلق.



«وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد؛ و بازگشت همگان به سوی خداست!»، یعنی این همه سرمایه گذاری که خداوند برای مبارزه با هوا و هوس، و تزکیه نفس کرده، و انسانها را به انحاء مختلف به آن فرا خوانده، سودی برای او ندارد، بلکه تمام آثار و نتایج این کار به خود انسان باز می گردد. همان گونه که در کمکهای مالی نیز چنین است. بعضی تصور می کنند که کمکها و انفاقها تنها برای مستمندان مفید است، در حالی که چنین نیست، و سود آن برای انفاق کننده بیشتر است؛ زیرا این کار قلبش را نورانی، بخلش را ریشه کن، فضایل اخلاقیش را افزون، و رذائل اخلاقیش را نابود می کند.

تزکیه نفس چیست؟

تزکیه در لغت عرب معانی مختلف و نزدیک به هم دارد؛ پاکسازی، خالص کردن، تصفیه نمودن، و حتی نمو دادن از معانی تزکیه است. البته نمو دادن نتیجه پاکسازی است. به هر حال انسانی که طالب بازگشت به فطرت پاک و زلال اولیّه خویش است، باید جسم و جانش را از رذائل اخلاقی، و اموری که مزاحم سعادت اوست، پاکسازی کند. به این مثال توجه کنید:

قطرات باران هنگامی که از آسمان می بارد، صاف و زلال و شفاف است، و هیچ ناخالصی ندارد. زیرا آب مقطر است و لذا حتی املاحی در آن ندیده نمی شود. اما زمانی که با هوای آلوده نزدیک زمین آمیخته می شود، و سپس بر زمین می نشیند، و بر روی زمین آلوده جریان پیدا می کند، کم کم آلوده می شود و هر چه بیشتر به پیش می رود، و با آلودگیهای سطح زمین تماس بیشتری پیدا می کند، آلودگی اش بیشتر می شود، تا آنجا که تبدیل به سیلاب مملوّ از زباله می گردد.

قرآن مجید این مراحل را در آیه شریفه ۱۷ سوره رعد به خوبی ترسیم کرده است:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ

فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛ (خداوند) از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها)، برای بدست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن بوجود می‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند! اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».

اگر بخواهیم از این آب کثیف آلوده استفاده کنیم باید آن را تصفیه نماییم. یعنی آن را از فیلترهای متعددی عبور دهیم تا قابل شستشو یا شرب شود. حکایت انسان هم شبیه داستان قطرات باران است. در ابتدای خلقت همانند آن دانه‌ها معصوم و پاک و زلال و عاری از هرگونه ناخالصی بود، اما به تدریج و بر اثر تماس با محیطهای آلوده، دوستان ناباب، وسائل ارتباط جمعی فاسد، کتابهای منحرف کننده، مجلات ناسالم، مجالس آلوده، سایت‌های ضد اخلاقی، برنامه‌های ماهواره‌ای ناشایست و مانند آن آلوده گردید. حال اگر بخواهد از این آلودگیها نجات یابد، و خود را پالایش کند، باید از فیلترهای متعددی عبور نماید. فیلتر قرآن، احادیث معصومان، اندرزهای نهج البلاغه، نصیحت‌های علما، سیره و روش پیامبران و اولیا، عبادتهای مختلف، از جمله نماز و روزه و مانند آن، می‌تواند ناخالصی‌های وی را از بین برده، او را به فطرت خویش بازگرداند. قابل توجه اینکه این کار باید در همین دنیا صورت گیرد. زیرا جهان آخرت جای تزکیه نیست، هر چند خداوند نسبت به بعضی افراد این کار را می‌کند، و با ذوب کردن ناخالصیهایشان در آن روز آنها را روانه بهشت می‌کند. اما این کار عمومیت ندارد، و مختص کسانی است که لیاقت و شایستگی آن را در دنیا پیدا کرده‌اند. همان‌گونه که شفاعت شامل همه نمی‌گردد، و نیاز به پیش‌زمینه‌هایی دارد که باید در دنیا فراهم شود. چرا که خداوند حکیم است، و حکیم کار بی حکمت انجام نمی‌دهد.



تزکیه در کلام پیامبر اکرم ﷺ:

پیامبر اسلام ﷺ، در روایت تکان دهنده‌ای، فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خَدَاوَنَدٌ بَا سَهْ غُرُوه دَر رُوز قِيَامَتِ سَخَن نَمِي گويد».

از این تعبیر استفاده می‌شود که خداوند در روز قیامت با مؤمنان سخن خواهد گفت. آری خداوندی که در دنیا با موسی کلیم الله ﷺ در کوه طور سخن گفت، و این افتخار را در شب معراج به پیامبر اسلام ﷺ نیز عطا کرد، در روز قیامت با مؤمنان سخن می‌گوید! و این، چه افتخاری بزرگ، و لطف و مرحمتی بی‌بدیل است، که بهشت در مقابل آن چیزی نیست. «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ وَبِهْ أَنَهَا نَظَر (رحمت) نَمِي کند، و عذابِی دردناک برایشان تهیّه دیده است».

۱. «الْعَالِمُ الْمُتَبَغْيِ بِعِلْمِهِ حُطَامَ الدُّنْيَا؛ دانشمندی که علمش را سرمایه بدست آوردن جیفه دنیا کند» دانشمندان باید از علم و دانش خود در راه نجات مردم، و تهیّه زاد و راحله برای جهان آخرت استفاده کنند. اگر عالمی علمش را در راه رسیدن به متاع بی ارزش دنیا سرمایه گذاری کند، خداوند با او سخن نمی‌گوید، و پاکش نمی‌گرداند، و سرانجامش جهنّم خواهد بود.

۲. «وَمُسْتَحِلُّ الْمُحَرَّمَاتِ بِالشُّبُهَاتِ؛ کسی که با ریسمان شبهات وارد چاه محرّمات می‌شود». پیامبر نمی‌فرماید آنها که حرام می‌خورند مشمول این روایتند، زیرا این مطلب روشن است. بلکه می‌فرماید: کسانی که با کلاه شرعی، محرّمات الهی را حلال می‌شمردند، و به عنوان مثال با ضمیمه کردن یک قوطی کبریت، یا یک سیر نبات^۱، میلیونها تومان ربای حرام را حلال می‌پندارند، نیز مشمول این حدیثند. متأسّفانه آلودگان به این امر در قشرهای مختلف جامعه کم نیستند.

۳. «وَالزَّانِي بِحَلِيلَةِ جَارِهِ؛ کسی که به ناموس همسایه‌اش خیانت کند».^۲ خلاصه

۱. در کتاب «طرق فرار از ربا»، بطور مشروح و مفصّل به این بحث پرداخته‌ایم.

۲. میزان الحکمه، باب ۱۵۹۱، ج ۷۶۲۲.

اینکه عالمان دنیاپرست، آلودگان به کلاه شرعی، و آلودگان به اعمال منافعی عفت، مشمول سه عذاب مذکور در روایت فوق هستند، و خداوند آنها را تزکیه نمی‌کند. نتیجه اینکه برای بازگشت به فطرت صاف و زلال خدایی، باید به مجاهدت و تهذیب نفس، تزکیه، مبارزه با هوای نفس، و پاکسازی پرداخت و این مهم باید در دنیا انجام گردد. تا در آن سرا با خیالی آسوده مخاطب کلام دلنشین پروردگار ﴿اَرْجِعِ اِلٰی رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ قرار گیریم.

راه پاک ماندن:

جوانان عزیز! اگر می‌خواهید سالم زندگی کنید و پاک بمانید، باید در راه رسیدن به این مطلوب مهم تلاش و کوشش کنید. از عوامل و زمینه‌های گناه دوری نموده، آنچه اسباب تحریک دیوخته نفس اماره می‌شود را از سر راه بردارید. اما اگر بخواهید با دوستان آلوده مجالست نمایید، به تماشای عکسها و فیلمها و سایتها و برنامه‌های ماهواره‌ای فاسد و مُفسد بنشینید، از مطالعه کتابها، مجلات و روزنامه‌های منحرف‌کننده خودداری نکنید، و در مجالس آلوده به گناه، مانند عروسی‌های سراسر معصیت نیز حضور یابید، بی‌شک موفق به حفظ خود نخواهید شد. مگر ممکن است انسانی که لباس سفیدی پوشیده داخل اطاقی پر از دود شود و لحظاتی در آن بماند و بدون کمترین آلودگی خارج گردد؟

عزیزان من! اینها خُطُوات (گامهای) شیطان است. این امور دامهای رنگارنگ و پرجاذبه شیطان است که انسان را قدم به قدم به لبه پرتگاه نزدیک می‌کند. و هنگامی که به پرتگاه رسید لغزش مختصری او را به دره ضلالت و گمراهی روانه می‌کند. بنابراین باید مواظب دوستان، محیط اطراف، محل تحصیل و کار، وسایل ارتباط جمعی، مجالس و محافلی که در آن شرکت کنید باشیم، تا پاک بمانید.

پاکسازی نفس:

سؤال: منظور از پاکسازی نفس در این سوره و سایر سوره‌های قرآن، که این قدر

مورد تأکید قرار گرفته، چیست؟ و به تعبیر دیگر، درون و جانمان را باید از چه

چیزهایی شستشو دهیم، و به چه اموری بیاراییم؟

پاسخ: باید درون جان را از هوا و هوس و رذائل اخلاقی شستشو دهیم. در روایت زیبایی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب مورد اعتمادش به نام سماعة بن مهران فرمود: شما باید لشکریان عقل و جهل را بشناسید.

سماعة عرض کرد: از کجا بشناسیم؟ شما برایمان بیان فرمایید.

امام صادق علیه السلام هفتاد و پنج صفت رذیله را به عنوان لشکریان جهل، و هفتاد و پنج صفت فضیلت را به عنوان لشکریان عقل معرفی کرد.

به عنوان نمونه «خیر» را در صف لشکریان عقل، و «شر» را جزء سپاهیان جهل شمرد. از «ایمان» به عنوان یکی از افراد سپاه عقل و از «کفر» به عنوان یکی از لشکریان جهل یاد کرد. «عدالت»، «شکران نعمت» و مانند آن در صف سپاهیان عقل، و «ستم» و «کفران نعمت» را در صف لشکریان جهل قرار داد.^۱

از این روایت زیبا، که مطالعه آن را به همه خوانندگان محترم توصیه می کنم، استفاده می شود که آفتها و رذائل اخلاقی، که باید آنها را از درون جان پاکسازی کرد، یکی و دو تا و ده تا و مانند آن نیست. بلکه فقط هفتاد و پنج مورد آن در این روایت آمده است.

راه تهذیب نفس:

سؤال: پس از اطلاع بر این مطلب که روح خود را از چه صفاتی باید پاکسازی کرد، و به چه صفاتی باید آراست، اکنون این سؤال مطرح می شود که: راه رسیدن به این مقصود کدام است؟ و با توجه به این که طی این راه پرپیچ و خم خطرناک است و بدون راهنما راهی بجایی نمی توان برد، چه باید کرد؟

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۱۴.

پاسخ: بزرگان علم اخلاق هر کدام روش‌هایی ارائه کرده‌اند، که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام به آن اشاره شده است. ما هم در دوره سه جلدی اخلاق در قرآن با استفاده از آیات و روایات مباحث مفصلی در این زمینه آورده‌ایم. اما نکته مهم این است که: بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای جسمانی است. راه درمان بیماریهای جسمانی آن است که:

اولاً: با آزمایشها، عکسبرداریها، و ابزار و وسایل مختلف آزمایشگاهی، بیماری را تشخیص دهیم، زیرا تا بیماری را شناسایی نکنیم نمی‌توانیم آن را درمان نماییم. ثانیاً: پس از شناسایی درد و بیماری، باید نحوه درمان را شناخت. درمان از دو بخش تشکیل می‌شود، پیشگیریها، و تجویز داروها. نبایدها و باید‌ها. و در آخرین مرحله، عمل به مراحل درمان، و دستورات پزشک، و مصرف داروها در زمان مناسب و ساعتهای مشخص.

همین اصول در بیماریهای اخلاقی نیز لازم‌العمل است. به عنوان مثال گرفتاران حسادت باید ابتدا ریشه‌ها و عوامل حسادت را در درون جانشان شناسایی کنند. و در مرحله بعد به درمان آن بپردازند. مبتلایان به بخل برای درمان این بیماری در مرحله اول باید ریشه‌های این بیماری روحی را دقیق شناسایی کنند، سپس درمان آن را آغاز نموده، و بر طبق دستور طبیب روحانی عمل کنند.

خوشبختانه علمای بزرگ اخلاق در کتابهای خویش دو مرحله اول را بخوبی تبیین کرده‌اند؛ هم ریشه و عوامل بیماریهای اخلاقی را شناسایی و معرفی نموده، و هم روش درمانی آن را با استفاده از منابع دینی بیان کرده‌اند. و این، کار بیماران روحی و اخلاقی را آسان می‌کند. آنها باید به دقت این کتابها را مطالعه نموده، و بخوبی مطابق آن عمل کنند.

سیر و سلوک:

جمعی از علمای اخلاق از «تهذیب نفس» به «سیر و سلوک» تعبیر می‌کنند. «سیر»



به معنای حرکت کردن، و «سلوک» درنوردیدن راه است. مثل اینکه از عالم ماده حرکت کنیم، و به سمت قرب الی الله برویم، و به جایی برسیم که خدا از ما و ما از خداوند راضی شویم. به نقطه‌ای برسیم که بزرگترین و مهمترین مسأله زندگی ما، جلب رضای پروردگار باشد. به مرحله‌ای گام نهیم که رضا و خشم ما هماهنگ با رضا و خشم خداوند متعال گردد.

بدون شک اگر در مسیر سیر و سلوک گام نهیم، و با جدیت و خلوص در این راه تلاش کنیم، سرانجام به مقصد خواهیم رسید. همان گونه که در آیه ششم سوره انشقاق می‌خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی، و او را ملاقات خواهی کرد!.

دانشمندان سیر و سلوک هرکدام برنامه خاصی برای این سفر الهی پیشنهاد نموده، که مقصد در تمام این برنامه‌ها یکی است، هر چند مسیرها متفاوت است. ضمناً ما معلّم اخلاقی را می‌پذیریم، و روش تربیتی و اخلاقی را قبول داریم که از کتاب و سنت گرفته شده باشد. بنابراین، راهها و برنامه‌های انحرافی که از سوی برخی مدعیان سیر و سلوک، نظیر صوفیه، ارائه می‌شود، که با معارف دینی سازگاری ندارد، و سالک را نه تنها به مقصد نمی‌رساند، بلکه از خدا دور می‌کند، مردود است. چرا که اساس تصوّف و صوفی‌گری یک عقیده التقاطی و وارداتی است. زیرا هنگامی که اقوام و ملل مختلف به اسلام می‌گرویدند، بعضاً افکار و عقاید سابق خود را با دستورات اسلامی می‌آمیختند، و مذاهب جدیدی می‌ساختند. برخی از هندوها و یونانیان پس از پذیرش اسلام افکار صوفی‌گری خود را با دستورات اسلامی آمیخته، و فرقه منحرف صوفیه را تشکیل داده، و راه و روشهای خاصی جهت تهذیب نفس ارائه دادند، که با مخالفت بزرگان و رهبران دین نوپای اسلام، از جمله امام صادق (علیه السلام) مواجه شد. امام ششم (علیه السلام) در روایات متعدّد افکار آنان را تخطئه و مردود اعلان کرد.^۱

۱. مشروح عقاید صوفیه و انحرافات آنان را در کتاب جلوه حق نوشته‌ایم.

نتیجه اینکه روشهایی در سیر و سلوک قابل پذیرش و عمل است که از فیلتر قرآن و اهل بیت علیهم السلام عبور کند، که یک نمونه آن به شرح زیر است:

این روش سیر و سلوک مرکب از سه اصل است:

۱. **توبه**؛ غالب علمای اخلاق اولین گام سیر و سلوک الی الله را توبه شمرده‌اند؛ توبه از گناهان و خطاهای گذشته، و تصمیم بر اصلاح و جبران آن در آینده. البته توبه شرایط مختلف، مراحل متعدد، مقدمات عدیده، و مباحث فراوانی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد، بدین جهت به آن نمی‌پردازیم.

۲. **مبارزه با هوا و هوس**؛ جهاد با نفس، و تسلیم نشدن در برابر خواسته‌ها و امیال نفسانی، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است، گام دوم سیر و سلوک است. یکی از مهمترین خواسته‌های نفسانی، که مبارزه با آن بسیار مهم است، و ارباب سیر و سلوک به آن فوق العاده اهمیت می‌دهند، «انانیّت» و «خودخواهی» و «خودمحوری» و «برتری جویی» و «خودپرستی» است. «انانیّت» بت بزرگی است که تا سالک الی الله آن را نشکند به خدا نمی‌رسد. و اگر موفق به شکستن آن شود، پرده‌ها و حجابها کنار رفته، و آسرار بر او آشکار می‌گردد. کسانی که موفق به این مجاهدت بزرگ شده‌اند، تسبیح موجودات جهان هستی، که در نگاه اسیران دنیا خاموش و ساکتند، را می‌شنوند. هر چند نامحرمان توان شنیدن صدای آنها را ندارند.

میثم تمار هنگامی که در کوفه بر لب شط قرار می‌گیرد تا سوار بر قایق شود، از لابه لای صدای باد خبر مرگ معاویه را می‌شنود، و به دیگران اعلان می‌کند! کوفه کجا و دمشق کجا! پس از چندی معلوم می‌شود در همان روز معاویه از دنیا رفته است!^۱ میثم بر اثر مجاهدت با هوای نفس به این مقام رسیده بود.

جوانی در نماز جماعت صبح پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت می‌کند. پس از نماز چهره خسته و خواب آلود جوان، توجه حضرت را به خود جلب می‌کند. خطاب به آن جوان عرض

۱. سیمای میثم تمار، ص ۷۵.



می‌کند: چرا خواب آلودی؟ عرض کرد: راز و نیازهای شبانه خواب را از من ربوده است. گویا با چشم خود دوزخیان را در دوزخ، و بهشتیان را در بهشت مشاهده می‌کنم! پیامبر که گفتار آن جوان مجاهد را تصدیق کرده بود، فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛ این (جوان) بنده‌ای است که (در سایه مجاهدت و مبارزه با هوای نفس) خداوند قلبش را نورانی کرده است».^۱

آری! هنگامی که بت خودخواهی و خودمحوری بشکند، زمانی که هوا و هوس از حریم قلب دور شود، آن‌گاه که انسان در مسیر قرب الی الله گام بردارد، دست یافتن به این مقامات تعجّبی نخواهد داشت. هر کس که در این راه موفق شود، به آن مقامات می‌رسد. عالم باشد یا عامی، پیر باشد یا جوان، زن باشد یا مرد، بزرگ باشد یا کوچک. البته شکّی نیست که جوانها راحت‌تر این راه را طی می‌کنند.

۳. توجّه به ذکر خدا؛ سومین گام در مسیر سیر و سلوک، توجّه به ذکر و یاد خداست. اینکه چه ذکر ی بگوئید مهم نیست، مهم این است که همواره به یاد خدا باشد، چه با ذکر «الله اکبر» یا «سبحان الله» یا «لا اله الا الله» یا «لا حول و لا قوة الا بالله» یا «الحمد لله» یا «ذکر یونسیه» یا اذکار دیگر باشد. آری مهم این است که حالت غفلت را تبدیل به حالت یادآوری و توجّه کنیم، که شیطان در این حالت مجالی برای فعالیت نخواهد یافت.

بنابراین، هر ذکر ی که مایلید بگوئید، اما در هر زمان و به هر مقدار که توان دارید تکرار کنید، و با یاد و نام خدا کشتی متلاطم و طوفانی درون جانتان را آرام نموده، آن را به سر منزل مقصود برسانید.

نتیجه اینکه اصول سه گانه «توبه»، «مبارزه با هوای نفس» و «توجّه به ذکر خداوند» انسان را در مسیر سیر و سلوک موفق می‌کند.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳ (کتاب الایمان و الکفر، باب حقیقة الایمان و الیقین، ح ۲ و ۳).

برنامه چهارماده‌ای!

بعضی از بزرگان دستورالعمل چهارماده‌ای داده‌اند که ریشه‌های آن در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام آمده است، هر چند ایشان اشاره‌ای به این ریشه‌ها نکرده؛ اما ما آن را یافته، و همراه با اصل دستورالعمل بیان می‌کنیم:

۱. **مشارطه؛** یعنی سالک اول صبح که از خواب بر می‌خیزد، پس از اقامه نماز صبح، با خود شرط کند که مرتکب گناه نشود، و در حقیقت، عهد و پیمانی با وجدان خویش ببندد.

۲. **مراقبه؛** سپس در طول روز مراقب خویش باشد که از عهد و پیمان‌ش تخلف ننموده، و مرتکب گناه و خطایی نشود. و به تعبیر دیگر، خود پلیس خویش باشد.

۳. **محاسبه؛** و در پایان روز و به هنگام خواب، به حساب اعمال و کردار و گفتار خویش در طول روز پردازد. اگر برخلاف شرط عمل کرده، و مرتکب معصیتی شده، از آن توبه کند. و در مواردی که موفق بر طاعت پروردگار شده، شکر آن را بجا آورد.

۴. **معاقبه؛** چنانچه پیمان خویش را شکست و آلوده گناه شد، علاوه بر توبه و جبران معصیت با اعمال نیک آینده، نفس خود را سرزنش نموده، و خویش‌تن را مجازات کند. مثلاً بعضی از چیزهایی که به آن علاقه زیادی دارد برای چند روز برخود ممنوع کند. محدودیتی در مشتتهای نفسانی خویش قائل شده، و از این طریق به مجازات نفس پردازد، تا در روزهای آینده به راحتی شرط و پیمان‌ش را نشکند.

ریشه مشارطه:

در روایتی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم:

«إِذَا أَصْبَحَ إِنْ أَدَمَّ أَصْبَحْتَ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَسْتَكْفِي اللِّسَانُ أَنْ تَقُولَ اتَّقِ اللَّهَ فَبِنَا فَإِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ أَعْوَجَجْتَ إِعْوَجَجْنَا؛ صبح که می‌شود تمام اعضای بدن رو به زبان کرده، به او می‌گویند: ای زبان حواست به ما باشد، اگر تو در راه راست گام برداری همه ما به دنبال تو در آن راه گام خواهیم برداشت. و اگر بسوی خلاف بروی ما



هم خلافکار می شویم».^۱

اعضای بدن طبق این روایت با زبان مشارطه می کنند، و در ضمن نقش حسّاس زبان را گوشزد می نمایند.

و در روایت دیگری می خوانیم: «صبح هنگام اعضای بدن حال همدیگر را می پرسند. تمام اعضای بدن در پاسخ این پرسش زبان می گویند: اگر تو بگذاری حال ما خوب است».^۲

نتیجه اینکه ریشه مشارطه در روایات اسلامی دیده می شود.

ریشه مراقبه:

حضرت علی علیه السلام طبق آنچه در غررالحکم آمده می فرماید:

«اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ ای انسان! تو خود بر خود مراقب بگذار».^۳
انسانهای با ایمان مراقب و نگهبانی درونی بنام ایمان دارند که مراقب آنهاست. آنان نیازی به مراقبهای بیرونی ندارند، اما کسانی که فاقد مراقب درونی هستند تنها به هنگام مراقبت نگهبان بیرونی دست از تخلف می کشند، و در کوچکترین غفلت او آلوده تخلف می شوند. کسانی که از چراغ قرمز در زمان عدم حضور پلیس عبور می کنند، از این دسته هستند.

ریشه محاسبه:

در روایتی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم:

«لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست».^۴

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. همان مدرک.

۳. میزان الحکمه، ج ۴، باب ۱۵۳۸، ح ۷۴۰۳.

۴. همان مدرک، باب ۸۲۹، ح ۳۸۵۴.

فایده محاسبه، طبق آنچه در ذیل روایت آمده، این است که اگر کار خیری انجام داده آن را تکرار کند، و اگر آلوده کار بدی شده از آن توبه نموده، و آن را جبران نماید. ضمناً تعبیر به «از ما نیست» نسبت به کسانی که اهل محاسبه نیستند، تعبیر ظریفی است. در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم:

«مَا أَحَقَّ الْإِنْسَانَ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ، يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرُ فِيهَا اكْتِسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ بَسِيَارَ شَايِسْتَهَ اسْتَ كَهَ انْسانَ سَاعَتِي از رُوز، كَهَ هِيچ مَشْغَلَه وَ مَزاحَمِي نداشتَه باشَد، رَا بَه محاسبَه خويشتن اختصاص دَهَد. در آن ساعت بَه شب وَ رُوز گذشته‌اش فكر كند، وَ آنچه رَا بَه سود يا زيان خويشتن انجام داده رسيدگي نمايد»^۱.

به یقین این گام در تربیت نفوس بسیار مؤثر است، و انسان را کنترل می‌کند. یعنی اگر در هر شبانه روز زمانی را انتخاب کند که نه رادیو، نه تلویزیون، نه تلفن، نه جراید، نه زن و بچه، نه فکر کار و کسب، و خلاصه نه هیچ چیز دیگر، مزاحمتی نداشته باشد، و انسان ۲۴ ساعت گذشته خود را به تصویر بکشد، و نقاط مثبت و منفی آن را یادداشت کند، و سپس خوبی‌ها را تقویت نموده، و از تکرار بدیها اجتناب ورزد، آیا مداومت بر این برنامه در تربیت روح و جان انسان مؤثر نخواهد بود؟

ریشه معاقبه:

واژه «معاقبه» از «عقوبت» گرفته شده، و عقوبت به معنای مجازات است. و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد عقوبت و مجازات باید مطابق قوانین و مقررات اسلام باشد. بنابراین، آنچه را بعضی از فرق صوفیه به این عنوان انجام می‌دهند، مشروعیت ندارد. مثلاً نقل کرده‌اند که شخصی از دراویش، دلبسته مال دنیا شده بود، و علاقه به مال دنیا را سدّ راه سیر و سلوک خود می‌دانست. برای اینکه خود را مجازات نماید، و این علاقه مانع تهذیب نفس را قطع کند، تمام اموال و داراییش را به دریا ریخت!^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

۲. جلوه حق، ص ۱۵۸.



بدون شک چنین عقوبتی نامشروع است، زیرا او می‌توانست بجای ریختن اموالش در دریا، که مصداق گناه بزرگ اسراف است، آن را در راه خدا به فقرا و نیازمندان صدقه دهد، تا هم گشایشی در کار آنها ایجاد شود، و هم عقوبتی برای خودش محسوب شود.

در داستان دیگری می‌خوانیم: «شخصی در روستایی معروف به زهد و تقدّس و عبادت و ایمان شده بود، این شهرت را مانع تهذیب نفس خویش دید، لذا در فکر فرو رفت که به گونه‌ای از آن رهایی یافته، و مردم را به خویش بدبین سازد، بدین منظور روزی به حمام عمومی رفت، و به هنگام بیرون آمدن از حمام، ابتدا لباسهای شخص دیگری را بر تن کرد، سپس لباسهای خود را بر روی آن لباسها پوشید. قسمتی از لباسهای سرقتی را نیز از زیر لباسها بیرون گذاشت تا مردم متوجّه سرقت او گردند. حمامی متوجّه سرقت او شد و با ایجاد سر و صدا دیگران را هم از این سرقت آگاه کرد، و از آن پس آن شخص به «لصّ الحمام؛ دزد حمام» مشهور شد. پس از این ماجرا خوشحال بود که دیگر در بین مردم اشتها به نیکی ندارد، و آن اشتها مانع سیر و سلوک وی نمی‌گردد!»^۱

در حالی که این روش مخالف معارف دینی است. اسلام ما را از قرارگرفتن در مواضع و مکانها و شرایطی که باعث ایجاد سوء ظن مردم می‌شود، بر حذر می‌دارد،^۲ تا چه رسد به اینکه خودمان دست به کاری بزنیم که مردم به ما بدبین شوند. بدون شک این نوع مجازاتها ریشه شرعی ندارد، و صحیح نمی‌باشد.

ما باید معاقبه و مجازات صحیح و مشروع را از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیاموزیم. آن حضرت در خطبه پر محتوا و با ارزش همام^۳، که به توصیف یکصد و ده

۱. جلوه حق، ص ۱۵۹.

۲. احادیث متعدّدی در این زمینه وجود دارد که در کتاب بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۰ و میزان الحکمه، باب ۴۵۰ ذکر شده است.

۳. تفسیر این خطبه با ارزش، و شرح ویژگیهای صد و ده گانه متقین را، در کتاب ما «اخلاق اسلامی در نهج البلاغه» مطالعه فرمایید.

ویژگی متّقین پرداخته، می‌فرماید:

«إِنْ اسْتِصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ؛ اِذَا تَقَوَّا فِي أُمُورٍ نَافِسَةٍ سَخَتْ وَغَرَّتْ وَأَنَّهُمْ رَأَوْا فِيهَا قَرَارًا دَادَ، (آنها نیز نفس را مجازات می‌کنند و) از آنچه را که نفس دوست دارد محروم می‌کنند».^۱

مثلاً به نفس می‌گوید: حال که روح مرا آلوده کردی، تو را از فلان غذای لذیذ، که بسیار مورد علاقه‌ت هست، به مدت یک هفته محروم می‌کنم.

بنابراین هرچند معاقبه و مجازات به هنگام خطا و گناه لازم است، و ریشه در معارف دینی دارد، ولی باید مواظب بود که به هنگام عقوبت مرتکب گناه دیگری نشویم.

نتیجه آنکه: بدون شک مداومت بر مراحل چهارگانه «مشارطه»، «مراقبه»، «محاسبه» و «معاقبه» در سرنوشت انسان تأثیر آشکار و فراوانی خواهد داشت، انسان را در شاهراه سعادت قرار می‌دهد، و پرده‌های حجاب را از جلوی دیدگانش کنار می‌زند، و اسرار فراوانی را برایش آشکار می‌سازد.

آثار تهذیب نفس در دنیا:

برخی تصوّر می‌کنند که درخت تهذیب نفس فقط در جهان آخرت ثمر می‌دهد، در حالیکه چنین نیست، و با کمی دقّت می‌توان شاهد ثمردهی این درخت پربار در دنیا نیز بود. اگر مردم جهان بخواهند در آرامش و آسایش زندگی کنند. اگر انسانها طالب جنگ و خونریزی نباشند؛ چنانچه بشریّت، دنیایی فاقد زندان و مجازات و شکنجه را خواستار باشد؛ در صورتی که مردم دنیا بطور جدّی مایل باشند موادّ مخدر و سلاحهای کشتار جمعی از جوامع بشریّت ریشه کن شود، و در یک جمله: «اگر مردم خواهان مدینه فاضله و شهرآرمانی هستند»، باید مسأله اخلاق و مبارزه با هوای نفس را جزء برنامه‌های اصلی زندگی خود قرار دهند.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۳.



امروزه در تمدن مادی غرب، اخلاق حذف شده، و اگر گاه سخنی در این رابطه گفته می شود به عنوان یک مسأله خصوصی شخصی، که ارتباطی به جامعه ندارد، مطرح می شود. بدین جهت دورافتاده ترین ملت‌ها از مدینه فاضله، غربی ها هستند. به عنوان نمونه یک دستور اخلاقی از دهها نمونه دستورات اخلاق اسلامی را ذکر می کنیم، که اگر جهانیان فقط به همین یک دستور عمل کنند چهره جهان دگرگون و قسمت مهمی از مشکلات حل می شود:

«شخصی خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید. حضرت رسول سوار بر شتر، و ظاهراً عازم میدان جنگ بود. آن شخص مهار ناچه حضرت را گرفت، و عرض کرد: عَلَّمَنِي عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ دستورالعملی بده تا با عمل به آن بهشتی گردم». شاید بعضی از همراهان پیامبر با نگاههای معنادار خود به آن شخص گفته باشند: «حالا چه موقع سؤال کردن است؟» اما آن حضرت در پاسخ او فرمود:

«مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ، وَ مَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ آنچه را دوست داری مردم در برابر تو انجام دهند تو هم در برخورد با مردم انجام بده، و آنچه دوست نداری که مردم نسبت به تو بجا آورند، تو نیز در تعامل با آنها آن را ترک کن.»^۱

گویا آن شخص منتظر بود که پیامبر به بیانات نورانش ادامه دهد، لهذا همچنان مهار شتر را در دست داشت. پیامبر ﷺ فرمود: «دست از مهار شتر بردار تا بروم». یعنی همین یک دستورالعمل کافی است تا تو را بهشتی کند.

راستی اگر تمام مردم جهان در سراسر کره زمین به این دستورالعمل عمل کنند چه می شود؟ بدون شک بهشت را در همین دنیا شاهد خواهیم بود. چرا که تمام بدبختی ها، زورگویی ها، استعمارگریها، تجاوز به حقوق دیگران، پایمال کردن حق طبقه ضعیف جوامع، به خاطر آن است که منافع خود و دیگران را به یک چشم نگاه نمی کنیم.

اگر آمریکا، که به حق شیطان بزرگ است، و دنیا را به آتش کشیده، فقط به فکر منافع خود نبود، و برای رسیدن به آن مرتکب هر جنایتی نمی شد، بلکه سعی می کرد امکانات موجود در کشور خود را در سایر کشورهای جهان نیز ایجاد کند، آیا چهره جهان تغییر نمی کرد؟

هنگامی که عمل به یک دستور اخلاقی این آثار گسترده را در سطح جهان از خود بجای بگذارد، بی شک پیاده کردن تمام دستورات عمل های اخلاقی اسلام، دنیا را متحول می کند.

در روایت دیگری که هم مضمون روایت مذکور است، به نقل از امام صادق (علیه السلام) خطاب به کسی که از او درخواست نصیحت کرده بود، می خوانیم:

«تو را به تقوای الهی سفارش می کنم، و اینکه به برادران مسلمانان نیکی کن، و آنچه برای خود دوست می داری برای دیگر مسلمانان نیز دوست بدار، و آنچه برای خود نمی پسندی برای دیگران هم نپسند».^۱

اگر دوست دارد فرزندان خودش درس بخوانند، در صورت امکان این تسهیلات را برای فرزندان همسایه فقیرش نیز فراهم کند. اگر از بیماری فرزندان و خانواده خود رنج می برد، بیماری دیگران نیز برایش ناگوار باشد، و در جهت معالجه آنان در حدّ توان قدم بردارد. نتیجه اینکه بدون تهذیب نفس دنیای خوبی نیز نمی توان داشت.

میوه های معنوی تهذیب نفس:

از جمله ثمرات تهذیب نفس در همین جهان برطرف شدن حجابها از مقابل چشمان انسان است، تا آنجا که مجاهد با نفس می بیند چیزهایی را که مردم عادی نمی بینند. حافظ شیرین سخن شیرازی می گوید:

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۵.



ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند

هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

طیب عشق مسیحالب است و مشفق لیک

اگر که درد نبیند که را دوا بکند

منظور از جام جهان نما در شعر حافظ، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام است که

خدمت به آنها و زانو زدن در برابرشان، و پشت پا زدن به هوای نفس، باعث می شود حجابها کنار رود.

در تاریخ از کسانی که بر اثر مبارزه با هوای نفس به این مقامات عالی رسیده اند،

نمونه های زیادی سراغ داریم، که به چند مورد آن اشاره می شود:

۱. قبل از شروع جنگ احزاب و به هنگام کندن خندق، حادثه جالبی رخ داد. توجه

کنید:

پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه سایر مسلمانان مشغول حفر خندق بود. عده ای از اصحاب

خدمت حضرت رسیدند و عرض کردند: در قسمتی که ما مشغول حفر آن هستیم به

سنگ بزرگی برخورد کرده ایم که جلوی کار را گرفته، و این مشکل به دست شما حل

می شود. حضرت به آنجا رفت، آستین بالا زد، و کلنگی به دست گرفت، و با قدرت بر

آن سنگ کوبید. جرقه ای برخاست، و $\frac{1}{3}$ سنگ جدا شد! پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت، و

مسلمانان نیز تکبیر گفتند. پیامبر فرمود: در این جرقه مشاهده کردم که درهای

قصرهای پادشاهان ایران به روی اصحابم باز می شود! بار دوم کلنگ را بلند کرد، و

محکم بر سنگ کوبید. جرقه دیگری از محل اصابت کلنگ برخاست، و $\frac{1}{3}$ دیگر سنگ

جدا شد. حضرت دوباره تکبیر گفت، و مسلمانان نیز بدنبال او تکبیر گفتند. حضرت

فرمود: در این جرقه دیدم که درهای قصرهای فراعنه مصر به روی اصحابم گشوده

می شود! کلنگ سوم زده، و جرقه سوم دیده، و تکبیر سوم گفته شد. سپس حضرت

فرمود: در این جرقه مشاهده کردم که دروازه های یمن به روی اصحابم گشوده

می شود! ^۱



راستی پیامبر اسلام ﷺ از کجا، کجا را می بیند؟ هم مکان را در می نوردید، و هم زمان را. آری حقیقتاً وقتی که حجابها در سایه تهذیب نفس و مبارزه با هوا و هوس برطرف گردد، مجاهد ملک و ملکوت را می بیند.

۲. در تفسیر خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه، پیرامون این جمله حضرت که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم! سؤالاتان را از من پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید. چرا که من راههای آسمان را بهتر از جاده های زمین می شناسم». حدیث جالبی از شیعه^۱ و اهل سنت^۲ نقل شده است، توجه کنید:

هنگامی که حضرت این جمله را بر فراز منبر فرمود، یکی از شنوندگان به حضرت عرض کرد: لطفاً بفرمایید اکنون جبرئیل کجاست؟ حضرت امیر چند لحظه ای در فکر فرو رفت و تأملی کرد، سپس فرمود: تمام عوالم بالا و پایین را سیر کردم، ولی جبرئیل را ندیدم، فکر می کنم خود شما جبرئیل باشید! سؤال کننده فرمایش حضرت علی ﷺ را تصدیق کرد، و پس از چند لحظه ای از بین جمعیت ناپدید شد!

حضرت علی ﷺ در سایه مجاهدت با هوای نفس، و تهذیب و پاکسازی درون، به جایی می رسد که روح بزرگش در ظرف چند لحظه تمام عوالم بالا و پایین را سیر می کند. سؤال: مگر علی ﷺ هم نیاز به مبارزه با نفس دارد؟

جواب: آری! علی هم با نفس خود مبارزه می کرد؛ او خود می فرماید: «وَأَنَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهَا بِالتَّقْوَى لِيَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ؛ نفس سرکشم را با تقوا تمرین می دهم، و آن را رام می سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۰۸.

۲. احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۲۱. در آدرس مذکور، حدیث بالا از محمد بن یوسف بلخی شافعی، از علمای اهل سنت نقل شده است. در اینجا لازم است از حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله که با پاورقی های عالمانه اش کتاب احقاق الحق را زنده کرد، یاد کنیم. و برای روح بلندش از درگاه خداوند بزرگ طلب رحمت و مغفرت تازه ای بنماییم.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.



آخرین نکته!

همان گونه که در تفسیر لغت تهذیب گذشت، یکی از معانی آن خالص کردن است. از سوی دیگر در قرآن مجید هم واژه مخلصین آمده و هم کلمه مخلصین؛ و جالب اینکه هر کدام هشت بار تکرار شده است. یعنی آنها که خود را خالص می کنند، و آنها که خداوند آنها را خالص می کند.

سؤال: آیا ما می توانیم درون خود را از همه ناخالصی ها پاکسازی کنیم، یا در رسیدن به این مقصود بزرگ نیازمند کمک هستیم؟

پاسخ: با توجه به اینکه برخی از ناخالصی ها، به تعبیر پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، از حرکت مورچه سیاه بر سنگ سیاه در دل شب تاریک کم رنگ تر است^۱، طی این طریق بدون کمک خداوند بزرگ امکان پذیر نیست. بنابراین باید سعی کنیم در صف مخلصین قرار گیریم، تا خداوند متعال به پاکسازی باقیمانده ناخالصیهای ما بپردازد، و ما را در زمره مخلصین قرار دهد.

در آیه مورد بحث «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» اگر کلمه «مَنْ» فاعل باشد آیه هم مضمون مخلصین می شود؛ زیرا در این صورت معنای آیه چنین می شود: «رستگار شد کسی که به خالص ساختن نفس خود اقدام کرد». اما اگر کلمه «مَنْ» مفعول، و خداوند فاعل باشد، آیه شریفه هم مضمون مخلصین می گردد، و در این صورت ترجمه آیه چنین می شود: «رستگار شد کسی که خداوند او را خالص کرد». البته هر دو احتمال با ظاهر آیه شریفه سازگار است.

پاداش مخلصین:

هنگامی که خداوند بنده ای را بر اثر مجاهدت با هوای نفس، و تلاش در راه تهذیب نفس انتخاب می کند، و در رتبه مخلصین قرار می دهد، و ناخالصی ها او را می زداید، این بنده جایگاهی بس رفیع پیدا می کند تا آنجا که در مقابل وسوسه های

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۵۸.

شیطان بیمه می‌شود، و شیطان نمی‌تواند در وی نفوذ کند. همان‌گونه که خود شیطان به این نکته اعتراف کرده است «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱.

دومین پاداش مخلصین، جزای بی‌حد و حصر و خارج از اندازه است. در آیه ۴۰ سوره صافات می‌خوانیم:

«وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ و جز به آن مقدار که انجام می‌دادید پاداش داده نمی‌شوید؛ جز بندگان مخلص خدا، که بی‌حساب پاداش داده می‌شوند»^۲.

و دیگر اینکه خداشناسان واقعی مخلصینند: به آیه ۱۵۹ سوره صافات توجه کنید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ منزّه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند، مگر بندگان مخلص خدا».

خوانندگان محترم! بکوشیم با دست زدن بر دامن مخلصین، در راه مخلصین گام برداریم و از آنها بخواهیم به ما کمک کنند که ناخالصی‌هایمان را تا حد امکان پاکسازی کنیم، تا شایسته ورود به صف مخلصین شویم.

نکته سوم: رابطه «مُقَسَّمُ بِهِ» و «مُقَسَّمُ لَهُ»

قسم‌های یازده‌گانه به موجودات با عظمت، مقدمه‌ای بود برای بیان مطلبی بسیار مهم، و آن اینکه: «اگر انسان تزکیه نفس کند، و رذائل اخلاقی را از وجودش شستشو دهد، رستگار خواهد شد. و در یک جمله کوتاه: «رستگاری در گرو تهذیب نفس است» «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا».

سؤالی که اینجا خودنمایی می‌کند، این است که چه ارتباطی بین قسم به خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و روح انسان و خالق آن، با تزکیه نفس وجود دارد، که خداوند برای بیان اهمیت مبارزه با هوای نفس به آن موجودات با عظمت و خالق

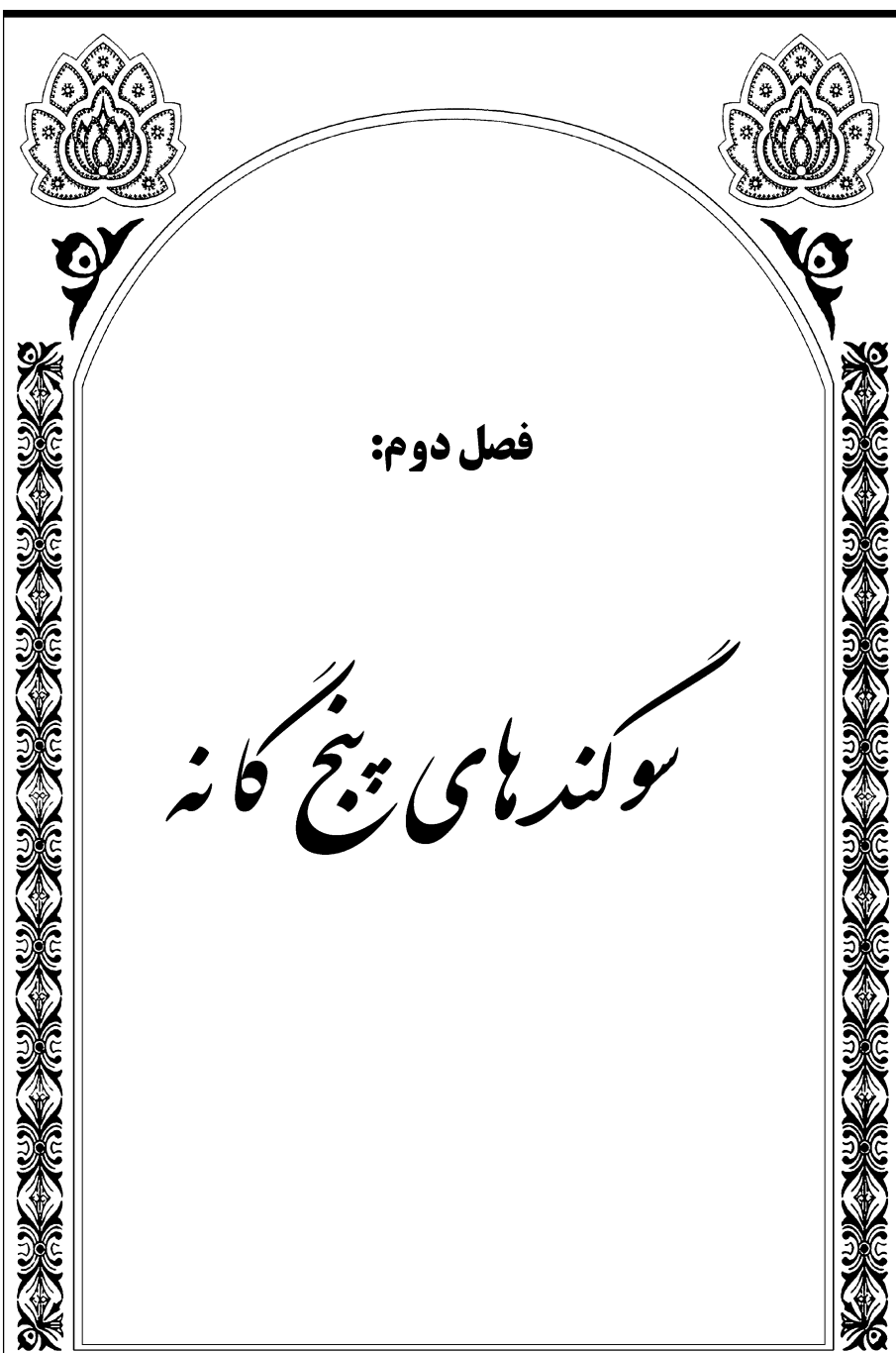
۱. حجر، آیه ۴۰.

۲. آیه شریفه طبق نظریه علامه طباطبائی (رحمة الله) ترجمه شده است.



آنها قسم یاد کرده است؟

به تعبیر دیگر، چه ارتباطی بین «مقسم به» و «مقسم له» وجود دارد؟
پاسخ: خداوند متعال می خواهد به بشر بگوید که: ای انسان! همه چیز را برای
سعادت تو فراهم کردم، خورشید و ماه و زمین و آسمان را مسخر تو قرار دادم، شب و
روز را برای استراحت و فعالیتت خلق کردم، از روح با عظمتی در جسم تو دمیدم، و
خوبیها و بدیها را به تو الهام کردم، تا تو به تهذیب نفس و پاکسازی دل از هوا و هوسها
و اخلاق سوء و زشت پردازی، و بدین وسیله خود را رستگار و سعادتمند نمایی.
دامن همت به کمر زن، و پله های سعادت و ترقی را یکی پس از دیگری طی کن، تا به
مقاماتی که لیاقت و شایستگی داری برسی، و خلیفه شایسته ای برای خدا باشی!
بنابراین بین قسم های یازده گانه و تهذیب نفس، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.



فصل دوم:

سوکندرامی پنج گانه

۱. سوگندهای سوره طور

وَالطُّورِ ﴿١﴾ وَكُنْبِ مَسْطُورِ ﴿٢﴾ فِي رَقٍّ مَّنْشُورِ ﴿٣﴾ وَالْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾
إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

سوگند به کوه طور، و کتابی که نوشته شده، در صفحه‌ای گسترده، و
سوگند به «بیت المعمور»، و سقف برافراشته، و دریای مملو و
برافروخته، که عذاب پروردگارت واقع می‌شود، و چیزی از آن مانع
نخواهد بود!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد چهار سوره از سوره‌های قرآن حاوی قسم‌های
پنجگانه است. این سوره‌ها عبارتند از: ۱. سوره طور ۲. سوره مرسلات ۳. سوره
نازعات ۴. سوره فجر.

جالب اینکه در تمام این سوره‌ها مقسم به (چیزی که خداوند برای آن قسم یاد
کرده) یک چیز است؛ و آن واقعیت عذاب و کیفرهای الهی. البته سوره فجر سخن از
مجازاتهای پروردگار در این جهان، و دیگر سوره‌ها پیرامون حقایقت و واقعیت
عذابها و مجازاتهای الهی در جهان آخرت سخن می‌گوید.



شرح و تفسیر

سوگندهای پنجگانه‌ای که در این سوره به کار رفته همه سربسته و مبهم است، به گونه‌ای که بدون تفکر و اندیشه نمی‌توان به مضمون آن پی برد. گویا خداوند متعال اراده کرده مخاطبان قرآن بیشتر تفکر و اندیشه نموده، و از این نعمت بی‌بدیل الهی استفاده بیشتری ببرند. در هر حال، دانشمندان در مورد مضمون این قسمها نظریات مختلفی ارائه داده‌اند، که عمده آن سه تفسیر است. به این سه تفسیر توجه کنید:

تفسیر اول: زندگی بنی اسرائیل

تمام این سوگندها مربوط به زندگی بنی اسرائیل است. توضیح اینکه: منظور از «طور» همان کوه طوری است که حضرت موسی بن عمران علیه السلام به آنجا رفت، و در آن مکان وحی بر وی نازل شد، و پس از دریافت وحی، به سوی قومش بازگشت، و پیام خداوند را به مردم رساند. گفته می‌شود کوه طور، کوه کوتاه و کوچکی بوده که به خاطر نزول وحی عظمت و قداست پیدا کرده، و گرنه خود کوه دارای عظمت ظاهری نمی‌باشد. برخی معتقدند این کوه در نجف واقع شده است. و اما منظور از کتاب مسطور همان «تورات» است که در کوه طور بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است.

معتقدان به تفسیر اول «بیت المعمور» را به بیت المقدس که محلّ مأموریت حضرت موسی علیه السلام، و پایگاه بنی اسرائیل بوده تفسیر نموده‌اند. و اما «سقف مرفوع» همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن مجید، از جمله آیه ۱۷۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است. توجه کنید:

«وَإِذْ تَنْقَنَّا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فروود می‌آید؛ (و در همین حال از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم:) آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده‌ایم با قوت (و



جدیّت) بگیرید، و آنچه در آن است به یاد داشته باشید (و عمل کنید)، تا پرهیزکار شوید».

بنابراین منظور از سقف مرفوع قطعه کوهی بوده که خداوند از کوه طور جدا کرده، و بر بالای سر بنی اسرائیل قرار داده بود. آنها تصوّر کردند که آن قطعه کوه بر سر آنان فرود خواهد آمد، و همه آنان را نابود می‌کند، و لذا قول اطاعت دادند. خداوند آن را، که همچون سقف بر افراشته‌ای بود، از بالای سر آنها به جای اصلیش بازگرداند. و «بحر مسجور» اشاره به داستان قارون است. خداوند متعال در آیه ۸۱ سوره قصص به این مطلب اشاره کرده است. توجّه فرمایید:

«فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»؛ سپس ما او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی‌توانست خویشان را یاری دهد». می‌گویند قارون و خانه‌اش آن قدر در زمین فرو رفتند که به قعر زمین رسیدند. قعر زمین جایی است همانند دریای آتشین که داغ، شعله‌ور، مذاب و مایع است. بنابراین «بحر مسجور» اشاره به قعر زمین است، که قارون به آنجا رفت.

راستی عجیب است هنگامی که خداوند اراده می‌کند گردنکش جبّاری را مجازات کند، این مأموریت را به لشکریان زمین و آسمان محوّل نمی‌کند، بلکه به زمینی که گهواره انسان و مایه آرامش اوست دستور می‌دهد که مایه عذاب و نابودیش گردد! در ضمن شبیه مجازاتهایی که قرآن مجید درباره قارون نقل کرده، در عصر و زمان ما نیز رخ داده است. سالها قبل در شمال آفریقا زلزله‌ای آمد. پس از وقوع زلزله جهت کمک‌رسانی به روستایی رفتند. هیچ اثری از آن روستا نبود. گویا زمین دهان باز کرده بود، و آن روستا را با تمام ساکنین و ساختمانها و مزارع و باغات و دیگر متعلقاتش در خود فرو برده بود!

نتیجه اینکه طبق تفسیر اوّل منظور از «طور» کوه طور معروف، و «کتاب مسطور» تورات، و «بیت معمور» بیت المقدس، و «سقف مرفوع» قطعه کوهی است که بر سر



بنی اسرائیل قرار گرفت، و «بحر مسجور» قصه فرو رفتن قارون و اموالش در زمین است.

تفسیر دوم: مقدّسات تشریعی و تکوینی

دومین تفسیر، که فکر می‌کنیم مناسبتر باشد، به شرح زیر است:
سه سوگند از سوگندهای پنج‌گانه مربوط به مقدّسات تشریعی، و دو سوگند دیگر در رابطه با مقدّسات تکوینی و مربوط به مبدأ و معاد می‌شود.

اما «طور» همان کوه طور است، که بخاطر نزول وحی آسمانی عظمت پیدا کرد. و منظور از «کتاب مسطور» قرآن مجید است. خداوند به این قرآن نوشته شده، که در صفحات زیادی گسترده شده، قسم یاد کرده است. ضمناً پیامبر اسلام ﷺ قرآن را مخفی نکرد، بلکه آن را در همه جا گسترش داد، و پراکنده کرد. اکنون نیز بر دولت اسلامی، مجلسیان، مطبوعات، رسانه‌ها، مخصوصاً صدا و سیما لازم است نسبت به این امر همّت گمارده، و برنامه‌های خویش را بر اساس قرآن مجید پایه‌ریزی کنند.

و اما «بیت المعمور» خانه‌ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها، که در آن نقطه خانه‌ای همانند خانه کعبه وجود دارد. این برای زمینیان، و آن برای اهل آسمانهاست. انسانها بر گرد این خانه، و فرشتگان بر دور آن خانه در طواف هستند. تا آنجا که هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد بیت المعمور طواف می‌نمایند! جالب اینکه هفتاد هزار نفری که مثلاً امروز موفق بر طواف شده‌اند، تا روز قیامت نوبت طواف به آنها نمی‌رسد.^۱ تعداد فرشتگان طواف کننده در هر ماه ۲/۱۰۰/۰۰۰ نفر، و در هر سال ۲۵/۲۰۰/۰۰۰ نفر است. حال باید حساب کرد از زمان خلقت فرشتگان و بیت المعمور تا قیام قیامت چند سال طول می‌کشد، سپس آن عدد را در عدد مذکور ضرب کنیم، آنگاه روشن خواهد شد که چه عدد بزرگی از فرشتگان بر گرد بیت المعمور گردیده‌اند! واقعاً چه خبر است! عالم چقدر بزرگ است! مادر مقابل این جهان بزرگ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۵۱.



چقدر کوچکیم!

علت اینکه نام آن خانهٔ آسمانی را بیت المعمور (خانهٔ آباد) گذاشته‌اند، این است که آن خانه به عبادت و پرستش خداوند آباد است. بنابراین هر خانه‌ای که در آن عبادت و پرستش خداوند شود آباد است، و خانه‌ای که در آن فسق و فجور است ویران!

و اما «سقف مرفوع» منظور از آن آسمان است. همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ۳۲ سورهٔ انبیاء می‌خوانیم:

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا»؛ و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم.

سؤال: آیا آسمان، همان‌گونه که در هیئت بطلمیوس آمده، سقفی بر روی زمین است؟

پاسخ: دو تفسیر برای آیهٔ شریفه گفته شده است:

نخست اینکه: منظور از سقف محفوظ، ستارگان فراوان آسمان است. ما وقتی که با چشم عادی به آسمان نگاه می‌کنیم، ستاره‌ها را بصورت پراکنده و دور از هم مشاهده می‌کنیم. اما زمانی که با تلسکوپ به آنها نظر می‌افکنیم، سراسر آسمان را ستارگان فرا گرفته است، همانند سقفی بر روی زمین. عدد ستاره‌هایی که با چشم غیر مسلح دیده می‌شود از پنج هزار عدد تجاوز نمی‌کند، در حالی که فقط در کهکشان راه شیری دو میلیارد ستاره وجود دارد.

تفسیر دوم اینکه: منظور از سقف محفوظ جوّ زمین است. جوّ زمین، بسیار لطیف و رقیق و نازک، و همانند یک سقف فولادین اطراف زمین را فرا گرفته است. می‌گویند توان و قدرت جوّ زمین از یک سقف فولادی با ده متر قطر بیشتر است! همین جوّ زمین است که مانع فرود آمدن سنگهای سرگردان آسمانی بر سر ما و شما می‌شود. و موجب می‌گردد که سنگهای مذکور آتش گرفته و خاکستر شود. و اگر نبود این سقف محافظ کرهٔ زمین، سنگهای مذکور اهل زمین را بمباران می‌کرد. و این یکی از نشانه‌های توحید و عظمت خداست، که با ایجاد چنین جوّی همچون سقفی محفوظ

زمینیان را در امانیت قرار داده است. اکنون که سخن از سوراخ شدن قسمتی از لایه اُذُن مطرح شده، و خطر ورود اشعه‌های خطرناک و بیماری‌زای سایر کرات به کره خاکی ما احساس می‌شود، دانشمندان عزا گرفته‌اند! نتیجه اینکه منظور از سقف مرفوع آسمان است.

و اما «بحر مسجور» در تفسیر دوم اشاره به قیامت است، همان‌گونه که در آیه ۶ سوره تکویر در توصیف روز قیامت می‌خوانیم:

«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»؛ و در آن هنگام که دریاها برافروخته می‌شوند.

سؤال: آیا امکان دارد دریاها آتش بگیرد؟

پاسخ: وسیله‌ای که آتش را با آن خاموش می‌کنند (آب)، از دو ماده اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده، که هر کدام به تنهایی قابل اشتعال است. اگر فرمان خداوند صادر شود که آب دریاها تجزیه گردد، و تبدیل به اکسیژن و هیدروژن شود، تمام دریاها قابل اشتعال خواهد شد، و براحتی آتش می‌گیرد. و این خود از نشانه‌های توحید است.

تفسیر سوم: تفسیری متفاوت

منظور از طور همان کوه طور، محلّ نزول وحی بر موسی بن عمران علیه السلام می‌باشد؛ اما «کتاب منشور» طبق این تفسیر «نامه اعمال» است. چون کلمه «منشور» در سراسر قرآن فقط دو بار به کار رفته، که یک مورد آن در همین سوره طور، و مورد دوم آیه ۱۳ سوره مبارکه اسراء است، و منظور از آن در این آیه، نامه اعمال است، توجه کنید:

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»؛ و

هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند. (این همان نامه اعمال اوست).

طبق این آیه شریفه نامه اعمال آشکار است، و گویا دیگران هم می‌توانند آن را مطالعه کنند. خوشا به حال کسانی که از اطلاع یافتن دیگران بر نامه اعمالشان ترس و



واهمه‌ای نداشته، بلکه خوشحال می‌شوند. و بدا به حال آنان که از فاش شدن اسرار خویش، و روشن شدن چهره واقعی خود هراسان و بیمناک هستند. نتیجه اینکه با توجه به آیه فوق، منظور از کتاب منشور که خداوند به آن قسم خورده، همان نامه اعمال است.

سؤال: چرا خداوند به نامه اعمال قسم خورده است؟ آیا نامه اعمال این قدر اهمیت دارد؟

پاسخ: اهمیت نامه اعمال نیکان و پاکان روشن است، و نیازی به توضیح ندارد. اما اهمیت نامه اعمال مجرمان، از این جهت است که فردای قیامت مردم بر آن اطلاع پیدا می‌کنند، و تمام اسرار مجرمان فاش می‌شود و این اثر بازدارندگی دارد، چرا که انسان سعی می‌کند مرتکب جرم نشود. و چیزی که اثر بازدارندگی از گناه دارد، مقدّس محسوب شده و می‌توان به آن قسم یاد کرد.

سؤال دیگر: نامه اعمال چه چیزهایی را در خود ثبت می‌کند؟

پاسخ: خداوند متعال از زبان کسانی که در برخورد با نامه اعمال دچار بهت و حیرت شده‌اند، چنین می‌فرماید:

«مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ این چه نامه اعمالی است که ریز و درشت و کوچک و بزرگ اعمال ما را ثبت و ضبط کرده است؟^۱ بنابراین نامه اعمال، تمامی اعمال و کردار انسان، که در طول عمرش انجام داده، را در خود جای داده است، هر چند اعمالی باشد که از نظر خود انسان مهم به حساب نیامده است.

سؤال سوم: حقیقت نامه اعمال چیست؟

پاسخ: بطور کلی اطلاعات ما در مورد مسائل مربوط به جهان آخرت اطلاعات کلی و اجمالی است، و جزئیات آن بر ما روشن نیست. ما می‌دانیم و ایمان داریم که

۱. کهف، آیه ۴۹.

بهشتی وجود دارد، جهنمی هست، حساب و کتابی خواهد بود، نامه اعمال عرضه می‌گردد، مجازات و پاداشی در کار است، اما جزئیات این امور بر ما روشن نیست، و اگر بیان شود، شاید نتوانیم آن را درک کنیم، چون جهان واپسین عالمی برتر نسبت به دنیاست. بنابراین، ما که در این دنیای محدود زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم با الفاظ و قالبهای این دنیا که برای مفاهیم محدود همین جهان وضع شده، مفاهیم بلند جهان آخرت را درک کنیم. همان‌گونه که جنین در شکم مادر، که جز جفت و خون و مقداری اکسیژن موجود در خون، و دیواره رحم را ندیده، قادر بر درک خورشید عالمتاب و ماه تابان و زیباییهای دنیا نمی‌باشد. هر چند جنین افراد نابغه و باهوش و استثنایی همچون بوعلی سینا باشد. بنابراین جزئیات نامه اعمال و سایر مفاهیم مربوط به جهان آخرت بر ما روشن نیست، اما اجمالاً می‌دانیم چیست و به آن ایمان داریم.

نتیجه اینکه منظور از کتاب منشور نامه اعمال است.

و اما «کتاب مسطور» را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که خطایی صورت گرفته، و مقصودشان «لوح محو و اثبات» باشد. زیرا هیچ کس، حتی ائمه و پیامبران علیهم‌السلام، اطلاعی از لوح محفوظ ندارند، و فقط خداوند از آن اطلاع دارد، به همین جهت آن را لوح محفوظ نامیده‌اند. بهر حال، لوح محو و اثبات لوحی است که اخبار و وقایع گذشته و حال و آینده در آن ثبت شده، ولی مشروط به شرایطی است، بدین جهت قابل تغییر است. مثلاً در لوح محو و اثبات، در مورد سرنوشت فلان جوان نوشته شده که بر اثر فلان حادثه در سن جوانی می‌میرد. اما این جوان مثلاً به مادر پیرش رسیدگی می‌کند، و صله رحم را بطور کامل بجا می‌آورد، و از آنجا که صله رحم موجب طول عمر است، عمرش طولانی می‌گردد، و اسم او در لوح محو و اثبات از لیست جوان مرگها حذف می‌گردد.

به تعبیر دیگر، لوح محو و اثبات لوح مقتضیات است، و شرایط و موانع در آن ثبت نشده است، و لهذا انبیا خبر از لوح محو و اثبات دارند. اما در لوح محفوظ همه چیز



بطور کامل آمده، و قابل تغییر نیست.

خلاصه اینکه طبق تفسیر سوم مقصود از کتاب مسطور «لوح محو و اثبات» است. اما «بیت معمور» برخی آن را به خانه کعبه تفسیر کرده‌اند. چون کعبه خانه‌ای است که به دست ابراهیم خلیل آباد شد، و باگذشت زمان روز به روز آبادتر می‌شود، علاوه بر اینکه از نظر معنوی نیز به سبب عبادت آباد و معمور است.

هنگامی که انسان در مسجدالحرام قرار می‌گیرد، و برگرد آن خانه طواف می‌کند، و در اندیشه فرو می‌رود که در طول ۱۴۰۰ سال پس از بعثت پیامبر اسلام ﷺ چه انسانهای بزرگ و با شخصیتی در آنجا به عبادت پرداخته‌اند، به وجد می‌آید و از شادی در پوست خود نمی‌گنجد.

هر چند هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند همسر و فرزندش را در آنجا رها کرد، بیابان خشک و سوزان و بی آب و علفی بود ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾^۱ اما اکنون هیچ اثری از آن بیابان نیست، و به فرمان خداوند شهر مکه از نظر ظاهری و معنوی آباد شده است، به گونه‌ای که بهترین میوه‌ها و کالاهای دنیا به آنجا سرازیر می‌شود. به هر حال منظور از بیت معمور طبق این تفسیر خانه کعبه است.

کلمه مسجور در «بحر مسجور» از ماده «سَجَرَ» گرفته شده، و سَجَرَ در لغت عرب دو معنا دارد:

۱. آتش گرفتن و برافروخته شدن؛ بر این اساس هنگامی که آتش در تنور برافروخته می‌شود، آن را مسجور می‌گویند.

۲. معنای دیگر آن پُر شدن است. عرب حوض مملو از آب را مسجور می‌گوید. طبق این معنا «بحر مسجور» دریای مملو از آب است. عجیب اینکه آب دریاها و اقیانوسها علیرغم عمر طولانی که دارد، هیچگاه کاسته نمی‌شود؛ زیرا چرخه طبیعت، آبهای تبخیر شده بر اثر حرارت خورشید را به دریا باز می‌گرداند. آری! خداوند قادر

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

بزرگ، این دریاها و اقیانوسها را منبع انرژی و مواد غذایی بشر قرار داده، و در اختیارش نهاده، و علیرغم اینکه بشر هزاران سال از آن استفاده می‌کند، خم به ابرو نیاورده، و قطره‌ای از آن کاسته نشده است.

نتیجه اینکه تفاسیر مختلفی برای قسم‌های پنجگانه ابتدای سوره طور ارائه شده، که سه نمونه آن ذکر شد. و به نظر می‌رسد تفسیر دوم مناسبترین تفسیر باشد. زیرا طبق این تفسیر، ارتباط قسم‌ها با مقسم له منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

نکته دوم: تفسیر مقسم له

سخن پیرامون عذاب الهی فراوان است به پاسخ دو سؤال در این زمینه قناعت می‌کنیم:

سؤال اول: خداوند متعال چه نیازی به عذاب مجرمان دارد؟ اگر تمام جهانیان کافر گردند، بر دامن کبریائیش گردی نمی‌نشیند، و چنانچه همه مسلمان شوند، چیزی بر عظمت و جلالت و بزرگیش افزوده نمی‌گردد. وقتی که کفر و ایمان بشر هیچ تأثیر مثبت یا منفی در ذات او ندارد، چرا بندگان را مجازات می‌کند؟

پاسخ: مجازاتهای الهی بر سه قسم است:

الف) برخی از مجازاتها خاصیت و اثر اعمال ماست، و به تعبیر دیگر اثر وضعی عمل محسوب می‌شود. جوانی که به خیال خودش یک هفته با مواد مخدر عشق می‌کند، و آن را مصرف نموده و معتاد می‌شود، با دست خود تیشه به ریشه‌اش زده، و عمرش را تباه می‌کند. این اعتیاد و تباه شدن عمر، خاصیت وضعی عمل خود این جوان است. این بلای خانمانسوز نتیجه اجتناب‌ناپذیر ابتلای به آن سم مهلک است، که با دست خود نوشیده است. شخصی که به گمان خود برای لحظه‌ای خوشی و مستی، جام شراب را سر می‌کشد، و بر اثر مداومت بر این گناه بزرگ، مغز و کبد و قلب و ریه‌اش آسیب می‌بیند، خود زمینه این آسیبها را فراهم کرده، و این بیماریها محصول کار خود اوست. اعمال انسان در این دنیا نیز آثاری دارد که در قیامت دامنگیر او می‌شود.



تخم گل کاشتی آخر گل شد	بر سرش نغمه سرا بلبل شد
خار کشتی ثمرت خار دهد	خار جز خار کجا بار دهد
در زمین دل خود کشتی خار	خار بار آمد و دادت آزار

خلاصه اینکه اعمال ما همچون بذری است که افشانده‌ایم. اگر بذر گل باشد، فردا عطر و بویش حسّ شامه، و گلها و بوته‌های زیبایش حسّ بینایی، و نغمه‌های خوش الحان بلبل‌هایش گوش ما را نوازش خواهد داد. و چنانچه بذر خار بوده باشد، باید در هر گامی منتظر سوزش حاصل از فرو رفتن خاری در بدن باشیم.

ب) برخی دیگر از مجازاتها از قبیل تجسّم اعمال است. اعمال و گفتار و کردار ما در این دنیا نابود نشده، و در روز قیامت به صورت دیگری جلوه‌گر خواهد شد. به عنوان مثال نماز به صورت یک دوست محبوب و از هر نظر کامل، در بهشت همنشین صاحبش می‌شود. جالب اینکه دانشمندان عصر ما توانسته‌اند صدای کوزه‌گران مصری، که سه هزار سال قبل به هنگام ساختن کوزه‌ها از طریق دستانشان امواجی بر روی کوزه‌ها ایجاد کرده‌اند را برگردانند، و ثابت کنند که حتّی سخنان انسانها نابود نمی‌شود. بنابراین خداوند نیازی به عذاب مجرمین ندارد، بلکه بخشی از این عذابها تجسّم اعمالی است که در دنیا مرتکب آن شده‌اند.

ج) قسم سوم عذابها و مجازاتها قراردادی است؛ همان‌گونه که در دنیا نیز چنین است. مثلاً قاچاق فلان مقدار موادّ مخدّر طبق قانون، مجازات اعدام در پی دارد. در قوانین اسلام نیز مجازاتهای قراردادی وجود دارد، که وضع این مجازاتها نیز به نفع خود انسانهاست، و تأثیر بازدارنده دارد. و از آنجا که خداوند چنین مجازاتهایی را وضع کرده، و وعده عذاب داده، و وعده خداوند تخلف‌ناپذیر است، مجرمین را عذاب می‌کند. هر چند او هیچ نیازی به عذاب گنهکاران ندارد. نتیجه اینکه هیچ یک از اقسام سه‌گانه عذاب مورد نیاز و حاجت خدا نیست.

تناسب بین جرم و جریمه:

سؤال دوم: آیا نباید بین جرم و جریمه تناسبی وجود داشته باشد؟ بدون شک هر جرمی جریمه خاص خود را دارد؛ گاه مجازات آن یک شلاق، گاه پنجاه تازیانه، گاه یکصد ضربه شلاق، و گاه جرم آن قدر سنگین است که مجازات آن مرگ است. بلکه برخی از اوقات جنایتکارانی را مشاهده می‌کنیم که به ده بار اعدام محکوم می‌شوند؛ و این نشانگر عمق جنایت و بزرگی جرم آنهاست. با توجه به این مطلب، کافران، معاندان، جبّاران و فراعنه، که در تمام عمر غرق گناه بوده‌اند، باید متناسب با گناهانشان مجازات شوند. اگر پنجاه سال عمر کرده‌اند و گناه، باید پنجاه سال مجازات شوند، نه اینکه برای همیشه در آتش جهنّم بمانند، و عذاب جاودانه داشته باشند. با توجه به این مطلب آیا خلود در آتش جهنّم با حکمت و عدالت خداوند سازگار است؟

پاسخ: از آنچه در جواب سؤال قبل گفته شد پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود. وقتی مجازات‌ها و عذاب‌ها عکس العمل و نتیجه اعمال خودماست، جاودانگی در عذاب تعجّب‌آور نیست. اگر انسان نادانی فریب شیطان را بخورد، و به مدّت کوتاهی آلوده شرب خمر شود، و بر اثر آن قلبش برای همیشه بیمار و معیوب گردد، آیا جز خود او می‌توان دیگری را سرزنش کرد؟ آیا می‌توان گفت بین یک ماه شرب خمر و یک عمر بیماری قلبی تناسب و تعادلی نیست؟

اگر جوانی در پی هوسرانی به دنبال موادّ مخدر برود، و یک هفته آلوده آن گردد، سپس معتاد شود، و یک عمر متحمّل بدبختی و حقارت شود چه کسی مقصّر است؟ اگر انسان بال و پر داشت و عمری جاودان به او می‌دادند، سپس با دست خود بال و پرش را می‌سوزاند، و برای همیشه قدرت پرواز را از دست می‌داد، چه کسی را سرزنش می‌کنند؟ آیا هیچ کس این محرومیت را ناعادلانه می‌خواند؟

آثار گناهان متفاوت است؛ برخی گناهان آثار موقت و کوتاه مدّت دارد، برخی دارای آثار و پی‌آمدهای طولانی، و برخی آثار و نتایج جاودانه و همیشگی دارد، و این



مطلب هیچ منافاتی با عدالت و حکمت خداوند ندارد. یک لحظه هوسرانی ممکن است یک عمر پشیمانی به دنبال آورد. بچه‌ای که برای یک لحظه بازی و شادی، ترقه‌ای را پرتاب می‌کند، اگر آن ترقه به چشم خودش اصابت کند تا آخر عمر نابینا می‌شود. او هر چند یک لحظه خطا و اشتباه کرده، اما نتیجه و اثر آن یک لحظه، تمام عمر دامنگیر اوست.

رابطهٔ قسم‌ها با مقسم له:

سوگند به کوه طور، سوگند به قرآن مجید، سوگند به آسمان، سوگند به بیت المعمور، سوگند به روز قیامت که دریاها آتش می‌گیرد، قسم به این مقدّسات پنج‌گانه تشریعی و تکوینی، که عذاب خداوند برای مجرمان قطعی و حتمی است. و هیچ چیز جلودار و مانع آن نخواهد شد. البتّه توبه مانع آن می‌شود، اما به اذن خداوند. شفاعت جلودار آن می‌شود، آن هم به اذن پروردگار. خلاصه هیچ چیز بدون اذن پروردگار مانع تحقق آن نخواهد شد. راستی چه رابطه‌ای بین سوگندهای مذکور، و حتمیّت تحقق عذاب الهی وجود دارد؟

پاسخ: رابطه‌اش روشن است. زیرا خداوند می‌خواهد بفرماید: که‌ای انسان! همه چیز برایت آفریدم؛ آسمان با تمام ستارگان و برکاتش؛ دریاها با تمام منابع غذایی، اقتصادی، علمی و تفریحی‌اش، کتاب آسمانی قرآن، و بیان آن توسط پیامبر اعظم ﷺ، و خلاصه تمام اسباب سعادت را در اختیار نهادم. حال اگر علیرغم آماده بودن اسباب سعادت و اتمام حجّت، تخلف کنی و به بیراهه بروی، و قدم جای گام شیطان بنهی، عذاب من واقع می‌شود و تو را در برخواهد گرفت، و هیچ چیز مانع و جلودار این عذاب نخواهد بود.

۲. سوگندهای سورهٔ مرسلات

وَأَمْرٌ سَلَتْ عُرْفًا ۝۱ فَالْعَصْفَتِ عَصْفًا ۝۲ وَالنَّشْرَتِ نَشْرًا ۝۳
فَالْفَرْقَتِ فَرْقًا ۝۴ فَالْمُلْقِيَتِ ذِكْرًا ۝۵ عُدْرًا أَوْ نُذْرًا ۝۶
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ۝۷

سوگند به بادهایی که پشت سر هم می‌آید، قسم به تندبادهایی که با سرعت حرکت می‌کنند، و سوگند به بادهایی که ابرها را می‌گسترانند، و آنها که جدا می‌کنند، و سوگند به آنها که آیات بیدارگر (الهی) را القا می‌نمایند، برای اتمام حجت یا برای انذار، که آنچه به شما (دربارهٔ قیامت) وعده داده می‌شود، یقیناً واقع شدنی است.

نکتهٔ اول: شرح و تفسیر سوگندها

خداوند متعال در این سوره نیز به پنج چیز بسیار مهم قسم خورده است. موضوع سوگندها در این سوره، همانند سورهٔ طور، پیچیدگی و ابهام دارد، و این پیچیدگی همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، برای بکار انداختن اندیشه و تفکر مخاطبان قرآن است. زیرا ریشهٔ سعادت انسان اندیشه و تفکر است. فرد و جمعیتی که اهل تفکرند سعادتمند، و آنها که از این نعمت بزرگ الهی استفاده نمی‌کنند بدبخت و بیچاره‌اند.

مفسران قرآن کریم، برای قسم‌های مذکور تفسیرهای مختلفی ارائه داده، که البته منافاتی با یکدیگر ندارند. و به عقیده ما هیچ مانعی ندارد که آیه‌ای از قرآن تفسیرهای متفاوتی داشته باشد، و همه آن تفاسیر صحیح باشد، زیرا ممکن است آیه مورد نظر ظاهری داشته باشد و باطنی، و باطن آن هم باطنی، و باطن باطن آن هم باطنی، بلکه ممکن است تا هفتاد باطن داشته باشد! مخصوصاً که به عقیده ما استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلاً امکان‌پذیر و مجاز است. بهر حال به دو نمونه از تفسیرهای مختلفی که برای سوگندهای پنجگانه مطرح شده، اشاره می‌کنیم:

تفسیر اوّل: بادهای باران آفرین

طبق این تفسیر، قسم‌های پنجگانه همگی مربوط به بادهای باران زا، و مراحل مختلف آن تا نزول باران و سپس پراکنده کردن ابرهاست. توجّه کنید:

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾؛ قسم به بادهایی که پی در پی و پشت سر هم فرستاده می‌شود. «عرف» در لغت عرب به «یال اسب» گفته می‌شود؛ و از آنجا که یال اسب از موهای پشت سر هم تشکیل شده، و عرب به هر چیزی که پشت سر هم و پی در پی باشد عرف می‌گوید، لذا از یال اسب، به عرف تعبیر کرده است. و اینکه می‌گویند «عرف مردم» چنین است، بخاطر آن است که مردم یکی پس از دیگری، و پی در پی کاری را انجام داده‌اند، و بصورت یک عرف درآمده است. بنابراین «مرسلات عرفاً» بادهای پی در پی و پشت سر هم است.

﴿فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا﴾؛ عرب باد معمولی و عادی را «ریح»، و تندباد را «عاصف» می‌نامد. بادهای معمولی عادی که پشت سر هم و پی در پی می‌وزد، به تدریج تبدیل به تندباد و عاصف شده، و ابرهای پراکنده آسمان را در کنار هم می‌چیند.

﴿وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا﴾؛ پس از آنکه بادهای تبدیل به تندباد شد، و تندباد ابرهای پراکنده را گرد هم جمع آورد، ابرها را به مناطق محتاج آب حرکت می‌دهد، و ابرها در آن مناطق به فرمان خدا باران نازل می‌کنند.



﴿فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا﴾؛ پس از اینکه باران به اندازه کافی بارید، و زمینهای مورد نظر سیراب شد، بادهای مرحله بعدی مأموریت خویش را که پراکنده کردن ابرها و جلوگیری از ادامه نزول باران است، انجام می‌دهند، چون اگر این کار انجام نشود، و پس از آنکه زمین‌ها سیراب شد ابرها همچنان به بارش ادامه دهند، نتیجه‌ای جز سیلاب و ویرانی نخواهد داشت. بدین جهت بادهای ابرهای به هم پیوسته را از هم جدا نموده، و بدینوسیله بارش باران قطع می‌شود.

﴿فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا﴾؛ بادهای با انجام این عملیات آبرسانی گسترده، در مراحل مختلف پیام عظمت و قدرت و رحمت خداوند را به مردم می‌رسانند.

﴿عُذْرًا أَوْ نُذْرًا﴾؛ پیام بادهای برای کافران و عنودان و لجوجان، که علیرغم مشاهده عظمت و قدرت و رحمت پروردگار، سر تسلیم فرود نیاورده‌اند، نوعی اتمام حجت بر آنهاست. و نسبت به افراد با ایمان، موجب بیداری، هوشیاری و انذار و آگاهی است.

قسم به بادهای پی در پی، سوگند به تندبادهای، قسم به آنچه ابرها را می‌گسترانند، سوگند به بادهایی که ابرها را متفرق می‌کند، قسم به بادهایی که پیام الهی را به مردم می‌رساند، سوگند به همه این امور با عظمت که وعده خداوند در مورد قیامت تخلف‌ناپذیر است.

مأموریت بادهای!

چرا خداوند این قدر به بادهای قسم خورده است؟ آیا بادهای در این حد از اهمیت هستند که خداوند بطور مکرر به آن سوگند یاد کند؟

برای روشن شدن پاسخ این سؤال، باید به مأموریت بادهای از سوی خداوند متعال اشاره کرده، سپس اندکی پیرامون عظمت کار آنها بحث کنیم؛ بادهای در راستای خدمت به انسان که خلیفه الله است، پنج مأموریت مهم به شرح زیر دارند:

۱. آبیاری کره زمین

آبیاری تمام زمینهای خشک و نیازمند به آب بر عهده بادهاست. بادهای ابرها را حرکت داده، و در موقع لزوم آنها را به هم پیوند می دهند تا باران نازل شود. اگر باد نباشد، آبهای تبخیر شده بر فراز دریاها، تشکیل ابر داده، و بارانهای حاصل از آن دوباره به دریاها ریخته، و یک قطره از آن به زمینهای خشک نمی رسد. و در نتیجه تمام خشکیهای کره زمین تبدیل به کویری سوزان و بیابانی بی آب و علف می گردد، زیرا منبع چشمه ها، نهرها، رودخانه ها و چاههای عمیق و نیمه عمیق باران است، و اگر مدّتی باران نبارد تمام اینها خشک می شود. بنابراین، یکی از وظایف مهم و سرنوشت ساز بادهای، آبیاری کره زمین است.

۲. بارور کردن گیاهان

یکی دیگر از مأموریت های بادهای، بارور کردن گیاهان است. می دانیم گیاهان و درختان در عالم خود بخش های نرو ماده دارند. در بسیاری از گیاهان و برخی از درختان عضو نر گردهایی تولید می کند، که نطفه گیاه محسوب می شود، و باید از قسمت نر به عضو ماده گیاه منتقل گردد، یا از گیاه و درخت نر به گیاه و درخت ماده منتقل شود. موجودات مختلفی وظیفه انتقال را بر عهده دارند، که مهمترین آنها باد است. بنابراین، اگر یک سال در منطقه ای باد نوزد بسیاری از درختان و گیاهان میوه نخواهند داد. پر بودن سبدهای میوه شما حاکی از آن است که بادهای مأموریت خویش را بخوبی به انجام رسانیده اند. برخی از مفسرین معتقدند آیه شریفه «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ»؛ ما بادهای را برای بارور ساختن فرستادیم^۱ اشاره به همین مطلب دارد.

۳. تعدیل هوا

هوا در مناطق گرمسیر داغ، و در مناطق قطبی سرد است. بادهای، گرمای مناطق

۱. حجر، آیه ۲۲.



استوایی را به سمت مناطق قطبی هدایت، و سرمای طاقت فرسای آن را تخفیف داده، و سرمای مناطق قطبی را به سمت مناطق استوایی آورده، و گرمای سوزان این مناطق را کاهش داده، و بدین شکل درجه‌های هوای مناطق سردسیر و گرمسیر را تعدیل می‌کنند. به عبارت دیگر، کره زمین شاهد دو جریان باد بر سطح خویش می‌باشد، نخست بادهای غیر منظم، که از نظر زمان شروع و پایان یا مسیر وزیدن نظم خاصی ندارد. دیگر بادهای منظم است. که به عنوان نمونه به دو مورد از آن اشاره می‌کنیم:

(الف) بادهایی که از شمال و جنوب کره زمین به سمت مناطق استوایی می‌وزد.
(ب) بادهایی که از مناطق استوایی به سمت قطب شمال و جنوب می‌وزد، که این دو سلسله بادهای منظم مأمور تعدیل هوای کره زمین هستند.
ضمناً هرگاه بر اثر تابش آفتاب به نقطه‌ای از هوا، هوای آن قسمت از هم باز شود، به هوای اطراف خود فشار می‌آورد و بدین وسیله باد تولید می‌شود.

۴. جابجایی هوا

از دیگر وظایف بادهای جابجایی هواست. هوای شهرها، مخصوصاً شهرهای بزرگ، به علل مختلف آلوده است. اگر نسیمی نوزد، و این هوای آلوده را به خارج شهر منتقل نسازد، و هوای پاک و تمیزی جایگزین آن نسازد، مردم خفه می‌شوند. نقل می‌کنند که بخاطر همین حادثه برخی از شهروندان یک شهر اروپایی جان باختند. بدین جهت هنگامی که در شهرهای بزرگ نسیم کافی نمی‌وزد از پیرمردان، کودکان، بیماران، مخصوصاً کسانی که بیماری ریوی دارند، می‌خواهند که به مراکز شلوغ و پر رفت و آمد شهر رفت و آمد نکنند، یا از ماسکهای مخصوص استفاده نمایند.

۵. تولید امواج در دریاها

در مباحث گذشته که پیرامون جزر و مد دریاها بحث شد، گفتیم که اگر امواج

دریاها نبود، و آب دریاها را کد می‌شد، تمام موجودات دریا می‌مردند. هنگامی که باد و طوفان بر سطح دریاها می‌وزد امواج ایجاد می‌شود، و این امواج اکسیژن را با آب مخلوط نموده و حیات را به دریا باز می‌گرداند.

خلاصه اینکه بادهای منابع زندگی انسانها را تأمین می‌کنند. آب، گیاهان، درختان، هوای مطبوع و دلخواه، زندگی دریاها، همه و همه مرهون حُسن انجام وظیفه بادهاست.

خوانندگان محترم! با توجه به آنچه در بالا گذشت تصدیق می‌فرمایید که قسم‌های قرآن چقدر اهمیت دارد. و از سوی دیگر تمام چیزهایی که در این عالم مشاهده می‌کنیم ساده و بی‌حکمت نیست، بلکه هر چه هست دقیق و حکیمانه است. عالم هستی بسان کتابی است که یک نقطه بی‌حساب در آن نیست. ساده آنها هستند که آفرینش جهان را ساده پنداشته‌اند. بنابراین به هر پدیده‌ای از جهان هستی برخورد می‌کنیم باید پیرامون آن اندیشه و تفکر کنیم، تا سطح معرفت ما بالا رود.

نکته دوم: تفسیر مقسم به

پس از مباحث نسبتاً مفصّلی که پیرامون قسم‌ها داشتیم، اکنون باید دید که این همه سوگند مهم برای بیان چه مطلب با اهمیتی است؟

آیه ۷ سورهٔ مرسلات ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾ پاسخ این سؤال را می‌دهد. یعنی: بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است، و تردیدی در هیچ کدام نیست. برخی نیز معتقدند که وعدهٔ مورد اشاره در آیه مذکور، اشاره به تمام وعده‌های الهی، اعم از وعده‌هایی که به نیکان و بدان در دنیا، یا در آخرت داده، می‌شود. ولی آیات بعد، که نشانه‌های این روز موعود را بیان می‌کند، نشان می‌دهد که منظور فقط وعدهٔ قیامت است.

در ضمن گرچه در این آیه استدلالی بر مسئلهٔ معاد نشده، و تنها به ادّعا قناعت گردیده، ولی لطف مطلب اینجاست که در قسمهای پیشین مطالبی آمده که خود از



دلایل معاد است؛ از جمله زنده شدن زمینهای مرده بوسیله نزول بارانها که خود نمونه‌ای از صحنه قیامت است. و دیگر نزول تکالیف الهی بر پیامبران و ارسال رسل که بدون وجود معاد نامفهوم است، که این خود نشان می‌دهد که وعده رستاخیز قطعی است.

نکته سوم: پیوند قسم‌ها با مقسم به

در مباحث پیشین پیرامون سوگندهای پنج‌گانه و مقسم به (حتمیت عذاب الهی) سخن گفته شد. آخرین مطلبی که در این بحث باید به آن اشاره شود پیوند قسم‌ها با مقسم به است. قرآن مجید می‌خواهد به ما بفهماند که همان خدایی که ابرها را بوسیله بادها به زمینهای خشک و مرده هدایت نموده، و با نزول باران آن زمینها را پس از مرگ دوباره زنده می‌کند، روز قیامت نیز می‌تواند انسانهای مرده را زنده کند. بنابراین، انسانهایی که منظره مرگ و حیات گیاهان را هر ساله نظاره‌گرند، و در پس هر زمستانی شاهد حیات و رستاخیز مجدد زمین مرده توسط بارانهای پربرکتند، چگونه همچنان بر مرکب شیطان سوارند، و از رستاخیز خود غافل؟!

خداوند متعال در آیه ۳۹ سورة فصلت به این درس توحیدی اشاره کرده، و آن را از نشانه‌های عظمت خویش می‌شمارد. توجه کنید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ و از آیات او این است که زمینی را خشک (و بی جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش در می‌آید و نمو می‌کند؛ همان کسی که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ او بر هر چیز تواناست.»

همان‌گونه که در آیه شریفه آمده، خداوند متعال یکی از دلایل شش‌گانه معاد را بازگشت حیات و زندگی به زمین مرده، و رویدن گیاهان و درختان در فصل بهار می‌داند.

نتیجه اینکه رابطهٔ قسمها با مقسم به آن است که همان‌گونه که خداوند بوسیلهٔ باده‌ها و بارانها زمینهای مرده را زنده می‌کند، انسانهای مرده را نیز زنده خواهد کرد و پاداش و کیفری که وعده داده، به آنها خواهد داد.

تفسیر دوم: فرشتگان فرمانبردار

برخی از مفسران قرآن کریم، سوگندهای پنجگانه را به فرشتگان و ملائکهٔ الهی و مأموریت‌های پنجگانه آنها تفسیر کرده‌اند. توجه کنید:

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾؛ سوگند به فرشتگانی که پشت سر هم و پی در پی بر پیامبران الهی نازل شده و پیام پروردگار را به آنها می‌رسانند، یا فرشتگانی که پی در پی بدنبال انجام مأموریت‌های خویش، که از سوی پروردگار به آنها ابلاغ می‌شود، به نقاط مختلف عالم سرازیر می‌شوند.

﴿فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا﴾؛ فرشتگانی که در جملهٔ بالا به آنها اشاره شد تنبل و کند نیستند، بلکه همچون تندباد با سرعت هر چه تمامتر اوامر الهی را به انجام می‌رسانند. ﴿وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا﴾؛ سوگند به فرشتگانی که پیام خداوند را در بین بندگان منتشر می‌سازند، و مأموریت‌های الهی را گسترش می‌دهند، و در سراسر عالم وجود عینیّت می‌بخشند.

﴿فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا﴾؛ فرشتگانی که بین حق و باطل جدایی می‌اندازند، و باعث می‌شوند که مؤمنین حق را از باطل تشخیص دهند. آنها وقتی که وحی الهی را به انبیا ابلاغ کردند، و انبیا معارف دینی حاصل از وحی را به مردم رساندند، مردم در سایهٔ وحی قادر خواهند بود حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهند.

سؤال: آیا عقل، که از آن به پیامبر درون نامبرده می‌شود، برای این منظور کافی نیست؟

پاسخ: درست است که عقل حجت درون و پیامبر باطنی است، و قادر بر تشخیص حقایقی هست، اما بدون شک برای تشخیص همهٔ حقایق کافی نیست. بنابراین کسانی



که از وحی دورند، در بسیاری از مسائل قدرت تمییز حق و باطل را ندارند، بدین جهت بشر محتاج و نیازمند وحی و پیامبران برونی نیز هست. به تعبیر دیگر، عقل انسان بسان نورافکنی است که قادر بر روشن کردن مقدار معین و مشخصی از شعاع اطراف خویش است، و فضای پس از آن شعاع، تاریک خواهد ماند. اما وحی الهی همچون نور فروزان آفتاب است که همه جا را روشن ساخته، و نقطه تاریکی نمی‌ماند. بنابراین، عقل و وحی هر دو نورند؛ اما یکی کاربرد محدودی دارد، و دیگری نامحدود.

در عصر و زمان ما، علی‌رغم اینکه علم و دانش بشر نسبت به گذشته پیشرفت خیره‌کننده‌ای کرده، اما هنوز بر روی این کره خاکی انسانهایی یافت می‌شوند که به عبادت گاو مشغولند! اینها آدمهای عقب مانده‌ای نیستند، بلکه جزء چند کشور محدود دنیا هستند که به فناوری هسته‌ای دست یافته، و نیروی اتم را کشف نموده‌اند! این بیراهه‌ها نتیجه اتکا کردن به قدرت محدود عقل، و محرومیت از نیروی وحی است. نتیجه اینکه با نورافکن عقل بطور کامل نمی‌توان مسیر راه را روشن کرد، بلکه بطور نسبی و اجمالی، این کار امکانپذیر است، و برای روشن ساختن کامل مسیر سعادت، چاره‌ای جز استفاده از وحی نیست.

﴿فَالْمُْلَقِيَاتِ ذِكْرًا﴾؛ سوگند به فرشتگانی که مؤمنین را انذار و هشدار و تذکار می‌دهند، و برای غیر مؤمنان مایه اتمام حجت هستند.

﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَوَاقِعُ﴾؛ قسم به فرشتگان، با مأموریت‌های پنج‌گانه بالا، که تمام وعده‌های خداوند در مورد روز قیامت تحقق خواهد یافت. معاد و قیامت، حشر و

۱. قرآنهاي عثمان طه هر چند مزایای مختلفی دارد، اما از جهت رسم الخط دارای اشکالاتی است که لازم است اصلاح شود. مثلاً در آیه مورد بحث (آیه ۷ سوره مرسلات) «انما» باید به صورت دو کلمه‌ای جدا از هم نوشته شود زیرا «انما» در اینجا به معنای اتمای حصر نیست، بلکه «ان» و «ماء» موصوفه است یعنی «بدون شک، آنچه به شما وعده داده می‌شود، واقع شدنی است!» اشکال مذکور اختصاص به این مورد ندارد، بلکه شاید در ده مورد دیگر نیز چنین خطایی رخ داده، که اصلاح آن ضروری است.

نشر، ثواب و عقاب، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ، همه اینها واقعیت دارد، و محقق می‌شود.

خلاصه اینکه اهمیت معاد و جهان پس از مرگ به قدری زیاد است که خداوند در آیات پنجگانه به فرشتگان خود قسم یاد کرده است. بدین جهت لازم است بحث کوتاهی در مورد فرشتگان داشته باشیم.

فرشتگان در معارف اسلامی:

بهترین معرف فرشتگان قرآن مجید، و سپس نهج البلاغه مولا علی (علیه السلام) است. خداوند متعال ملائکه را چنین توصیف می‌کند:

«عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ آنها [= فرشتگان] بندگان شایسته او (خدا) هستند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند.^۱

و در آیه ۶ سوره تحریم می‌فرماید:

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند، و آنچه را فرمان داده شده‌اند (بطور کامل) اجرا می‌نمایند.

بنابراین فرشتگان اولاً: بندگان بزرگوار خداوند هستند، نه دختران او! و ثانیاً: در انجام فرمانهای پروردگار لحظه‌ای درنگ ننموده، و هرگز به مخالفت با اوامر الهی قیام نمی‌کنند.

مأموریت‌های ملائکه:

فرشتگان مأموریت‌های مختلفی دارند، که در مباحث سابق به بخشی از آنها اشاره شد، و اینک بطور مفصل‌تر به آن می‌پردازیم.

۱. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.



۱. **پیام رسانی:** یکی از مهمترین وظایف فرشتگان، رساندن وحی الهی به انبیا و اولیاست، که در سر سلسله آنان جبرئیل امین مأمور این کار است. جالب اینکه تنها نام دو تن از فرشتگان بطور صریح در قرآن مجید آمده است؛ یکی جبرئیل و دیگری میکائیل، و حتی نام عزرائیل صریحاً ذکر نشده، هر چند در آیه ۱۱ سوره سجده به عنوان ملک الموت از وی یاد شده است. به هر حال، یکی از وظایف ملائکه پیام رسانی است.

۲. **حفاظت از اعمال:** برخی از فرشتگان مأموریت دارند اعمال ما را ثبت و ضبط نمایند. در آیه دهم تا دوازدهم سوره انفطار در این باره می‌خوانیم:

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ و بی شک نگهبانانی بر شما گمارده شده، والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».

سؤال: آیا علم خداوند بر اعمال و کردار ما کفایت نمی‌کند، که فرشتگان مراقب نهاده است؟

پاسخ: علم خداوند کافی است، ولی خداوند می‌خواهد بدینوسیله حجت را تمام کند، و به انسان هشدار دهد که علاوه بر اطلاع و علم من، شاهدان دیگری نیز بر اعمال شما وجود دارد.

خلاصه اینکه یکی از مأموریت‌های فرشتگان، مراقبت از اعمال ما و ثبت و ضبط آن است. در روایات جنبه‌های مختلف این مراقبت توضیح داده شده است، از جمله در برخی از روایات می‌خوانیم: «هنگامی که انسان کار خوبی انجام می‌دهد فوراً آن را می‌نویسند، ولی هنگامی که مرتکب کار بدی می‌شود، مأمور ثبت کارهای بد دست نگه می‌دارد، و به او مهلت می‌دهد، به امید آنکه توبه کند، اگر توبه نکرد آنگاه می‌نویسد».^۱ علاوه بر اینکه به فرمان خداوند غفور و رحیم کار بد یک برابر، و کار خوب ده برابر نوشته می‌شود.^۲

۱. پیام قرآن، ج ۶، ص ۹۲.

۲. همان مدرک.

۳. حفاظت از جانها: برخی از ملائکه مأمور حفاظت از جان انسانها هستند. اگر توجه کنید یک بچه از دوران کودکی، مخصوصاً از هنگامی که راه می افتد، تا زمانی که بزرگ می شود، هزاران خطر او را تهدید می کند، اما از غالب این خطرهای به سلامت گذر می کند. آیا این مسأله تصادفی است؟ خیر، بلکه ملائکه محافظ آنها را از خطرات حفظ کرده اند. اگر نبودند این گروه از ملائکه، کمتر بچه ای سالم پا به سنین بالاتر می گذاشت. خداوند متعال این مأموریت را در آیه ۱۱ -سوره رعد چنین توضیح می دهد:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می کنند».

۴. قبض ارواح: از جمله وظایف فرشتگان قبض روح مردم به هنگام مرگ است. در آیه ۳۲ -سوره نحل، مأموریت مذکور چنین توصیف شده است:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آنها می گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام دادید».

در ضمن - همان گونه که گذشت - قابض الارواح فقط عزرائیل نیست، بلکه عزرائیل رئیس آنهاست.

۵. نصرت مؤمنان: فرشتگان مأموریت دارند در مشکلات و سختیها به یاری مؤمنان بشتابند. این مطلب از آیه ۳۰ -سوره فصلت استفاده می شود. توجه کنید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است»، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».



نمونه‌ای از آنچه در آیه فوق آمده، در جنگ بدر و خندق اتفاق افتاد.

شمار مسلمانان در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بود، در حالی که جمعیت مشرکان سه برابر آنان بود. علاوه بر اینکه توان نظامی مسلمین قابل مقایسه با کفار نبود، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمین بشارت نصرت و یاری فرشتگان را داد، و مسلمانان پیروز شدند. در جنگ خندق جمعیت مشرکان هیچ تناسبی با تعداد کم و اندک مسلمانان نداشت، بدین جهت مسلمانان در شرایط سخت و خطرناکی قرار گرفته بودند. خداوند طبق آنچه در آیه ۲۶ سوره توبه آمده، نیروهای کمکی خود را به یاری آنها فرستاد. در آیه مذکور چنین می‌خوانیم:

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ سپس خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد؛ و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید؛ و کافران را مجازات کرد؛ و این است جزای کافران!.

نتیجه اینکه نصرت و یاری مؤمنان به هنگام مشکلات و سختیها، از جمله وظایف فرشتگان است. بنابراین مؤمنان به هنگام فشارها و ناملایمات تنها نیستند.

۶. **دربانی بهشت:** گروهی از فرشتگان دربارن بهشت هستند. آیات ۲۳ و ۲۴ سوره رعد به این مأموریت فرشتگان اشاره دارد. توجه کنید:

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ (همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می‌شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند؛ (و به آنان می‌گویند): سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!.

و چه زیبا و پر افتخار است ورود به بهشتی که فرشتگان به استقبال انسان آیند و به وی خیر مقدم گویند.

۷. **اداره جهان:** یکی از مهمترین وظایف فرشتگان اداره جهان خلقت و آفرینش

است. عده‌ای از فرشتگان مأمور بادها هستند. برخی از آنها مأمور باران هستند. تعدادی دیگر مأمور ارزاق انسانها و خلاصه هر گروهی مأموریتی بر عهده دارند، به گونه‌ای که در سراسر عالم پخش و پراکنده هستند.

فرشتگان در کلام امیرمؤمنان:

حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه در مورد ملائکه می‌فرماید: «سپس آسمانهای بلند را از هم گشود، و آنها را مملو از فرشتگان مختلف ساخت. گروهی از آنان همیشه در سجودند و رکوع ندارند. و گروهی در رکوعند و قیام نمی‌کنند. و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی‌شود قرار دارند، و همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند. هیچ‌گاه خواب چشمان آنها را فرا نمی‌گیرد، و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی‌شود. بدن آنها به سستی نمی‌گراید، و غفلت نسیان بر آنان عارض نمی‌شود. گروهی از آنان امنای وحی خدا، و زبان او بسوی پیامبرانند، پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند. و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند، و دربانان بهشتش. بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت، و گردنهایشان از آسمان بالا گذشته، و ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته، و شانه‌های آنها برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده است؛ و در برابر عرش او چشمهای خود را پایین افکنده، و در زیر آن بالهای خود را به خود پیچیده‌اند». و در جای دیگر می‌فرماید: «در تمام این عوالم جای خالی وجود ندارد، مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای در حال انجام مأموریت است؛ یا به تسبیح خداوند اشتغال دارد».^۱

فلسفه آفرینش فرشتگان:

سؤال: چرا خداوند فرشتگان را آفرید؟ خلقت این همه فرشته که در سرتاسر جهان هستی فعالیت دارند، چه فلسفه‌ای دارد؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.



پاسخ: آفرینش این بندگان شایسته خداوند فلسفه‌های متعددی دارد:

۱. خداوند با آفرینش فرشتگان قدرت‌نمایی کرده، و عظمت خویش را به رخ بشر کشیده است. او می‌تواند به مجرد وضع حمل یک خانم، او را فوراً حامله کند، تا پس از مدّت کوتاهی زایمان کند. اما این کار را در مدّت نه ماه انجام می‌دهد، تا بشر به عظمت قدرت او در دوران بارداری و مراحل مختلف جنین پی ببرد.
- بنابراین، اوّلین فلسفه خلقت فرشتگان پی بردن به عظمت و قدرت خداوند است.
۲. فلسفه دیگر اینکه بشر به عبادت‌های ناقص و ناقابل خویش مغرور نشود، و بر خداوند منت نگذارد، چراکه عبادت‌های او در برابر عبادت‌های مداوم و طولانی فرشتگان چیزی نیست. نمازهای دست و پا شکسته ما در مقابل عبادت ملائکه که عالم را پر از تسبیح و تقدیس و رکوع و سجود کرده‌اند، چه جایگاهی دارد؟!۱
۳. انسان خیال نکند او تنها مخلوق خداست، بلکه فرشتگان هزاران برابر جمعیت انسانها هستند، و مراقب اعمال و رفتار و کردارمان می‌باشند.
- خلاصه اینکه فلسفه آفرینش فرشتگان، پی بردن به عظمت پروردگار، احساس حقارت و کوچکی انسان، و توجّه به اینکه او تنها مخلوق پروردگار نیست، می‌باشد.

ملائکه چگونه‌اند؟

بسیاری از دانشمندان آنها را موجوداتی جسمانی (از نوع جسم لطیف) می‌دانند، بلکه علامه مجلسی رحمته‌الله ادّعی اجماع کرده که ملائکه اجسام لطیف نامرئی هستند.^۱

توضیح اینکه: در عالم ماده اجسام لطیف نامرئی وجود دارد. از جمله آنها نیروی جاذبه است، که هر چند ماده است، اما قابل رؤیت نمی‌باشد. فرشتگان نیز اجسام مادی نامرئی هستند. البته می‌توانند به شکل انسان درآیند، همان‌گونه که آن فرشته در مقابل حضرت مریم علیها‌السلام به صورت یک جوان زیبا ظاهر شد.

۱. پیام امام، ج ۱، ص ۱۶۱.



بنابراین، طبق این نظریه فرشتگان اجسام لطیف نورانی نامرئی هستند که می‌توانند به اشکال مختلف درآیند.

نظریه دیگر، که جمعی از فلاسفه معتقد به آن هستند، این که فرشتگان مجرد از جسمند و دارای اوصافی هستند که در جسم نمی‌گنجد.

البته ظواهر آیات قرآن با نظریه اول سازگارتر است.

۳. سوگندهای سوره نازعات

سوره نازعات سومین سوره‌ای است که سوگندهای پنجگانه دارد. این سوره، که هفتاد و نهمین سوره قرآن است، در جزء سی‌ام و پس از سوره نبأ قرار دارد. به این سوگندها توجه کنید:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ۝ وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ۝ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ۝
فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ۝ فَاَلْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ۝

سوگند به فرشتگانی که (جان مجرمان را به شدت از بدنهایشان) بر می‌کشند، و فرشتگانی که (روح مؤمنان را) با مدارا و نشاط جدا می‌سازند، و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می‌کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آنها که امور را تدبیر می‌کنند!

سوگندهای این سوره نیز سربسته و اسرارآمیز و تفکربرانگیز است. بدین جهت مفسران شیعه و اهل سنت تفسیرهای متعددی برای آن ارائه داده‌اند، که دو تفسیر آن را برای این بحث انتخاب کرده‌ایم.

تفسیر اول: گروههای از فرشتگان

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» «نازعات» یعنی آنها که بیرون می‌کشند. «غَرْق» و «غَرْق» دو

معنای متفاوتی دارند. غَرَّقَ به معنای غرق شدن در آب است. بنابراین استعمال غَرَّقَ در این گونه موارد صحیح نیست، بلکه عبارت صحیح غَرَّقَ است. همان گونه که در داستان غرق شدن فرعون در رود نیل می خوانیم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَذَرَكَ الْغَرَقُ﴾^۱

نتیجه اینکه غَرَّقَ به معنای غرق شدن در آب است.

أَمَّا غَرَّقَ به معنای انجام کاری با شدت تمام است. در قدیم که از تیر و کمان در جنگها و شکارها استفاده می کردند هر گاه شخصی تیر را در کمان می نهاد، و با تمام قدرت زه را به عقب می کشید، تعبیر به غَرَّقَ و إغراق می کردند. اصطلاح «إغراق» که هم اکنون در بین مردم متداول است نیز از همین ریشه است، و معنای آن این است که تمام توانش را برای تفهیم منظورش بکار می گیرد.

با توجه به آنچه در تفسیر دو لغت «نازعات» و «غرق» گفته شد معنای آیه شریفه چنین می شود: قسم به آن گروه از فرشتگان که با شدت و خشونت، و با قدرت تمام ارواح بدکاران و مجرمان را از بدن آنها جدا می کنند.

﴿وَالنَّاسِطَاتِ نَسْطًا﴾؛ قسم به فرشتگانی که به ملایمت و آرامی روح بندگان صالح و شایسته خدا را قبض می کنند.

این آیه شریفه درست نقطه مقابل آیه قبل است.

﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾؛ سوگند به فرشتگانی که پس از قبض ارواح، شروع به حرکت و پرواز می کنند، تا ارواح قبض شده را به عالم ملکوت ببرند.

﴿وَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا﴾؛ قسم به فرشتگانی که به هنگام پرواز به عالم ملکوت و در حال حمل ارواح، از یکدیگر سبقت می گیرند، و قصد دارند زودتر به مقصد برسند.

﴿وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛ سوگند به ملائکه و فرشتگانی که عهده دار تدبیر امور جهان هستی هستند، و به فرمان پروردگار جهان را اداره می کنند.



مقسم له چیست؟

سؤال: طبق تفسیر اوّل قسم‌های پنجگانه روشن شد، و ابهام و پیچیدگی آن برطرف گردید، اما این قسم‌ها برای چیست؟ و مقسم له چه می‌باشد؟

پاسخ: مقسم له در این سوره ذکر نشده است، ولی از آیاتی که پس از قسم‌های پنجگانه آمده می‌توان فهمید که مقسم له چیست. دانشمندان و مفسران جمله‌های مختلفی در تقدیر گرفته‌اند، در یک عبارت ساده می‌توان گفت:

جمله محذوف به شرح زیر است: «ان البعث حق» یا «ان الحیاة بعدالموت حق» یعنی سوگند به آن گروه‌های پنجگانه فرشتگان (که مأموریت‌های بسیار مهمی دارند) روز رستاخیز و زندگی پس از مرگ حق است، و بدون شک روزی رخ خواهد داد.

پیامهای سوگندهای پنجگانه:

نخستین پیام قسم‌های مذکور این است که: ای انسان! خداوندی که قادر است این همه فرشتگان را با مأموریت‌های متفاوت خلق کند، او قادر بر معاد و بازگرداندن حیات و زندگی به انسانهای مرده پس از رستاخیز نیز خواهد بود.

به تعبیر دیگر، پیام نخست این قسم‌ها قدرت مطلقه و سیطره کامله حضرت حق بر تمام جهان هستی، و همه امور از جمله زنده کردن مردگان است، و اینکه معاد چیز غریبی نمی‌باشد. شبیه این مطلب در آیات زیادی از قرآن مجید به چشم می‌خورد، از جمله در آیات پایانی سوره یاسین می‌خوانیم:

روزی عربی بیابانی، در حالی که استخوانی پوسیده در دست داشت، خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید. آن مرد در جلوی چشمان حضرت، استخوان پوسیده را خرد کرد، و روی زمین ریخت، سپس خطاب به حضرت عرض کرد: چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را دوباره زنده کند؟!

خداوند متعال در پاسخ او، خطاب به پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ بگو: «همان کسی آن را

زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی داناست»^۱.
 آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، نمی‌تواند همانند انسانهای خاک شده را
 بیافریند؟! خداوند برای آفرینش چیزی نیاز به مقدمات و تهیّه کردن شرایط و اسباب
 و لوازم ندارد، بلکه هر گاه آفرینش چیزی را اراده کند، کافی است بگوید: «موجود
 باش!»^۲ آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود. بنابراین شکی در قدرت خداوندی که
 مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست، و همگان به سوی او باز می‌گردند،
 نداشته باشید.

نتیجه اینکه اولین پیام سوگندهای پنجگانه، یادآوری قدرت خداوند بر همه چیز
 از جمله معاد است.

پیام دیگر این قسم‌ها توجّه به مرگ و مسأله قبض روح است. خداوند می‌خواهد
 در سایه این قسم باور انسانها را نسبت به مرگ تقویت کند، تا این باور عامل تربیتی
 مهمی برای وی گردد. انسان باید بپذیرد که لحظه بسیار حسّاسی بنام مرگ را در
 پیشرو دارد، و جملاتی مانند «خدا نکند»، «دور از جناب شما»، «گوش شیطان کر» و
 مانند آن تعارفاتی بیش نیست، که گاه انسان را از این حقیقت بی‌چون و چرا غافل
 می‌کند. مرگ حقیقتی است انکارناپذیر، که دیر یا زود دامنگیر ما خواهد شد. و به قول
 معروف «شتری است که در خانه همه خوابد» ممکن است دیر و زود داشته باشد، امّا
 قطعاً سوخت و سوز ندارد.

مردم به هنگام مرگ و جان دادن بر دو دسته‌اند: عده‌ای با خشم و غضب و شدت
 مأموران مرگ روبه‌رو می‌شوند، و به سختی جان می‌سپارند؛ همان‌گونه که در سوگند
 اوّل اشاره شد. و دسته دوم با استقبال و خوشرویی و ملایمت و ملاطفت قابطان
 ارواح مواجه می‌شوند، همان‌طور که در سوگند دوم شرح آن داده شد.
 دو آیه دیگر از قرآن مجید نیز مؤید ادّعای فوق است. توجّه کنید:

۱. یس، آیه ۷۹.

۲. یس، آیه ۸۲.



در آیه ۲۷ سوره محمد چگونگی قبض روح مجرمان بدین صورت ترسیم شده است:

«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ»؛ حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنان می‌زنند (و جانشان را می‌گیرند)؟!»

و در مورد چگونگی قبض روح مؤمنان در آیه ۳۲ سوره نحل می‌خوانیم:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند؛ به آنها می‌گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می‌دادید».

حقیقت این است که مرگ چیز وحشتناکی نیست، بلکه اعمال ما وحشتناست، آینده تاریکی که برای خود ساخته‌ایم، مرگ را کریه جلوه می‌دهد. اگر آینده روشن بود، از مرگ باکی نبود.

حضرت علی علیه السلام در خطبه پنجم نهج‌البلاغه، که بیانگر شکوه آن حضرت از بهانه‌جویان است، می‌فرماید:

«من در مقابل شما مردم بهانه جو چه کنم؟ اگر برای بازپس‌گیری خلافت، که حقّ مسلم من است شمشیر بکشم، مرا متّهم به دنیاپرستی و تلاش برای رسیدن به جاه و مقام می‌کنید. و اگر از آن صرف‌نظر کرده، سکوت اختیار نمایم، خواهید گفت: علی از مرگ وحشت دارد!» حضرت سپس عقیده‌اش را در مورد مرگ چنین بیان می‌کند:

«وَاللّٰهُ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ يَثْدِي أُمِّهِ؛ به خدا سوگند علاقه من به مرگ و شهادت، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است!»

چه تشبیه جالبی! و چه بیان رسا و زیبایی! زیرا تمام هستی کودک شیرخوار از پستان مادر است. حتّی مهر و محبّت و عواطف انسانی از طریق شیر مادر به طفل منتقل می‌گردد و لهذا عواطف انسانی اطفالی که از شیر مادر محرومند، ضعیف است.

هنگامی که مادر پستان را به دهان نوزادش می‌گذارد، گویا تمام دنیا را به او داده است، و هنگامی که از او جدا می‌کند با تمام وجود گریه می‌کند، گویا تمام هستی خود را از دست داده است.

با این حال مرگ برای حضرت آنقدر شیرین است که آن را محبوبتر از پستان مادر نسبت به طفل شیرخوار توصیف می‌کند.

این نوع بینش نسبت به مرگ، نتیجه اعمال صالح و آینده روشن انسان است. جنگ احد، میدان بسیار خطرناکی بود، و تنها نبردگاهی بود که مسلمانان شکست خوردند. زیرا پیروزی اولیه بر اثر تخلف عده‌ای از سربازان اسلام تبدیل به شکست سختی شد. شکستی که حاصل آن شهادت هفتاد تن از افسران و سربازان رشید اسلام بود. افسری همچون حمزه سیدالشهدا، که به بدترین وجه او را به شهادت رساندند؛ شکمش را پاره کردند، جگرش را بیرون آوردند، و حتی قصد خوردن آن را داشتند (که به لطف و عنایت پروردگار موفق بر این کار نشدند) و حتی گوش و بینی آن حضرت را قطعه قطعه کردند! اکنون که انسان به مدینه منوره مشرف می‌شود، و به زیارت مرقد مطهر و بی چراغ حمزه می‌رود، و آن صحنه‌ها را تصوّر می‌کند، علیرغم گذشت هزار و چهارصد سال از آن واقعه، احساس می‌کند که قلبش فشرده شده، و از آن همه قساوت و سنگدلی متأثر می‌گردد.

پس از پایان جنگ، و بازگشت کفار و مشرکان به مکه، علی علیه السلام که تنها شخصی بود که تا آخرین لحظه از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد، با حالت غم و اندوه خدمت آن حضرت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: علی! چرا اندوهگین هستی؟ علی علیه السلام عرض کرد: چطور غمگین نباشم، در حالی که حمزه و دیگر سربازان به فیض بزرگ شهادت نائل شدند، و این توفیق نصیب من نشده است. علی علیه السلام نه تنها از مرگ نمی‌ترسد، و آن را کریمه و بدمنظر نمی‌داند، بلکه به استقبال آن می‌رود، و از اینکه شهادت نصیبش نشده گله و شکایت می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَزَائِكَ؛ علی جان به تو بشارت می‌دهم که



در بستر نخواستی مرد، و سرانجام شربت شهادت خواهی نوشید.^۱ حضرت سپس فرمود: یا علی! صبر تو در برابر مرگ چگونه است؟

حضرت علی علیه السلام عرض کرد: اینجا جای مصیبت و صبر نیست، بلکه جای بشارت و شکر است.

این، یک نوع نگرش به مرگ است، و البته از نوع بهترین آن و با این نگرش انسان بر راحتی جان می‌دهد.

اما آن کس که پرونده اعمالش سیاه است، و زاد و توشه‌ای برای آن جهان تهیه نکرده، و وابستگی‌های فراوانی نسبت به دنیا برای خود ایجاد کرده، نمی‌تواند به راحتی جان دهد، و ممکن است ساعتها بلکه روزها جان بکند. نقل می‌کنند شخصی مدّت زیادی در حال احتضار بود، و جان به جان آفرین تسلیم نمی‌کرد! حتی حاضر به ادای شهادتین نبود، و این تعجب همگان را برانگیخته بود. تا اینکه پس از مدّتی شنیدند که زیر لب چیزی می‌گوید. دقت کردند، متوجه شدند می‌گوید: «آن کیسه را بیاورید!»

اطرافیان مات و مبهوت شدند، و از همدیگر پرسیدند: «آن کیسه چیست؟» خانواده‌اش گفت: «کیسه‌ای است که سکه‌های طلا داخل آن است، و شوهرم بی‌اندازه به آن علاقمند و وابسته است!» کیسه مزبور را آوردند، آن را روی سینه‌اش گذاشت، و بی‌آنکه شهادتین بگوید جان داد!

حضرت علی علیه السلام در خطبه همّام می‌فرماید: «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛ اگر اجل معین که خداوند تعیین کرده نبود، یک لحظه مرغ روح متّقین و انسانهای پرهیزکار در زندان بدنشان باقی نمی‌ماند.»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۱ و ج ۴۱، ص ۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

آری! روح آنان حتی یک چشم بر هم زدن از شوق پاداش و ترس کیفر در جسمشان آرام و قرار نمی‌گرفت.

روزی جوان خوش قامت و رعنائی در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام نزد من آمد، و از من خواست دعا کنم خداوند شهادت را نصیبش کند! گفتم: از خدا می‌خواهم که به من و شما عمر طولانی توأم با موفقیت و بندگی عنایت فرماید، و در آخر عمر نیز شهادت نصیبمان شود. گفت: دعا کن در جوانی شهید شوم، چرا که شهادت در جوانی لذت دیگری دارد! این میوه درخت ایمان و تقواست، و چنین جوانان برومندی ذخیره‌های طلایی کشور به هنگام بروز خطرات و ظهور مشکلات هستند. چنین جوانی از هزاران جوانی که خدای ناکرده آلوده به بعضی چیزها یا کارها هستند، با ارزشترند. تلاش دشمن، که با تمام امکانات و نیرو به میدان آمده و امروز شمشیر را از رو بسته، و علناً عناد و دشمنی می‌کند، این است که چنین جوانانی را آلوده کند. اگر موفق شود ایمان چنین جوانان با شعوری را تباه کند، عزت و آبرو و دین و مملکت و حیثیت ما در معرض خطر قرار می‌گیرد. و چنانچه ما در تقویت چنین انسانهای با ایمانی موفق شویم، و بتوانیم بذر پربرکت ایمان را در دل آماده دیگر جوانان هم بکاریم، بدون شک دشمن را ناکام خواهیم کرد.

تفسیر دوم: مجاهدان راه خدا

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾؛ قسم به گروههای مجاهدان در راه خدا، که از خانه و زندگی و زن و فرزند و جاذبه‌های دنیا به شدت دل کنده، و تصمیم می‌گیرند در جبهه جنگ شرکت کنند.

﴿وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا﴾؛ سوگند به مجاهدانی که پس از تصمیم به جهاد، آهسته آهسته رو به سوی میدان جنگ می‌آورند، و برای رضای پروردگار بدان سمت حرکت می‌کنند.

﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾؛ قسم به جهادگرانی که کم کم به حرکت خود سرعت



می‌بخشند و گامها را محکمتر بر می‌دارند و با عزمی راسخ به حرکت خویش ادامه می‌دهند.

﴿فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا﴾؛ مجاهدانی که نه تنها مسیر خویش را انتخاب کرده و با عزم و اراده قوی به آن سو حرکت می‌کنند، بلکه در رسیدن به قرب الی الله جهت مواجهه با دشمن از دیگر هم‌زمان خویش سبقت می‌گیرند.

﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾؛ سوگند به رزمندگان مخلصی که امور جنگ و جبهه را تدبیر می‌کنند؛ دشمن را شناسایی نموده، و برای هر قسمتی از میدان نبرد به مقتضای شرایط آن تاکتیک خاصی اجرا می‌کنند. سنگرها را مستحکم نموده، تا در برابر هجومهای احتمالی دشمن تاب مقاومت داشته باشند. پست‌های نگهبانی مناسب، و همچنین کمین‌های ایزابی و شناسایی می‌گذارند. و خلاصه نسبت به همه امور جنگ برنامه ریزی می‌کنند.

طبق تفسیر دوم سوگندهای پنج‌گانه در مورد مجاهدان راه خدا و کارهای آنهاست.

برخی نیز معتقدند که قسمهای مذکور در مورد مرکب و اسبهای جنگجویان و رزمندگان است. اسبهایی که بخاطر گام نهادن در جبهه جنگ، و حمل دلاور مردان عرصه‌های خون و شهادت، آن قدر ارزش و اهمیت پیدا کرده که خداوند به حالات مختلف آنها قسم خورده است، همان‌گونه که در سوره عادیات نیز به اسبهای میدان نبرد سوگند یاد شده است.

ولی به اعتقاد ما با توجه به قسم پنجم ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ سوگندهای مذکور مربوط به مجاهدان و رزمندگان است، نه اسبهای آنها؛ زیرا مرکبها که توان تدبیر امور ندارند، بلکه این مجاهدان هستند که برنامه‌ریزی می‌کنند. بنابراین، سوگندهای پنج‌گانه مربوط به مجاهدان است، و از آنجا که جهاد با دشمن از دیدگاه اسلام اهمیت ویژه‌ای دارد، خداوند نه تنها به مجاهدان، بلکه به حالات مختلف آنها نیز سوگند یاد کرده است.

پیام سوگندها طبق تفسیر دوم:

از سوگندهای بالا استفاده می‌شود که جهاد در جهان‌بینی توحیدی اهمیت فراوانی دارد. جهاد موجب عزّت و قدرت و شوکت مسلمین، و باعث ضعف و شکست و حقارت دشمنان دین است. به همین جهت دشمنان تلاش گسترده‌ای می‌کنند که فرهنگ جهاد را از مسلمین بگیرند. و از جمله این تلاشهای مذبحخانه توصیه آنها به کشورهای اسلامی مبنی بر حذف آیات مربوط به جهاد و شهادت و ذمّ یهود از کتابهای درسی دانش‌آموزان و دانشجویان است! و این مطلب اهمیت فوق‌العاده جهاد و شهادت را آشکار می‌سازد.

در قرآن مجید آیات فراوانی در مورد جهاد وجود دارد، ولی سه آیه آن بسیار الهام بخش است. توجه کنید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۷۰ و ۱۶۹ سوره آل عمران خطاب به پیامبر اسلام ﷺ

می‌فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده،] خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت».

دانش‌آموزان مسلمان با خواندن چنین آیات امیدبخشی برای حرکت به سوی میدان جنگ لحظه شماری می‌کنند. لهذا دشمن پیشنهاد حذف آن را از کتابهای درسی می‌دهد.

۲. تابلوی جهاد، در آیه ۱۱۱ سوره توبه به شکل زیباتری ترسیم شده است.



توجه کنید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که: در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!).

تعبیراتی که در این آیه شریفه آمده بسیار حساب شده و دقیق و زیباست. در این تجارت پرسود و بی سابقه، خریدار پروردگار متعال، و متاع، اموال و جانهای رزمندگان، و قیمت کالا، بهشت جاودان، و سند معامله در محضرهای مهمی چون تورات و انجیل و قرآن، سه کتاب مهم آسمانی، تنظیم شده است! آیا در جای دیگر چنین معامله‌ای سراغ دارید؟

خریدار این کالاها کسی است که خودش آن را به ما بخشیده، ولی در عین حال، حاضر است همان چیز را به بالاترین قیمت بخرد، نه تنها می‌خرد که سند هم می‌دهد، علاوه بر این تأکید می‌کند که در وعده‌هایش هیچ تخلفی راه ندارد.

با اندکی تفکر و اندیشه پیرامون آیه مذکور تصدیق خواهید کرد که این آیه چقدر الهام بخش است. مسلمانان صدر اسلام، با الهام از همین آیات موفق شدند بر همه دشمنان پیروز شده، و در مدت کوتاهی قلوب بیشتر مردم دنیا را تسخیر نمایند.

۳. سومین آیه مورد بحث، آیات ۱۰ تا ۱۳ سوره صف است. توجه کنید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ

عَدْنِ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید. (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد، و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد؛ و این پیروزی عظیم است و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید (به شما می‌بخشد)، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!!

اگر در سرتاسر قرآن مطلبی در مورد جهاد جز سه مورد مذکور نبود، برای اهمیت جهاد کافی بود. اکنون می‌فهمیم که چرا خداوند بزرگ به گروهها و طوایف مختلف مجاهدان قسم یاد کرده است.

جهاد در فرهنگ غنی اسلام آن قدر مهم است، که حتی اگر کسی برای دفاع از اموال و دارایی خود با دشمن درگیر شده، و جان خود را از دست دهد، شهید محسوب می‌شود. (مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ).^۱

اگر مسلمانان، مخصوصاً جوان غیور و دلاور، این آیات و روایات را بخوانند، هرگز در برابر غارت و چپاول بیگانگان سکوت نخواهند کرد، و اجازه نخواهند داد که اجانب براحتی سرمایه و هستی آنها را غارت کنند.

اسلام دایره جهاد را آن قدر گسترش داده که اگر شخصی در مقابل کسی که قصد سوئی نسبت به ناموس او دارد به مقابله برخیزد، و دفاع جز به قتل مهاجم ممکن نباشد، می‌تواند او را بکشد.^۲

این تعلیمات اسلام است که دشمن را به وحشت انداخته، و دائماً برای مقابله با

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب الدفاع، باب ۱، ح ۱ و ۲.

۲. همان مدرک، باب ۳، ح ۱.



اسلام توطئه می‌کنند.

بنابراین، اگر دشمن سفارش می‌کند که آیات جهاد و شهادت و ذمّ یهود از متون درسی دانش‌آموزان حذف شود، ما باید چنین آیاتی را گسترش دهیم، و جوانانمان را هر چه بیشتر با آن آشنا کنیم. و به فرموده امام خمینی علیه السلام: «دشمن هر چه گفت، ما بر عکس آن عمل نماییم».

سؤال: آیا جهاد نوعی خشونت نیست؟

پاسخ: دشمن هنگامی که در مقابله مستقیم با ارزشهای اسلامی توفیقی بدست نمی‌آورد، سعی دارد با لکه دار کردن ارزش‌های مورد نظر، آن را از کارایی لازم بیندازد.

و از آنجا که در مسئله جهاد موفق به حذف آن از قلب و دل مسلمانان نشده، سعی دارد چهره زیبای جهاد را زشت جلوه دهد. بدین جهت آن را نوعی خشونت معرفی کرده است، در حالی که چنین نیست. دستور جهاد در آیه شریفه ۱۹۰ سوره بقره آمده است. آیه مذکور را ذیلاً نقل می‌کنیم، شما خود در این مورد قضاوت کنید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۱ و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند نبرد کنید؛ و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد».

یعنی اگر اسرائیل حمله کرد، و کشورهای اسلامی را اشغال نمود، و قبله اول مسلمین را گرفت، و مردم را از شهر و دیارشان آواره کرد، و خانه‌های آنها را بر سرشان ویران نمود، مسلمانان باید با چنین دشمن خون‌آشامی بجنگند، و از حق خود دفاع کنند، ولی در عین حال از حدّ خود تجاوز ننمایند، با اسرا ملایمت کنند، در میدان جنگ آب آشامیدنی دشمن را آلوده نکنند، درختها را آتش نزنند، متعرض زنان و کودکان و بیماران و پیران نشوند. آیا این‌گونه جهاد کردن خشونت است؟

اگر در نظام آفرینش دقت کنیم، خواهیم دید که جهاد یک قانون طبیعی است. چرا که تمام موجودات زنده در سراسر عالم از خود دفاع می‌کنند، و براحتمی تسلیم

نمی‌شوند. درختانی که در معرض طوفانهای شدید هستند، با تقویت ریشه‌های خویش به مبارزه با طوفانها می‌پردازند. اگر دقت کنیم برگ معدود درختانی که در دل کویر خشک و سوزان قامت بر افراشته، نسبت به درختانی که در کنار نهرها و رودخانه‌ها وجود دارد پهن‌تر، و لایه‌ای از کرک روی آن را گرفته است. این، عامل دفاعی این درخت در برابر کم‌آبی، و گرمای طاقت فرسای کویر است، تا بتواند مدت بیشتری مختصر آبی که در طول سال نصیبش می‌شود را حفظ کند. بنابراین، چنین درختی نیز در مقابل بی‌آبی مبارزه می‌کند.

تمام جانداران نوعی سلاح طبیعی دفاعی در اختیار دارند؛ یکی مثل آهو قدرت بالایی برای فرار دارد، دیگری همچون گرگ دندانهای تیزی جهت دفاع دارد، برخی با شاخهای خود به مبارزه می‌پردازند، جوجه تیغی با تیغ‌های موجود بر سطح بدنش از خود دفاع می‌کند، برخی با نیش زهردار و دردآور محافظ خود هستند، و خلاصه هر حیوانی وسیله دفاعی مناسبی در اختیار دارد.

خداوند متعال در بدن ما انسانها نیز نیروهای دفاعی قوی و وظیفه‌شناسی را خلق کرده، که اگر نبود آدمی بسرعت انواع بیماریها را در خود جمع می‌کرد. میلیونها میلیون سرباز فداکار، بنام گلبولهای سفید خون، وظیفه دفاع از جسم ما را بر عهده دارند، زیرا در طول شبانه روز میکروبها و ویروسهای فراوانی از طریق آب، غذا و اکسیژن وارد بدن ما می‌شود. ممکن است در آن واحد در درون خون ما میکروب مالاریا، حصبه، سرطان و انواع دیگر میکروبها باشد، اما آنچه باعث می‌شود مبتلا به بیماری نشویم فداکاری گلبولهای سفید است. آیا کار گلبولها خسونت است؟ آیا هیچ عقل و منطقی آنها را به این اتهام متهم می‌کند؟ کسانی که پیوند کلیه می‌زنند باید تا مدتی در یک اتاق کاملاً استریل‌یزه که تمام محیط آن بدون میکروب است تنها بسر ببرند، حتی کسانی که می‌خواهند با او ملاقات کنند باید با لباس مخصوص و ماسک ویژه و در شرایط خاص به عیادتش بروند. علت این کار آن است که بدن در مقابل کلیه جدید، که آن را بیگانه می‌داند، مقاومت می‌کند و براحتی آن را نمی‌پذیرد.



باید مدّتی بگذرد تا به آن عادت کند و حساسیت از بین برود. پزشکان برای اینکه در این مدّت گلبولها خیلی مقاومت نکنند، با داروهای مخصوص آنها را ضعیف می‌کنند، بدین جهت سیستم دفاعی بدن ضعیف می‌شود و نیاز به مراقبت ویژه دارد. اهمیت کار گلبولهای سفید آن قدر فراوان است که اگر یک روز اعتصاب کنند، یا عوامل داخلی یا خارجی آنها را تضعیف کند، دشمن (که همان میکروبها و ویروسهاست) بر بدن مسلّط می‌شود. نیروی دفاعی هر شخص یا جمعیتی تضعیف شود، دشمن بر او مسلّط می‌گردد. بنابراین ما برای جلوگیری از تسلّط و نفوذ دشمن، ناچاریم آیات جهاد و شهادت را در متن زندگی خود وارد کنیم، تا در سایه آن همواره نیروی دفاعی ما آماده مبارزه با دشمن باشد. خلاصه اینکه دفاع یک قانون طبیعی است، و خشونت محسوب نمی‌شود.

ابرمد جهاد و شهادت!

نقش جهاد و سپس شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شکل‌گیری و پیشرفت اسلام به قدری زیاد بود که به جرأت می‌توان گفت بدون آن ظاهراً اسلام سر نمی‌گرفت، و توفیق مهمی کسب نمی‌کرد. به یک نمونه آن توجّه کنید:

جنگ احد که بر اثر بی‌انضباطی و دنیاپرستی جمعی از لشکریان اسلام منتهی به شکست سربازان اسلام شد، میدان آزمایش سختی برای راست قامتان با ایمان بود. دشمن از همان نقطه‌ای که سربازان بی‌انضباط مسلمان مأموریت خود را ترک کرده بودند، بر سپاهیان اسلام یورش برده، آنها را محاصره کرد. عده‌ای به شهادت رسیدند، و عده‌ای فرار را بر قرار ترجیح دادند، و براحتی در این آزمایش سرافکننده شده، و بعداً مورد سرزنش و مذمت برخی از آیات قرآن قرار گرفتند. علی (علیه السلام) می‌گوید: به اطرافم نگاه کردم هیچ کس را ندیدم؛ حتّی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با خود گفتم: ممکن است برخی از مسلمانان ضعیف‌الایمان فرار کنند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز فرار نمی‌کند، امّا نمی‌دانم در کجای میدان است. من باید به تکلیفم عمل کنم. غلاف شمشیر را شکستم

یعنی شمشیر را در این میدان غلاف نخواهم کرد؛ بلکه آن قدر می جنگم تا شهید شوم. مشغول مبارزه شدم، و در ضمن مبارزه به دنبال پیامبر خدا بودم. به گوشه‌ای از میدان رسیدم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیشانی مجروح و دندان شکسته مشاهده کردم. گویا دشمن تصمیم گرفته بود کار را یکسره کند، و پیامبر را از میان بردارد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی جان! در همین نقطه مبارزه کن، و در ضمن از من محافظت بنما».

من بودم و پیامبر و دشمنان مسلح. همچون پروانه بر گرد شمع وجود مبارکش می گشتم، و از جان عزیزش دفاع می کردم. این دفاع جانانه تا آنجا ادامه داشت که دشمن از دستیابی به هدف نهایی مأیوس شد، و مجبور به عقب نشینی گشت. آتش جنگ فرو نشست. خدمت حضرت رسیدم. عرض کردم: یا رسول الله! در طول مبارزه و به هنگام دفاع از شما ضربات فراوانی بر من وارد شد، ۱۶ ضربه آن بسیار محکم بود به گونه‌ای که چهار بار نقش بر زمین شدم! اما هر دفعه که به زمین می افتادم شخصی خوشبو و خوشرو زیر بغلم را می گرفت، و بلند می کرد، و مرا به ادامه مبارزه و دفاع تشویق می کرد. یا رسول الله! آن شخص که بود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چشمت روشن! او جبرئیل امین، پیک مخصوص وحی خدا بود که به کمک تو می آمد.^۱

۱. سیره حلبی، ج ۲، ص ۵۳۱ (به نقل از مظهر ولایت، ص ۳۳۳).

۴. سوگندهای سوره فجر

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ ﴿٥﴾

به سپیده دم سوگند، و به شبهای دهگانه، و به زوج و فرد، و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می‌کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است)، آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمتی برای صاحبان خرد نیست؟!

شرح و تفسیر: تفکر و اندیشه

سوگندهای این سوره نیز سربسته است؛ علاوه بر اینکه مقسم له هم اجمال و ابهام دارد. اضافه بر این دو ابهام، رابطه بین مقسم به و مقسم له نیز سربسته است. و همان‌گونه که قبلاً نیز گذشت، هدف از این اجمال و ابهام به جریان انداختن افکار مردم است. اساساً یکی از فلسفه‌های آیات متشابه قرآن بکار انداختن اندیشه و تفکر مخاطبان آن است. اندیشه و تفکر آن قدر مهم است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ؛ فکر و اندیشه آینه صاف و بدون زنگار است».^۱ اگر این آینه با هوا و هوس آمیخته نشود می‌توان راه سعادت را در آن دید، و در آن مسیر گام زد، و راه

۱. میزان الحکمة، ج ۸، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۰۸.

شقاوت و بدبختی را توسط آن کشف کرد و آن را بست.
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْفِكْرُ مِرَاةُ الْحَسَنَاتِ وَ كِفَارَةُ السَّيِّئَاتِ؛ فکر آینه رسیدن به حسنات و خوبیها، و کفاره سیئات است».^۱
 بهر حال، اسلام شدیداً طرفدار تفکر و اندیشه است، چرا که گاه با یک لحظه تفکر مسیر زندگی انسان عوض می شود. همانند حرّ بن یزید ریاحی که تفکر از او، که جهنمی بود، یک بهشتی ساخت.

سوگندهای پنجگانه و اعمال حج:

در مورد قسمهای این سوره نیز تفسیرهای مختلفی ارائه شده است. از جمله، برخی از مفسران آن را به مراسم باشکوه زیارت خانه خدا تفسیر کرده اند.
 ﴿وَالْفَجْرِ﴾؛ قسم به فجر صبحگاهان، هنگام درخشیدن اولین سپیدی که دل سیاهی شب را می شکافد. منظور از فجر صبحگاهان، فجر صبح روز عید قربان است، چرا که در آن هنگام غوغای عجیبی در مراسم حج برپاست، جمعیت حاضر در مشعرالحرام، که منتظر طلوع فجر هستند، و همه در حال راز و نیاز با خدای خویش هستند، پس از طلوع فجر اندکی در مشعر وقوف کرده، سپس گروه گروه به سمت منی حرکت می کنند؛ همچون سیلی خروشان و چشمه ای جوشان. می روند تا در منی رمی جمرات، و سپس قربانی، و پس از آن تقصیر کنند. آری! قسم به طلوع فجر صبح روز عید قربان که آن صحنه های پر شکوه و بیادماندنی در آن خلق می شود.
 ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾؛ و سوگند به شبهای دهگانه که از اولین شب ذی الحجه آغاز و به شب عید قربان ختم می شود. در این ده شب جنب و جوش عجیبی در بین حجاج به چشم می خورد. عده ای که تازه به مکه رسیده اند، مشغول اعمال عمره مفرده هستند. عده زیادی که فارغ از اعمال عمره شده اند، به طوافهای مستحبی می پردازند. و عده ای نیز آماده رفتن به صحرای عرفات می شوند.

۱. میزان الحکمة، ج ۸، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۱۰.



قسم به آن ده شب و روزی که هنگامهٔ جنب و جوش مسلمانان جهت مراسم زیارت خانهٔ خداست.

﴿وَالشَّعِ وَالْوَتْرِ﴾؛ قسم به زوج و فرد! این قسم نیز اشاره به مراسم حج است. منظور از «شفع» روز هشتم^۱ ذیحجه است که حجاج در آستانهٔ حرکت به عرفات هستند. عده‌ای شب را در منی بیتوته می‌کنند، و صبحگاهان به سمت عرفات حرکت می‌نمایند، و عده‌ای نیز صبح روز هشتم از شهر مکه عزم عرفات می‌کنند.

و منظور از «وتر» روز نهم ذیحجه است. آن روز که حجاج در صحرای عرفات حال عجیبی دارند، مخصوصاً آن هنگام که دعای عالیة المضامین عرفة قرائت می‌شود. داعی که بدون شک از والاترین دعاهاست. در آن صحرا و آن ساعات، به اهل معرفت شور و حالی می‌دهد که قابل توصیف نیست، شور و حالی که در غیر آن مکان حاصل نمی‌شود.

آری! سوگند به روز هشتم و نهم ذی الحجه که دو روز پر مشغله و مملو از ذکر خداست.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَنسِرُ﴾؛ قسم به شب، هنگامی که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند. منظور از این شب، شب دهم ذی الحجه است، که غوغای عجیبی دارد. غروب روز نهم ذی الحجه که مراسم وقوف به عرفات پایان می‌پذیرد، چند میلیون زائر از جا کنده می‌شوند، و همچون سیلی خروشان به سمت مشعرالحرام حرکت می‌کنند. حدود ده جادهٔ بزرگ و اتوبان برای ماشینها، و جاده‌های فراوانی برای پیاده‌ها جهت عزیمت به مشعرالحرام در نظر گرفته شده است. اما بر اثر کثرت زوّار، گاه طّی مسیر کوتاه بین عرفات و مشعر ۸ تا ده ساعت به طول می‌کشد! هنگامی که انسان ترافیک سنگین و خسته‌کننده را پشت سر می‌گذارد، و وارد صحرای مشعر می‌شود، گویا

۱. این روز را «یوم الترویة» نیز می‌گویند. چون در گذشته حجاج در این روز برای آشامیدن، غسل، وضو، طهارت و شستشو، آب ذخیره می‌کردند؛ زیرا در آن زمان در عرفات و منی آب وجود نداشت. در عصر و زمان ما بحمدالله در هر دو مکان مذکور به اندازهٔ کافی آب وجود دارد، و نیازی به ذخیره آب نیست.

صحنه محشر را مشاهده می‌کند، چیزی از دنیا و وابستگیهای دنیا به چشم نمی‌خورد. حتی خیمه‌هایی که در عرفات وجود داشت، و حیاج در سایه آن استراحت می‌کردند، در مشعر وجود ندارد. رئیس و مرئوس، فقیر و ثروتمند، بالادست و زیردست، بزرگ و کوچک، همه با دو قطعه لباس ندوخته زمین را فرش، و آسمان را بالاندا از خود قرار داده، و مشغول ذکر خدا هستند. باید رفت و از نزدیک دید؛ چراکه حقیقتاً قابل توصیف نیست.

اسرار مراسم حج:

قسمهای پنجگانه طبق تفسیری که گذشت مربوط به مراسم معنوی حج می‌شود. بدین جهت توضیحی، هر چند کوتاه، پیرامون این مراسم پرشکوه ضروری به نظر می‌رسد. در برنامه‌های اسلام، سه نوع اجتماع به چشم می‌خورد:

۱. اجتماع روزانه

نمازهای پنجگانه هنگامی که به جماعت برگزار می‌گردد، باعث می‌شود که اهل هر محله‌ای روزی حداقل سه بار گردهم آیند. این گردهمایی از نظر اسلام بسیار با اهمیت است، تا آنجا که اگر این گونه اجتماعات از ده نفر تجاوز کند، ارزش و ثواب آن قابل اندازه‌گیری نیست.

به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه توجه کنید:

«جبرئیل به همراه هفتاد هزار فرشته، پس از نماز ظهر نزد من آمدند. جبرئیل گفت: پروردگارت سلام می‌رساند، و دو هدیه برای فرستاده است. پرسیدم: آن دو هدیه چیست؟ گفت: ... و دیگری خواندن نمازهای روزانه به جماعت. پرسیدم: ای جبرئیل! ثواب نماز جماعت برای امت من چقدر است؟ گفت: اگر دو نفر باشند، خداوند برای هر نفر در مقابل هر رکعت صد و پنجاه نماز منظور می‌کند، و اگر سه نفر باشند شصت نماز، و اگر چهار نفر شوند، هزار و دویست نماز، و چنانچه پنج نفر



باشند دو هزار و چهارصد نماز، و... و اگر از ده نفر بیشتر شوند، چنانچه تمام آسمانها کاغذ، و تمام دریاها مرکب، و تمام درختان قلم، و تمام جنّ و انس و فرشتگان نویسنده شوند، قادر بر شمارش ثواب یک رکعت آن نخواهند شد...»^۱

با توجه به روایت پرمعنای فوق، سعی کنیم این اجتماع روزانه را براحتی از دست ندهیم.

۲. اجتماع هفتگی

در این اجتماع تمام مردم شهر شرکت می‌کنند؛ و تشکیل آن تا یک فرسخ از هر سمتی ممنوع است. جالب اینکه این اجتماع با ویژگیهای مذکور، مخصوص پیروان مکتب اهل بیت است. زیرا اهل سنت هر چند نماز جمعه می‌خوانند، ولی نماز جمعه آنان همانند نماز جماعت در مساجد مختلف شهر برگزار می‌گردد، و مثل نماز جمعه شیعیان در مکان واحدی اقامه نمی‌گردد. در این اجتماع، خطیب جمعه مسائل مورد نیاز مردم از قبیل مسائل اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و مانند آن را در خطبه‌ها مطرح می‌کند. توفیق شرکت در این اجتماع بزرگ را نیز نباید براحتی از دست داد.

۳. اجتماع سالانه

شرکت کنندگان در این اجتماع بسیار متنوع هستند. از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سفید، عرب و فارس و ترک و دیگر مسلمانان، همه و همه به سمت سرزمین وحی حرکت می‌کنند، تا در اجتماع سالانه حج شرکت کنند. هنگامی که انسان در مسجد النبی و مسجد الحرام در کنار مسلمانهای دیگر کشورها قرار می‌گیرد، که علیرغم تفاوتهای فراوان در شکل ظاهری و دیگر جهات، همه به سمت یک قبله نماز می‌گذارند، و خدای واحدی را پرستش می‌کنند، و بر رسالت پیامبر واحد شهادت می‌دهند، و معتقد به جهان آخرت هستند، از

۱. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۶۲؛ مستدرک الوسائل، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱، ح ۱.

خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد. اما افسوس و صد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی‌نظیر حساب شده سالانه، بهره‌گیری لازم نمی‌شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

فلسفه اعمال حج:

اجتماع سالانه حج فلسفه‌های متعددی دارد؛ به چهار فلسفه مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱. فلسفه اخلاقی

اگر حاجی اعمال حج را به معنای واقعی کلمه بجا آورد، بدون شک پس از بازگشت انسان تازه‌ای می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث پرمعنایی فرمودند: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که حج خانه خدا بجا آورد... همچون روزی که از مادر زائیده از گناهان خارج می‌شود».^۱

چرا که انسان در این مراسم باشکوه چند روزی قید و بند دنیا را کنار می‌گذارد، و از زرق و برق دنیا چشم می‌پوشد، مثلاً خود را نمی‌آراید، بوی خوش استعمال نمی‌کند، موهایش را شانه نمی‌زند، و حتی در آئینه نمی‌نگرد.

از ظهر روز نهم تا شب دهم که در صحرای عرفات می‌ماند (و هیچ عملی جز ماندن در آنجا بر او واجب نیست) به گذشته خویش می‌اندیشد، و بر آنچه تاکنون انجام داده مروری می‌کند. از خطاها و گناهان و معاصی سابق خود توبه می‌کند، و تصمیم می‌گیرد که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران نماید. و برای آینده خود به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کند که راه نفوذ کمتری برای شیطان باقی بماند، و سپس در شب دهم در مشعرالحرام، که بی‌شبهت با صحرای محشر نیست، به کوچکی و حقارت دنیا بیشتر می‌اندیشد، و از اینکه این دنیای حقیر و پست اینگونه او را در قید و بند خود اسیر کرده، شرمسار می‌شود و تصمیم به جبران می‌گیرد. راستی آثار

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۱۱۳.



اخلاقی حج عجیب است و فوق العاده. ولی افسوس که کابوسی به نام سوغاتی، حتی در آن مواقف شریف، برخی از حجّاج را رها نمی‌کند، و بیشتر وقتشان را اشغال نموده، و آنها را در بازارها و مغازه‌ها سرگردان می‌نماید. آنها بجای اینکه در آنجا به دنبال چیزهایی باشند که در وطن نمی‌یابند، متأسفانه بیشتر وقتشان را صرف اموری می‌کنند که در شهر و دیارشان به وفور یافت می‌شود. باید برای این فرهنگ غلط فکری کرد، تا این بیماری مهلک فلسفه اخلاقی حج را کمرنگ نسازد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه، فلسفه اخلاقی حج را بسیار جالب توصیف نموده، و از آن بعنوان مرحم بسیار مناسبی برای درمان بیماری خطرناک کبر و غرور یاد کرده است. توجه بفرماید:

«ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُتَجِّعِ أَشْفَارِهِمْ، وَ غَايَةً لِمُلْتَقَى رِحَالِهِمْ. تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنَدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ. وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا غَيْرًا لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَ رَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوْهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا وَ أَمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اخْتِبَارًا مُبِينًا. وَ تَمْحِصًا بَلِغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَ وَصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ؛ سِيسَ آدَمَ وَ فِرْزَنْدَانِش رَا فِرْمَانِ دَادِ كِه بِه آن سو تَوْجِه كِنْد، وَ آن رَا مَرَكُزِ تَجْمَعِ وَ سِرْمَنْزَلِ مَقْصُودِ وَ بَارَانْدَازْشَانِ گِرْدَانِيد؛ تَا اِفْرَادِ از اَعْمَاقِ قَلْبِ بِه سِرْعَتِ از مِیَانِ فِلَاتِ وَ دَشْتِ هَایِ دُورِ، وَ از دُروُنِ وَادِیْهَایِ وَ دَرّه هَایِ عَمِیقِ، وَ جَزَائِرِ از هَمِ پَرَا كِنْدَه دِرِیَا هَا، بِه آنجَا رُویِ آوَرِنْد، تَا بِه هَنگَامِ سَعِیِ شَانِه رَا حَرَكْتِ دِهِنْد، وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ گُویَانِ اطْرَافِ خَانِه طُوافِ كِنْدنْد، وَ بَا مَوِیْهَایِ آشْفَه وَ بَدَنِ هَایِ پَر گِرْدِ وَ غَبَارِ بِه سِرْعَتِ حَرَكْتِ كِنْدنْد، لِبَاسْهَایِی كِه نِشَانَه شَخْصِیَّتِ هَاسْتِ كِنَارِ اِنْدَاخْتِه، وَ بَا اِصْلَاحِ نَكِرْدنِ مَوِیْهَایِ قِیَافِه خُودِ رَا تَغْیِیرِ دِهِنْد؛ اِینِ آزْمُونیِ بَزْرُگِ، اِمْتِحَانِیِ شَدِیدِ، وَ آزْمَایِشیِ أَشْكَارِ، وَ پَا كِسَا زیِ وَ خَالِصِ گِرْدَانِیدَنِیِ مَوْثِرِ اسْتِ كِه خُداوندِ آن رَا سَبَبِ رَحْمَتِ وَ رَسِیدَنِ بِه بَهْشْتِشِ قَرَارِ دَادِه اسْت.»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. فلسفه سیاسی

مسلمانانی که در حج گرد هم می‌آیند، نمایندگان طبیعی و واقعی یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان هستند. اگر این مسلمانان متحد شوند، و دست به دست همدیگر دهند، و وحدت مسلمین را تقویت کنند، و تصمیم مشترکی بگیرند، پشت دشمنان اسلام را می‌لرزانند. آن سیاستمدار اروپایی گفت: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!»^۱ آری! حج می‌تواند پشت دشمن را بلرزاند.

اما متأسفانه این بُعد حج هم مورد توجه جدی مسلمانان قرار نگرفته، بلکه گویا طرح مسائل سیاسی در آن کنگره بزرگ ممنوع است.

پرجمعیّت‌ترین نماز جمعه دنیا، جمعه قبل از عزیمت حجّاج به عرفات تشکیل می‌شود. انسان انتظار دارد که خطیب جمعه لااقل مسائل مورد قبول همه مسلمین، از قبیل اشغال فلسطین، جنایات اسرائیل و مانند آن را در خطبه‌های خود مطرح کند، و آن را برای مسلمین تجزیه و تحلیل نموده، و وظیفه آنان را در قبال این حوادث توضیح دهد.

اما با کمال تأسف کمترین اثری از مباحث سیاسی در خطبه‌های آنان نیست و در کمال بهت و ناباوری به مسائل فردی کم‌اهمیت پیش افتاده‌ای همچون کراخت خوردن پیاز برای کسی که قصد آمدن به مسجد دارد، و مباحثی پیرامون جنّ و امثال آن می‌پردازد. اگر این تریبون مهم در دست خطیبان جمعه شیعه بود، با ایراد چند خطبه آتشین خواب راحت را از دشمنان اسلام مخصوصاً آمریکا و اسرائیل می‌ربودند.

۳. فلسفه فرهنگی

حج می‌تواند حلقه اتصال علما و اندیشمندان جهان اسلام باشد. اگر ترتیبی دهند

۱. مناسک جامع حج، ص ۲۴.



که کنفرانسهای علمی مختلفی پس از اعمال حج که حجاج فرصت کافی دارند، تشکیل شود، و علما و دانشمندان مسلمان کشورهای مختلف در آن شرکت کرده، و به طرح دیدگاههای علمی خود بپردازند، بدون شک باعث ترقی و رشد فکری و فرهنگی مسلمین خواهد شد.

۴. فلسفه اقتصادی

اگر تعجب نکنید در روایات آمده که حج باعث تقویت مسائل اقتصادی نیز می‌شود.^۱

۲۵ کشور اروپایی اتحادیه‌ای تشکیل داده، و مشغول غارت مردم دنیا هستند. چرا ۵۰ کشور مسلمان اتحادیه اقتصادی پر قدرتی تشکیل نمی‌دهند، تا از وابستگی رهایی یابند؟

تفسیرهای مختلف، برای آیه واحد!

همان‌گونه که گذشت، برای سوگندهای پنج‌گانه تفسیرهای مختلفی ذکر شده که یک نمونه آن به تفصیل بیان شد، و اینک به تفسیر دوم می‌پردازیم. اما قبل از بیان تفسیر دیگر، لازم است به سؤالی پاسخ گفته شود، و آن اینکه: آیا ممکن است یک آیه قرآن تفسیرهای مختلفی داشته باشد؟ آیا تفسیرهای مختلف برای آیه واحد جایز نیست؟

پاسخ: این کار اشکالی ندارد، همان‌گونه که در برخی از روایات از حضرات معصومین علیهم‌السلام چنین چیزی نقل شده است. به عنوان مثال در تفسیر آیه ۳۲ سوره مائده دو تفسیر مختلف از امام صادق علیه‌السلام به ما رسیده است. ابتدا توجه شما را به آیه شریفه و ترجمه آن، و سپس به حدیث مورد نظر جلب می‌کنیم:

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵.

«...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»؛ هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسانها را کشته؛ و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال کسی که از تفسیر آیه مذکور پرسیده بود، فرمودند: «مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ» یعنی منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده، نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است. یعنی اگر شما در همسایگی خود یا جای دیگر، شاهد حریق یا غرقابی باشید که جان شخصی را تهدید می‌کند، و با اطلاع دادن به آتش‌نشانی سبب نجات جان آن شخص شوید، طبق فرمایش امام صادق علیه السلام مشمول آیه شریفه شده و کار شما همچون نجات جامعهٔ بشریت است، یا اگر معلّم شنا و نجات غریق کسی که در آستانهٔ غرق شدن است را از مرگ حتمی نجات دهد، کار او آن قدر با ارزش است که همسنگ نجات جامعهٔ بشریت خواهد بود. این یک تفسیر آیه که ما آن را تفسیر مادی آیه می‌نامیم.

امام علیه السلام پس از بیان تفسیر اوّل، لختی سکوت نموده و سپس فرمودند: «تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَ لَهُ؛ تفسیر دیگر، و تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را به راه حق یا باطل دعوت کند، و او دعوتش را بپذیرد».^۱

بنابراین اگر ما انسانی که در مسیر گمراهی و انحراف قرار گرفته به جاده هدایت و صراط مستقیم رهنمون شویم، یا شخصی را که در مسیر کفر و بی‌ایمانی گام گذاشته به جادهٔ ایمان و دین هدایت کنیم، به او زندگی معنوی بخشیده، و مشمول آیه مذکور خواهیم بود.

آری! مسألهٔ هدایت آن قدر مهم است که از آن به زندگی معنوی تعبیر شده است. همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ۲۴ سورهٔ انفال می‌خوانیم:



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد».

سؤال: مگر مردم مرده بودند که پیامبر ﷺ آنها را دعوت به حیات می‌کرد؟

پاسخ: نه، ولی چون ایمان نداشتند از نظر معنوی مرده بودند، و پیامبر سعی می‌کرد با اکسیر ایمان حیات معنوی را به آنها بازگرداند. نتیجه اینکه ارائه تفسیرهای مختلف، البته با قرائن و شواهد قانع کننده، برای آیه واحد اشکالی ندارد.

تفسیر دوم: تفسیری وسیع‌تر

«وَالْفَجْرِ»؛ قسم به طلوع سپیده صبح. نه فقط سپیده روز عید قربان، بلکه سپیده تمام صبحها.

سؤال: مگر هنگام طلوع سپیده چه حادثه‌ای رخ می‌دهد که خداوند به آن قسم یاد کرده است؟

پاسخ: در آن هنگام تحوّل عظیم در جهان رخ می‌دهد، که ما انسانها بر اثر حجاب عادت بدان توجه نمی‌کنیم. شب در تاریکی خود آرامش خاصی برای بشر و حتی سایر موجودات زنده ایجاد می‌کند؛ همان‌گونه که در آیه ۹۶ سوره انعام بدان اشاره شده است.

«وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»؛ اما طلوع سپیده صبح اعلان بیدار باش، و زنگ شروع کار و آغاز فعالیت و جنب و جوش است. طلوع سپیده صبح به انسان اعلان می‌کند که وقت خواب و استراحت به سر آمد، و لحظه تلاش و فعالیت آغاز شد. و این مطلب آن قدر مهم است که خداوند به آن قسم یاد کرده است. جالب اینکه این بیدار باش اختصاص به انسانها ندارد، بلکه برای تمام جانداران است. همه جانداران با طلوع فجر کار و تلاش و فعالیت خویش را آغاز می‌کنند. بنابراین انسانهایی که از یکسو تا پاسی از

شب بیدار می‌مانند، و از سوی دیگر تا نیمی از روز می‌خوابند و صله‌های ناهمگون طبیعتند. تجربه نشان داده کسانی در زندگی خود موفق هستند که سحرخیزند و صبح زود کار و فعالیت خود را شروع می‌کنند. و آنها که تا نزدیک ظهر می‌خوابند توفیقی در زندگی نخواهند داشت، بلکه از نظر روحی نیز نشاط کافی ندارند.

آری! قسم به سپیده صبح که اعلام بیدار باش، و دعوت به توسعه و کار است. لازم به ذکر است که تفسیر جامع‌تری نیز برای آیه مذکور گفته شده، و آن اینکه: منظور از فجر تمام جرعه‌هایی است که در زندگی مادی و معنوی انسان زده می‌شود، و فضای تاریکی را روشن می‌سازد، نه فقط جرعه سپیده صبح. بنابراین جوان گنهکاری که در شبهای قدر ماه مبارک رمضان به احیا و شب‌زنده داری و راز و نیاز و توبه می‌پردازد، و جرعه توبه قلب ظلمت زده‌اش را روشن می‌کند، و در سایه این نور و روشنایی از اعمال گذشته دست می‌شوید، و به سمت خداوند حرکت می‌کند، او هم مشمول سوگند مذکور است. و فجر، جرعه درون قلب او را نیز شامل می‌شود.

طبق این تفسیر، جرعه‌های اجتماعی که در شب تاریک ظلم حاکمان ظالم زده می‌شود، و بیداری و هوشیاری و قیام و اعتراض و انقلاب مردم را به دنبال دارد، و در نهایت به برچیده شدن نظام ظلم و سیاهی منتهی می‌شود، نیز مشمول بحث ماست. بنابراین، فجر معنای وسیع و گسترده‌ای دارد، و هر نوع جرعه‌ای که در دل سیاهی‌های مادی یا معنوی زده شود، و آن سیاهی را نورانی کند، شامل می‌گردد.

﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾؛ در طول سال قمری سه دهه مهم وجود دارد، که آیه شریفه می‌تواند اشاره به آنها باشد:

۱. دهه اول ماه ذی الحجه که شرح آن گذشت.

۲. دهه آخر ماه مبارک رمضان، که برخلاف تصوّر برخی از مردم که به روزهای آخر ماه رمضان مخصوصاً پس از بیست و سوم اهمیتی نمی‌دهند، اهمیّت فراوانی دارد. تا آنجا که پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دادند در این ده شب بستر و رختخواب



ایشان را جمع نموده و معتکف می‌شدند.^۱ مخصوصاً که به احتمال قوی شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان است.

۳. دهه اول محرم، و به تعبیر دیگر دهه عاشورا، که آغاز سال قمری است.

سؤال: مگر داستان عاشورا، در عصر نزول قرآن مطرح بوده که خداوند به آن شبها قسم خورده است؟

پاسخ: داستان کربلا از ابتدای خلقت آدم مطرح بوده، و در عصر پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام به مناسبتهای مختلف و بطور مکرر به آن اشاره شده است.^۲ بنابراین تعجبی نیست که خداوند به دهه عاشورا قسم یاد کند.

«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ»؛ کدام زوج و فرد منظور خداوند متعال است؟

برخی گفته‌اند: «منظور تمام اعداد است که از زوج و فرد تشکیل می‌شود»^۳ و به تعبیر دیگر خداوند در این آیه شریفه به نظام اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده قسم یاد کرده است. و پیام این قسم آن است که ای بشر! زندگی در صورتی مفید و ارزشمند است که طبق حساب و کتاب باشد. امور فرهنگی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و خلاصه همه چیز در سایه اعداد و حساب و کتاب نتیجه بخش خواهد بود.

بدون شک انسانهای ورشکسته، آدم‌های بی حساب و کتابی بوده‌اند، و زندگی اقتصادی خویش را برپایه نظم و اعداد بنا ننمودند، و گرنه ورشکست نمی‌شدند.

بنابراین حساب و کتاب، و پی‌ریزی زندگی بر اساس محاسبه، آن قدر مهم است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است.

برخی دیگر گفته‌اند: «منظور مجموعه عالم هستی است؛ زیرا فرد، ذات پاک خداست و بقیه زوجند».^۴

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الاعتکاف، باب ۱، ح ۱. ضمناً مباحث مربوط به اعتکاف را در کتاب ما «اعتکاف عبادتی کامل» مطالعه فرمایید.

۲. شرح این مطلب را در فصل چهارم از بخش اول کتاب عاشورا، که زیر نظر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله) نوشته شده، مطالعه فرمایید.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۴.

۴. همان مدرک.

کوچکترین جزء عالم ماده «اتم» است، و بدن ما از میلیونها اتم تشکیل شده است. اتم خود اجزایی دارد که مهمترین آنها دو جزء است: «پروتنها» که هسته اتم را تشکیل می دهند و «الکترونها» که بر گرد پروتنها می چرخند. بشر اگر بتواند نیروی موجود در درون اتم را آزاد کند، نیروی فوق العاده قدرتمندی خواهد بود.

در عالم ارواح نیز روح ما مرکب از دو نیروی جاذبه و دافعه است؛ با قوه جاذبه جلب منفعت می کند، و با نیروی دافعه ضرر و زیانها را از خود دور می نماید.

قسم به جهان خلقت که همگی زو جند، و قسم به خالق آن که فرد است.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾؛ هنگام نزول این آیه بشر می پنداشت که کره زمین محور تمام عالم است، و تمام کرات دیگر بر گرد آن در گردشند. سپس در سایه پیشرفت دانش بشری به اشتباهش پی برد، و متوجه شد که زمین کروی شکل هم بر گرد خویش می چرخد، و هم بر دور خورشید. از گردش زمین بر گرد خویش، شب و روز بوجود می آید، و اگر انسان در خارج از کره زمین قرار گیرد، و مسلط بر آن باشد، تاریکی کره زمین را در حرکت می بیند (قسم به شب که ایستانیست و حرکت می کند) و این حرکت شب و ایستا نبودن آن، که قرآن مجید ۱۴۰۰ سال پیش به آن اشاره کرده، از نعمتهای بزرگ پروردگار برای بشر، بلکه تمام جانداران است. اگر شب حرکت نداشت و ایستا بود، یعنی یک طرف زمین همواره شب، و سمت دیگر آن همیشه روز بود، تمام انسانها بلکه همه جانداران نابود می شدند. آنها که در نیمه تاریک زمین بودند یخ می زدند، و بر اثر سرما جان می باختند. و آنها که ساکن نیمه روشن زمین بودند، از شدت تابش آفتاب آتش می گرفتند و خاکستر می شدند. این در صورتی است که آیه را تفسیر مادی کنیم. و اما اگر تفسیر معنوی منظور باشد، معنای آیه چنین می شود: ای بشر ممکن است فضای روح تو تاریک باشد، همچون تاریکی شب. اما اگر این جهل و نادانی ایستا نباشد و به سمت روشنی و دانایی و علم حرکت کند، این ظلمت نیز مقدس است؛ چرا که مقدمه نور و روشنایی است. شک و تردید است که انسان را به سمت یقین و اطمینان رهنمون می گردد، و چنین شک و تردیدی پسندیده است.



تفسیرهای دیگری برای فجر:

در مباحث گذشته دو تفسیر برای قسم‌های پنجگانهٔ سورهٔ فجر ارائه شد. علاوه بر این، برای خصوص «فجر» نیز تفاسیر دیگری ذکر شده، که به دو نمونهٔ آن اشاره می‌شود. ولی قبل از آن، به معنای کلمهٔ فجر در لغت توجه کنید:

فجر به معنای شکافتن وسیع است، انفجار را هم بدان جهت انفجار می‌گویند که شکاف وسیعی را در مکان وقوع انفجار ایجاد می‌کند. به گناهان نیز از آن جهت «فجور» گفته می‌شود که پردهٔ تقوا را می‌شکافد. و از آنجا که شب بسان پردهٔ سیاه ظلمانی است، به طلوع سپیده که این پرده سیاه ظلمانی را شکافته، روزی روشن را نوید می‌دهد، فجر گفته شده است.

ضمناً صبحگاهان دو فجر در افق ظاهر می‌شود، که یکی را فجر کاذب، و دیگری را فجر صادق می‌نامند. فجر کاذب یا دروغین حدوداً ربع ساعت قبل از فجر صادق در افق نمایان می‌شود. این فجر بصورت روشنایی کم‌رنگی، شبیه دم روباه مشاهده می‌گردد، که در قسمت افق باریک و در سمت آسمان کلفت‌تر است، و زود برطرف شده، و جای خود را به تاریکی شب می‌دهد؛ بدین جهت آن را فجر کاذب نامیده‌اند. پس از زایل شدن فجر کاذب، افق دوباره شاهد فجر دیگری است، که همچون نواری گسترده و شفاف و زیبا، افق را روشن می‌کند و این روشنایی تدریجاً پیشروی می‌کند تا آنجا که تاریکی شب را کاملاً از بین می‌برد.

این فجر، در روایات^۱ به «نهر سورا»^۲ تشبیه شده، که بسیار شفاف و صاف است. ابتدای وقت امساک در هنگام روزه، و آغاز وقت نماز صبح فجر صادق است. با توجه به توضیحاتی که در مورد واژهٔ فجر بیان شد، به دو تفسیر دیگری که در مورد این کلمه گفته شده می‌پردازیم:

۱. بعثت پیامبر اسلام ﷺ: فجر در آیهٔ مورد بحث به معنای ظهور پیامبر اسلام ﷺ

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ابواب المواقیت، باب ۲۷، ح ۲ و ۶.

۲. این نهر در کشور عراق واقع شده است.

است. زیرا دوران جاهلیت و قبل از بعثت، همچون پرده‌ای ظلمانی و تاریک عالم را فرا گرفته بود، و بعثت پیامبر ﷺ همچون نوری بود که آن پرده تاریک را درید، و آفتاب عالمتاب اسلام در سراسر جهان تابیدن گرفت، و لذا خداوند به این حادثه مهم قسم یاد کرده است.

حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه ۸۹ نهج البلاغه که به توصیف اوضاع اجتماعی و فرهنگی مردم در زمان جاهلیت پرداخته، به این مطلب اشاره می‌کند؛ توجه کنید:

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتِرَافٍ مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَطُّفٍ مِنَ الْحُرُوبِ، وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ، ظَاهِرَةُ الْقُرُورِ؛ خداوند پیامبر اکرم ﷺ را هنگامی فرستاد که مدت‌ها از بعثت پیامبر پیشین گذشته بود، و (لذا) امت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته، و فتنه‌ها مردم را هدف گرفته بود؛ در زمانی که اعمال خلاف در میان مردم منتشر بود، و آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید؛ دنیایی بی‌نور و پراز مکر و غرور بود».

بنابراین پیامبر اسلام ﷺ با بعثت خود پرده جهالت را، که سراسر عالم را فرا گرفته بود، پاره کرد. در زیارت وارث نیز در مورد امام حسین علیه السلام می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا، وَ لَمْ تُلَبِّسْكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا؛ شهادت می‌دهم که تو ای امام حسین در صلب‌های شامخ و رحم‌های پاک و پاکیزه قرار داشتی، و جاهلیت (با تمام آلودگی‌هایش) تو را آلوده نساخت، و تاریکی و ظلمات جاهلیت لباسی بر قامت تو نپوشانید».^۱

نتیجه اینکه جاهلیت قبل از اسلام بسان پرده‌ای تاریک و ظلمانی سراسر عالم را فرا گرفته بود، که با فجر بعثت نبوی، دریده شد و از بین رفت.

۲. ظهور حضرت مهدی علیه السلام: برخی از مفسران فجر را بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام تطبیق کرده‌اند؛ چون در آستانه ظهور حضرتش جاهلیت نوین آشکار



شده، دنیا را تیره و تاریک می‌کند، و ظهور حضرت جرقه‌ای در آن تاریکی است، که بسان سپیده صبح دل جاهلیت نوین را می‌شکافد، و تاریکی‌های حاصل از آن را از بین می‌برد. معتقدان به این تفسیر، جمله «جاهلیة اولی» که در آیه ۳۳ سوره احزاب آمده را قرینه‌ای بر تحقق جاهلیت دیگر گرفته، و آن را جاهلیت قبل از ظهور می‌دانند.

بنابراین، همان‌گونه که بعثت پیامبر اسلام ﷺ دل تاریکی جاهلیت اولی را شکافت، و آفتاب عالم‌تاب اسلام دنیای آن روز را روشن کرد، ظهور حضرت حجة ابن الحسن العسکری (علیه السلام) نیز قلب جاهلیت مدرن را نشانه می‌گیرد، و آفتاب ظهور تمام تیرگیها و تاریکیهای ناشی از آن را از بین می‌برد.

نتیجه اینکه برای فجر چهار تفسیر ارائه شد که البته با هم منافاتی ندارند، و امکان دارد که همه آن معانی مد نظر خداوند متعال در آیه مذکور باشد.

مقسم له:

پس از روشن شدن مقسم به و سوگندهای پنجگانه و اهمیّت فوق العاده آنها، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که هدف از این قسم‌ها چیست؟ چرا خداوند به این وقایع مهم سوگند یاد کرده است؟ آنچه را که خداوند بخاطر آن، این قسمهای مهم را یاد کرده چیست؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد که مقسم له ذکر نشده است، ولی چنین نیست. زیرا اولاً: پس از سوگندهای پنجگانه بلافاصله می‌فرماید:

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ؟» آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحب خرد نیست؟!.

یعنی این قسمها برای انسانهای عاقل، سوگندهای مهمی محسوب می‌شود و انسان عاقل هم بی‌جهت سوگند مهم نمی‌خورد، تا چه رسد به خداوند خالق عقل و خرد. بنابراین شکّی نیست که خداوند برای چیز مهمی سوگند یاد کرده است. و ثانیاً: جمعی از مفسران معتقدند که جواب قسم در آیه ۱۴ همین سوره آمده

است. به آیه مذکور توجه کنید:

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ؛» به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است.

قسم به سپیده صبح روز عید قربان، سوگند به سپیده صبح تمام ایام سال، سوگند به بعثت پیامبر اسلام ﷺ، قسم به ظهور حضرت مهدی عجل الله، سوگند به ده شب اول ذی حجه، قسم به ده شب اول محرم، سوگند به دهه آخر ماه مبارک رمضان، قسم به نظام اعداد که حاکی از حساب و کتاب است، سوگند به خداوند یگانه و تمام مخلوقات، قسم به تمام این امور بسیار مهم که خداوند در کمین انسانهای ستمگر و ظالم است.

جالب اینکه کلمه «مرصاد» تنها در دو جای قرآن آمده است. یکی در آیه مورد بحث، که حکایت از این مطلب دارد که خداوند در این دنیا در کمین ستمکاران است و مورد دوم در سوره نبا آمده، و در مورد روز قیامت است. نتیجه اینکه خداوند در دنیا و آخرت در کمین ستمکاران است. برخی روایات نیز این نظریه را تأیید می‌کند، توجه کنید:

در روایتی می‌خوانیم: «مرصاد جایی است بر روی پل صراط، هنگامی که ظالمان و ستمکاران از پل عبور می‌کنند خداوند در آن کمینگاه در کمین آنهاست، وقتی به نزدیک مرصاد رسیدند خداوند آنها را به داخل جهنم پرتاب می‌کند».^۱

معنای حدیث مذکور این است که ظالمان و ستمگران اگر در دنیا مبتلا به عذاب الهی نشوند، خیال نکنند که مجازاتی در کار نیست و از چنگال قدرت پروردگار رهایی یافته‌اند، چنین نیست، خداوند در قیامت هم در کمین آنهاست.

خداوند می‌تواند به گونه‌ای عرصه را بر انسان تنگ کند که فرصت فرو بردن آب دهانش را پیدا نکند، اما گاه به او فرصت می‌دهد، و این فرصتها، گاه برای توبه است، گاه برای فرو رفتن در گناهان بیشتر، و مانند آن، نه اینکه خداوند -نعوذ بالله- عاجز از به چنگ آوردن ظالمان است. نقل می‌کند شخص ثروتمندی به همراه راننده‌اش به

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۲، ح ۹.



جایی می‌رفت. در میان راه صاحب ماشین به راننده‌اش گفت: «فروش!» راننده تعجب کرد که منظور از این کلمه چیست؟ برگشت که از ارباب خود بپرسد منظورش چیست؟ با کمال تعجب ملاحظه کرد وی سگته کرده، و جان به جان آفرین تسلیم نموده است! و خداوند حتی به او اجازه نداده که کلمه «فروشگاه» را بطور کامل ادا کند! آری خداوند در دنیا و آخرت در کمین ستمکاران است.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«الْمُرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ عَبْدٍ؛ مَرَصَادٌ پُلی بر روی صراط است و کسی که حق دیگری بر گردنش باشد، نمی‌تواند از آن عبور کند».^۱
حق الناس بسیار مهم است، و گذر از آن براحتی امکان‌پذیر نیست.

پیام سوگندهای پنج‌گانه و مقسم له:

پیام آیات مذکور یک پیام تربیتی است. زیرا تربیت، آن هم تربیت انسان، مخصوصاً اگر هدف تربیت جامعه انسانی باشد، اهمیّت فوق العاده‌ای دارد. انسان با توجه به آیات این سوره احساس می‌کند که خداوند متعال همواره ناظر اوست، و بر گفتار و کردار و حتی عقائدش نظارت دارد و این، اثر تربیتی فراوانی بر انسان می‌گذارد؛ باعث می‌شود مواظب سخنان خود باشد، به هر جایی قدم نگذارد، با هر کسی دوست نشود، و هر مجله و روزنامه‌ای را مطالعه نکند. هر غذایی را نخورد، به هر سخنی گوش ندهد، به هر منظره‌ای نگاه نکند، چرا که در تمام حرکات و سکنات خویش «او» را ناظر و شاهد اعمال خویش می‌داند.

جالب است که خداوند برای «کمینگاه ستمگران» و به دام انداختن آنها، به سه نمونه عبرت‌آمیز اشاره کرده، که داستان این جباران خود در سهای تربیتی فراوانی دارد.

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۳، ح ۱۳.

ابتدا به قوم عاد اشاره می‌کند:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ»؛ آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟! و با آن شهر «إِرم» با عظمت، همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود!^۱

در ۳۴ آیه قرآن در مورد قوم عاد سخن به میان آمده، که هر کدام از زاویه‌ای خاص به این جمعیت پرداخته است. داستان قوم عاد بسیار مفصل است، و البته همانند قصه سایر انبیا، از آسیب افسانه‌ها و خیالات افسانه سرایان و خیال پردازان در امان نمانده است. و اگر تاریخ گذشتگان را از این آسیب محفوظ نگه داریم، درخشندگی خاصی خواهد داشت، و به کلاس درس مهمی تبدیل می‌گردد.

به هر حال، قوم عاد از قدیمی‌ترین اقوام بشر در این دنیا بوده‌اند. آنها هیكل‌های بسیار قوی و نیرومندی داشتند، و صاحب تمدنی درخشان گشتند. یکی از سلاطین و فرمانروایان آنها، شَدَاد است که بهشت او معروف می‌باشد. او که می‌خواست در مقابل پیامبر زمان خود مقاومت و ایستادگی کند، تصمیم گرفت بهشتی بسازد، و مردم را به آن فرا خواند، و از بهشت نسیه پیامبران الهی منصرف گرداند!

یکصد معمار آگاه پر قدرت را فراخواند، و یک هزار کارگر در اختیار هر یک از آنها قرار داد، و به آنها دستور داد باغ بی نظیری بسازند که قصرها و کاخهای فراوانی در آنها باشد، تا به مردم بگویم خدای آنان هستم، و این هم بهشت من است!

بهشت شَدَاد پس از مدتی با هزینه‌ای گزاف آماده شد، اما قبل از اینکه مورد استفاده قرار گیرد، خداوند متعال که در کمین آنها بود، باد را مأمور نابودی آنها کرد. طوفانهای سرد وزیدن گرفت، و هفت شب و هشت روز جریان داشت. طوفان آن قدر شدید بود که آنها را - علیرغم بدن نیرومند و درشتی که داشتند - با خود به آسمان می‌برد، و به گوشه‌ای پرتاب می‌کرد. آری خداوند به بادی که منشأ انواع برکات برای تمام جانداران است مأموریت نابودی آنها را داد. آیه ششم سوره حاقه به عامل



نابودی عاد اشاره کرده است.

دوران «عاد» سپری شد، و زمان قوم ثمود رسید. درباره آنان چنین می‌خوانیم:

«وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ؛» و (آیا ندیدی پروردگارت با) قوم ثمود که صخره‌های عظیم را از (کنار) درّه می‌بریدند (و از آن کاخ می‌ساختند، چه کرد؟)^۱.

خداوند ۲۶ بار نام این قوم را در قرآن آورده، و از زوایای مختلف در مورد آنها بحث کرده است. ثمودیان به قدری قوی و قدرتمند بودند که قطعات سنگ را از کوهها جدا می‌کردند، و در دل کوهها خانه‌هایی نه همچون غار و بیغوله، بلکه مجلل و شیک و زیبا می‌ساختند «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ». آنها نیز تمدن خوب و شکوفایی داشتند.

اما شروع به ظلم و ستم کرده، و حقوق ضعیفان را پایمال نمودند. خداوند متعال که در کمین ظالمان و ستمگران است صاعقه‌ای را مأمور نابودی آنها کرد. بدین شکل که به قطعه‌ای از ابرهای آسمان، که دارای بار الکتریسیته مثبت بود، فرمان داد تا به زمین محل سکونت ثمودیان نزدیک شود، و از آنجا که زمین دارای بار الکتریسیته منفی است هنگامی که آن قطعه ابر با زمین اتصال برقرار کرد، صاعقه عظیم و هولناکی بوجود آمد، و تمام ثمودیان را نابود کرد. آیه ۵ سوره حاقه به چگونگی عذاب و نابودی آنها اشاره دارد.

سومین قومی که خداوند به عنوان مصداقی برای گرفتاران در چنگال عذاب الهی از آنها نام برده، قوم فرعون است.

در مورد آنان چنین می‌خوانیم:

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ؛» و (آیا ندیدی پروردگارت با) فرعونی که قدرتمند و شکنجه‌گر بود (چه کرد؟)، همان اقوامی که در شهر طغیان کردند، و فساد فراوان در آن به بار آوردند، به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت!.

نام فرعون هفتاد و شش بار در قرآن مجید آمده است؛ هر بار به مناسبتی، و به منظور عبرتی.

«اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است، و دو تفسیر برای آن ذکر کرده‌اند: الف) فرعون ستمگری بود که مخالفینش را به چهار میخ می‌کشید! در زمانهای دور جنایتکاران مخالفان خود را در بیابانها و زیر تابش مستقیم نور آفتاب قرار می‌داده، به کف هر یک از دستان آنها یک میخ و بر هر کدام از پاهایشان نیز یک میخ می‌کوبیدند و آنها را به همان حال رها می‌کردند تا بمیرند! یعنی با بدترین شکنجه‌ها مخالفان را نابود می‌کردند، در حالی که شکنجه از نظر اسلام حرام است. حضرت علی علیه السلام در حالی که فرقش شکافته شده بود، خطاب به فرزندان فرمود: «ابن ملجم را شکنجه نکنید! اگر خواستید قصاص کنید فقط یک ضربه شمشیر بر وی وارد کنید!»^۱ این امام عادل کجا و آن فرمانروایان ستمگر کجا!

ب) فرعون دارای معاونان قوی و نیرومندی بود. معاونان گردن کلفت و جنایتکاری که همچون میخهای نیرومندی فرعون و حکومتش را حفظ می‌کردند. خداوند این بار آب، که منشأ حیات تمام جانداران است را مأمور مرگ این ظالم کرد. رود نیل که سرمایه مصریان به شمار می‌رود، و تمدن و عمران و آبادی مصر مدیون آن است. آب رود نیل که مایه افتخار و مباهات فرعون به شمار می‌رفت، جان فرعون را به فرمان پروردگار گرفت. فرعون در آخرین لحظات، و هنگامی که فرشته مرگ را مشاهده کرد، تسلیم پروردگار شد، و اعلان کرد که حاضر است ایمان آورد. ولی می‌دانیم که در توبه با مشاهده عذاب الهی، یا فرشته مرگ بسته می‌شود. باید قبل از فرا رسیدن آن لحظات به فکر توبه و بازگشت به سوی خدا افتاد.

خداوند متعال با اشاره به داستان این سه ستمگر، و عاقبت دردناک و عبرت آموز آنها، به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر راه ظلم و ستم را پیشه خود سازند، سرنوشت آنها نیز چنین خواهد بود.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷.

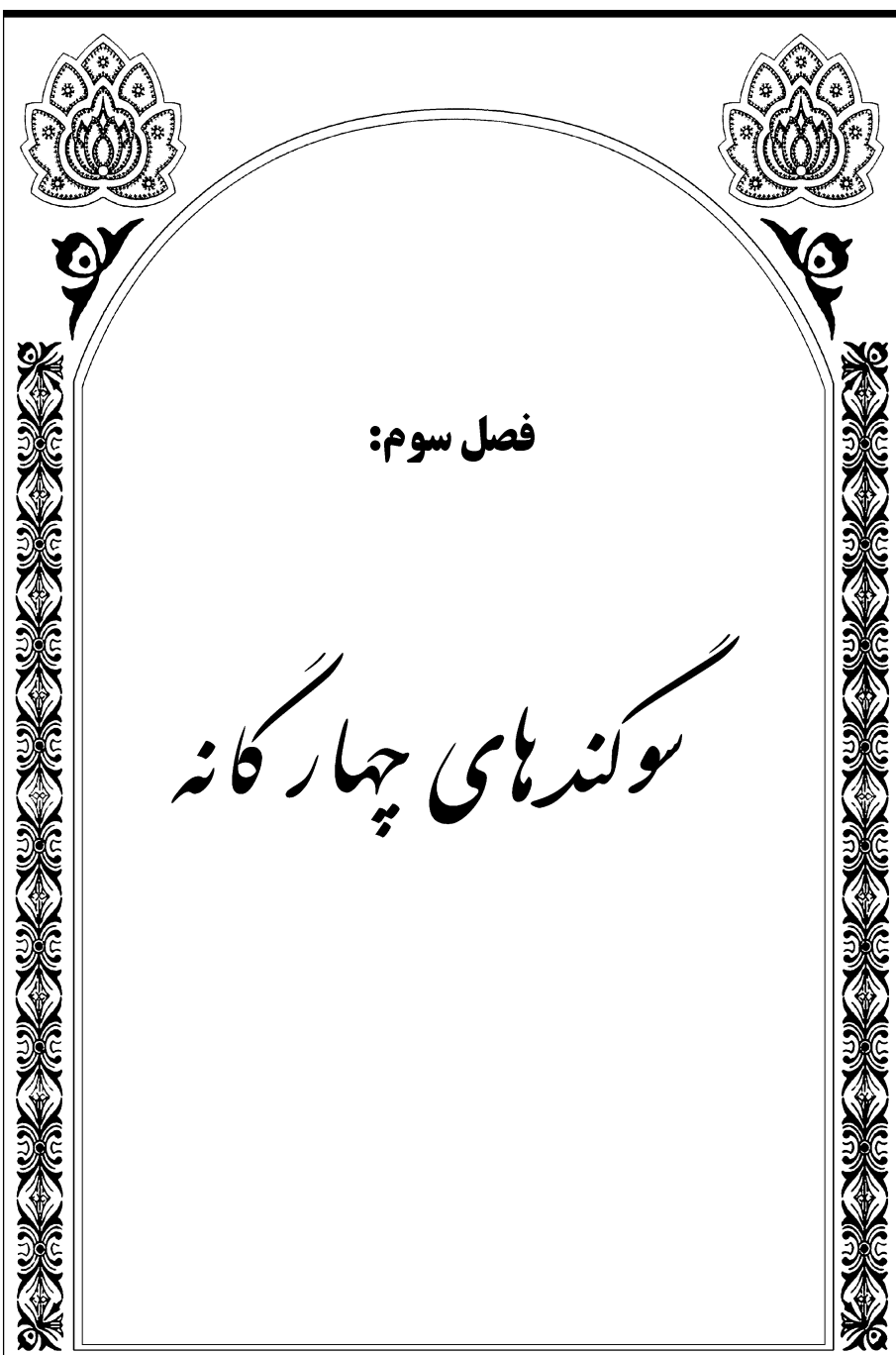


ابن عباس، دانشمند معروف مورد قبول شیعه و اهل سنت، حدیث جالب و تکان دهنده‌ای در مورد مرصاد نقل می‌کند. او هر چند این روایت را صریحاً به پیامبر اسلام ﷺ یا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت نمی‌دهد، ولی بدون شک از آنها نقل کرده است. زیرا شخصی مانند او، چنین مطالبی را از غیر معصوم نقل نمی‌کند. توجه کنید:

«إِنَّ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ سَبْعَ مَحَابِسَ، يُسْأَلُ الْعَبْدُ عِنْدَ أَوَّلِهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الثَّانِي، فَيُسْأَلُ عَنِ الصَّلَاةِ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الثَّلَاثِ فَيُسْأَلُ عَنِ الزَّكَاةِ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى الرَّابِعِ فَيُسْأَلُ عَنِ الصَّوْمِ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ بِهَا إِلَى الْخَامِسِ فَيُسْأَلُ عَنِ الْحَجِّ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى السَّادِسِ فَيُسْأَلُ عَنِ الْعُمْرَةِ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً جَازَ إِلَى السَّابِعِ فَيُسْأَلُ عَنِ الْمَظَالِمِ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْهَا...؛ هفت گذرگاه بر روی پل صراط وجود دارد که در هر گذرگاهی سؤالاتی از انسان می‌شود. اگر موفق شود جواب دهد، اجازه عبور به گذرگاه بعد صادر می‌گردد، وگرنه در آتش جهنم سقوط می‌کند. اولین گذرگاه، گذرگاه توحید است، اگر انسان موفق شود به سؤالات این گذرگاه بطور کامل پاسخ دهد، جواز عبور به سمت گذرگاه دوم صادر می‌شود. در گذرگاه دوم از نماز پرسیده می‌شود، اگر موفق به جواب شود می‌تواند به گذرگاه سوم برود. در سومین گذرگاه از حقوق مالی از جمله زکات پرسش می‌شود (آیا حق محرومان را دادی، یا فقط به نماز قناعت کردی؟) چنانچه در این مرحله هم موفق شود، به گذرگاه چهارم می‌رود. در آنجا از روزه سؤال می‌شود، در صورت موفقیت در گذرگاه چهارم به گذرگاه بعد می‌رود. در آنجا پیرامون فريضة حج سؤال می‌کنند. اگر توانست بطور کامل پاسخ گوید او را به گذرگاه ششم رهنمون می‌شوند. در گذرگاه ششم از عمره پرسیده می‌شود. در صورتی که جواب مثبت باشد وارد هفتمین (و خطرناکترین) گذرگاه که مربوط به حق الناس و مظالم عباد است می‌شود. (آیا مال کسی را برده‌ای؟ شایعه سازی کرده‌ای؟ غیبت نموده‌ای؟ تهمت زده‌ای؟ دروغ



گفته‌ای؟ و...) چنانچه از این گذرگاه خارج شود، او را به بهشت منتقل می‌کنند».^۱
با توجه به این روایت، بهشتی شدن کار ساده و آسانی نیست. بلکه باید به گونه‌ای
عمل کرد تا بتوان در آنجا ثمره و نتیجه اعمال نیک را بدست آورد.



۱. سوگندهای سوره ذاریات

در فصل قبل پیرامون قسمهای پنجگانه بحث کردیم. در این فصل پیرامون قسمهای چهارگانه که در پنج سوره قرآن آمده بحث خواهیم کرد. سوره‌های مذکور به شرح زیر است:

۱. سوره ذاریات، که پنجاه و یکمین سوره قرآن است. ۲. سوره هشتاد و چهارم، که سوره انشقاق است. ۳. هشتاد و پنجمین سوره قرآن، یعنی سوره بروج. ۴. سوره بلد؛ یعنی نودمین سوره قرآن.
به قسم‌های سوره ذاریات توجه کنید:

وَالَّذِي تَدْرِيبُ ذُرُوءًا ۝۱ فَالْحَمَلَاتِ وَقَرَأَ ۝۲ فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا ۝۳
فَالْمُقْسِمَتِ أَمْرًا ۝۴ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۝۵ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ۝۶

سوگند به بادهایی که (ابرها را) به حرکت در می‌آورند، سوگند به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می‌کنند، و سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در می‌آیند، و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند، (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده شده قطعاً راست است؛ و بی‌شک (رستاخیز و) جزای اعمال واقع شدنی است!



سوگندهای مبهم:

این سوگندها نیز، همانند سوگندهای فصل قبل، مبهم و سؤال برانگیز است. پراکنده کننده (ذاریات) چیست؟ چه چیزی را پراکنده می‌کند؟ بارهای سنگین (حاملات) چه می‌باشد؟ و حامل این بارها که می‌باشد؟ منظور از جریان پیدا کننده (جاریات) چیست؟ و تقسیم کنندگان امور (مقسمات) چه کسانی هستند؟ تفاسیر مختلفی برای سوگندهای چهارگانه فوق بیان شده، که دو نمونه آن را انتخاب کرده‌ایم:

الف) تفسیری از حضرت علی علیه السلام

ابن کوّاء از منافقین لجوج و عنودی است که خود را در صف پیروان حضرت علی علیه السلام داده بود، و به آشکال مختلف برای آن حضرت مزاحمت ایجاد می‌کرد. روزی حضرت امیر علیه السلام مشغول سخنرانی بود. ابن کوّاء خطاب به حضرت عرض کرد: آیات اولیه سوره ذاریات و سوگندهای آن برای ما حل نشده است. لطفاً تفسیر آن را بیان فرمایید.

حضرت فرمودند: منظور از «ذاریات» بادهایی است که حرکت می‌کند، و ابرها را در آسمان می‌گستراند، و هر قطعه ابری را به جایی می‌برد که مأمور باریدن در آنجاست. یا بادهایی که دانه‌های گیاهان را به نقاط مختلف زمین می‌برد تا در آنجا بروید.

و اما «حاملات» ابرهایی هستند که هزاران تن آب را حمل می‌کنند. اگر خوب دقت کنید خداوند قادر دریاهای متعدّدی را در قالب ابرها بر بالای سر ما بصورت معلّق در بین زمین و آسمان نگه داشته است. ابرها دریاهایی از آب هستند که مأموریت سیراب کردن نهرها، استخرها، جویبارها، چشمه‌ها، چاههای عمیق و نیمه عمیق و صحراهای خشک و سوزان و درختان و جنگلها و گیاهان و حیوانات را بر عهده دارند، بر هر کجا که خداوند به آنها مأموریت دهد دانه دانه و به نرمی فرو می‌ریزند.



«جاریات» کشتی‌هایی هستند که براحتی در دریاها حرکت می‌کنند. جاریات جمع جاریه است، و یکی از معانی جاریه کشتی است، همان‌گونه که «جوار» در آیه شریفه ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ﴾^۱ نیز جمع جاریه به معنای کشتی است. «مقسمات» فرشتگان پروردگارند که کارها را بین خود تقسیم می‌کنند، و طبق برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده وظایف خویش را به نحو احسن انجام می‌دهند.^۲ نتیجه اینکه طبق تفسیر حضرت علی (علیه السلام)، خداوند متعال به ابر و باد و کشتی و فرشتگان که قدر مشترک بین همه آنها خدمت به جامعه بشری است، قسم یاد کرده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانایی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌نبری

ب) سوگند به باران

طبق تفسیر دوم تمام قسمها مربوط به نزول باران است. توجه کنید: «ذاریات» بادهایی است که ابرها را حرکت داده، آنها را به محلّ مأموریت، یعنی نزول باران می‌برد. منظور از «حاملات» ابرهای باران‌زاست که خود تفکر برانگیز و منشأ برکاتی است.

و اما «جاریات» نهرها و جویبارهایی است که بوسیله نزول باران براحتی جاری شده، و سرزمینهای خشک را سیراب می‌کند. و «مقسمات» بارانهایی است که هر یک مأمور سیراب کردن منطقه‌ای هستند؛ یکی

۱. رحمن، آیه ۲۴.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۲۸، ص ۱۹۵ (به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۰۷).

جنگلها را سیراب می‌کند، دیگری بر دشتها می‌بارد، سومی بر کوهها و دریاها نازل می‌شود، چهارمی زراعتها را پوشش می‌دهد، و پنجمی مراتع را از تشنگی نجات می‌بخشد.

نتیجه اینکه سوگندهای چهارگانه طبق تفسیر دوم همگی مربوط به باران و آبیاری کره زمین است. از عجایب عالم اینکه آن چه برای زندگی بشر بیشتر مورد نیاز است، خداوند آن را فراوانتر و ارزانتر در اختیار بشر قرار داده است! «هوا» از نیازهای اولیه و اساسی بشر است، چرا که مغز انسان کمبود آب و غذا را تا حدی تحمل می‌کند، اما در مقابل کمبود اکسیژن بیش از دو دقیقه تحمل ندارد. این هوا، بطور مجانی و به وفور در اختیار بشر است. «نور آفتاب» از دیگر مایحتاج اولیه همه انسانهاست، به گونه‌ای که بدون آن ادامه حیات بر روی کره خاکی امکان‌پذیر نیست. این نعمت الهی نیز فراوان و مجانی در دسترس انسانهاست. اگر قرار بود هر انسانی آفتاب مورد نیازش را خود تهیه کند، باید روزی میلیونها تومان صرف می‌کرد!

«بادها» که نقش مهمی در زندگی انسانها دارند، سخاوتمندانه و بدون انتظارِ اجر و مزد می‌وزند. «بادها» علاوه بر آنچه قبلاً گفته شد، نقش مهمی در پرورش جنگلها و مراتع دارند. چرا که بذرها را به زمینهای مناسب می‌برند و همچون کشاورزان ماهر زمینه رشد آنها را فراهم می‌سازند.

بنابراین، بی‌جهت نیست که خداوند به باد، باران، نور آفتاب و مانند آن قسم یاد کرده است.

مقسم له: اهمیت معاد

پس از آنکه پرده از راز قسمهای چهارگانه برداشتیم، و اهمیت آن را روشن ساختیم، و در سایه تفکر و اندیشه پی بردیم که باد و باران، که بصورت مجانی و به اندازه کافی در اختیار بشر است، امور ساده‌ای نیست، و در ضمن این تفکر و اندیشه، درس توحید و خداشناسی گرفتیم. اینک باید به تفسیر مقسم له پردازیم، تا روشن



شود آن قسمهای مهم، برای چه امر مهمّ دیگری یاد شده است.

مقسم له قیامت و روز رستاخیز، و تحقّق و قطعیت وعده‌های پروردگار ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ و نیز تخلّف‌ناپذیر بودن وعده‌های پروردگار عالم در مورد پاداشها و عقابهای افراد صالح و طالح در آن روز است ﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾.

پیام آیات مذکور این است که عالم حساب و کتاب دارد، و خداوند حکیم است. بنابراین در مجموعه‌ای که مدیر آن شخص حکیمی است، و بر اساس نظم و حساب و کتاب اداره می‌شود، شکّی در تحقّق وعده‌های داده شده نداشته باشید. علاوه بر اینکه شما نیز هماهنگ با مجموعه آفرینش شوید، و به کارهای خویش نظم خاصی ببخشید، و بر سر عهد و پیمانتان باشید، و از آن تخلّف ننمایید، هر چند به نفع شما نباشد.

رابطه قسم‌ها با مقسم له: اهمیت مبدأ و معاد

با توجه به اینکه قسمها طبق هر دو تفسیر، از آیات و نشانه‌های خداست، و پیام توحید و خداشناسی می‌دهد، و مقسم له نیز در مورد معاد و جهان پس از مرگ سخن می‌گوید، ارتباط آن دو روشن و واضح است، چراکه ارتباط مبدأ و معاد آشکار است. خوانندگان عزیز! اگر خواهان سعادت هستید، باید دو اصل مبدأ و معاد را زنده نگه دارید. چراکه اگر ایمان به توحید قوی و محکم باشد، همه جا خداوند را مراقب و ناظر خویش خواهیم دانست. و کسی که معتقد باشد خداوند در خلوت و جلوت، در پنهان و آشکار، در خفا و نهان مراقب اوست، و از همه افعال و کردار و حتی نیتهای او آگاه است، هرگز معصیت و نافرمانی نمی‌کند.

مسلمانی که معتقد به حساب و کتاب است، و باور دارد که روزی به تمام اعمالش رسیدگی می‌شود، و باید پاسخگوی ریز و درشت اعمالش باشد، لغزش نمی‌کند. در جوامع بشری مرحله بسیار ضعیف و ناقصی از نیروی مراقبت و محاسبه وجود دارد، که با همه اشکالاتش آثار مهمّی در جلوگیری از تخلّفات بجای گذاشته است.

علیرغم اینکه نیروی انتظامی در همهٔ زمانها و مکانها نظارت ندارد، و در مکانها و زمانهایی که نظارت دارد، نظارت بصورت کامل و دقیق صورت نمی‌گیرد، اما همان مراقبت ناقص تأثیرات فراوانی در کاهش جرم دارد. همان‌گونه که دادگاههای دنیا که جلوهٔ ضعیفی از حساب و کتاب معاد است، با تمام کاستیها و ضعفهایش باعث جلوگیری و ممانعت بسیاری از تخلفات می‌گردد. حال اگر مردم دنیا به آن مراقب دائمی که هیچ کس در هیچ زمانی از نظر مأمورهای مراقب او خارج نیست، و به دادگاه عدل الهی در روز قیامت که هیچ کم و کاستی ندارد و به هیچ عنوان توصیه‌پذیر نیست، و پارتی در آن تصوّر ندارد، ایمان داشته باشد، حقیقتاً جهان چهرهٔ دیگری بخود خواهد گرفت. به همین جهت خداوند متعال در قرآن مجید بیشترین سرمایه‌گذاری را در مورد دو اصل مبدأ و معاد و شاخ و برگهای آن دو کرده، و مهم‌ترین وظیفهٔ پیامبران الهی و جانشینان آنان تبلیغ و تشریع این دو اصل بوده است.

حساب و کتاب در همه چیز:

تعادل در امور، و انجام کارها بر اساس حساب و کتاب، از اموری است که اسلام نسبت به آن سفارش اکید دارد. حضرت علی علیه السلام کسانی که در زندگی خویش از جادهٔ اعتدال منحرف شده‌اند را انسانهای جاهل و نادانی می‌شمارد، که عواقب این جهالت دامنگیرشان خواهد شد (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْطِطاً أَوْ مُفْطِطاً)^۱.
اخیراً خبری در یکی از مطبوعات خواندم که هم مضحک و خنده‌دار بود، و هم دردناک!

دختر و پسری به همدیگر علاقه‌مند می‌شوند، این علاقه روز به روز عمیقتر و ریشه‌دارتر می‌گردد، و زمینهٔ ازدواجشان را فراهم می‌سازد. آن هم ازدواجی شاعرانه و عارفانه! پسر، که به روایت حضرت علی علیه السلام عمل نکرده بود، و ظاهراً اهل حساب و کتاب نبود، مهریهٔ همسرش را ۵۰۰ هزار شاخهٔ گل رز، و نوشتن دیوان شمس تبریزی

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۷۰.



قرار می دهد! جشن عروسی برگزار می شود. چند صبحی بخوبی زندگی می کنند، عشق و علاقه اولیه کم کم فروکش کرده، و پس از مدتی به سردی می گراید. اختلافات شروع می شود، و با گذشت زمان آتش اختلافات شعله ور می گردد، و بالاخره کار به جایی می رسد که درخواست طلاق می دهند. قاضی جهت تقویم مهریه، عاقلانه برخورد کرده، با یک گل فروش تماس می گیرد، و قیمت یک شاخه گل رز را می پرسد، گل فروش قیمت آن را سیصد تومان اعلام می کند. حاصلضرب سیصد تومان در پانصد هزار شاخه گل، ۱۵۰ میلیون تومان می شود! قاضی به داماد دستور می دهد مبلغ یکصد و پنجاه میلیون تومان به عروس بپردازد، و سپس بنشیند و ماهها از روی دیوان شمس تبریزی با خط خود نسخه ای بنویسد و به عروس بدهد، تا از زیربار مهریه خلاص شود!

خوانندگان محترم! اگر این جوان از ابتدای دوستی و سپس زندگی با آن دختر اهل حساب و کتاب بود، و گرفتار افراط و زیاده روی نمی شد، و در مسیر اعتدال حرکت می کرد؛ هرگز دچار چنین مشکل بزرگی نمی شد؟

باز هم پای سخنان مولای متقیان علی علیه السلام بنشینیم، و معیار و ملاک دوستی ها و دشمنی های خود را در امور مختلف زندگی از جمله ازدواج، از زبان مبارک آن حضرت بشنویم. فرمودند:

«أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِضُكَ يَوْمًا مَا، وَ أَبْغِضْ بَغْضِكَ هَوْنًا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا؛ دوستت را به صورت معتدل دوست بدار، زیرا ممکن است روزی دشمن تو شود (و دوستی افراطی سابق سبب زیانهای گردد). و دشمنت را نیز بصورت معتدل دشمن دار، زیرا ممکن است روزی دوستت شود (و شرمنده شوی)»^۱.

مؤمن، عاقل و هوشیار است، و فقط زمان حال را نمی بیند. تنها به لحظه سفره عقد و خوشحالی آن لحظات زودگذر دل نمی بندد، و بدون تفکر و اندیشه به هر شرط و

خواسته‌ای جواب مثبت نمی‌دهد. بلکه دوستی و علاقه‌اش روی حساب و کتاب است، همان‌گونه که در دشمنی زیاده‌روی نمی‌کند. و به تعبیر دیگر تمام پلهای پشت سر خویش را در دوستی‌ها و دشمنی‌ها خراب نمی‌کند.

۲. سوگندهای سورۀ انشقاق

دومین سوره‌ای که سوگندهای چهارگانه را در خود جای داده، هشتاد و چهارمین سورۀ قرآن، یعنی سورۀ انشقاق است. قسم‌های این سوره، برخلاف سوره‌های قبل در ابتدای سوره نیامده، بلکه در ضمن آیات شانزدهم تا نوزدهم مطرح شده است. توجه کنید:

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ^(۱۶) وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ^(۱۷) وَالْقَمَرِ
إِذَا آتَقَسَقَ ^(۱۸) لَتَرَكُنَّ بَطْشًا عَنْ طَبَقِ ^(۱۹)

سوگند به شفق، و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می‌کند، و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می‌شود، که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید (تا به کمال برسید).

نکات چهارگانه:

قبل از پرداختن به اهمیت سوگندهای یادشده، توجه شما خوانندگان محترم را به چهار نکته جلب می‌کنیم:

نکته اول:

قسم‌های این سوره، برخلاف سوگندهای سوره‌های سابق پیچیدگی و ابهامی ندارد؛ بلکه مضمون و مفهوم آن روشن و شفاف است. اما روشن بودن مضمون آن، مانع دقت و تأمل و تفکر پیرامون سوگندهای مذکور نیست، و چیزی از ارزش و

اهمیت و نقش مهم آنها نمی‌کاهد.

نکته دوم:

در مورد معنای جمله «لا اقسام» که نه بار در قرآن مجید تکرار شده، نظریات گوناگون و مختلفی ارائه شده، که به سه مورد عمده آن اشاره می‌کنیم:

۱. «لا» در جمله مذکور زاید است، و به هنگام ترجمه معنا نمی‌شود. بنابراین «لا اقسام» به معنای «قسم می‌خورم» می‌باشد، نه «قسم نمی‌خورم». البته «لا» ی زایده بی‌خاصیت نیست، بلکه برای تأکید بکار می‌رود (و با عنایت به این نکته معنای جمله چنین می‌شود: «مؤکداً قسم می‌خورم»).

۲. کلمه «لا» زائده نیست، اما جمله‌ای بین «لا» و «اقسم» در تقدیر است که «لا» مربوط به آن جمله است، نه «اقسم». مثل اینکه آیه شریفه در حقیقت چنین است: «لا یكون الامر كما يقول المشركون، اقسام بالشفق؛ آنچه مشرکان و کفار می‌گویند، صحیح نیست، قسم به شفق و...». نتیجه اینکه «لا» برای نفی سخنان مشرکان است، نه نفی قسم.

۳. «لا اقسام» یعنی مسأله آن قدر روشن و آشکار است، که نیازی به قسم ندارد. احتمالات سه‌گانه مهمترین نظریات در تفسیر جمله «لا اقسام» بود؛ ولی با توجه به آیه ۷۵ سوره واقعه، احتمال اول را تقویت می‌کنیم. به این آیه توجه کنید: «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»؛ سوگند به جایگاه ستارگان (و محلّ طلوع و غروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید!.

در آیه مذکور تصریح شده است که «لا اقسام» قسمی بزرگ محسوب می‌شود، پس دو احتمال اخیر صحیح به نظر نمی‌رسد و احتمال اول صحیح است.

نکته سوم:

برخی از مسائل مهم زندگی است که بر اثر عادت کردن به آن، تصوّر می‌شود، اهمیت چندانی ندارد. در حالی که چنین تصوّری باطل و بی‌اساس است. به عنوان



مثال مورچه‌ای که هر روز می‌بینیم، و ممکن است در طول روز بارها تعدادی از آنها را له کنیم، و در نظر ما موجود عادی کم‌اهمیتی جلوه می‌کند، اگر بدست معلّم توحید و خداشناسی بیفتد، پیرامون خلقت شگفت‌انگیز آن غوغا می‌کند. حضرت علی علیه السلام در خطبه‌های متعدّدی از نهج البلاغه در مورد این مخلوق اسرارآمیز پروردگار سخن گفته است. از جمله در خطبه ۱۸۵ می‌فرماید:

«وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا فِي عُلُوقِهَا وَ سُفْلِهَا وَ مَا فِي الْأَجُوفِ مِنْ شَرِّاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أَدْنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَ لَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا!؛ اگر در مورد دستگاه‌های گوارشی مورچه (از قبیل گلو، روده‌ها، نای، مری، معده) تفکر و اندیشه کنی، و عضلات ریز و ظریف داخل بدن او را به مطالعه بنشیننی، و اجزای مختلف گوش و چشمش را مورد تأمل و دقت قرار دهی، از آفرینش آن شگفت‌زده خواهی شد، و (البته) مطالعه پیرامون این موجود الهی موجب زحمت، و بس پیچیده است».

«موریس مترلینگ» دانشمند بزرگی است که بیست سال از عمر خویش را صرف مطالعه پیرامون مورچگان کرده، و در مورد فعّالیتهای مختلف آنان، و ساختمان شگفت‌انگیز بدن آنها، به مطالب نو و جدیدی دست یافته است، و نتیجه این تحقیقات طولانی و پر زحمت را در کتابی بنام مورچگان منتشر کرده است. آری! خوانندگان محترم مورچه‌ای که این قدر در نظر ما کم‌اهمیت است، آن قدر پر رمز و راز است که یک دانشمند بیست سال روی آن مطالعه کرده است، و بدون شک باز هم جای مطالعات گسترده‌تر دارد. بنابراین از کنار هیچ چیز نباید ساده عبور کنیم، بلکه باید نگاه‌های ما به آن، نگاه عمیق و تفکر برانگیز باشد.

نکته چهارم: نگاهی به مجموعه سورۀ انشقاق

این سوره که بیست و پنج آیه دارد، پیرامون هفت موضوع سخن می‌گوید. در ابتدا از نشانه‌ها و علائم قیامت شروع می‌کند؛ متلاشی شدن کرات آسمانی، و گسترده شدن زمین و آنچه در آستانه قیامت رخ می‌دهد. «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ...»

در مرحله دوم بحث حشر و زنده شدن مردگان به میان آمده است؛ بیرون آمدن از قبرها، و بازگشت به حال حیات و زندگی. «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ...»
در مرحله سوم متذکر این نکته می شود که انسان از نقطه عدم شروع به حرکت کرده، و بسوی خداوند سیر می کند، و در این مسیر با مشکلات زیادی روبه روست، ولی بالاخره خداوند را ملاقات خواهد کرد. البته نه ملاقات با چشم سر، که برخی از اهل سنت معتقد به امکان آن در روز قیامت هستند، بلکه دیدن آثار عظمت پروردگار و تحقق وعده ها و وعیدهای آن حضرت، و مسأله پاداش و کیفر. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

در مرحله چهارم سرنوشت انسانها را پس از حشر، و ملاقات آثار عظمت پروردگار بیان می کند، که انسانها دو دسته می شوند: عده ای نامه های اعمال خویش را با دست راست می گیرند، و با حسابی راحت و آسان مواجه شده، و بسوی خانواده و اهل خود باز می گردند، و عده ای دیگر، که نامه اعمالشان بدست چپشان داده می شود، بسیار غمگین و غصه دارند. آنها از شدت ناراحتی فریاد می زنند، و از ارائه نامه اعمالشان به دیگران اجتناب می ورزند. این دسته، که از کفر و گناه خویش در دنیا مسرور بودند، طعمه آتش سوزان می شوند! «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ...»

پنجمین موضوع مورد بحث در این سوره قسمهای چهارگانه است که در مباحث آینده بطور مفصل پیرامون آن سخن خواهیم گفت. «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ...»
ششمین موضوع، تهدید مخالفان و کفار است، که علیرغم وجود این همه آثار و نشانه های توحید ایمان نمی آورند، و در مقابل قرآن مجید تسلیم نمی شوند، و پیوسته آیات الهی را انکار می کنند. و پس از این تهدید، آنها را به عذابی دردناک بشارت می دهد، عذابی که قابل توصیف نیست. «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...»

و در آخرین مرحله یک استثنا مطرح می کند، و تمام درها را به روی کفار نمی بندد، و راهی برای بازگشت و نجات قرار می دهد، چرا که او رحمان و رحیم است، و این کار مقتضای رحمانیت و رحیمیت اوست. آری! آن دسته از کفار که از ادامه راه کفر و



انکار باز ایستند، و توبه کنند و به راه ایمان و درستی و بندگی درآیند، و به دنبال آن اعمال صالح و شایسته انجام دهند، اهل نجات خواهند بود. و خداوند به آنها پاداش خواهد داد، پاداشی قطع نشدنی. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾

ایمان و عمل صالح سرمایه حیات است، هر کس داشته باشد اهل نجات خواهد بود، و هر کس نداشته باشد (هر که باشد و هر شرایطی داشته باشد) اهل نجات نخواهد بود.

با عنایت به نکات چهارگانه فوق، اینک به شرح قسمهای چهارگانه می پردازیم:

سوگندهای چهارگانه:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ﴾؛ در مورد شفق دو نظریه وجود دارد: ۱. سرخی پس از غروب، یا پیش از طلوع آفتاب است. ۲. سفیدی است که پس از برطرف شدن سرخی مذکور ظاهر می شود. توضیح اینکه پس از غروب خورشید، روی افق سرخی ظاهر می شود که برخی معتقدند آن شفق است. و اینکه خون شهید را به شفق تشبیه کرده اند، بر اساس همین تفسیر است. پس از محو شدن سرخی مذکور، سفیدی شفاف ظاهر می شود که عده ای آن را شفق می دانند. شفق را به هر معنا بگیریم تفاوتی نمی کند، مهم این است که خداوند متعال به آن منظره خاص قبل از طلوع آفتاب یا پس از غروب آفتاب قسم خورده است.

سؤال: شفق چه نقشی در زندگی بشر دارد، که خداوند به آن سوگند یاد کرده است؟

پاسخ: اگر پس از غروب آفتاب بلافاصله ظلمت و تاریکی شب اطراف ما را می گرفت، یا پس از طلوع آفتاب بلافاصله نور و روشنایی ما را احاطه می کرد، هم چشم ما را آزار می داد، و هم بر اعصاب ما تأثیر منفی می گذاشت، اما با توجه به اینکه پس از غروب آفتاب شفق وجود دارد و شفق آهسته آهسته چشم را برای تاریکی و

ظلمت آماده می‌کند. و یا به هنگام طلوع آفتاب، شفق چشم ما را کم کم برای نور آفتاب مهیا می‌نماید، نه چشم ما آزار می‌بیند، و نه تأثیر منفی بر اعصاب ما می‌گذارد. اگر توجه کرده باشید هنگام قطع برق در شب، که ناگهان محیط اطراف ما کاملاً تاریک می‌شود چشمانمان اذیت می‌شود، و تا چند ثانیه اطراف خود را نمی‌بینیم. و پس از آنکه چشم به تاریکی عادت کرد قادر بر دیدن اطراف خود می‌شویم. گویا خداوند متعال با قسم یاد کردن به شفق، می‌خواسته ما را متوجه نقش حسّاس شفق در زندگی بشر گرداند.

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾؛ فوائد و برکات نور و روشنایی روشن است. اما آیا تاریکی و ظلمت، که خداوند در این آیه شریفه به آن سوگند یاد کرده، نیز فایده‌ای دارد؟ آیات متعدّدی از قرآن مجید تاریکی شب را نعمت الهی شمرده است، بنابراین تاریکی نیز فوایدی دارد که به سه مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند شب را مایهٔ آسایش و آرامش قرار داده است. آرامشی که برای انسان در تاریکی بدست می‌آید، هرگز در روشنایی روز حاصل نمی‌گردد. زیرا به هنگام تاریکی فعالیت دستگاه‌های بدن کاسته، و آمادهٔ استراحت می‌گردد. اما در روز، و به هنگام روشنایی، فعالیت دستگاه‌های بدن زیاد است و جهت استراحت آمادگی ندارد. بنابراین بهترین ساعات برای خواب، شب هنگام است. راستی اگر خداوند روشنایی روز را جاویدان کند، کیست که برای شب پرده‌ای تاریک و ظلمانی بیاورد، تا بشر در سایهٔ آن آرام و قرار گیرد، و آرامش را لمس نماید؟

۲. شب باعث تعطیلی، یا تخفیف فعالیت‌های روزانه است. اگر روشنایی روز ادامه می‌داشت، و تاریکی شب همه جا را فرا نمی‌گرفت، حریصان و دنیاطلبان و دنیاپرستان آن قدر به کار و فعالیت (بدون استراحت) ادامه می‌دادند که از کار بیفتند. خداوند با تاریکی شب این افراد را مجبور به استراحت نموده، و در نتیجه جانشان را حفظ می‌کند.

۳. شب دستگاه تهویه بسیار مناسبی است که بطور مجّانی در سراسر کرهٔ زمین



فعال است. اگر شب نبود و تابش آفتاب برای روزهای متوالی و بدون وقفه ادامه داشت، آفتاب همه چیز را سوزانیده، و عرصه زندگی را بر جانداران کره زمین تنگ می‌کرد.

همان‌گونه که قبلاً گذشت در کره ماه چهارده روز پی در پی روز، و چهارده روز پی در پی شب است، یعنی هر شبانه روز آنجا تقریباً یک ماه طول می‌کشد. در وسط روز آنجا، دمای گرما به سیصد درجه سانتیگراد می‌رسد و طبیعی است در این دما هر چیز قابل اشتعالی آتش بگیرد. همان‌طور که در نیمه شب آنجا همه چیز یخ می‌زند. در حالی که فاصله کره ماه و کره زمین با خورشید تقریباً یکی است و تنها حدود سیصد یا چهارصد کیلومتر اختلاف فاصله دارند.

نتیجه اینکه شب فواید و برکات مهمی دارد، به همین جهت خداوند به تاریکی شب سوگند یاد کرده است. خداوند متعال به تاریکی شب، و موجوداتی که شب هنگام از سطح زمین جمع می‌شوند، و هر کدام به استراحتگاه خویش باز می‌گردند، قسم خورده تا غافلان بی‌خبر در مورد این آیات الهی به فکر فرو روند، و پرده از راز اهمیّت آن بردارند، و با معرفت بیشتر خالق آن را پرستش کنند.

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾؛ ما حالات مختلفی از ماه را مشاهده می‌کنیم. در ابتدا به صورت هلال است، سپس تربیع، و بعد بدر کامل می‌شود، سپس مجدداً تربیع می‌شود و در نهایت به محاق رفته، و از دید انسان مخفی می‌شود. بدون شک زیباترین شکل ماه بدر کامل است، بدین جهت خداوند به ماه کامل که همان ماه شب چهاردهم است، قسم یاد کرده. این ماه، چراغ شبهای ظلمانی است؛ اما چراغی آرامبخش که اگر در زیر نور آن بخوابیم خوابمان آشفته و ناقص نخواهد شد. نور ملایم و شاعرانه و آرامبخش و گرم ماه، آرامش خاصی به انسان هدیه می‌کند، و مانع خواب نمی‌گردد. ضمناً قسمهای چهارگانه قدر مشترکی دارد، و آن اینکه همگی مربوط به شب است. «شفق» ابتدا یا انتهای هر شب، «بدر کامل» مربوط به ابتدای شب چهاردهم، و «تاریکی شب» و بالاخره موجوداتی که شب هنگام به استراحتگاه‌های خویش باز می‌گردند.

شرح و تفسیر مقسم له:

تمام قسمهای بالا برای بیان این حقیقت است که: ای انسان! تو نیز در دوران عمرت دائماً در حال تغییر و تحوّل هستی، همان‌گونه که دیگر موجودات مشمول این قانون هستند. آنکه هرگز فانی نشود، و تغییر ناپذیر است، فقط ذات پاک و ازلی و ابدی اوست.

ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تو آلا و تقدّس تو راست
این تغییرات از هنگامی که نطفه انسان تبدیل به جنین می‌شود، شروع می‌گردد و پس از تولّد تا هنگام مرگ ادامه دارد. نه تنها انسان که تمام موجودات هستی غیر از ذات پاکش در حال تغییر و دگرگونی هستند. برای روشن‌تر شدن این مطلب لازم است تفسیر «طَبَقَ» و «لَتَرْكَبُنَّ» را بدانیم؛ هر چند مفسّران فقط به تفسیر «طَبَقَ» پرداخته، و پیرامون دومی بحث چندانی نکرده‌اند. توجّه کنید:
«طَبَقَ» معانی متعدّدی دارد. از جمله:

۱. طبق به معنای طبقه است؛ همان چیزی که در فارسی نیز مرسوم است.
 ۲. بشقاب و سینی مسطح و صاف نیز از معانی دیگر طبق است، این معنا در فارسی قدیم دیده می‌شود.
 ۳. حالات مختلف و گوناگون انسان، معنای سوم طبق است، که در اینجا منظور از طبق همین معناست. یعنی حالات انسان پیوسته در حال دگرگونی و تحوّل است.^۱
برخی از دانشمندان حالات انسان را از لحظه تشکیل اوّلین اجزای بدن، یعنی نطفه، تا لحظه مرگ محاسبه کرده‌اند، و چهل حالت مختلف برای آدمی شمرده‌اند. جالب اینکه در ادبیّات عرب برای ۳۷ حالت از این چهل حالت نام مخصوصی وجود دارد، و این نشانه گستره و قوی بودن ادبیّات عرب است، و لهذا قرآن مجید نیز به زبان عربی نازل شده است. به ده مورد از ۳۷ حالت بالا در عربی اشاره می‌شود:
۱. نطفه ۲. علقه (خون بسته شده) ۳. مضغه (گوشت جویده) ۴. عظام (گوشت

۱. در تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۱۵ به پنج حالت از حالات گوناگون انسان اشاره شده است.



جویده‌ای که به صورت استخوان درآمده است) ۵. هنگامی که گوشت روی استخوانها را می‌گیرد (کسونا العظام لحماً) ۶. «خلق آخر» که روح دمیده می‌شود. ۷. مرحله جنین کامل که آماده تولد می‌شود ۸. ولید (کودک پس از تولد) ۹. رضیع (کودک شیرخوار) ۱۰. فطیم (کودکی که از شیر گرفته شده است). سپس دوره‌های کودکی و نوجوانی و جوانی، کامل مردی، آغاز پیری، و پیری و ناتوانی و سرانجام مرگ و نیستی. خلاصه اینکه انسان همواره در حال تغییر و تحوّل از یک مرحله به مرحله دیگر است. علاوه بر چهل منزل اصلی، تحوّل فرعی نیز وجود دارد؛ چون گاه فقیر است و گاه غنی، گاه شاد است و گاه غمگین، گاه سالم است و گاه بیمار، گاه عزیز و گاه ذلیل، گاه موفّق و گاه ناموفّق، گاه فرمانبردار و گاه فرمانده، و دیگر حالات فرعی، که از ضرب این حالات در حالات اصلی، تغییر حالات بسیار زیادی برای انسان بدست می‌آید. نتیجه اینکه «طبق» معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنای «حالت» است، بنابراین آیه شریفه حکایت از حالات گوناگون انسان دارد.

و اما «لترکبن»: با توجه به این جمله، انسان سوار بر حالات دگرگون و تغییرپذیر خویش است. و به تعبیر دیگر، حالات مختلف انسان شبیه مرکبهای گوناگونی است که انسان سوار بر آن می‌شود.

توضیح اینکه: در زمانهای گذشته که وسائط نقلیه امروزی نبود، و مهمترین وسیله سواری مردم اسب بود، حکومتها برای رساندن اخبار به شهرها و کشورهای دیگر از پیک استفاده می‌کردند. آنها برای اینکه به کار خویش سرعت دهند، و اخبار را در زمان کوتاهی به مقصد برسانند، در منازل وسط راه اسبهای تازه نفسی آماده داشتند، تا پیک وقتی به آنجا می‌رسد اسب خود را رها کند و سوار بر اسب تازه نفس گردد، و به راه ادامه دهد و در منازل دیگر به همین شکل عمل می‌کرد تا به مقصد برسد.

قرآن مجید می‌گوید: «ای انسان تو مانند این پیک هستی که دائماً در حال تعویض مرکب خویش هستی، و در هر یک از منازل چهل گانه مرکب تازه‌ای در اختیار گرفته، و به سیر خود به سوی خداوند ادامه می‌دهی. پس اگر در وضع فعلی سالم و



قدرتمندی، به این حالت خویش مغرور نباش، چرا که شاید بزودی این مرکب را از دست دهی، و بر مرکب ضعف و ناتوانی تکیه بزنی. و اگر اکنون بر مرکب بیماری و کسالت سواری ناامید مباش، شاید بزودی با لطف خدا بر مرکب تندرستی و سلامت سوار شوی. اکنون که در امنیت هستی، و نعمت جوانی را در اختیار داری شکر آن را بجای آور. در زمان جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران، هنگامی که جنگ هوایی به شهرها کشیده شد، و صدامیان با موشکهای دوربرد مردم بی دفاع ایران را هدف قرار دادند، شهرها هیچ امنیتی نداشت، بسیاری از مردم شهرها را خالی کرده، و به روستاها و کوه و دشتهای اطراف پناه برده بودند. بعضی از شهرها آن قدر خلوت و ساکت شده بود که انسان به یاد شهر ارواح می افتاد. ناامنی در حدی بود که برخی از مردم جرأت زیاد ماندن در حمام را نداشتند، تا مبدا بمبی بر سر آنها بریزد، و در حالی که برهنه و لخت بودند کشته شوند! بنابراین انسان باید قدر نعمتهایش را بداند، چرا که نمی داند آن را تا چه زمانی در اختیار خواهد داشت، و تحولات روزگار با او چه خواهد کرد؟

آینه عبرت!

روزی عبدالملک بن مروان در کاخ فرمانداری کوفه نشسته بود. افراد زیادی در جلسه حضور داشتند. از جمله آنان، مرد بزرگسال هوشمندی به نام عبدالملک بن عمیر بود. ناگهان سر بریده «مصعب بن زبیر»^۱ را آورده، جلوی عبدالملک نهادند. هنگامی که عبدالملک بن عمیر سر مصعب را دید از جا برخاست و فریادی کشید!

عبدالملک بن مروان خطاب به او گفت: چه خبر است؟ چرا فریاد می زنی؟

ابن عمیر گفت: به یاد قصه عجیبی افتادم.

ابن مروان گفت: آن قصه چیست که تو را این گونه بی تاب کرده است؟

ابن عمیر گفت: «عبیدالله بن زیاد» در همین کاخ در جای تو تکیه زده بود که سر

۱. مصعب بن زبیر از بنی امیه بود، ولی در سال ۷۲ هجری بر علیه عبدالملک بن مروان خروج کرد. در نزدیکی سامرا جنگ شدیدی بین آنها در گرفت، و در آن جنگ کشته شد.

بریده امام حسین (علیه السلام) را برایش آوردند. پس از چندی «مختار» قیام کرد و بر کوفه مسلط شد، و در همین کاخ نشسته بود که سر بریده ابن زیاد را برایش آوردند. زمان زیادی نگذشت که «مصعب بن زبیر» بر اوضاع مسلط شد، و در همین کاخ نشسته بود که سر بریده مختار را برایش آوردند، و اکنون می بینیم که سر بریده مصعب را برای تو آوردند. تا روزگار با تو چه کند!

این سر مصعب به تقاضای کار این سر مصعب به تقاضای کار
عبدالملک بن مروان از این حکایت بر خود لرزید، اما بجای آنکه از آن عبرت گرفته، و در صدد جبران گذشته سیاه خود برآید، گفت: این کاخ شومی است، آن را خراب کنید، و دارالاماره کوفه را در مکان مناسب دیگری بسازید!^۱
تاریخ درسهای فراوانی دارد به شرط آنکه عبرت بگیریم، و نسبت به آنچه خداوند اکنون در اختیار ما نهاده مغرور نشویم، و از آن استفاده صحیح کنیم، و دیگران را هم در آن سهیم نماییم. اگر خداوند به ما مال و ثروتی داده، نیازمندان را از آن بی بهره نکنیم. اگر قدرت و توانایی داده، به کمک ضعیفان و ناتوانان برویم. اگر به ما آبرو داده، از آبروی خود جهت رفع مشکلات دیگران سرمایه گذاری کنیم. اگر دارای علم و دانشی هستیم، زکات آن را که نشر علم و دانش است بپردازیم. چرا که معلوم نیست مرکب ثروت، قدرت، آبرو، علم و دانش و مانند آن، تا چه زمانی در اختیار ما خواهد بود. و چنانچه در هر مرحله ای از عمر، استفاده شایسته ای از آن مرحله کردیم، مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خواهیم شد، و ثمره آن پاداشهای قطع نشدنی خداوند است.

۱. مستدرک علم الرجال، ج ۷، ص ۴۲۵.

۳. سوگندهای سوره بروج

هشتاد و پنجمین سوره قرآن نیز حاوی قسمهای چهارگانه است. در سوره بروج که سومین سوره چهار سوگندی است، می خوانیم:

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ
وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قِيلَ أَصْحَابُ الْأُخُدُودِ ﴿٤﴾

سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است، و سوگند به آن موعود،
و سوگند به «شاهد» و «مشهود»، مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال
(آتش).

شرح و تفسیر سوگندهای چهارگانه:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾؛ «بُرج» در لغت عرب به معنای ظاهر شدن است، و
مُتَبَرِّجَات که در آیه ۶۰ سوره نور آمده به معنای متظاهرات می باشد. آیه مذکور به زنان
دستور می دهد که با زینتهای آشکار، در جامعه ظاهر نشوند. و عرب به قصرها و
عمارت های بلند برج می گوید؛ چون از دور نمایان و آشکار است.

سؤال: با توجه به معنای برج، منظور از برجهای آسمانی چیست؟

جواب: در پاسخ این سؤال به دو تفسیر مهم اشاره می کنیم:

۱. منظور از برجهای آسمانی، ستارگان درخشان آسمان است؛ چرا که هر کدام از



این ستارگان بلند و آشکارند. قسم به آسمان و ستارگان بلند و درخشانش. حقیقتاً هنگامی که انسان سر به سوی آسمان بلند می‌کند، و به منظره زیبای ستارگان خیره می‌شود، و در آفرینش و مأموریت و نقش ستارگان، تفکر و اندیشه می‌کند، سر تسلیم در برابر آن خالق بزرگ فرود می‌آورد، و با غوغای عجیبی از عالم هستی روبه‌رو می‌شود. جالب اینکه هر چه علم و دانش بشر پیشرفت می‌کند، گوشه‌های تازه‌ای از عظمت و بزرگی جهان آفرینش کشف می‌شود. بشر اکنون با تلسکوپهای مجهزی که دارای عدسی‌های قوی به قطر ۱۰ الی ۱۲ متر است به مطالعه ستارگان و کهکشانها می‌پردازد. بدون شک در آینده که ابزار پیشرفته‌تری در اختیار بگیرد، حقایق تازه‌ای بدست خواهد آورد.

۲. منظور از برجهای آسمانی همان برجهای تقویمی است. زمین هنگامی که بدور خورشید می‌چرخد، در هر ماهی از سال مقابل یکی از صورتهای فلکی قرار می‌گیرد. صورتهای فلکی مجموعه‌ای از ستارگان هستند که به علت تشابه تقریبی که به برخی از مخلوقات دارند همان نام را بر آنها نهاده‌اند. مثلاً برای یکی از صور فلکی که بی‌شبهت با گوسفند نیست، نام «حمل» انتخاب شده است. و به مجموعه ستارگان که شبیه دو کودک در حال گردو بازی هستند، «جوزا» گفته‌اند. هنگامی که خورشید در مقابل برج حمل قرار گیرد ماه فروردین است. زمانی که مقابل برج ثور قرار گیرد ماه اردیبهشت است. و ماه خرداد زمانی است که خورشید مقابل برج جوزا قرار گیرد.

نتیجه اینکه منظور از برجهای آسمان، صورتهای فلکی مربوط به تقویم هاست.

سؤال: این صورتهای فلکی چه نقشی در زندگی ما دارد، که خداوند به آنها قسم

یاد کرده است؟

پاسخ: از آنجا که نظم زندگی بشر با تقویم‌ها رابطه تنگاتنگی دارد، و عالم هستی بر اساس نظم آفریده شده، بدین جهت خداوند به برجهای آسمانی قسم یاد کرده است. نتیجه اینکه برجهای آسمانی طبق هر یک از دو تفسیر فوق، آن قدر مهم است که مورد قسم خداوند واقع شده است.



﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾؛ دومین چیزی که خداوند در این سوره به آن قسم خورده «یوم موعود» است. روز موعود پایان دنیا و آغاز جهان آخرت است. روزی که به ما وعده داده شده، و این وعده تخلف‌ناپذیر است. این روز خواهد آمد. هر چند زمان دقیق آن مشخص نیست. ممکن است دیر یا زود باشد، اما قطعاً سوخت و سوز ندارد. خداوند متعال به لحظهٔ پایان عمر این جهان، و شروع قیامت قسم می‌خورد؛ روزی که داد مظلومان از ظالمان گرفته می‌شود. روزی که پاداش نیکوکاران و خوبان، و جزای متجاوزان و بدان داده می‌شود. روزی که خداوند حکیم و علیم، به عدالت در بین بندگان حکم می‌کند.

﴿وَشَهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾؛ شاهد و مشهود سومین و چهارمین چیزی است که به آن قسم یاد شده است. در مورد اینکه منظور از شاهد و مشهود در این آیه شریفه چیست؟ در تفسیر نمونه ده احتمال مطرح شده، که سه مورد آن را، که بهترین و جالبترین احتمالات دهگانه است در اینجا می‌آوریم:

الف) «شاهد» وجود مبارک پیامبر اسلام ﷺ، و «مشهود» اعمال امت اسلامی یا جمیع امت‌هاست. چرا که در آیه شریفه ۴۵ سوره احزاب می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم، و بشارت دهنده و انذار کننده^۱ و در آیه شریفه ۴۱ سوره نساء می‌خوانیم:

﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾؛ و تو را (ای پیامبر اسلام) بر آنان گواه خواهیم آورد!.

نتیجه اینکه شاهد پیامبر اسلام ﷺ، و مشهود اعمال ما انسانهاست.

ب) شاهد «گواهان اعمال» و مشهود «اعمال انسانها» است. همان‌گونه که در آیه شریفه ۲۴ سوره نور می‌خوانیم:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهد.

۱. آیه مذکور در سوره فتح آیه هشتم نیز آمده است.

طبق این آیه شریفه گواهان اعمال شاهد، و اعمال انسانها مشهود است.
ج) شاهد «پیامبر اکرم ﷺ» و مشهود «روز قیامت» است. پیامبر ﷺ شهادت بر تحقق و حتمیت روز قیامت می دهد.

شاهد و مشهود طبق هر یک از تفاسیر سه گانه فوق با اهمیت است، بدین جهت خداوند متعال به آن سوگند یاد کرده است.

سؤال: خداوند که عالم بر همه چیز است؛ چرا در روز قیامت انسانها را در دادگاهی که شاهدان شهادت می دهند محاکمه می کند؟ چه نیازی به شهود است؟ چرا خداوند مطابق علمش جهنمیان را به جهنم و بهشتیان را به بهشت نمی برد؟

پاسخ: خداوند روی حساب و کتاب عمل می کند، تا جای هیچ شک و شبهه ای باقی نماند که او بر اساس عدالت بین تمام بندگان رفتار می کند.

نتیجه اینکه خداوند متعال در سوره بروج به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد کرده است.

شرح و تفسیر مقسم له:

سوگندهای چهارگانه برای بیان این حقیقت است که شکنجه گران به سزای اعمالشان رسیدند. ﴿قُلْ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾

در مورد اینکه اصحاب الاخدود چه کسانی هستند؟ مفسران بالاتفاق داستان زیر را نقل کرده اند: «در جنوب شبه جزیره عربستان، در کشور یمن، پادشاهی یهودی بنام ذونواس زندگی می کرد که خوی صهیونیستی داشته، و انسان بسیار ظالم و ستمکاری بود. وی دستور داد که تمام مسیحیان باید یهودی شوند و گرنه محکوم به مرگ خواهند شد. سپس گودالهایی به طول و عمق هفت متر حفر کرد، و درون آن را پر از آتش نمود. سپس مسیحیان را یک به یک نزدیک آن گودالها می برد. آنها که به دین یهود می گرویدند آزاد می شدند، و آنها که امتناع می کردند، به درون گودال آتش افکنده می شدند. شخصی از مسیحیان یمن نزد پادشاه روم رفت و سرگذشت اسفناک



مسیحیان کشورش را برای وی بازگو کرد. پادشاه روم از این داستان تلخ بسیار متأثر شد، و گفت: فاصله روم تا یمن بسیار زیاد است، لذا نمی‌توانم اقدام نظامی کنم، اما به پادشاه حبشه دستور می‌دهم به این موضوع رسیدگی کند. نجاشی پادشاه حبشه با دریافت پیام پادشاه روم لشکری عظیم فراهم آورد، و به یمن حمله کرد، و ذونواس را شکست داد، و مسیحیان را آزاد کرد». و بدین ترتیب شکنجه‌گران و صاحبان گودالهای آتش نابود شدند!

ضمناً معلوم می‌شود که یهودیان صهیونیست از قدیم الایام شکنجه‌گر بوده‌اند. نتیجه اینکه شکنجه در اسلام، آن قدر مذموم و زشت و ناپسند است که خداوند برای نابودی شکنجه‌گران چهار سوگند یاد کرده است.

رابطهٔ قسم‌ها و مقسم له:

خداوند متعال با قسم به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود، سخن از نابودی شکنجه‌گران به میان آورده است. معنای این سخن آن است که حساب و کتاب حتی در همین دنیا حاکم است، و ظالمان بالاخره به مکافات اعمال ظالمانه خود می‌رسند. اصحاب اُخدود در همین دنیا دچار مکافات عمل گشته، و نابود شدند. ما نیز باید از این مسأله درس عبرت گرفته، و مواظب و مراقب اعمالمان باشیم، و از آن غفلت نکنیم.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
فریب و سوسه‌های شیطان و انسانهای شیطان صفت را (مبنی بر اینکه جهان آخرت نسیه است و خوشی و لذت دنیا نقد، و نباید نقد را فدای نسیه کرد) نخوریم.
چراکه ممکن است قبل از عذاب الهی در جهان آخرت، در همین دنیا گرفتار مکافات عمل شویم. مخصوصاً که در روایتی از حضرت رسول ﷺ می‌خوانیم:
«تأثیر گناه بر روح و جان انسان، از تأثیر چاقو در گوشت بیشتر است!»^۱

۱. میزان الحکمه، باب آثار الذنوب، ج ۲، ح ۶۶۳۳.

و در روایت دیگری می‌خوانیم: «انسانهایی که بر اثر گناه و معصیت از دنیا می‌روند، بیش از کسانی هستند که بخاطر تمام شدن عمرشان می‌میرند!»^۱

معنای روایت فوق این است که اکثر مردم دچار مکافات عمل خود شده و از دنیا می‌روند، و اگر مکافات عمل نبود عمر طولانی داشتند.

شکنجه ممنوع!

شکنجه به هر شکل و صورت، از نظر اسلام ممنوع است؛ بنابراین هیچ کس به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند انسانی را شکنجه کند. بلکه این کار نسبت به حیوانات، هر چند وحشی و موذی باشند، نیز جایز نیست. بدین جهت اسلام اجازه کشتن «کلب العقور، سگ درنده» را می‌دهد، اما مثله کردن و قطعه قطعه نمودن اعضای بدنش را پس از مرگ اجازه نمی‌دهد.^۲

این مسأله از دیدگاه اسلام آن قدر مهم است که حضرت علی علیه السلام حتی اجازه شکنجه ابن ملجم که اَشقی الاخرین است، و از شمر و یزید شقاوتمندتر است، را نیز نمی‌دهد، و به فرزندانش توصیه می‌کند که در صورت تصمیم بر قصاص تنها یک ضربه شمشیر بر وی بزنند.^۳ اما در حکومت‌های ظالم مدعی حقوق بشر، که شعارهای دروغین آنها گوش عالم را کر کرده، شکنجه غوغا می‌کند! هنگامی که تنها یک نمونه آن، که در زندان ابوغریب بغداد انجام می‌شد، توسط خبرنگاران به اطلاع مردم دنیا رسید، تنفر عجیبی از مدعیان دروغین حقوق بشر ایجاد کرد. این شکنجه‌گران هم مطمئن باشند که همانند اصحاب اُخدود به سزای اعمالشان در همین دنیا خواهند رسید، و گرفتار مکافات اعمالشان خواهند شد.

۱. میزان الحکمة، باب آثار الذنوب، ج ۳، ح ۶۶۴۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۶ و ۲۵۷.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷.

۴. سوگندهای سوره تین

وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٥﴾

قسم به انجیر و زیتون [یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس]، سوگند به «طور سینین»، و قسم به این شهر امن [= مکه]، که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است!

نظریات سه گانه در تفسیر قسم های چهارگانه:

در تفسیر قسم های مورد بحث آرا و نظریات مختلفی بیان شده، که به سه نظریه عمده و مهم آن در این بحث اشاره می کنیم:

نظریه اول: قسم های چهارگانه اشاره به چهار منطقه از مناطقی است که خاستگاه وحی الهی بوده است. «تین» اشاره به کوهی است در سرزمین شام که در آن کوه بر عده ای از پیامبران الهی وحی نازل می شده، و از آنجا که آن کوه درختان انجیر فراوانی داشته، کوه تین نامیده شده است.

و اما «زیتون» اشاره به کوهی در بیت المقدس است، که انبیای بزرگی به آنجا رفته، و در آن منطقه بر آنان وحی نازل می‌گشته است. و با توجه به اینکه این کوه مشتمل بر درختان زیتون فراوانی بوده، به کوه زیتون مشهور شده است.

و «طور سینین» همان کوه طور معروف است، که محل نزول وحی بر حضرت موسی علیه السلام بوده است.

و منظور از «البلد الامین» مکه مکرمه، محل نزول وحی بر پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

خلاصه اینکه طبق این نظریه، آیات مورد بحث به چهار منطقه‌ای اشاره دارد که بر پیامبران الهی وحی نازل شده است. و از آنجا که وحی سبب هدایت و وسیله سعادت و نجات انسانهاست، و پیامبران الهی از طریق وحی پیامهای پروردگار را به انسانها منتقل می‌کردند، خداوند به مناطقی که در آن وحی نازل شده، قسم خورده است.

نظریه دوم: سوگندهای چهارگانه، به چهار پیامبر بزرگ اشاره دارد.

«تین» اشاره به حضرت آدم علیه السلام دارد، و منظور از «زیتون» حضرت نوح علیه السلام است، و «طور سینین» به حضرت موسی علیه السلام، و «البلد الامین» به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره دارد.

سؤال: رابطه مکه با حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و طور سینا با حضرت موسی علیه السلام روشن است، اما چه رابطه‌ای بین «تین» با حضرت آدم، و «زیتون» با حضرت نوح علیه السلام وجود دارد؟

در پاسخ این سؤال گفته‌اند: هنگامی که حضرت آدم علیه السلام در بهشت از درخت ممنوع خورد، و لباسهای بهشتی‌اش فرو ریخت، و خود را عریان دید، با استفاده از برگ درختان انجیر برای خود لباسی تهیه کرد، و خود را پوشانید. بدین جهت در این سوره بوسیله درخت انجیر به آن حضرت اشاره شده است.

و اما در مورد رابطه حضرت نوح علیه السلام با درخت زیتون، گفته شده هنگامی که آن حضرت و مؤمنان به او، و تعدادی از حیوانات سوار بر کشتی شده، و طوفان شروع



شد، و خداوند کفّار و افراد بی‌ایمان را از بین برد، و طوفان فرو نشست، حضرت نوح برای اطلاع از اینکه آیا زمین سر از آب بیرون کرده، و آبهای جوشیده از زمین و نازل شده از آسمان در زمین فرو رفته یا نه؟ کبوتری را به سمت زمین فرستاد تا خبر آورد. کبوتر با شاخه کوچکی از زیتون بازگشت، و این نشانگر آن بود که درختان از آب بیرون آمده، و امکان فرود بر زمین فراهم گشته است. لذا زیتون را اشاره به حضرت نوح علیه السلام می‌دانند. ضمناً بدین جهت هم اکنون نیز شاخه زیتون را نشانه صلح و امنیت و آرامش و دوستی می‌شمارند.

نتیجه اینکه خداوند متعال در این سوره، به چهار پیامبر بزرگ که هر یک نقش مهمی در هدایت مردم زمان خویش ایفا کرده‌اند، سوگند یاد کرده است.

نظریه سوم: منظور از «تین» همان میوه معروف، و ماده غذایی مشهور در بین مردم، یعنی انجیر است. و مراد از «زیتون» نیز همان دانه‌های روغنی پرخاصیت و مغذی است. و «طور» و «بلد امین» هم همان کوه طور و شهر مکه است.

خداوند متعال به دو ماده غذایی، که خواص غذایی فراوانی دارد، و مربوط به جسم انسان است، و دو مکان معنوی ارزشمند که مربوط به روح انسان است و غذای معنوی بشر محسوب می‌شود، سوگند یاد کرده است. تا بشر هم در غذاهای جسمانی خویش اندیشه بیشتری کند، و هم به فکر غذاهای روحی خود باشد.

نتیجه اینکه طبق این تفسیر خداوند متعال به دو ماده غذایی جسم، و دو ماده غذایی روح بشر قسم یاد کرده است.

در پایان این بحث یادآوری چند نکته لازم است:

۱. ساختمان میوه‌ها، شاهکار عجیب خلقت

ساختمان میوه‌ها، از جمله عجایب خلقت و آفرینش است، که در سایه تفکر و اندیشه برای انسان متفکر جلوه‌گری می‌کند. میوه‌های متفاوت و مختلفی که از نظر شکل ظاهری، لطافت و ظرافت، بو و مزه، خواص گیاهی، غذایی، طبّی، صنعتی و



مانند آن، و فواید دیگر آن (که بسیار متنوع و متفاوت است) از یک زمین و آب بوجود آمده است. آیا به آفریدگار و آفریننده آن فکر کرده‌ایم که چگونه از خاکی تیره، و آبی زلال، و در قطعه زمینی کوچک، میوه‌های گوناگون و متنوع فراوانی می‌آفریند؟! در گوشه‌ای از این زمین میوه‌ای شیرین و خوش طعم، در گوشه دیگر میوه‌ای ترش و لذیذ، و در قسمت سوم میوه‌ای با طعم و مزه‌ای متفاوت می‌آفریند. در گوشه‌ای از زمین میوه‌ای سرشار از چربی، و در قسمتی از آن میوه‌ای سرشار از قند، و در گوشه‌ای میوه‌ای بر ضد قند و چربی، و خلاصه در هر گوشه‌ای میوه‌ای با خاصیت و طعم و رنگ و بوی متفاوت آفریده، در حالی که آب و خاک و هوای همه آنها یکسان بوده است! آیا این شاهکار خلقت نیست؟

افسوس که بر اثر عادت، و عادی شدن این نعمت‌های الهی، کمتر پیرامون آن می‌اندیشیم.

۲. طور سینین

«سینین» در لغت به معنای «کثیر الخیر و البرکة؛ پر خیر و برکت» است، «سینا» و «سینین» که به عنوان وصف کوه طور به کار برده می‌شود هر دو به یک معناست. و علّت اینکه کوه طور را «سینین» نامیده‌اند، امور مختلفی ذکر شده است، از جمله: ۱. با توجه به اینکه در آن مکان مقدّس بر حضرت موسی عليه السلام وحی نازل می‌شد آنجا را پر خیر و برکت نامیدند. و روشن است که وحی با برکت‌تر از هر چیزی است.

۲. کوه طور مملوّ از درختان است، به گونه‌ای که درختان سطح این کوه را پوشانیده‌اند؛ بدین جهت کوه با برکتی است.

۳. از آنجا که درختان موجود در کوه طور همگی درختان میوه بوده، بنابراین آن مکان را «طور سینا» و کوه پر خیر و برکت دانسته‌اند.

نتیجه اینکه سینین به معنای پر خیر و برکت است، و علّت آن یکی از امور سه گانه فوق است.



۳. مکه و نعمت امنیّت

بلد در قرآن مجید و عربی قدیم به شهر اطلاق می شد، هر چند امروز به کشور نیز اطلاق می گردد، و منظور از «البلاد الاسلامیه» در عربی جدید، کشورهای اسلامی است. به هر حال «بلد» در آیه شریفه به معنای شهر است، و منظور از «البلد الامین» شهر مکه است.

سؤال: چرا خداوند متعال از میان امتیازات فراوان شهر مکه، فقط به امتیاز امنیّت این شهر اشاره کرده، و آن را با این وصف توصیف فرموده است؟

پاسخ: این تعبیر قرآن مجید نشان می دهد که نخستین مسأله ای که در همه جا لازم و ضروری است، و حرف اوّل را می زند، امنیّت و آرامش است. اگر امنیّت نباشد هیچ چیز نخواهد بود. نه اقتصاد سالم، نه صنعت قابل قبول، نه زراعت و تجارت مفید، و نه حتّی معنویّت و روحانیّت در حدّ انتظار. آری! همه چیز در پرتو امنیّت بوجود خواهد آمد. بدین جهت هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام دست به دعا بلند کرد، تا برای شهر مکه دعا نماید، اوّلین خواسته اش امنیّت و آرامش این شهر مقدّس بود ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾^۱ و پس از آن مسائل رفاهی و تقاضاهای دیگر را مطرح کرد.

بدین جهت، صرف هر مقدار هزینه برای ایجاد امنیّت، و یا ثبات و پایداری آن، بجا و سزاوار است. اگر در جنگ هشت ساله، برای بدست آوردن یا حفظ این نعمت، جوانان برومند و عزیزی را از دست دادیم، برای ما قابل تحمّل است. قرآن مجید به شدّت با کسانی که محلّ به امنیّت جامعه اسلامی اند برخورد کرده، و برای چنین کسانی (که محارب نامیده می شوند) مجازات سختی در نظر گرفته است. کسانی که در جامعه اسلحه می کشند، و به این ترتیب در منطقه وسیعی ناامنی ایجاد می کنند، محارب محسوب می شوند، هر چند دست آنها به خون هیچ کس آلوده نشود. کسانی که با پخش وسیع مواد مخدّر امنیّت جامعه را به مخاطره می اندازند، و جوانان مردم را

۱. بقره، آیه ۱۲۶.



به دام اعتیاد گرفتار می‌سازند، مجازات محاربین را دارند. افرادی که در محدوده وسیعی از جامعه اسلامی با دایر کردن مراکز متعدد فحشا و فساد، آرامش مردم مسلمان را برهم می‌زنند نیز مشمول این حکم هستند. کسانی که با قلم، زبان، کتاب، روزنامه، مجلات، نشریات فاسد، و حتی برنامه‌های ناسالم اقتصادی ایجاد ناامنی وسیعی نمایند، حکومت اسلامی باید با آنها برخورد نموده، تا آسایش و امنیت جامعه دستخوش خطر نگردد. خداوند متعال در آیه شریفه ۶۱ و ۶۰ -سوره احزاب- می‌فرماید:

«لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَفْتِيلًا»؛ اگر منافقان و بیمار دلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند، دست از کار خود بردارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافت شوند گرفته خواهند شد، و به سختی به قتل خواهند رسید».

این آیه شریفه تهدید عجیبی است نسبت به کسانی که امنیت جامعه اسلامی را متزلزل می‌کنند؛ هر چند این کار با پخش شایعات در سطح وسیعی از جامعه اسلامی باشد.

خلاصه اینکه مهمترین ویژگی شهر مکه امنیت حاکم بر آن است، بدین جهت در آیه مذکور مورد عنایت پروردگار قرار گرفته است.

مقسم له:

سؤال: سوگندهای چهارگانه، با توجه به اهمیتی که دارد و شرح آن گذشت، برای چه چیزی بیان شده است؟ به تعبیر دیگر، چرا خداوند متعال در این سوره شریفه چهار قسم با عظمت یاد کرده است؟ و به عبارت سوم، مقسم له در این سوره چیست؟

جواب: پاسخ این سؤالات در آیات زیر آمده است:



«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»؛ ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است!.

آری! خداوند برای تفهیم ارزش و قیمت انسان، سوگندهای چهارگانه را یاد کرده است. خداوند قسم می‌خورد که مرا به ارزش وجودیم آگاه کند، تا خود را بشناسم، و به بهای کم نفروشم. پروردگارم به این وسیله زنگ بیدار باش می‌زند که بدانم گل سر سبد آفرینش هستم، و نعمتهای فراوان و بعضاً منحصر به فردی به نوع بشر داده که به هیچ موجودی نداده است، تا بتوانم با استفاده از این سرمایه‌های بزرگ به جوار قرب الهی برسم. انسانی که قرآن مجید ترسیم می‌کند و از او به احسن تقویم یاد می‌کند، می‌تواند به جایی برسد که به جز خدا نبیند، و در نتیجه خلیفه الله شود، و در جوار قرب پروردگار آرام گیرد. اما اگر ارزشهای وجودی خویش را به فراموشی بسپرد، و در قوس نزولی قرار گیرد، آن قدر تنزل می‌نماید که از حیوان هم پست تر شده، و به اسفل سافلین سقوط می‌کند.

توضیح چند نکته:

۱. معنای تقویم

تقویم معانی متعددی دارد، که از جمله می‌توان به «بها دادن به چیزی»، «سامان دادن»، «صورت زیبا دادن»، «قوام دادن» و «اساس و پایه دادن» اشاره کرد. آری! همه این معانی در مفهوم کلمه تقویم جمع است. بنابراین، خداوند متعال انسان را به بهایی سنگین و صورتی زیبا، و اساس و پایه‌ای محکم سامان داده است.

۲. ارزش انسان از دو دیدگاه

شناخت انسان به عنوان یکی از موضوعات علوم انسانی همواره مورد بحث

دانشمندان بوده است. علما و دانشمندان مادی که اعتقادی به ماورای طبیعت و جهان دیگر ندارند، انسان را به قدری پایین آورده‌اند که وی را در ردیف میمون قرار داده، و بشر را تکامل یافته شانپانزه می‌دانند! برخی از این دانشمندان می‌گویند: «دانشمندان خیال می‌کردند انسان موجود برتر و تافته جدا بافته‌ای از سایر حیوانات است، در حالی که چنین نیست، و انسان تکامل یافته میمون است. و ما با این اعتقاد دره عمیق بین انسان و حیوان را پر کرده، و فاصله میان این دو را برداشته‌ایم، و آدمی را به حیوانات ملحق نموده‌ایم!».

اما دانشمندان معتقد به جهان ماورای طبیعت، به تبعیت از تعلیمات الهی اعتقاد دیگری دارند. آنها انسان را گل سرسبد آفرینش می‌دانند، چرا که خداوند متعال در آغاز آفرینش چهار امتیاز و ویژگی منحصر به فرد برای انسان ذکر کرد که در هیچ یک از موجودات دیگر، حتی فرشتگان یافت نمی‌شود. توجه کنید:

الف) نمایندگی پروردگار

خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره بقره، خطاب به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ من در روی زمین جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد». یعنی شما فرشتگان شایستگی نمایندگی مرا در زمین ندارید، بلکه موجودی برتر و بالاتر به نام انسان خلق خواهم کرد، که خلیفه من بر روی زمین خواهد بود.

ب) روح خدایی!

در دو آیه از قرآن کریم تعبیر «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۱ آمده است، و این تعبیر فقط در مورد انسان دیده می‌شود، نه موجودات دیگر، و این نشانه عظمت و بزرگی بشر است.

۱. حجر، آیه ۲۹ و ص، آیه ۷۲.



سؤال: منظور از روح خدایی چیست؟ آیا منظور این است که خداوند روح و جسم دارد، و بخشی از روح خویش را در جسم انسان دمیده است؟

پاسخ: قطعاً منظور این نیست، چرا که چنین عقیده‌ای باطل و بی‌اساس است. بنابراین، منظور از «روحی» در دو آیه فوق یک روح والا، برجسته و با عظمت است که از شدت بزرگی و الوایی، خداوند آن را به خود نسبت داده است، و به اصطلاح طلبگی اضافه در کلمه روحی، اضافه تشریفیه است. این امتیاز نیز ویژه انسان است و باید هم چنین باشد، چرا که موجودی لیاقت خلیفه الهی را پیدا می‌کند که از روح با عظمت منسوب به پروردگار در او دمیده شده باشد.

ج) معلم فرشتگان!

پس از گفتگویی که بین خداوند و فرشتگان پیرامون آفرینش موجودی جدید به نام انسان صورت گرفت، و فرشتگان به چنین کاری رأی منفی دادند، خداوند آنها را با جمله: «من حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید»^۱ قانع کرد، و انسان را آفرید، فرشتگان را به آزمون «علم الاسماء» فرا خواند، تا از این طریق برتری انسان بر فرشتگان برای آنان عینیّت یافته و ملموس شود. فرشتگان که از این امتحان موفق بیرون نیامدند، خطاب به پروردگار عرضه داشتند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم».^۲ آنگاه آنان را بسوی آدم رهنمون شد، و به وی دستور داد علم الاسماء را به فرشتگان تعلیم دهد. هنگامی که حضرت آدم علیه السلام به فرمان پروردگار فرشتگان را از علم الاسماء آگاه کرد، خداوند مطلبی را که قبلاً بصورت کوتاه و سربسته به آنها گوشزد کرده بود، با شرح بیشتری بیان کرد که: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟ و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید».^۳ و ملائکه فرموده خدا را تصدیق کردند، و علم اجمالی آنها در مورد

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. بقره، آیه ۳۲.

۳. بقره، آیه ۳۳.

برتری انسان تبدیل به علم تفصیلی شد، و بدین وسیله آدم معلّم فرشتگان شد، و این نیز از امتیازات ویژه انسان است.

سؤال: علم الاسماء چیست؟

پاسخ: در تفسیر «علم الاسماء» نظریه‌های متفاوتی ارائه شده، که یکی از تفاسیر آن آگاهی از اسرار عالم هستی است. جهان هستی، بلکه تنها یکی از موجودات این جهان به نام انسان، بلکه یک عضو و عنصر کوچک انسان یعنی سلول بدن وی، اسرار و رموز فراوانی دارد. تا آنجاکه یکی از دانشمندان فقط در مورد سلول بیش از پنج هزار صفحه نوشته است! علاوه بر این، یافته‌های ما در مورد اسرار موجودات هستی، در برابر نیافته‌های ما چیز کمی است. خداوند علم اسرار هستی را به آدم تعلیم کرد.

(د) مسجود فرشتگان

پس از آنکه فرشتگان در گام اوّل لفظاً تصدیق کردند که انسان موجود برتر است، و بعد از تلمّذ و شاگردی در محضر حضرت آدم عليه السلام، در گام دوم قلباً نیز به این معنا اعتقاد پیدا کردند، باید مرحله سوم این تصدیق، که تصدیق عملی است را نیز به انجام رسانند. و لذا فرمان سجده بر آدم خطاب به فرشتگان صادر شد. همه فرشتگان در راستای ارج نهادن به این آفرینش ویژه، و به منظور اطاعت فرمان الهی در پیشگاه حضرت آدم، سر بر سجده سائیدند. و فقط یک نفر تخلف کرد، و او ابلیس بود! کسی که جزء فرشتگان نبود، بلکه از جنیان بود، و بخاطر تکبر و نافرمانی‌اش در صف کافران قرار گرفت. و چه خوب که ابلیس بر آدم سجده نکرد، چرا که او لیاقت این عبادت الهی را نداشت.

آری! نمایندگی پروردگار، برخورداری از روح خدایی، احراز مقام استادی فرشتگان، و مسجود ملائکه شدن چهار ویژگی ممتاز و منحصر به فرد انسان است، که هیچ یک از موجودات آن را در اختیار ندارند.

آیا انسانی که قرآن مجید توصیف می‌کند؛ با آنچه دانشمندان مادی در مورد آدم می‌گویند، قابل مقایسه است؟!

سؤال: آنچه از منظر قرآن در مورد فضیلت انسان گفته شد، در مورد حضرت آدم علیه السلام بدون شک قابل قبول است. ولی آیا این فضایل در مورد انسانهای دیگر نیز صادق است؟

پاسخ: از آیات دیگر قرآن مجید استفاده می‌شود که ویژگیهای مذکور اختصاص به آدم ندارد، و شامل نسل و ذریّه او تا قیام قیامت نیز می‌گردد. شاهد این مطلب آیاتی از سوره مؤمنون است. خداوند متعال در آیات اولیه سوره مؤمنون مراحل خلقت و آفرینش انسان را (نطفه، علقه، مضغه و...) بیان می‌کند، سپس در آیه ۱۴ همان سوره می‌فرماید:

«ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم (و از روح خود در آن دمیدیم) پس آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است».

بنابراین فضیلت‌های مذکور اختصاص به حضرت آدم علیه السلام ندارد، بلکه در مورد تمام انسانهاست.

خوشا به حال کسانی که در قوس صعودی قرار گیرند، و بتوانند این فضیلتها را حفظ کنند.

۳. اسفل سافلین چیست؟

برخی از انسانهای سعادتمند، با اتّکای بر همّت و اراده خویش، و با استعانت از پروردگار متعال از این امتیازات نهایت استفاده را کرده، و آن را سکوی پرش خویش قرار داده، و به «قاب قوسین او ادنی»^۱ صعود می‌کنند. آنها به جایی می‌روند که حتی ملائکه و فرشتگان توان رفتن بدانجا را ندارند.

۱. نجم، آیه ۹.

اما برخی از انسانها قدر این ویژگیها و زمینه‌های سعادت را ندانسته، و آن قدر سقوط می‌کنند که به مرحله‌ی اسفل سافلین می‌رسند؛ جایی که پایین‌تر از آن تصوّر نمی‌شود. راستی اسفل السافلین کجا و به چه معناست؟

برخی از مفسّران اسفل سافلین را به *أَزْذَلِ الْعُمُرِ*^۱ (دوران پیری و پایان عمر انسان) تفسیر کرده‌اند، که این تفسیر عجیبی به نظر می‌رسد، زیرا با آیه‌ی پس از آن یعنی *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ* سازگار نیست. زیرا این استثنا نمی‌تواند استثنای اردل العمر که سیر طبیعی عمر انسان است، باشد. بنابراین تفسیر فوق بدون شک صحیح نیست.

تفسیر صحیح آن است که اسفل سافلین در دنیا همان *بَلْ هُمْ أَضَلُّ*^۲ و آخرین نقطه‌ی توحّش و بربریت و درّنده‌خویی است. همان چیزی که اکنون در گوشه و کنار جهان به وفور دیده می‌شود. انسان‌نماهایی که ماشین بمب‌گذاری شده را در کنار بیمارستان، یا مسجد یا حسینیه‌ی پر از جمعیت، یا بازار یا مناطق شلوغ دیگر منفجر می‌کنند، و زن و مرد، بزرگ و کوچک، گناهکار و بی‌گناه را به بدترین شکل می‌کشند، مصداق اسفل السافلینند. آن دسته از مدّعیان دروغین حقوق بشر که بمبهای ده تُنی را بر روی مردم بی‌گناه هیروشیما و ناگازاکی خالی کرده، و جان هزار نفر انسان مظلوم را گرفتند، از مصداق روشن بل هم اضل هستند. کسانی که در گوشه و کنار جهان آتش جنگ را شعله‌ور نموده تا کارخانه‌های اسلحه‌سازی آنها از حرکت باز نایستاد، و مهمّات ویرانگرشان به فروش برود، و بر دلارهایشان روز به روز افزوده گردد، حیوانات درّنده‌ای هستند که لباس انسان به تن کرده‌اند.

و اسفل السافلین در جهان آخرت قعر جهنّم، و پایین‌ترین نقطه‌ی دوزخ است! و این قوس نزولی و آن قوس صعودی با این دامنه‌ی وسیع، یکی از امتیازات انسان است.

سؤال: چه کنیم که در قوس نزولی قرار نگرفته، و به اسفل السافلین سقوط نکنیم؟

۱. این تعبیر در آیه ۷۰ سوره نحل و آیه ۵ سوره حج آمده است.

۲. این تعبیر در آیه ۱۷۹ سوره اعراف، و ۴۴ سوره فرقان آمده است.



جواب: برای فرار از سقوط در اسفل السافلین، و قرار گرفتن در مدار صعود به احسن تقویم، نیاز به برنامه‌ریزی جامع خودسازی است، که یکی از مواد آن انتخاب دوست مناسب است. نقش دوست آن قدر مهم است که امکان دارد انسان را بهشتی کند، همان‌گونه که اگر فرد نامناسبی باشد ممکن است آدم را جهنمی نماید. یک دوست می‌تواند دروازهٔ سعادت را بسوی انسان بگشاید، همان‌طور که می‌تواند پیام آور شوم شقاوت و بدبختی باشد. یک دوست ممکن است زمینه‌ساز رسیدن انسان به فوز عظیم شهادت باشد، یا او را به صف دشمنان خدا ملحق کند!

نقش مهمّ دوست:

برای پی بردن به اهمّیت انتخاب دوست، به آیات ۲۷ تا ۲۹ سورهٔ فرقان توجه فرمایید:

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»؛ و (ای پیامبر ما! به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدّت حسرت) به دندان می‌گزدد!.

در ادبیات فارسی برای نشان دادن نهایت بدحالی یک شخص گفته می‌شود که: «فلانی انگشت به دهان گزید» اما در ادبیات عرب تعبیر به شکل دیگری است، می‌گویند: «از شدّت حزن و اندوه پشت دو دست خود را به دندان گرفت» حال باید دید چه مصیبتی برای این شخص ظالم رخ داده که این‌گونه عکس العمل نشان می‌دهد؟ پاسخ این سؤال در ادامهٔ آیه منعکس شده است. توجه کنید:

«يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»؛ ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم!.

آن ظالم ستمگر در روز قیامت افسوس می‌خورد که چرا تمام پلهای پشت سر خود را خراب کرده است! او حسرت می‌کشد که چرا تمام ارتباطهای خویش را با پیامبر و دین و مذهب قطع نموده است! قطع ارتباط این ستمکار با رسول خدا ﷺ نتیجهٔ انتخاب یک دوست بد و نامناسب بوده است. بدین جهت با هزاران آه و حسرت و افسوس می‌گوید:



«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛ ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!». ای کاش شخصی که در گناهان را به رویم گشود و همای سعادت، که بر روی شانه‌هایم نشسته بود، را از من دور کرد، به عنوان دوست خود بر نمی‌گزیدم! ای کاش با شخصی که مرا از یاد و نام حضرت دوست غافل کرد و شیطان را قرین و همراهم ساخت، دوست نمی‌شدم. اما این آه و حسرت‌ها، در یوم الحسرة فایده‌ای ندارد. بلکه در این دنیا باید به فکر چاره بود.

شأن نزول آیات مورد بحث:

«عقبه» که از متمکنین مدینه به شمار می‌رفت، و انسان خوش باطنی بود، و امکانات مالی نسبتاً مناسبی داشت، علیرغم اینکه شخص مشرکی بود، با پیامبر ﷺ دوست بود. بدین جهت گاه خدمت آن حضرت می‌رسید و آیاتی از قرآن مجید را گوش می‌کرد، و گام به گام به اسلام نزدیکتر می‌شد. اما هنوز رسماً اسلام را نپذیرفته بود. پس از بازگشت از یک سفر، اعیان و اشراف قوم و قبیله‌اش را به ضیافتی دعوت کرد، و از دوستش پیامبر اسلام ﷺ نیز برای شرکت در آن میهمانی دعوت بعمل آورد. حضرت فرمود: «به یک شرط دعوت تو را اجابت می‌کنم، و آن اینکه شهادتین را بر زبان جاری نموده، و به صفوف مسلمانان پیونندی! فاصله میان من و تو شرک است، اگر شهادتین را بگویی این فاصله از بین می‌رود». عقبه در حضور مردم شهادتین را گفت، و پیامبر اسلام ﷺ نیز طبق وعده‌ای که داده بود در میهمانی او شرکت کرد. خبر اسلام آوردن عقبه در شهر پیچید و نقل مجالس شد. «أُبَيّ» دوست دیگر عقبه، هنگامی که این خبر را شنید، به نزد وی آمد، و او را بخاطر این کار سرزنش و شماتت کرد، گفت: «شنیده‌ام دین آبا و اجدادت را رها کرده‌ای، و از پرستش آن بت‌های زیبا و متنوع دست کشیده‌ای، و به عبادت خدای نادیده محمد پرداخته‌ای! پس آن غیرت و حمیت قبیله‌ای و عشیره‌ای تو چه شد؟!» خلاصه این دوست ناباب آن قدر عقبه را سرزنش و شماتت کرد که وی از کارش پشیمان شد و گفت: «برای جبران این کار چه کنم؟». أُبَيّ



گفت: «همان گونه که در حضور مردم اسلام را پذیرفتی، در حضور آنان از اسلام بیزاری بجوی و به محمد توهین کن». عقبه که درهای سعادت به رویش گشوده شده بود، بر اثر وسوسه های این دوست بد فریب خورد، و در حضور جمع به ساحت قدس پیامبر اسلام ﷺ توهین کرد، و از اسلام بیزاری جست! سپس آیات فوق که بیانگر حالات عقبه در قیامت است، نازل شد.

آیات سه گانه فوق هر چند در مورد عقبه نازل شده، ولی بی شک منحصر به او نیست، بلکه هشدار است برای تمام کسانی که در انتخاب دوست دقت نمی کنند، و خود را با انتخاب دوستان ناباب در معرض هلاکت و نابودی قرار می دهند. اگر شما از مبتلایان به مواد مخدر علت اعتیاد آنان را به این بالای خانمانسوز پرسید، غالب آنان عامل آن را رفیق بد معرفی می کنند! دوست بد حتی از حیوانات گزنده و درنده خطرناک تر است، چرا که:

مار بد بر جسم انسان می زند یار بد بر جسم و بر جان می زند

دوست بد در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام):

این بحث را با حدیث زیبایی از امیر سخن، حضرت علی (علیه السلام) به پایان می بریم. آن حضرت طبق آنچه در کتاب غررالحکم و دررالکلم آمده، فرمودند:

«صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّ بِالتَّنِّ حَمَلَتْ نِتْنًا؛ هَمْنَشِينِي بَا بَدَانِ بَاعَثَ أَلُودُكِي أَنْسَانَ مَي شُود، هَمَانْ كُونَه كَه نَسِيم دَلْنَوَاز اِگَر از رُوی مَزْبَلَه ها و مَكَانَه های بَدْبُو عبور كند، بَدْبُو مَي شُود».

روح انسان، مخصوصاً جوانان عزیز بسان آن نسیم با طراوت و دل انگیز است که اگر از روی گلها بگذرد و همنشین باغ گل شود، عطر خوش گلها را به همراه می آورد. و چنانچه از روی مزبله ها و جاهای بدبو عبور نموده، و همنشین زباله ها و کثافات گردد، به رنگ و بوی آنها درخواهد آمد.^۱

۱. شاعر در مورد شخص گناهکاری که بر اثر گناه، بوی بدی از او به مشام می رسد می گوید:



نتیجه اینکه برای باقی ماندن در مدار احسن تقویم، و پرهیز از قرار گرفتن در چاه اسفل سافلین، شرط اول انتخاب دوست مناسب است. هر چند پرهیز از رسانه‌های آلوده، که بدترین بلاهای دنیای امروزند، نظیر سایت‌های فاسد، ماهواره‌های بدآموز، مطبوعات آلوده و مانند آن، که به نوعی دوست انسان محسوب می‌شوند، نیز لازم است.

به امید آنکه در سایه تعلیمات قرآنی در مسیر احسن تقویم گام نهمیم، که البته این توفیق بدون استمداد از او حاصل نمی‌شود.

ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی احسن تقویم:

خداوند متعال تمام انسانها را مبتلا به سیر در قوس نزولی اسفل سافلین می‌داند، مگر کسانی که بر خوردار از دو عنصر مهم حیات معنوی، یعنی ایمان و عمل صالح باشند.^۱ این گروه از انسانهای سعادت‌مند همچنان در آسمان زیبا و نورانی احسن تقویم پرواز کرده و به صعود خویش ادامه داده، و از برکات آن بهره‌مند می‌شوند. جمله «أَمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بطور وسیع و گسترده در قرآن مجید بکار رفته است تا آنجا که این تعبیر در نزدیک به شصت آیه دیده می‌شود، و بسیاری از این آیات معیار و مدار امور مهمی قرار گرفته است، به عنوان نمونه به چند مورد آن توجه کنید:

۱. خداوند متعال در سوره العصر تمام انسانها را در ضرر و زیان معرفی کرده است، سپس انسانهای با ایمان، که دارای عمل صالح هستند و دیگران را نیز دعوت به کارهای شایسته می‌کنند، را استثنا کرده است. طبق این آیه شریفه مدار خروج از خسران و زیان، بار یافتن به ضیافت سفره ایمان و عمل صالح است.

أَثْبِينَهُ دَل سَبِيَاه دَارِي
تَا جَارِي أَشْكَ وَ آه دَارِي
گَر مَنزَلَتَش نَگَاه دَارِي

→ بوی بد هر گناه داری
برخیز و طهارتی به دل دار
آمرزش خواه چو عطر خوشبوست

۱. همان‌گونه که از سوره العصر استفاده می‌شود.



۲. خداوند متعال در آیه ۵۵ سوره نور، حکومت جهانی را تنها به مؤمنان و ارسته‌ای که لباس عمل صالح را پوشیده‌اند، وعده داده است. توجه کنید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند. (آنچنان) که تنها مرا می‌پرستند، و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند».

طبق آیه شریفه فوق، ایمان و عمل صالح مدار حکومت جهانی الهی خواهد بود، و لهذا خداوند وعده قطعی آن را فقط به مؤمنان صالح العمل داده است.

۳. در آیه هفتم سوره بینه، خیرالبریّه (بهترین مخلوق) کسانی معرفی شده‌اند که در صف مؤمنان صالح العمل قرار گرفته باشند.

هر چند در احادیث معروف بین شیعه و اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصداق روشن خیرالبریّه را حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت معرفی کرد، و ما شرح آن را در کتاب «آیات ولایت در قرآن» نوشته‌ایم، اما این روایات و وظیفه سنگینی بر دوش شیعیان امیرالمؤمنین می‌گذارد که بدون نهادینه کردن ایمان در درون جان و انجام اعمال صالح و شایسته، تحمل آن وظیفه سنگین امکانپذیر نمی‌باشد.

۴. هدف از نزول قرآن، و فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مردم، در آیه ۱۱ سوره طلاق بدین شکل تبیین شده است:

«لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»؛



تا کسانى را که ايمان آورده و کارهاى شايسته انجام داده‌اند، از تاريخکيها بسوى نور خارج سازد و هر کس به خدا ايمان آورده و اعمال صالح انجام دهد، او را در باغهايى از بهشت وارد سازد که از زير درختانش نهرها جارى است، جاودانه در آن مى‌مانند، و خداوند روزى نيكويى براى او قرار داده است».

طبق اين آيه شريفه، تنها در سايه ايمان و عمل صالح مى‌توان جامعه، محيط، اطرافيان، کشور، اجتماع و انسانها را از وادى ظلمت به سوي نور و رحمت هدايت کرد.

از آيات فوق، که تنها چند نمونه از حدود شصت مورد استعمال ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ در قرآن بود، استفاده مى‌شود که مسائل مهم و سرنوشت ساز زندگى انسان بر محور ايمان و عمل صالح دور مى‌زند، اگر بخواهيم در آسمان سعادت پرواز کنيم، و به اوج قلّه احسن تقويم صعود نماييم، اگر مایل باشيم از صف زيانکاران خارج شويم، اگر طالب وعده الهى در مورد حکومت جهانى هستيم، اگر از ظلمت و تاريخى متنفر و مشتاق رسيدن به نور و روشنايى هستيم، اگر اشتياق بهشت و نعمتهاى آن را داريم، همه اينها در سايه ايمان و عمل صالح ممکن الوصول خواهد بود.

تعريف ايمان:

سؤال: راستى ايمان که گوهرى گرانبها، و طبق آنچه از قرآن مجيد استفاده مى‌شود منبع تمام خيرات و برکات است، چيست؟ و تعريف آن کدام است؟

پاسخ: ايمان آن باور درونى است که هر شخص مؤمنى نسبت به خدا و معاد و نبوت پيامبر اسلام ﷺ دارد. طبق اين تعريف گفتن شهادتين براى صدق ايمان كافى نيست، بلکه علاوه بر آن بايد اين باور در قلب و روح انسان نفوذ کند، و بذر آن در دل انسان کاشته شود، و شاخه‌هاى آن در اعمال و کردار ظاهر گردد.

تعبير به اصول و فروع دين، هر چند در روايات به چشم نمى‌خورد، اما تعبير



زیبایی است. در این تعبیر، دین به درخت تنومندی تشبیه شده که خداشناسی و معادشناسی و پیامبرشناسی ریشه‌های آن محسوب می‌شود. و نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و تولّی و تبرّی شاخه‌های آن درخت، و اخلاق نیکو و شایسته میوه آن است. بنابراین، ایمان باید زاینده باشد، و سرچشمه حرکت و تلاش و فعالیت. ایمان باید دارای ریشه‌ها و شاخه‌هایی باشد، و شاخه‌های آن پربار از میوه‌ها. ایمان باید همچون درختی پربار، همواره میوه‌های آن در دسترس و قابل استفاده باشد، و هیچگاه فصل خزان به خود نبیند. و در یک جمله ایمان باید همچون درخت تنومند ریشه‌دار همیشه بهار باشد. ایمان باوری است که تمام وجود انسان را به رنگ خود درآورد. باوری همچون باور سوزاندگی آتش! آیا هیچ انسان عاقلی را سراغ دارید که با دست خویش شعله‌ای از آتش را در دست گیرد؟ چنین انسانی را در بین عقلا نخواهید یافت، چون تمام عقلا باور دارند که آتش می‌سوزاند، و ایمان به سوزاندگی آتش مانع تماس آنها با آن می‌گردد.

قرآن مجید خوردن مال افراد بی سرپرست و یتیم را همچون خوردن آتش می‌داند. آیا کسی که به قرآن ایمان دارد، و آن را باور کرده، ممکن است فکر خوردن مال یتیم به مغزش خطور کند؟ پاسخ قطعاً منفی است، همان‌گونه که هیچگاه به خوردن شعله‌ای از آتش فکر نمی‌کند. اگر کسی آلوده اموال یتیمان شود، بدون شک ایمان وی ضعیف است، و قرآن را باور نکرده است.

انسان مؤمن خداوند متعال را شاهد و ناظر اعمال خویش می‌داند. اما کسی که در زندگی خود برای خداوند حتی به اندازه یک پلیس، نقشی قائل نیست، چه نامی می‌توان برای او انتخاب کرد؟

خلاصه اینکه ایمان باور قلبی و درونی نسبت به خدا و پیامبر و جهان آخرت است.

عمل صالح چیست؟

عمل صالح دو رکن اساسی دارد؛ یکی نیت پاک و دیگری کار مفید. بنابراین، عمل

صالح منحصر در نماز و روزه، و حجّ و زکات و خمس و دعا و زیارت نیست؛ (هر چند اعمال مذکور از مصداقهای روشن اعمال صالح است) بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد عمل صالح شمرده می شود. و عجیب اینکه عمل صالح هر چند اندک و ناچیز باشد، آثار بزرگ و مهمّی در پی خواهد داشت، و گاه یک عمل صالح کوچک زندگی انسان را متحوّل و دگرگون می کند. به چند نمونه آن توجّه کنید:

الف) آبیاری گوسفندان

حضرت موسی علیه السلام از مصر فرار کرد، و تحت تعقیب مأموران فرعون بود. او ترسان و هراسان به سمت مدین حرکت نمود، تا به دروازه این شهر رسید. حضرت موسی علیه السلام نه امنیّت جانی و نه امکانات مالی و نه آشنایی در مدین و نه پناهگاهی در آن شهر دارد، لذا در سایه درختی به استراحت می پردازد. چاه آبی که چوپانها در اطراف آن جمع شده بودند توجّه او را جلب کرد. همه چوپانها به نزدیک چاه رفته، گوسفندان خود را سیراب نموده، سپس به سمت خانه هایشان حرکت می کنند. اما دو دختر با حجاب که گله کوچکی دارند، در کناری ایستاده و نزدیک چاه نمی شوند. موسی علیه السلام به نزد آنها رفته و می پرسد: «شما چرا گوسفندانتان را سیراب نمی کنید؟»

می گویند: ما منتظریم چوپانهای مرد کارشان تمام شود و از اینجا بروند، سپس به سیراب کردن گوسفندان خود پردازیم، زیرا نمی خواهیم با افراد نامحرم مخلوط شویم.

حضرت موسی به نزدیک چاه رفت، و مقداری آب کشید، و گوسفندان آن دختران را سیراب کرد و پس از انجام این کار مفید کوچک که به قصد قربت بود به محل استراحت خود بازگشت. دختران زودتر از هر روز به خانه بازگشتند. پدر پیرشان علّت بازگشت زودهنگام آنها را جویا شد. آنان داستان را برای پدر بازگو کردند. حضرت شعیب گفت: چرا اجر زحمت آن جوان را ندادید؟ بروید او را به خانه



بیاورید تا مزد زحماتش را بدهم. آری! حضرت موسی با یک عمل صالح کوچک صاحب زن و زندگی شد، و توفیق تلمذ و شاگردی در محضر پیامبری بزرگ را یافت، و در حقیقت دوران پیش دانشگاهی و پیش نبوت خود را در نزد حضرت شعیب گذراند، تا آماده دریافت رسالت و نبوت و مأموریتی عظیم گردد. آری! تمام این توفیقات نتیجه آن عمل صالح کوچک بود.

ب) حضانت فرزندی یتیم

اعراب ساکن مکه و مدینه فرزندان خویش را به دایه‌های بادیه نشین، که از شجاعت و قدرت زیادی برخوردار بودند، و مبارزه با سختی‌ها را به نیکی می‌دانستند، می‌سپردند تا فرزندان‌شان شجاع و پر قدرت تربیت شوند. اما دایه‌ها حاضر نبودند حضانت فرزند عبدالله بن عبدالمطلب را که از نعمت پدر محروم بود، بپذیرند. چرا که برای حضانت چنین طفل شیرخواری طبیعتاً اجرت مناسبی پرداخت نمی‌شد. حلیمه سعدیه، که از قبیله مشهور بنی سعد، و از جمله دایه‌های بادیه نشین بود که حضانت شیرخواران را بر عهده می‌گرفت، سرنوشت یتیم عبدالله او را کنجکاو کرد. هنگامی که متوجه شد دایه‌ها بخاطر اینکه او یتیم است از پذیرفتنش صرف‌نظر می‌کنند، انگیزه‌ای الهی در درون‌شان قوت گرفت، و بر اساس آن انگیزه حضانت محمد بن عبدالله را پذیرفت، و از او همچون فرزندان‌ش، بلکه بهتر از آنان، نگهداری کرد. این عمل صالح حلیمه سعدیه باعث جاودانگی نام و یاد او شد. تمام دایه‌های مکه به وادی فراموشی سپرده شدند، و از آنها هیچ اثری در تاریخ بجای نمانده است، اما نام حلیمه سعدیه در کنار نام پرافتخار پیامبر اسلام ﷺ، تا قیام قیامت بر تارک جهان خواهد درخشید. و این نیست مگر اثر کار پسندیده‌ای که قرین با نیت پاک بود.

علاوه بر این، هنگامی که جنگ هوازان و بنی سعد و طوایف دیگر رخ داد، و پیامبر اسلام ﷺ پیروز شد، و زنان و مردان زیادی از طایفه حلیمه سعدیه اسیر شدند،



مسلمانان ناگهان مشاهده کردند که زنی خدمت رسول الله ﷺ رسید، و پس از سلام و احوالپرسی، عرض کرد: «من «یشما» دختر حلیمه سعدیه، خواهر رضاعی شما هستم!» پیامبر ﷺ در حضور جمع مسلمانان عباى خویش را روی زمین پهن کرد، و دست خواهرش را گرفت، و او را بر روی عبا نشانید. سپس خطاب به وی فرمود: چه مشکلی دارید؟ و از من چه می‌خواهید؟ یشما گفت: قبیله ما در جنگ با شما شکست خورده، و مسلمانان زنان و مردان ما را اسیر کرده‌اند. تقاضا دارم اسرای ما را آزاد کنید. پیامبر اکرم ﷺ رو به اصحابش کرد و فرمود: اسیران جنگی تعلق به همه مسلمانان دارند. من می‌خواهم سهم خود از اسرا را به خواهرم یشما ببخشم. نظر شما چیست؟ مسلمانان عرض کردند: ما تابع شما هستیم. ما هم نسبت به سهم خودمان از آنان می‌گذریم. و بدین ترتیب تمام اسرای بنی سعد آزاد شدند. آری! یک عمل صالح حلیمه سعدیه نه تنها باعث شد که نام او در تاریخ جاودانه شود، بلکه آن کار جان قبیله‌ای را نجات داد و به آن حیات و زندگی تازه‌ای بخشید.

ج) یک شب میهمان‌داری

خانمی علیرغم حکومت نظامی عبیدالله بن زیاد در کوفه، و تهدیدهای فراوان او، به نماینده امام حسین علیه السلام، حضرت مسلم پناه داده، و از او پذیرایی کرد. به هنگامی که طوعه با نیت پاک این عمل مفید را انجام داد، صدها زن ثروتمند و معروف در کوفه وجود داشت که نام آنها بر سر زبانها بود. اما گذر زمان نام تمام آنها را به فراموش خانه تاریخ سپرد، ولی نام طوعه پس از هزار و چند صد سال هر سال در مجالس سوگواری امام حسین علیه السلام به نیکی برده می‌شود.

آنچه گذشت سه نمونه از اعمال صالح کوچک بود که آثاری بزرگ از خود بجای گذاشت، که گاه وسعت آن به اندازه وسعت تاریخ است. و نمونه‌های بسیار زیاد دیگری نیز هست که از ذکر آن صرف‌نظر می‌گردد. نتیجه اینکه عمل صالح، که عبارت است از عمل مفیدی که با نیت پاکی انجام می‌شود، هر چند کم و کوچک باشد، قیمتی و ارزشمند است.



گسترهٔ عمل صالح:

همان‌گونه که گذشت عمل صالح بسیار گسترده است، و اختصاص به نماز و روزه و زیارت و مانند آن ندارد. راه سازی، تعلیم و تربیت، فراهم کردن وسائل ازدواج جوانان، اصلاح ذات البین، تلاش برای آزادی زندانیان، کمک به بیماران صعب العلاج، ساخت مساجد و مدارس و حسینیه‌ها، فراهم کردن کار برای بیکاران، کمک به قطع وابستگی کشورهای اسلامی و مانند آن، که همراه با نیت پاک انجام پذیرد، همه جزء اعمال صالح شمرده می‌شود.

پیامبر اسلام ﷺ دایرهٔ عمل صالح را گسترده‌تر از آنچه ذکر شد بیان کرده است، فرمود:

«الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً، أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ ایمان هفتاد و چند شعبه دارد، مهمترین آن شهادت بر یگانگی پروردگار عالم، و کمترین آن برطرف کردن موانع از سر راه مسلمانان است».^۱

یعنی اگر هنگام عبور از کوچه، پوست میوه‌ای را مشاهده کردید که اگر پای کسی روی آن قرار گیرد، ممکن است به زمین بخورد و صدماتی بر وی وارد گردد، و یا حتی ضربه مغزی شود، و شما این مانع را از وسط کوچه برداشتید، عمل صالحی انجام داده‌ای که خداوند ثواب آن را در پروندهٔ اعمال شما ثبت و ضبط می‌کند. بنابراین زمینهٔ انجام اعمال صالح برای همه وجود دارد، و این کار نیاز به ابزار و امکانات خاصی ندارد تا در انحصار گروه خاصی در آید.

نتیجه اینکه تمام انسانها در معرض سقوط به اسفل سافلین هستند، مگر کسانی که بذرايمان را در نهال خانهٔ دل کاشته، و با اعمال صالح آن را رشد داده، و از میوه‌های آن خود و دیگران بهره‌مند می‌شوند.

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۳۱. روایت مذکور با کمی تفاوت در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۲، ح ۵۸ نیز آمده است. متن آن حدیث چنین است: «الایمان بضع و سبعون، أو بضع و ستون شعبه، فافضلها قول لا اله الا الله و ادناها إمطة الأذى عن الطريق و الحياء شعبه من الایمان». روایت فوق با اندکی تفاوت در مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۹ نیز آمده است.



سؤال مهم: مخترعان و کاشفان بزرگ جهان با اختراعات و اکتشافات خویش خدمات بزرگی به بشریت کرده‌اند. مخترعی که داروی بیماری لاعلاجی را ساخته، کاشفی که نیروی برق را کشف کرده و تمام جهان را روشن کرده، کسی که هواپیما را اختراع کرده و سفرهای سه تا شش ماه حجّاج به مکه مکرمه را به سه ساعت تقلیل داده، و سایر مخترعان و کاشفان که هر کدام با اختراع و اکتشاف خود خدمت بزرگی به جامعه بشریت کرده‌اند، آیا در نزد خداوند پاداشی دارند؟

پاسخ: باید انگیزه مخترعان را از اختراعاتشان بررسی کرد. آیا هدف آنها رسیدن به شهرت بوده؟ یا مقصودشان کسب درآمد بیشتر بوده؟ یا انگیزه آنها خدمت به جامعه بشری بوده است؟ اگر به دنبال شهرت و اشتها در بین مردم جهان بوده‌اند که پاداش خود را گرفته و شهره آفاق شده‌اند. و اگر درآمد بیشتر آنها را وادار به اختراع و اکتشاف کرده، به گونه‌ای که ساختن دارویی که بیمار را از مرگ نجات می‌دهد، با ساختن بمبی که بی‌گناه و گناهکار را می‌کشد، برایشان فرقی نمی‌کرده، بلکه هر کدام که درآمد بیشتر داشته به سراغ آن می‌رفته، چنین اشخاصی هم به هدف خود رسیده‌اند.

این دو گروه طلبی از خداوند متعال ندارند، چرا که اعمال آنها صالح نبوده، و به آنچه می‌خواسته رسیده‌اند. اما گرو سوم، که هدفشان خدمت به جامعه بشری بوده، نه شهرت و درآمد، آنان عندالله مأجورند، و اجر و مزدشان در نزد پروردگار محفوظ است. هر چند چگونگی پاداش آنها را نمی‌دانیم، چرا که هم عملی مفید انجام داده، و هم نیتشان پاک و سالم بوده است. دلیل این مطلب آیاتی از قرآن مجید است: از جمله آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ بی‌شک خداوند اجر محسنین را ضایع نمی‌کند.^۱

مخترع و مکتشف و مبتکری که نه به انگیزه شهرت، و نه به هدف پول و ثروت، بلکه به منظور خدمت به بشریت دست به اختراع و ابتکار و اکتشافی می‌زند، مشمول

۱. توبه، آیه ۱۲۰.

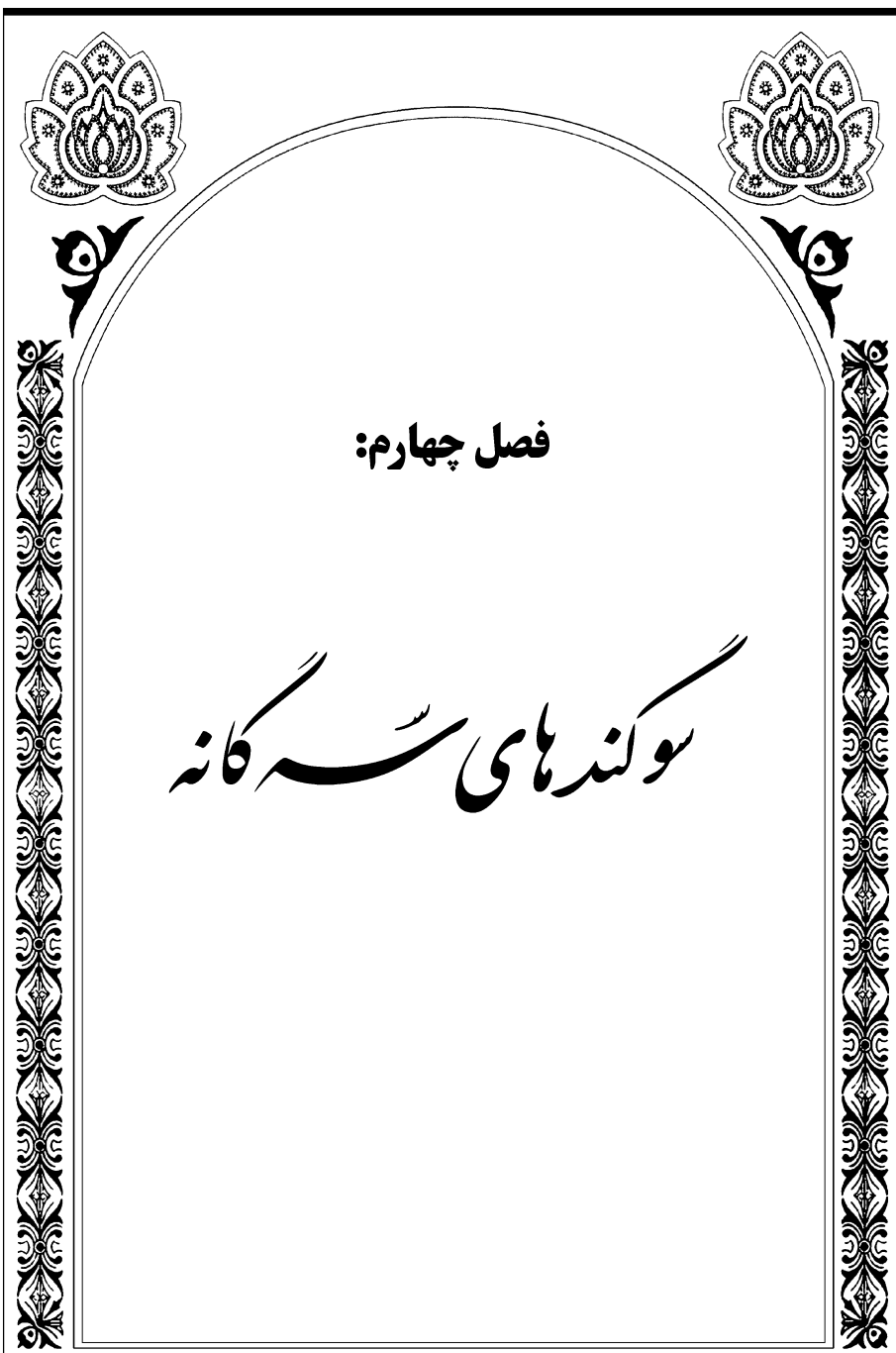


آیه شریفه است و پروردگار اجر و مزدش را می‌دهد.

سؤال: آیه شریفه «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ...»؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی!»، دلالت می‌کند که اعمال انسانهای بی‌ایمان هیچ ارزشی ندارد، بنابراین آیه فوق مخصوص افراد با ایمان است.

جواب: آیه مذکور ناظر به کفّاری است که به انگیزه شهرت و ثروت کاری انجام می‌دهند و شامل کسانی که هدفشان خدمت به جامعه بشری بوده (نه ثروت و شهرت) نمی‌شود. علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز نسبت به بعضی از محسنین و غیر مسلمانان انگشت نهاده شده، و در مورد اجر آنان سخن به میان آمده است. مثلاً حاتم طایی که به فقرا و نیازمندان کمک می‌کرد، و سفره احسانش برای همگان پهن بود، عندالله مأجور است.

خلاصه اینکه عمل صالح در نزد پروردگار بی‌پاداش نمی‌ماند، حتی اگر عامل آن غیر مسلمان باشد. بنابراین، برای پیاده کردن مضامین بلند این آیات باید بسوی ایمان مستحکم و عمل صالح گام برداریم و طئی این مسیر برای همه ممکن است، هر چند هر کس به اندازه استعداد و توانایی و سعی و تلاش و اخلاصش موفق خواهد شد.



فصل چهارم:

سوکندرمای سه‌گانه

۱. سوگندهای سوره بلد

همان‌گونه که در مباحث پیشین نیز بیان شد، سوگندهای قرآن از جهات مختلف، از جمله از نظر تعداد قسم‌ها متنوع است. در مباحث قبل پیرامون سوگندهای یازدهگانه، پنجگانه، و چهارگانه بحث شد. اینک به شرح و تفسیر سوگندهای سه‌گانه می‌پردازیم. قسم‌های سه‌گانه در شش سوره از سوره‌های قرآن آمده است؛ «بلد»، «صافات»، «مدثر»، «تکویر»، «لیل» و «العادیات» که از سوره بلد شروع می‌کنیم:

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ
﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾

قسم به این شهر مقدّس [= مکه]، شهری که تو در آن ساکنی، و قسم به پدر و فرزندش [= ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح]، که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنج‌هاست).

چرا سوگند به مکه؟

اولین سوگند از قسم‌های سه‌گانه سوره بلد، سوگند به شهر مکه است. چرا خداوند متعال به این شهر مقدّس قسم یاد کرده است؟ در پاسخ این سؤال دلایل متعدّدی ذکر شده است؛ از جمله:

۱. شهر مکه قدیمی‌ترین عبادتگاه و معبد جهان را در خود جای داده است.



عبادتگاهی که از زمان حضرت آدم علیه السلام محل عبادت عابدان بوده، و تا قیام قیامت خواهد بود. واقعاً هنگامی که انسان در گوشه‌ای از مسجد الحرام می‌نشیند، و به خانه کعبه می‌نگرد، و تاریخ گذشته را بخاطر می‌آورد، که هزاران پیامبر و پیروانشان برگرد این خانه چرخیده‌اند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت صدیقه طاهره و ائمه دوازده گانه علیهم السلام و اصحاب و یاران باوفای پیامبر بر دور آن طواف نموده‌اند، و اکنون می‌خواهد قدم جای قدمهای آنان بگذارد، و اشواط هفتگانه طواف را بجا آورد، انسان با این تفکر و اندیشه، در پوست خود نمی‌گنجد، و لذتی زاید الوصف سراسر وجودش را فرا می‌گیرد. آیا شایسته نیست به چنین شهری با این قدمت قسم یاد شود؟

۲. ممکن است خداوند متعال به خاطر اهمیت بنیانگذار خانه کعبه، حضرت شیخ الانبیا ابراهیم خلیل علیه السلام به شهر مکه قسم خورده باشد. عظمت معمار و بنای این معبد قدیمی موجب شده که خداوند متعال به آن سوگند یاد کند.

۳. از آنجا که دحو الارض در شهر مکه رخ داده، و بخاطر اهمیت این حادثه این شهر مقدس جایگاهی ویژه یافته، خداوند به آن سوگند یاد کرده است.

سؤال: دحو الارض چیست؟

پاسخ: دحو الارض از نظر معنای لغوی به معنای کشیده شدن زمین است. و منظور از آن در اینجا اینک: کره زمین در ابتدای خلقت و هنگامی که از سایر کرات جدا شد، تحت بارش بارانهای شدید و سیلابی قرار گرفت. پس از سپری شدن این دوران، و قطع بارانهای سیلابی، آبهای موجود بر روی کره زمین که سراسر آن را فرا گرفته بود و هیچ نقطه خشکی روی آن دیده نمی‌شد، تدریجاً در سوراخها و گودالهای زمین فرو رفت، و آهسته آهسته زمین از زیر آب خارج شد. اولین نقطه کره زمین که از زیر آب خارج شد، شهر مکه و مخصوصاً محل خانه کعبه بود.^۱ بدین جهت خداوند به این

۱. این حادثه مهم روز بیست و پنجم ذی القعدة رخ داد. بدین جهت در این روز نسبت به روزه گرفتن، ذکر و ←



شهر قسم یاد کرده است.

۴. علاوه بر نکات سه گانه فوق، می توان به نکته چهارمی که از خود آیات سورۀ بلد استفاده می شود اشاره کرد، و آن اینکه خداوند بخاطر سکونت پیامبر اسلام ﷺ در مکه معظمه به این شهر قسم یاد کرده است. زیرا عرب می گوید:

«شرف المكان بالمکین؛ شرافت مکان به کسی است که در آن سکونت دارد».

سرزمین مکه و حتی خانه کعبه در عصر جاهلیت مملو از بت و بت پرستان بود، و سراسر این باغ را علفهای هرزه فرا گرفته بود، اما باغبان توانا اراده کرده بود در میان این باغ مملو از علفهای هرز درختی تنومند و برومند پرورش دهد، تا میوه های آن در سراسر جهان و تا ابدیت برای تمام انسانها قابل استفاده باشد. او محمد را در میان همین مردم آفرید، و پرورش داد و سپس به پیامبری برگزید، و بخاطر وجود مبارکش به شهر مقدس مکه قسم یاد کرد.

کدام پدر و فرزند؟

دومین و سومین قسم در این سورۀ شریفه، سوگند به پدر و فرزند است. اما منظور کدام پدر و کدام فرزند است؟

مفسران عالیقدر قرآن، در اینجا نیز احتمالات متعددی مطرح کرده اند، که به دو نمونه قابل قبول تر آن اشاره می کنیم:

الف) منظور از والد حضرت ابراهیم علیه السلام، و منظور از ولد حضرت اسماعیل علیه السلام است. یعنی قسم به سرزمین مقدس مکه که محل سکونت پیامبر خاتم است، و سوگند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام که آن خانه را ساخته اند.

ب) منظور از والد و ولد، تمام پدران و فرزندان است. قسم به حضرت آدم و فرزندان او در طول تاریخ.

→ یاد خدا را به صورت دسته جمعی گفتن، و نماز و دعای خاص این روز را بجا آوردن، سفارش شده است. شرح این اعمال را در کتاب مفاتیح نوین، ص ۷۹۳، مطالعه فرمایید.

فلسفه سوگندهای سه گانه:

همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، انتخاب موضوعات خاص برای قسم، و آنچه بدان قسم خورده می شود، برای تحریک حس کنجکاوی بشر است، تا پیرامون آن اندیشه و تفکر و مطالعه بیشتری کند. بنابراین باید هم پیرامون شهر مقدس مکه، بویژه خانه کعبه، اندیشه و تفکر نماییم، و هم به خلقت نوع بشر که گل سر سبد هستی است، بیندیشیم.

سؤال: راستی چرا خداوند به نوع انسان قسم یاد کرده است؟

پاسخ: چون عجیب ترین مخلوق عالم هستی است، و لذا خداوند تنها پس از آفرینش انسان به خود آفرین گفت. دانشمندان درباره روح و جسم انسان و تک تک اعضای او کتابهای فراوانی نوشته اند. حتی یکی از دانشمندان پیرامون کوچکترین جزء زنده بدن انسان، یعنی سلول، چندین جلد کتاب که حدود پنج هزار صفحه دارد نوشته است. اما علیرغم تمام تلاشهایی که برای شناخت روح و جان انسان شده، یکی از دانشمندان کتابی به نام «انسان موجودی ناشناخته» به رشته تحریر درآورده، که نشان از پیچیدگی عجیب ساختمان جسم و روح بشر می دهد.

نزدیکترین موجود به انسان خود اوست؛ چرا انسان در اسرار وجودی خویش فکر نمی کند؟ از هنگامی که نطفه در رحم قرار می گیرد تا هنگام تولد را مطالعه کن، ببین چه غوغایی است. پس از آن دوران طفولیت، سپس دوران نوجوانی، و در پی آن دوران جوانی، سپس دوران بزرگسالی و کهنسالی و بازگشت به ضعف و سستی. در هر مرحله ای از این مراحل درسهای مهمی نهفته، که با تفکر و اندیشه قابل فراگیری است.

اینکه خداوند برای سوگند به پدر و فرزند از واژه «والد و ولد» استفاده کرده، در حالی که می توانست از واژه های معادل و هم مضمون بهره بگیرد، نشان می دهد که عنایتی روی مسأله ولادت و تولد داشته است. لهذا شایسته است در این مبحث سیری کوتاه در عالم جنین کنیم، چرا که مطالعه دوران جنینی و جنین شناسی یک دوره درس خداشناسی است.



دنیای عجیب جنین:

خداوند متعال در آیه ۶ سورة زمر می فرماید:

«﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانَزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾؛ او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گِل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!».

ظلمات ثلاث چیست؟

اکثر مفسرین و شاید تمام آنان، معتقدند که منظور از ظلمت اول «پوست شکم مادر» است. و ظلمت دوم که در درون شکم مادر قرار دارد «رحم» است. و ظلمت سوم که در درون رحم جای می گیرد «مشیمه» است؛ مشیمه پوست محکمی است که روی جنین کشیده شده، و در درون آن مایع لزجی است که جنین در درون آن شناور است. زیر اعضای جنین آن قدر لطیف و نرم است که اگر روی هم قرار گیرد آسیب می بیند و لهذا در آن آب مخصوص شناور، و در حالت بی وزنی است، به گونه ای که حتی اگر مادر به زمین بخورد معمولاً صدمه ای جنین را تهدید نمی کند. خداوند جنین را در این ظلمات ثلاث از قطره ای آب به نام نطفه خلق کرد؛ ﴿قَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

نقاشان هر قدر ماهر و چیره دست باشند روی آب نمی توانند نقش بزنند؛ بلکه باید صفحه ای در اختیار داشته باشند؛ چه از کاغذ باشد، یا آهن، یا سنگ، یا چوب یا مانند آن. علاوه بر این نیاز به نور کافی دارند، آنها هرگز نمی توانند در تاریکی و ظلمات اثر بدیع و شگفتی خلق کنند.



اما بزرگ نقاش عالم هستی، بر روی یک قطره آب، و بدون استفاده از نور، بلکه در تاریکی مطلق و ظلمات ثلاث، عالیتین، زیباترین و بهترین نقشها را زده است. آری! او نقش بر آب زده، آن هم نقشی پایدار و ماندگار. آیا چنین نقاش و خالق نباید به خویشتن آفرین گوید؟

این همه سوگند برای چه؟

سؤال: پس از آنکه معانی قسم‌های سه گانه، و مصادیق آن روشن شد، و به گوشه‌ای از اهمیت و شگرفی آن مضامین اشاره‌ای داشتیم، حال باید ببینیم خداوند برای تذکر و توجه دادن به چه موضوع مهمی، این سوگندها را یاد کرده است؟

جواب: آیه شریفه زیر پاسخ این سؤال را می‌دهد. توجه کنید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛ سوگند به شهر مقدس کعبه، که مسکن و مأوای رحمة للعالمین است، و قسم به حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل، و سوگند به حضرت آدم و فرزندانش، که ما انسان را در رنج و زحمت و سختی و مشقت آفریدیم.

کلمه «کبد» در اصل به معنای بیماری خاصی است که به انسان دست می‌دهد، سپس به کبد او سرایت می‌کند؛ ولی بعداً به هر درد و رنجی اطلاق شده است. یعنی ای انسانها! اگر تصور می‌کنید که زندگی دنیا بدون مشکل و زحمت و ناراحتی است، این فکر اشتباهی است. آدمی در گذران زندگی با مشکلات فراوانی روبرو می‌شود، لذا در سراسر جهان انسانی را نخواهید یافت که مشکلی نداشته باشد.

نقل می‌کنند که در زمانهای گذشته شخصی دچار بیماری افسردگی^۱ شده بود، و

۱. بیماری افسردگی از بیماریهای سخت و ناراحت کننده‌ای است که متأسفانه در عصر و زمان ما فراوان است، و علل و عوامل مختلفی دارد. از جمله مهمترین علل آن فقدان یا ضعف ایمان است. کسی که ایمان قوی و مستحکمی دارد، محال است دچار چنین بیماری شود، و در نتیجه دست به خودکشی بزند. این ادعای ما نیست بلکه مستند به آیات قرآن مجید است؛ لذا در آیه ۶۴ سوره یونس می‌خوانیم: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى



روز به روز بیماری‌اش بدتر می‌شد. حکیمی به او گفت: «اگر فرد بی‌غم و غصه‌ای را بیابی، و پیراهنش را بگیری و بر تن کنی، بیماری‌ات بهبود می‌یابد».

اطرافیان بیمار دست به جستجو و تفحص در بین بستگان و همسایگان و آشنایان و دیگر همشهریان زدند، اما با هر کس گفتگو می‌کردند او را دارای غصه و مشکلی می‌یافتند. به ناچار دامنه تحقیقات را به خارج از شهر، به روستاها و بیابانها کشاندند، و شب و روز مشغول پرس و جو از این و آن شدند. اما هر چه بیشتر تلاش می‌کردند، نتیجه‌ای نمی‌گرفتند، و کم‌کم گرد و غبار یأس و ناامیدی چهره آنها را فرا گرفت، تا اینکه روزی در بیابان چوپانی را دیدند که شاد و خوشحال مشغول نواختن نی و رقص و شادمانی است. برق امید در چشمانشان درخشید، به نزد او رفتند و از غم و غصه و مشکلاتش پرسیدند. او نه مشکل همسر داشت، نه مشکل فرزندان، نه مشکل همسایه، نه مشکل اداری، نه مشکل مسکن، نه مشکل بیماری، نه مشکل بدهی، و نه هیچ مشکل دیگر. گفتند: ما نیاز به پیراهن تو داریم، که بر تن بیمارمان کنیم تا شفا یابد. گفت: متأسفانه پیراهن ندارم! بیمار افسرده دل هنگامی که فهمید در دنیا هیچ انسان بی‌مشکلی را نمی‌توان پیدا کرد بر افسردگی خود غلبه کرد و با اطلاع از ناملایمات و مشکلات دیگران، افسردگی خود را فراموش کرد. این قصه چه واقعی باشد یا یک افسانه، در هر حال حاکی از حقیقت انکارناپذیری است که آیه شریفه به آن اشاره دارد؛ و آن اینکه: تمام انسانها دارای رنجها و ناراحتیها و مشکلاتی هستند. و خداوند برای توجّه دادن ما به این حقیقت سوگندهای سه گانه را یاد کرده است.

فلسفه رنجها و بلاها و مشکلات:

سؤال: فلسفه این همه رنج و زحمت و مشکلات، که نوع بشر با آن گلاویز است،

→ **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ**؛ افراد با ایمان در دنیا و آخرت خوشحال و شادمانند (و دچار افسردگی نمی‌شوند) چون در برابر مشکلات و ناملایمات و سختیها، صبر و مقاومت و شکیبایی را پیشه خویش می‌کنند، و در عین بیماری و سختی شاکر هستند. بنابراین مهمترین درمان افسردگی تقویت ایمان آنان است.



چیست؟ زلزله‌ها، سونامی‌ها، طوفانهای کاترینا و ریتا، بیماریهای سخت و صعب العلاج، صاعقه‌ها، و دیگر حوادث سخت که انسان را به رنج و زحمت می‌اندازد، چه پیامی برای بشر دارد؟

پاسخ: این بلاها و مشکلات فلسفه‌های گوناگونی دارد که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بیدار کردن انسان از خواب غفلت

اگر این مشکلات نبود، غالب مردم در خواب غفلت عمیق فرو رفته، و خدا و دین و پرستش و بندگی را فراموش می‌کردند، و از این ناحیه ضربه مهم و مهلکی می‌خوردند.^۱ با این همه مشکلات باز هم افراد زیادی غافلند، اگر این مشکلات نبود غفلت تا کجا پیشروی می‌کرد؟

آدمی هنگامی که دورنمای زیبای زندگی بعضی از مردم را می‌بیند، تصور می‌کند که آنان غرق در نعمت و آسایش و آرامش هستند، و هیچ مشکلی ندارند. اما هنگامی که وارد زندگی آنها می‌شود، شاهد مشکلات متعددی می‌گردد، که حاضر نیست آن زندگی به ظاهر زیبا را در مقابل آن مشکلات بدست آورد. به داستان زیر توجه کنید: شخص فقیری همسایه ثروتمندی بود، که تمام امکانات یک زندگی مرفه را در اختیار داشت. این شخص که دورنمای زندگی همسایه‌اش را می‌دید، و از مشکلات او خبر نداشت، همواره افسوس چنان زندگی را می‌خورد. تا اینکه روزی به مناسبتی او را برای ضیافت شام دعوت کردند. شخص فقیر، که منتظر چنین دعوتی بود برای زمان موعود لحظه شماری می‌کرد. شب موعود فرا رسید. زنگ خانه همسایه را زد،

۱. خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره روم می‌فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضُ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ فساد در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (بسوی حق) باز گردند!؛ چنین مشکلات و بلایای که انسان را بسوی خدا باز می‌گرداند، و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند، در حقیقت بلا نیست بلکه رحمت و نعمت است. همان‌گونه که داروی تلخ طبیب، هر چند در ظاهر تلخ و ناگوار است، اما در حقیقت عامل شفا و سلامتی است.



در باز شد، وارد حیاط شد. عجب حیاط بزرگ و با صفایی. انواع درختان و گلها حیاط همسایه را همچون بهشت مصفا کرده بود. در حالی که با حسرت به گلها و گیاهان و درختان و ماشینهای متعددی که در حیاط پارک شده بود نگاه می کرد، به سمت سالن غذاخوری هدایت شد. میز و صندلی های بسیار شیک و زیبا، در یک سالن بزرگ با دکورهای قشنگ و متعدد، و انواع غذاهای خوشمزه که نام بعضی از آنها را نمی دانست، و برخی از آنها را برای اولین بار می دید روی میز غذاخوری چیده شده بود. میهمانهای دیگر نیز آمدند. هنگام غذا خوردن رسید. دستور داده شد غذای مخصوص صاحب خانه را بیاورند. او که از این همه غذا مات و مبهوت شده بود، منتظر بود که غذای مخصوص چیست؟ ناگهان مشاهده کرد که ظرف حاوی تکه نان نیمه سوخته ای را جلوی صاحب خانه نهادند! آری اشتباه نمی کرد. صاحب خانه بخاطر مرض قند و مشکل دیابت، از آن همه غذای متنوع و خوشمزه محروم بود، و فقط می توانست آنها را نگاه کند و حسرت ببرد، و باید به همان نان نیم سوخته قناعت کند. هنوز نان نیم سوخته اش را نخورده بود که هنگام تزریق انسولین فرا رسید، او را برای تزریق انسولین بردند! شخص فقیر که این درد بی درمان و آن صحنه دردآور را دید، خداوند را بر نعمت سلامتی اش شکر کرد، و دیگر هرگز افسوس زندگی همسایه اش را نخورد. زیرا او حتی برای یک روز حاضر نبود سلامتی اش را در مقابل تمام آن زندگی مرفه معاوضه کند.

نتیجه اینکه زندگی بدون مشکل وجود ندارد، و انسان نباید به دنبال چنین زندگی باشد، بلکه با قبول این حقیقت که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» باید خود را با مشکلات تطبیق دهد، و راه مقابله با آنها را فرا گیرد، تا بر ناملايمات غلبه کند.

«تهامی» یکی از شعرای زبردست عرب، که مرحوم علامه امینی رحمته الله از اشعار او در کتاب «شهداء الفضيله» استفاده کرده، شعری دارد که شعر او به عنوان بهترین مرثیه انتخاب شده است.

این شاعر توانا و با ذوق، فرزند رشیدی داشت که او را در ایام جوانی از دست داد.



شاعر مورد بحث که علاقه فوق العاده‌ای به جوانش داشت و در مرگ او می‌سوخت، تمام استعدادش را بسیج کرد و بهترین مرثیه را در سوگ فرزندش سرود. مرثیه او با این بیت آغاز می‌شود:

حکم المنية في البرية جاری ما هذه الدنيا بدار قراری
طبع علی کدر وانت تریدها صفواً علی الاقدار و الاقدار...

حکم مرگ درباره همه مردم بدون استثنا جاری است، و این دنیا جای قرار و آرامش نیست. طبیعت دنیا کدورت و زحمت و سختی است، چطور شما انتظار دارید که صاف و با صفا باشد.

آن کس که در دنیا به دنبال زندگی بی‌رنج و زحمت و سختی می‌گردد، بسان کسی است که به درون استخر پر از آب رفته، و در زیر آبها به دنبال آتش می‌گردد. این شاعر دلسوخته در حقیقت همان آیه شریفه را در قالب شعر ریخته است. نتیجه اینکه زندگی دنیا آمیخته با سختیها و مشکلات است، و انسان نباید به دنبال زندگی عاری از رنج و زحمت باشد، بلکه باید با مشکلات کنار آید و راه مبارزه با آنها را فراگیرد، و مشکلات او را از خواب غفلت بیدار کند.

۲. تقویت روح و جسم انسان

انسانهای راحت طلب و نازپرورده در دنیا و آخرت به جایی نمی‌رسند.
به قول شاعر:

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
ولی آنان که در زیر کوه مشکلات پرورش یافته‌اند به جایی می‌رسند. بدین جهت مولای متقیان فرمود: «آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر، اما درختان کناره جویبار را پوست نازک‌تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است»^۱.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.



۳. مشکلات خود ساخته

بسیاری از مشکلات و ناملایماتی که گرفتار آن هستیم ساخته و پرداخته خود ماست. قرآن مجید در آیه ۷۹ سوره نساء در این رابطه می فرماید:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»؛ (آری!) آنچه از نیکیها به تو می رسد، از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می رسد، از سوی خود توست».

از آنجا که مقدمات و زمینه های خوبیها را پروردگار فراهم می کند، بدین جهت خداوند نیکیها را به خود اسناد می دهد. و چون مشکلات و سختیها بر اثر سوء اختیار خود ماست، و لهذا آنها را به خود ما نسبت می دهد. مثلاً انسانی که بدون مطالعه کافی، و بی آنکه با کسی مشورت نماید، کار و کسبی فراهم می کند و پس از مدتی بر اثر کم تجربگی، و ناآگاهی به فنون کار ورشکست می شود، و فریاد اعتراضش گوش فلک را کر می کند، مشکل این شخص از سوء تدبیر و اندیشه خود او نشأت گرفته است، و لذا نباید جز خویشتن کسی را ملامت کند.

یکی از بلاهای دامنگیر بشر، مخصوصاً در مناطق زلزله خیز، مشکلات و خسارات ناشی از زلزله است. زلزله ای که چند سال پیش در بم آمد متأسفانه ۴۰ هزار کشته بر جای گذاشت، و هنوز پس از چندین سال آثار آن از بین نرفته است، اما مشابه همان زلزله بلکه با شدت بیشتر در کشور ژاپن به وقوع پیوست، ولی تلفات آن از انگلستان دست تجاوز نمی کرد. چرا؟ بخاطر اینکه آنها پیش بینی چنین حوادثی را می کنند، و بر اساس آن ساختمانهای مستحکمی می سازند، که در برابر زلزله مقاوم هستند. اگر در کشور ما، بودجه این همه سمینارها و مسافرتها خارجی و مانند آن، که بسیاری از آنها غیر ضروری است، صرف بناها و استحکام ساختمانها گردد، بدون شک شاهد این همه تلفات جانی و مالی زلزله های مختلف نخواهیم بود. راستی زلزله تهران که هر از چندی پیرامون آن سخن گفته می شود، اگر بوقوع پیوندد، چه فاجعه عظیمی رخ خواهد داد؟



نتیجه اینکه برخی از بلایا و مشکلات قابل پیشگیری است، اما با سوء تدبیر خود ما بوقوع می پیوندد.

۴. نتیجه گناهان

به شهادت قرآن مجید، و حوادث تاریخی و تجربیات عینی، بخشی از مشکلات و رنجها و بلایا، نتیجه گناهان و معصیتهاست، که در همین دنیا دامگیر ما می شود. به چند نمونه از آیات قرآن مجید که دلالت بر این مطلب دارد توجه فرمایید:

(الف) در آیه شریفه ۳۰ سوره شوری می خوانیم:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»؛ هر مصیبتی به شما می رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!.

طبق آیه فوق، خداوند متعال در دنیا تنها مجازات برخی از گناهان را دامگیر ما می کند، نه همه آن را.

(ب) در آیه ۳۶ سوره روم نیز آمده است:

«وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ»؛ و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، از آن خوشحال می شوند؛ و هر گاه رنج و مصیبتی بخاطر اعمالی که انجام داده اند به آنان برسد، ناگهان مأیوس می شوند!.

هنگامی که حادثه ای برای انسان رخ می دهد، باید به گذشته اش برگردد و افکار و اعمال و کردار خود را به مطالعه بنشیند که با کنکاش در گذشته غالباً سرنخ هایی یافته، و متوجه می شود که فلان کار خطا را مرتکب شده و در نتیجه گرفتار فلان مشکل گردیده است.

(ج) خداوند متعال در آیه ۴۹ سوره مبارکه مائده می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»؛ و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد آنان را به خاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.



این مجازاتها که نتیجه گناهان انسان است گاه به صورت بلایای طبیعی، گاه به شکل سلب توفیق، گاه در چهره قساوت قلب، و گاه به اشکال دیگر جلوه می نماید. برخی از زوآر خانه خدا را مشاهده کردم که علیرغم اینکه سفر اول آنها بود از زیارت کعبه مقدّس هیچ لذّتی نمی بردند، و این سفر معنوی کمترین تأثیر و تغییری در آنها ایجاد نکرده بود! چرا که گذشته آنها پرورنده سیاهی را تشکیل داده بود که حاصل آن سلب توفیق و قساوت قلب بود.

۵. بازگشت بسوی خدا

خداوند برای اینکه بندگان را به در خانه اش آورد، و به آنها محبّت کند، و رحمتش را شامل حالشان گرداند، گاه آنان را مبتلا به مشکلاتی می کند.

در آیه شریفه ۹۴ سوره اعراف می خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّغُونَ»؛ و

ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و بسوی خدا) باز گردند و تضرّع کنند!.

و این در حقیقت همان قاعده لطف است که در علم کلام و اصول عقاید به آن استدلال می شود. یعنی خداوند متعال زمینه های هدایت مردم را به سمت صراط مستقیم فراهم می سازد و مقدمات آن را فراهم می گرداند.

در روایات اسلامی آمده است که در آستانه قیام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مردم گرفتار مشکلات عظیم و مهمی می شوند، به گونه ای که دستشان از همه جا کوتاه، و امیدشان از همه جا قطع می گردد.^۱ تا مردم بدانند عالم اسباب عالم کوچکی است، و مهم، مسبب الاسباب است. اگر او اراده کند مقتدرترین دولتهای عالم علیرغم همه پیشرفتی که در صنعت و دیگر زمینه ها داشته، در مقابل طوفان کاترینا و ریتا عاجز و ناتوان خواهد شد. به گونه ای که گویا همانند انسان های ما قبل

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب التمهیص والامتحان، ح ۳ و ۶.

تاریخ در برابر چنین حادثه‌ای بی‌دفاع است. آری! خداوند متعال برای اینکه بشر را به آغوش خود باز گرداند، او را دچار بلاها می‌کند.

۶. بلایا برای آزمایش

در حال عادی هر کس ادعایی دارد. به عنوان مثال می‌گوید: «اگر جنگ بود جان و مالم را فدا می‌کردم». اما هنگامی که جنگ هشت ساله رخ داد جوانان مخلص و فداکار از مدعیان تو خالی جدا شدند. کسانی که قادر بر حضور در جبهه نبودند، از دریغ مال و ثروت خویش دریغ نکردند، هر چند مدعیانی بودند که در این جهت نیز رو سیاه شدند. شاعر گوید:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هر که در او غش باشد
این مطلب در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره نیز آمده است. توجه کنید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم، و بشارت ده به استقامت کنندگان».

آری! یکی از علل و فلسفه‌های بلایا و رنجها و زحمات و مشکلات، آزمایش و امتحان است.

۷. مشکل ظاهری و نعمت واقعی

برخی از مشکلات در ظاهر مشکل و بلا، و در حقیقت نعمت و رحمت است، که بواسطه کوتاهی فکر آن را نعمت ندانسته، بلکه نعمت می‌شماریم. همانند بچه شیرخواری که پس از پایان دوران شیرخوارگی مادر او را از شیر می‌گیرد. شیری که هم غذای بچه بوده و هم داروی او محسوب می‌شده، و هم جنبه نوشیدنی برای او داشته، و هم احساسات و عواطف مادر از طریق آن به وی منتقل می‌شده، و خلاصه همه چیز او بوده است. مادر او را از شیر می‌گیرد و پدر هم به او کمک می‌کند. مادر گاه



چیزهای تلخ و بد مزه‌ای به نوک پستانش می‌زند تا اگر نوزاد هوس خوردن شیر کرد، با خوردن آن چیز تلخ و بد مزه پستان را رها کند. این کودک شیرخوار اگر زبان داشت می‌گفت: ای مادر بی رحم و ای پدر سنگدل! چرا مرا از شیری که تمام هستی‌ام در آن است محروم می‌کنید؟! اما او نمی‌داند که این کار پدر و مادر به نفع اوست، زیرا اگر از شیر گرفته نشود دوران تکامل پس از شیرخوارگی اش سپری نمی‌گردد. بنابراین، این کار نعمتی است که در ظاهر مشکل بزرگی جلوه می‌کند.

خداوند متعال در آیه ۲۱۶ سوره بقره به این مطلب اشاره کرده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد، در حالیکه برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

باید از خداوند بخواهیم که قدرت تشخیص مشکلات از نعمتها را به ما عنایت فرماید.

۲. سوگندهای سوره صافات

سوره صافات دومین سوره‌ای است که حاوی قسم‌های سه گانه است. توجه فرمایید:

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾ فَالزَّجَرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾ فَالتَّلَايَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾
إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشْرِقِ ﴿٥﴾

سوگند به (فرشتگان) صف کشیده (و منظم)، و (قسم) به نهی کنندگان (و بازدارندگان)، و (سوگند) به تلاوت کنندگان پیاپی آیات الهی که معبود شما یگانه است؛ پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرقها.

تفاوت سوره‌های مکی و مدنی:

سوره صافات از جمله سوره‌های مکی است. سوره‌هایی که در مکه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده را سوره مکی، و آنچه در مدینه بر آن حضرت نازل گشته را سوره‌های مدنی می‌گویند. بیش از هشتاد سوره از سوره‌های قرآن مجید مکی و بقیه مدنی است. دو تفاوت مهم بین سوره‌های مکی و مدنی وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم:



۱. تفاوت محتوایی

سوره‌های مکی غالباً دربارهٔ مبدأ، معاد، توحید، خداشناسی، صفات خدا، قیامت، بهشت، جهنم، عالم برزخ و مانند آن سخن می‌گویند. و به تعبیر دیگر به اصلاح اعتقادات مسلمانان پرداخته و این کار مقتضای عقل و حکمت و قاعدهٔ لطف است. زیرا دوران پیامبری پیامبر اسلام ﷺ در مکه، دورهٔ سازندگی زیربناهای اعتقادی است. بدین جهت طبق روایتی تمام تلاش آن حضرت در مدت ده سال مکه تبلیغ شعار لا اله الا الله بود. همهٔ زحمتهای، شکنجه‌ها، محرومیتهای، محاصره‌ها، سرزنش‌ها، تهمتهای و تحمّل سایر مشکلات برای جا انداختن این شعار اساسی و بنیادی بود. اما سوره‌های مدنی چنین هدفی را پی نمی‌گیرد، بلکه به مسائل اجتماعی، اخلاقی، احکام، آداب، جنگ و صلح، فروع دین و اموری که مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است، می‌پردازد.

۲. تفاوت شکلی

آهنگ و چینش سوره‌های مکی کوتاه و کوبنده است. یعنی آیات آن کوتاه و لحن آیات داغ و کوبنده است، برخلاف سوره‌های مدنی که آیاتش طولانی و لحن آیات آن ملایمتر است؛ و این یکی از ابعاد فصاحت و بلاغت قرآن مجید به شمار می‌رود. به تعبیر دیگر، خداوند متعال آیات را به تناسب اوضاع و شرایط نازل کرد؛ در مکه که پیامبر اسلام ﷺ با مشرکان و دشمنان اسلام درگیری و برخورد بیشتری داشت، آیات کوبنده و کوتاه نازل می‌شد، ولی در مدینه که بیشترین برخورد پیامبر ﷺ با مسلمانان بود لحن آیات تغییر کرد، لحنی نرم و ملایم و آیاتی نسبتاً طولانی و بلند. برای اثبات این مطلب سورهٔ صافات را، که از سوره‌های مکی است، با سورهٔ بقره که از سوره‌های مدنی است مقایسه‌ای کوتاه می‌کنیم:

سورهٔ صافات که ۱۸۲ آیه دارد تنها هفت صفحه است، اما سورهٔ بقره که ۴۸ صفحه از قرآن را فرا گرفته، ۲۸۶ آیه دارد؛ یعنی تعداد آیات سوره بقره دو برابر آیات سوره



صافّات هم نیست، امّا تعداد صفحات این سوره مدنی تقریباً هفت برابر سوره صافّات است. و این نشان می‌دهد که آیات سوره بقره نسبت به سوره صافّات طولانی‌تر است. سایر سوره‌های مدنی نیز چنین هستند. نتیجه اینکه سوره‌های مکی پیرامون مبدأ و معاد سخن می‌گوید، امّا سوره‌های مدنی به مسائل دیگری می‌پردازد. علاوه بر این، آیات سوره‌های مکی کوتاه و کوبنده، امّا آیات سوره‌های مدنی بلند و ملایم‌تر است.

تفاسیر سه گانه، برای سوگندهای سه گانه:

قبل از بیان تفاسیر سه گانه، لازم است معنای سه واژه‌ای که به آن سوگند یاد شده، بیان شود.

۱. «صافّات» این کلمه به معنای صف کشیدگان است، و «صفاً» به معنای صفوف منظم.

۲. «زاجرات» به کسانی گفته می‌شود که جلوی مشکلات و مفسد را می‌گیرند.

۳. «تالیات» کسانی هستند که پیوسته ذکر خدا را بر لب جاری می‌سازند.

تفسیر اوّل: فرشتگان

طبق این تفسیر، که غالب مفسّران آن را انتخاب کرده‌اند، خداوند متعال به سه گروه مختلف از فرشتگان سوگند خورده است:

۱. فرشتگانی که صف کشیده‌اند، و در صفوفی منظم آماده انجام مأموریت‌های الهی هستند، چرا که خداوند فرشتگان فراوانی دارد که در گروه‌های متعدّدی آماده انجام وظایف خویشند.

سؤال: مگر نه اینکه خداوند هر کاری را اراده کند، آن کار بوقوع می‌پیوندد ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ پس چه نیازی به فرشتگان مختلف، که مأموریت‌های

۱. مضمون آیه مذکور در آیات متعدّدی به چشم می‌خورد، ولی آیه مذکور آیه ۸۲ سوره یس است.



پروردگار را انجام دهند؟

پاسخ: برای خداوند انجام هر کاری بدون واسطه کار سهل و آسانی است، اما برای اینکه عظمت و جبروت و بزرگیش را به ما بفهماند، عالم اسباب را چیده، و کارها را از طریق اسباب انجام می‌دهد. او می‌توانست نطفهٔ مرد را پس از جای گرفتن در تخمک زن بلافاصله تبدیل به جنین کاملی کند تا زن زایمان نماید، اما مراحل مختلف جنین و رشد تدریجی آن را در نظر گرفت، تا انسان به عظمت آفرینش و ولادت کودک آشنا گردد، و بر پیشگاه خالق آن سر تعظیم فرود آورد. بدین جهت فرشتگان فراوانی آفرید، تا برخی از آنان مأمور عبادت پروردگار باشند. عبادت کنندگانی که بعضی از آنان از ابتدای خلقت تا انتهای آن فقط در سجده‌اند، و تمام این زمان طولانی را در یک سجده به سر می‌برند! و برخی از آنها فقط در رکوعند و تمام عمر عالم هستی را به یک رکوع سر می‌کنند! و خلاصه مأموران عبادت هر کدام به شکلی عبادت می‌کنند، تا انسان ناسپاس به عبادات محدود و نمازهای ناقص خود مغرور نشود، و تصور نکند که خداوند نیازی به عبادات او دارد. خداوندی که به عبادت فرشتگان نیازی ندارد، قطعاً نیازی به عبادت انسانها ندارد؛ اما برای تربیت خود انسان به او دستور انجام برخی از عبادات را داده است. عده‌ای دیگر مدبّرات امرند، و به تدبیر امور می‌پردازند. و طایفهٔ سوم مأمور ابلاغ وحی الهی به پیامبران و انبیا هستند، و گروهی نیز صف کشیده‌اند و آمادهٔ انجام دستورات پروردگار هستند.

آری! فرشتگانی که مأمورین گوش به دستور و چشم بر فرمان هستند، شایستگی آن را دارند که قسم به آنها یاد شود.

۲. فرشتگانی که حالت بازدارندگی دارند، و محافظ و مراقب انسانها محسوب می‌شوند. از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که فرشتگان بسیاری هستند که از بندگان با ایمان پروردگار مراقبت نموده، آنها را از لغزش و خطرات نجات می‌دهند. این مطلب مخصوصاً با توجه به اینکه انسان در معرض وسوسه‌های شیطان است، جالب است. یعنی خداوند همان‌گونه که انسان را در معرض فریب و القائات شیطان



قرار داده، به همان شکل مورد تأیید و حفاظت فرشتگان نیز قرار داده است. و جالبتر اینکه موارد استعمال کلمه «الملائکه» در قرآن مجید، مساوی با استعمال کلمه «الشیطان» است. مساوات در تکرار این دو کلمه، رمز و راز و حساب و کتابی دارد، و مطالعه بر روی آمار و ارقام و حسابهای عددی قرآن می تواند حقایقی را فاش نماید. به چند نمونه از آیاتی که دلالت بر مراقبت و محافظت و نصرت فرشتگان نسبت به افراد با ایمان دارد توجه کنید:

الف) خداوند رحیم در آیه ۳۰ سوره فصلت می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!». آری! ملائکه بر مؤمنان با استقامت نازل می شوند، و به یاری آنها می شتابند. مؤمنان هر چند ملائکه را نمی بینند، اما امدادهای غیبی آنها را درک می کنند. آیه شریفه دلالت دارد که جمعی از فرشتگان مأمور امداد رسانی به مؤمنینی هستند که دارای دو ویژگی باشند: نخست اینکه به پروردگار خویش و وعده های او ایمان داشته باشند، و دیگر اینکه در راه حفظ و تبلیغ ایمان خویش مقاومت کنند.

ب) در آیه ۵ سوره شورا می خوانیم:

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند؛ آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است».

یکی از افتخارات مؤمنان این است که فرشتگان برای آنها استغفار می کنند. طبق آیه فوق، نصرت و یاری فرشتگان از طریق استغفار شامل حال افراد با ایمان می شود؛ یعنی آنها با استغفار عذاب را از انسانهای مؤمن باز می دارند.



(ج) در آیه ۱۱ سوره رعد صفت بازدارندگی فرشتگان بدین صورت ترسیم شده است:

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند».

فرشتگان محافظ همواره از انسان مراقبت و نگهداری می‌کنند. راستی بچه‌های کوچک و کودکان شیرخوار یا تازه از شیر گرفته شده، که خطرات متعددی آنها را تهدید می‌کند، چگونه از میان طوفان حوادث سالم عبور می‌کنند؟ اگر یک نیروی محافظ الهی همواره مراقب آنها نباشد جان به سلامت نخواهند برد.

خلاصه اینکه عده‌ای از فرشتگان بازدارنده هستند، بازدارنده خطرات و بلاها و مشکلات و عذابها از مؤمنان، خداوند به این دسته از فرشتگان قسم خورده است.

۳. فرشتگانی که حاملان وحی الهی هستند، و آن را به پیامبران و انبیای الهی نازل می‌کنند، و خود نیز دائماً در حال ذکر و تسبیح و تقدیس پروردگارند.

نتیجه اینکه طبق تفسیر اول، منظور از «صافات» و «زاجرات» و «تالیات» سه گروه از فرشتگانند، که هر کدام مأموریت ویژه‌ای دارند، و بخاطر اهمیت خاصی که مأموریت آنها دارد، خداوند به این سه گروه از ملائکه سوگند یاد کرده است.

تفسیر دوم: رزمندگان اسلام

معتقدین به نظریه دوم، سوگندهای سه گانه را به رزمندگان اسلام تفسیر کرده‌اند. «صافات» رزمندگانی هستند که در صفوف منظم و حساب شده به سمت جبهه حرکت کرده، و در راه خداوند با دشمن به نبرد می‌پردازند.

و «زاجرات» اشاره به رزمندگانی است که موانع را از سر راه عقب می‌زنند، و به صفوف دشمن و خط مقدم سپاهیان اهریمن نزدیک و با آنها درگیر می‌شوند.

و «تالیات» حاکی از رزمندگانی است که در حال مبارزه نام خداوند را همواره بر



زبان جاری می سازند، و پیروزی را از جانب او می دانند، و شعار آنان ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱ است.

خداوند به رزمندگانی که دارای صفات و ویژگیهای مذکور هستند قسم خورده است. ما در طول هشت سال دفاع مقدس و جنگ تحمیلی، شاهد بروز و ظهور صفات سه گانه فوق در رزمندگان دلیر و شجاعی بودیم که جز رضایت پروردگار چیز دیگری آنها را آرام نمی کرد. دلاورمردانی که در حریم قلبشان کسی و چیزی جز او لانه نمی کرد. رزمندگانی که علیرغم نابرابری توان نظامی با دشمن تا دندان مسلح، در صفوفی منظم و دست در دست یکدیگر، به سمت جبهه ها حرکت می کردند، و تمام موانع ایدایی دشمن را علیرغم تمام نوآوریها و پیشرفتی که داشت برطرف می کردند، و با یاد و نام پروردگار، و توسل به اولیاء الله بی مهابا به قلب دشمن می زدند، و به ﴿إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾^۲ می رسیدند.

زمزمه های شب جمعه، زیارت عاشورا، دعا و توسل، نمازهای شب و حتی شوخیهای شب حمله برای کسانی که مرگ را در چند قدمی خود می دیدند، تفسیری جز عشق آنها به پروردگار، و شوق آنها برای رسیدن به محبوب نداشت. خلاصه اینکه طبق تفسیر دوم منظور از گروههای سه گانه رزمندگان هستند.

تفسیر سوم: علما و دانشمندان

گروه دیگری از مفسران، سوگندهای مذکور را به علما و دانشمندان تفسیر کرده اند. سوگند به علما و دانشمندی که در صفوف مختلف برای خدمت به جامعه انسانی صف کشیده اند. قسم به دانشمندی که شیاطین را از جامعه انسانی دور کرده، و خط و رسم شیطان صفتان را نابود می سازند، و بدین وسیله مردم را از شرّ و سوسه ها و توطئه های آنها حفظ می کنند. سوگند به علمایی که همواره به یاد خدا هستند و نام او

۱. آل عمران، آیه ۱۲۶.

۲. توبه، آیه ۵۲.

را بر لب دارند.

پیام آیات سه گانه طبق تفسیر سوم این است که عالم و دانشمند نباید خاموش و ساکت باشد، بلکه باید سخنور و گویا باشد، و آنچه را می داند در اختیار مردم نهاده و به هدایت خلق الله بپردازد. باید از سلاح قلم استفاده کند و پاسخ شبهات شبهه افکنان را داده، و جوانان مسلمان را از گمراهی نجات دهد. به تدریس بپردازد و علومی را که از گذشتگان فرا گرفته به آیندگان منتقل نماید. عالم باید در مقابل کژی ها و شرور و آفات معنوی و دینی سکوت اختیار نکند، بلکه با تمام توانش با آن بجنگد و علم و آگاهی خویش را ابراز نماید.

مقسم له، یا چیزی که برای آن سوگند یاد شده:

پس از روشن شدن معانی قسم های سه گانه و بیان تفسیرهای متفاوت آن، اکنون باید مقسم له را مورد بررسی قرار دهیم تا روشن شود که خداوند متعال برای بیان چه مطلب مهمی به صفوف مختلف فرشتگان و رزمندگان و دانشمندان قسم خورده است؟ آیه زیر پاسخ این سؤال را می دهد. توجه کنید:

«إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ»؛ معبود شما یگانه است.^۱ آری! تمام این سوگندها و قسم ها برای بیان این حقیقت مهم است که معبود همه انسانها واحد و یگانه است. توجه به نکاتی در شرح و تفسیر آیه مذکور لازم است.

الف) تفاوت «اله» و «الله»

«اله» با «الله» تفاوت دارد. الله ذات مقدسی است که جامع تمام صفات جمال و جلال است؛ اما «اله» فقط به معنای معبود است. توضیح اینکه وقتی از زاویه قدرت به خدا می نگریم او را قادر می خوانیم. و هنگامی که از زاویه علم و آگاهی به حضرتش نظاره می کنیم او را عالم می نامیم. و زمانی که سخن از رزق و روزی اش به میان می آید

۱. صافات، آیه ۴.



او را با کلمه رزاق مخاطب می سازیم. بنابراین «اله» نگاه به خداوند از زاویه عبادت است. اما «الله» نگاه به آن ذات مقدّس از تمام زوایای صفات جلال و جمال است، و لهذا به هنگام شروع نماز و آغاز هر کار با ارزشی نام الله را بکار می بریم.

ب) کارآیی بت‌ها از نظر بت پرستان

آیه شریفه **«إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ»** در حقیقت عقیده و تفکّر و اعمال بت پرستانی را نفی می کند که به پرستش انواع بتهایی که با دست خود ساخته بودند، می پرداختند. بتهای خانگی، بتهای قبیله‌ای، بتهای عمومی، بتهای خصوصی، بتهای مخصوص سفر، بتهای در وطن، و بتهایی از این قبیل که تمام اینها مورد پرستش بت پرستان بود. البته عوامل بت پرستی، اسباب و علل انتشار آن در برخی جوامع، عواقب زیانبار این کار زشت و نامعقول، و چگونگی مبارزه پیامبران با بت پرستان، و مباحثی مانند آن، داستان مفصّلی دارد که اینجا جای شرح آن نیست. اما باید به این نکته اشاره کرد که بت پرستان برخلاف تصوّر وهابیه، به بت‌ها فقط به عنوان واسطه بین خود و خدا نگاه نمی کردند، تا در نزد خداوند برای آنها شفاعت کنند؛ بلکه بت‌های خود را مدیر و مدبّر و رازق می دانسته، و آنها را سبب نزول باران و رحمت الهی به حساب می آوردند. بنابراین آنها فقط مشرک در عبودیت نبودند، بلکه شرک در ربوبیت نیز داشتند. پس این تصوّر وهابیه که بت پرستان فقط بت‌ها را شفیع در نزد خدا می دانسته، و بدینوسیله به اعتقاد در مورد شفاعت حمله می کنند، و آن را شرک می پندارند تصوّر باطلی است.

شرح این مطلب را در کتاب وهابیت بر سر دو راهی نوشته ایم. نتیجه اینکه آیه شریفه فوق، ریشه تمام بت پرستی‌ها را می زند، و پرستش و بندگی را منحصر در ذات پروردگار می داند.

ج) اثبات اعتقادات با سوگند!

سؤال: چگونه می توان با قسم مطلب مربوط به اصول دین را ثابت کرد؟ آیا امکان



دارد با چند سوگند پی در پی توحید عبودیت را به اثبات رساند؟

پاسخ: مسائل اعتقادی نیاز به دلیل و برهان عقلی دارد، و با قسم ثابت نمی‌شود، بدین جهت در آیه بعد، که نوعی استدلال عقلی در آن نهفته می‌خوانیم:

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ»؛ پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرقها.

یعنی خداوندی که ربوبیت و تدبیر تمام عالم هستی، از جمله آسمانها و زمین و مشرقها، به دست اوست، شایسته عبودیت است.

به تعبیر دیگر، خداوند ابتدا ثابت می‌کند که تدبیر تمام جهان هستی به دست یک نفر است، سپس می‌گوید: «عبادت نیز شایسته همان کسی است که تدبیر جهان هستی بدست اوست» بنابراین عبودیت تابع ربوبیت است.

سؤال دیگر: به چه دلیل «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ» با معبود یکی است؟

جواب: پاسخ این سؤال به ادله اثبات توحید و یکتاشناسی بر می‌گردد.

توضیح اینکه برای اثبات یگانگی خداوند عالم راههای زیادی وجود دارد، یکی از آنها مطالعه نظام هستی است. انسان وقتی نظام آفرینش را مطالعه می‌کند توحید ذات و صفات برایش روشن می‌گردد. مثلاً هنگامی که می‌بیند قانون واحدی بر سراسر عالم هستی حاکم است در می‌یابد که مدبّر واحدی همه عالم را تدبیر می‌کند. به عنوان مثال قانون جاذبه در سراسر جهان حاکم است و در هیچ جا استثنا ندارد. یا مطالعات دانشمندان نشان می‌دهد که موادی که عالم هستی را تشکیل می‌دهد و موادّ اولیه آن به شمار می‌رود، حتی در کرات دیگر نیز مانند کره خاکی ماست. دانشمندان این مطلب را با تجزیه نوری که از کرات دیگر به ما می‌رسد بدست آورده‌اند، چرا که با تجزیه نور می‌توان دریافت که موادّ اصلی تشکیل دهنده کرات دیگر چگونه است.

علاوه بر این، تمام موجودات عالم از موجودات بسیار ریز و کوچکی به نام اتم تشکیل شده است. هنگامی که اتم شکافته شد دارای مرکزی بود و اجزایی که برگرد



مرکز می چرخیدند. و این، خصیصه تمام اتم‌ها در سراسر نظام آفرینش است. هر چند ممکن است برخی مرکز کوچکتر و اجزای کمتر، و برخی مرکز بزرگتر و اجزای بیشتری داشته باشند. اما بدون شک ساختمان تمام اتم‌ها شبیه به هم است. و عجیب اینکه ساختمان منظومه شمسی با تمام عظمتش همچون ساختمان یک اتم است؛ یعنی دارای مرکزیتی است که سایر سیاره‌ها بر گرد آن می چرخند.

تمام حیوانات علیرغم تنوع آنها (چهارپایان، خزندگان، پرندگان، چرندگان، حیوانات دریایی، صحرایی، هوایی و مانند آن)، وقتی شکافته می شوند واحد اصلی آنها چیزی به نام سلول یا یاخته است.

آری! سراسر جهان بسوی وحدت و یگانگی پیش می رود و نظام واحد دلیل بر خالق واحد، مدیر واحد، و معبود واحد است.

خداوند متعال در آیه ۳ و ۴ سوره ملک در این باره می فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (خداوند متعال) همان کسی است که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟! بار دیگر به عالم هستی نگاه کن، سرانجام چشمانت بسوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است».

هر چه به عالم هستی بنگری نشانه‌ای از بی نظمی و پراکندگی نمی بینی. همه جا، نشان از وحدت و یکپارچگی است. خدایی که مدبر عالم هستی است، حتماً واحد و یگانه است. چرا که وحدت نظام هستی نشانه وحدت ذات پاک اوست، و چنین خدایی باید معبود و اله باشد.

د) تفسیر المشارق

دو سؤال پیرامون جمله فوق مطرح است:



سؤال اول: در آیه ۴۰ سوره معارج تعبیر به «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» شده است، چرا در اینجا فقط رَبِّ الْمَشَارِقِ گفته است؟

جواب: قرآن مجید مملوّ از فصاحت و بلاغت، و گوینده آن خداوند فصیح و بلیغ است. فصاحت و بلاغت اقتضا می‌کند که تکرار جز در موارد ضرورت صورت نپذیرد. و از آنجا که در آیه مذکور مغارب آمده در موارد دیگر می‌توان مغارب را به قرینه مشارق فهمید، و لهذا نیازی به تکرار آن نمی‌باشد.

سؤال دوم: مشارق جمع مشرق است، در حالی که مشرق یکی بیش نیست، چرا این واژه به صورت جمع ذکر شده است؟

پاسخ: خورشید در دو روز پشت سر هم هرگز از یک نقطه طلوع، و در یکجا غروب نمی‌کند، لهذا خداوند متعال تعبیر به مشارق و مغارب کرده است.

توضیح اینکه: خورشید ۲۳ درجه میل شمالی و ۲۳ درجه میل جنوبی دارد؛ یعنی در ابتدای بهار روی خط استواست و از آنجا طلوع می‌کند، و به تدریج به سمت شمال خط استوا حرکت می‌کند و این حرکت ادامه دارد تا فصل بهار تمام شود، که در مدت این سه ماه ۲۳ درجه از خط استوا به سمت شمال حرکت کرده است. از ابتدای فصل تابستان به تدریج مسیر رفته را باز می‌گردد. به گونه‌ای که در ابتدای فصل پاییز به نقطه اول باز می‌گردد. از ابتدای فصل پاییز حرکت خورشید به سمت جنوب خط استوا شروع می‌شود و این حرکت نیز سه ماه طول می‌کشد، و در این مدت نیز ۲۳ درجه از خط استوا به سمت جنوب رفته است. از ابتدای فصل زمستان به سمت مبدأ حرکت، یعنی خط استوا باز می‌گردد، و در ابتدای فصل بهار در نقطه اول قرار می‌گیرد. بنابراین، خورشید در هر روزی از سال از نقطه خاصی طلوع و در نقطه خاصی غروب می‌کند، و در روز بعد از آن نقطه طلوع نمی‌کند و در آن نقطه غروب نمی‌نماید، و لهذا رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ گفته شده است. و اینکه در بعضی از آیات مغربین و مشرقین گفته شده منظور طلوع و غروب خورشید در ابتدای بهار و پاییز است که از روی خط استوا صورت می‌گیرد.



حرکت خورشید به سمت شمال و جنوب خطّ استوا و بازگشت به حالت اوّلیه، برکات زیادی به دنبال دارد. که از جمله می‌توان به پیدایش فصول چهارگانه بهار و تابستان و پاییز و زمستان اشاره کرد. رسیدن میوه‌ها، نزول بارانهای پربرکت، و مانند آن نیز از برکات همین تغییر و تحولات است.

ضمناً این نظام هدفمند حرکت خورشید و سایر نظامهای هدفمند عالم آفرینش که میلیونها سال بصورت منظم ادامه دارد و لحظه‌ای از حرکت خویش باز نمی‌ماند، نشان می‌دهد که نظم عجیبی بر سراسر عالم هستی حاکم است.

بنابراین خداوند واحد، نظم حاکم بر نظام هستی واحد، مدیر و مدبّر عالم هستی واحد، و معبود نیز واحد و یکتاست.

تفسیری دیگر برای مشارق و مغارب:

آنچه در تفسیر قبلی مشارق و مغارب گفته شد، بیانگر مشارق و مغارب زمانی بود، اما در تفسیر دوم، سخن از مشارق و مغارب مکانی است. مثلاً ما که در ایران هستیم عراق مغرب ما و افغانستان مشرق ماست، اما مغرب و مشرق افغانستان مکان دیگری است. بنابراین مشرق و مغرب هر منطقه و شهر و کشوری متفاوت است. بدین جهت خداوند در قرآن کریم آن را بصورت جمع بیان کرده است.

ضمناً از این تفسیر یک نکته مهم علمی روشن می‌شود. و آن اینکه این تفسیر در صورتی صحیح است که زمین کروی شکل باشد؛ اما اگر صاف و مسطح باشد مشرق و مغرب تمام مردم روی زمین یکی خواهد بود. پس می‌توان آیه شریفه را طبق این تفسیر، یکی از معجزات علمی قرآن به شمار آورد.

هـ) بت‌های عصر ما!

آیا نقطه مقابل «اله واحد» فقط مشرکان عرب هستند که بت پرست بودند، و اکنون که بساط بت پرستی برچیده شده دیگر مشرکی وجود ندارد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که در عصر و زمان مابت‌های خطرناکتری وجود دارد، که بت‌های زمان پیامبر ﷺ در مقابل آن هیچ است. به دو آیه از قرآن توجه کنید:

۱. خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره فرقان می‌فرماید:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا؟» آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت (یا به دفاع از او بر خیزی)؟!».

آری پرستش هوای نفس از آن زمان بوده، و اکنون شدیدتر دنبال می‌شود. جالب اینکه پیامبر ﷺ نمی‌تواند چنین اشخاصی را هدایت کند، درحالی که آن حضرت بسیاری از بت پرستان را هدایت نمود!

۲. مضمون آیه فوق بصورت شدیدتر در آیه ۲۳ سوره جاثیه نیز آمده است. توجه کنید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟» آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و برگوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی غیر از خدا می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!».

سؤال: آیا حقیقتاً خداوند با هوا پرستان چنین برخورد شدیدی دارد؟

پاسخ: این عکس‌العمل طبیعی هواپرستی است، زیرا هواپرست فقط به هوای نفس خویش توجه نموده و غیر از آن چیز دیگری نمی‌بیند، و لهذا چنین کسی همانند شخصی است که نه چشمش حقایق را می‌بیند، و نه گوشش آن را می‌شنود، و نه قلبش آن را درک می‌نماید.

بنابراین، هواپرستی یکی از شاخه‌های بت‌پرستی است. بلکه تاریخ شهادت



می دهد که هواپرستی منشأ بت پرستی بوده است، همانند آن عالم هواپرستی که، هواپرستی او را مجبور کرد که در مقابل شیطان سر بر سجده سایید و بت شیطان را بپرستد.

خدای برخی از مردم پول است. بسیاری از رجال سیاسی دنیا فقط به پرستش دلار می پردازند، و حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، حقوق زنان، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده، کنوانسیون محو آشکال تبعیض علیه زنان، معاهده منع گسترش سلاح های شیمیایی و مانند آن برای آنها ابزاری است جهت رسیدن هر چه بیشتر به بت پول و ثروت. و لهذا کسانی که در راستای اهداف و اغراض و منافع آنان حرکت کنند بهترین کشورها هستند، هر چند هیچ یک از اصول انسانی در کشورشان مراعات نشود و کشورهایی مانند ایران اسلامی که در تضاد با منافع نامشروع آنان است، تروریست و ناقض حقوق بشر و تولید کننده سلاح های شیمیایی معرفی می شود، هر چند پایبندترین کشورها به اصول انسانی باشند.

حدیث طلا و نقره!

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در سفینه البحار جمله ای از ابن عباس نقل کرده که به نظر می رسد از استادش حضرت علی علیه السلام یا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گرفته باشد. حدیث مذکور به شرح زیر است:

«أولین سکه طلا و نقره که زده شد، و به عنوان نقد معامله رواج پیدا کرد، شیطان نگاهی به آن نمود، و فریادی از خوشحالی کشید. سپس آن را روی چشمان، و پس از آن روی سینه اش نهاد، دوباره آن را به سینه اش چسباند و گفت:

«قَرَّةٌ عَيْنِي وَ تَمَرَةٌ فُؤَادِي مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوكُمَا أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَ تَنَاءً اِي نَوْرَ چشمان و میوه قلب من! اگر انسانها فریفته شما شوند (و شما را پرستش کنند) غمی نیست که دیگر بت پرستی را رها نمایند!»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۵.

شیطان می‌داند که می‌تواند از طریق پول پرستی انسان را آلوده تمام گناهان کند. قاچاق موادّ مخدّر، رشوه‌خواری، جنگ‌هایی که برای سرپا نگه داشتن کارخانه‌های اسلحه‌سازی در گوشه و کنار دنیا به راه می‌اندازند، خرید و فروش اعضای انسان و مانند آن، همه و همه برای رسیدن به درهم و دینار است.

اشخاص را می‌توان با پول و مال امتحان کرد، و چه بسا افراد زیادی که در این آزمایش موفق نشوند. چه بسیارند فرزندان که مادران خویش را بخاطر تقسیم ارث از خانه بیرون کرده، و آنها را آواره ساخته‌اند! چه بسیارند برادران و خواهرانی که بر سر تقسیم ارث سالهای متمادی با هم قهر کرده، و رابطه‌ای با یکدیگر ندارند. البته مردم دین و ایمان خویش را با قیمتهای متفاوتی می‌فروشند، برخی ارزانتر و بعضی گرانتر. یکی با دیدن یک میلیون تومان متزلزل می‌شود، دیگری در برابر عدد هفت رقمی مقاومت می‌کند اما هنگامی که عدد هشت رقمی می‌شود تاب و تحمل از کف می‌دهد. عده‌ای دیگر با ارقام بالاتر می‌لغزند، و خلاصه افرادی که در مقابل هیچ رقمی خم به آبرو نمی‌آورند کم هستند. مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام از جمله این افراد است؛ لهذا می‌فرماید:

«اگر تمام جهان هستی را به من بدهند که به ظلم دانه جوی را از دهان مورچه‌ای بازستانم، این کار را نخواهم کرد».^۱

به امید آنکه ما نیز به پیروی از امام متقین روز به روز از هواپرستی فاصله گرفته، و به پرستش معبود واحد نزدیک و نزدیکتر شویم.

۳. سوگندهای سوره مدثر

از جمله سوره‌هایی که قسم‌های سه گانه دارد، سوره مدثر است. به آیات ۳۲ تا ۳۷ این سوره توجه کنید:

كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٢﴾ وَاللَّيْلِ إِذَاْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾ وَالصُّبْحِ إِذَاْ أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهَا
لِأَحَدَى الْكُبَرِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرٌ لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾ لِمَنْ شَاءَ
مِنْكُمْ أَنْ يَنْقُذَ أَوْ يَنْخَرِ ﴿٣٧﴾

این چنین نیست (که آنها تصوّر می‌کنند و قیامت را انکار می‌نمایند)
سوگند به ماه، و (قسم) به شب هنگامی که (دامن بر چیند و) پشت کند، و
(سوگند) به صبح هنگامی که چهره بگشاید، که آن (حوادث هولناک
قیامت) از مسائل مهم است. هشدار و اندازی است برای همه انسانها،
برای کسانی که می‌خواهند پیش افتند یا عقب بمانند [= بسوی هدایت و
نیکی پیش روند یا نروند].

سوره مدثر از سوره‌های مکی است، همان‌گونه که سبک و سیاق آیات این سوره
مؤید این مطلب است. مضمون آیات آن، در مورد معاد و جهان پس از مرگ سخن
می‌گوید، نیز شاهد دیگری بر مکی بودن این سوره است.



اولین سوره‌ای که بر پیامبر نازل شد!

در مورد اینکه اولین سوره‌ای که بر حضرت رسول ﷺ نازل شد کدام سوره بود، در میان مفسران اختلاف است. عده‌ای معتقدند سوره علق اولین سوره‌ای است که در ابتدای بعثت بر آن حضرت نازل شد، همان‌گونه که توجه به آیات سوره مذکور نیز قرینه‌ای بر این ادعاست. تعدادی از مفسران نیز معتقدند اولین سوره‌ای که بر قلب پاک و مبارک پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نازل شد، سوره مدثر است. آن هنگام که حضرت رسول از غار حرا به پایین آمده، و پارچه‌ای به خود پیچید و مشغول استراحت بود، آیاتی از سوره مدثر بر آن حضرت نازل شد که: ای رسول ما! اکنون وقت استراحت نیست، برخیز و مردم را انداز کن و آنان را به آیین حق فرا خوان.

به عقیده ما اولین سوره‌ای که در ابتدای بعثت بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گشت، و با نزول آن، حضرت به پیامبری برگزیده شد، و مأمور ابلاغ دین جدید گشت، سوره علق است. اما مأموریت حضرت در آغاز دعوت پنهانی بود، و این مأموریت پنهانی سه سال طول کشید. پس از سه سال دعوت پنهانی، خداوند متعال بوسیله آیاتی از سوره مدثر مرحله جدیدی از تبلیغ دین اسلام را به رسولش اطلاع داد، و با نزول آیات مذکور تبلیغ علنی حضرتش شروع شد. بنابراین آغاز دعوت پنهانی، و شروع بعثت و نبوت با نزول آیات سوره علق، و اعلان دعوت علنی و آشکار با نزول آیات سوره مدثر همراه بوده است.

دلیل بر این ادعا اینکه سوره مدثر مشتمل بر داستان مراجعه مشرکان عرب به ولید بن مغیره، سیاستمدار و حکیم عرب است. آنان به نزد او رفتند و ادعای پیامبر اسلام و گرویدن تعدادی از مردم به آن حضرت را به ولید خبر دادند، و از او خواستند که روش صحیح و مؤثری برای مبارزه با پیامبر اسلام به آنها تعلیم دهد. راهی که نتیجه‌ای چشمگیر داشته باشد. ولید از آنها مهلت خواست تا پیرامون این موضوع اندیشه کند. پس از مدتی دوباره نزد او رفتند و او در پاسخ گفت: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»؛ این قرآن چیزی جز افسون و سحرهای پیشینیان



نیست، این فقط سخن انسان است (نه گفتار خدا).^۱

ولید به آنها پیشنهاد داد که به قرآن وصله جادو، و به پیامبر وصله جادوگری بچسبانند. یعنی اگر قرآن جذبه‌ای دارد و مردم را بسوی خود جذب کرده، بسان جذبه جادوگری دوام و ثباتی نخواهد داشت.

خلاصه اینکه حکایت فوق که در سوره مدثر آمده، دلیلی است بر اینکه این سوره پس از پایان یافتن دوران تبلیغ پنهانی و آغاز دعوت علنی نازل شده، و اشاره به فعالیت‌های حضرت رسول ﷺ در دوران تبلیغ پنهانی دارد.

سوگندهای سه گانه:

بهر حال در این سوره نیز سه سوگند وجود دارد که هر سه مهم است و با یکدیگر پیوند و ارتباط خاصی دارد، که باید آن را بررسی کنیم.

سوگند اول: قسم به ماه

خداوند متعال در ابتدا به کره ماه قسم می خورد، تا با این قسم اندیشه ما را به حرکت درآورد، و آن را جولان دهد، تا پیرامون عظمت و برکات آن فکر کنیم. و لهذا در اینجا به چند نمونه از آثار و برکات ماه اشاره می نماییم:

۱. تقویم طبیعی ماه: هر چند در این زمینه قبلاً بحث کردیم، ولی با توجه به اهمیت آن شرح بیشتری لازم دارد. توجه کنید: قرص ماه از نشانه‌های عظمت پروردگار است، و برنامه‌ای منظم دارد. در طول بیست و هفت یا هشت روز یک دور به گرد کره زمین می چرخد، و در همین مدت یک دور هم به گرد خودش می چرخد، و لهذا همیشه یک سمت ماه به طرف ماست. و این برنامه منظم سبب شده که یک تقویم و روزشمار آسمانی و طبیعی در اختیار همه انسانها قرار گیرد. زندگی انسان نیاز به زمانبندی دارد، و زمانبندی محتاج روزشمار است، و حرکت ماه این روزشمار را در

۱. مدثر، آیات ۲۴ و ۲۵.



اختیار انسانها قرار می‌دهد. از حرکت خورشید هم می‌توان تقویمی تهیه کرد، اما این کار هر کسی نیست. نیاز به تخصص و تجربه دارد. اما تقویم طبیعی ماه برای همه کس، با سواد و بی‌سواد، دهاتی و شهری، زن و مرد، سیاه و سفید، و در همه جا قابل استفاده است. با طلوع ماه پی می‌برد که ماه قبل به پایان رسیده و ماه جدید آغاز شده است. با کامل شدن قرص ماه، متوجه می‌شود که شب چهاردهم ماه است؛ و حتی با دقت در نیمه خالی و پر ماه می‌توان تشخیص داد که در چه شبی از شبهای ماه هستیم. و این تقویم طبیعی نتیجه حرکت منظم و دائمی قرص ماه است. بنابراین، هنگامی که خداوند به قرص ماه سوگند یاد می‌کند، گویا به نظم و برنامه‌ریزی قسم خورده است، نظمی که بر جهان آفرینش حاکم هست و باید در زندگی انسانها نیز جریان پیدا کند، نظم حاکم بر کره ماه و کره خاکی ما، آن قدر دقیق و حساب شده است که به دانشمندان عازم کره ماه امکان داد محاسباتی انجام دهند که در چه ساعتی و در کدام قسمت از کره ماه فرود آیند. و علیرغم اینکه سفینه فضایی آنها سه شبانه روز در حرکت بود، اما دقیقاً در همان زمان و مکان فرود آمدند، و چرخش زمین و ماه خللی در پیش بینی آنها ایجاد نکرد. و این هنر بشر نیست، بلکه هنر پروردگاری است که حرکت ماه و زمین را به گونه‌ای مقرر فرموده، که انسان می‌تواند این قدر دقیق محاسبه و پیش بینی کند. بدین جهت امام سجاد علیه السلام، هنگامی که چشمان مبارکشان به هلال ماه می‌افتاد، می‌فرمودند:

«أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ. آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلُمَ، وَأَوْضَحَ بِكَ الْبُهِمَ، وَجَعَلَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ، وَعَلَامَةً مِنْ عِلْمَاتِ سُلْطَانِهِ، فَحَدِّ بِكَ الزَّمَانَ، وَامْتَهِنَكَ بِالْكَمَالِ وَالثَّقَانِ، وَالطُّلُوعَ وَالْأُفُولَ وَالْإِنَارَةَ وَالْكَسُوفَ، فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ، وَإِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ. سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ، وَالْأَطَفَ مَا صَنَعَ فِي شَأْنِكَ، جَعَلَكَ مُفْتَاَحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ...؛ ای مخلوق فرمانبردار پیوسته (در حرکت) و شتابان، و رفت و آمد کننده در منزهات معین و گردش کننده در مدار تدبیر، ایمان دارم به آن خدایی که تاریکیها را به



تو روشن کرده، و راههای ناپیدا و مبهم را به تو آشکار نموده، و تو را نشانه‌ای از نشانه‌های فرمانرواییش، و علامتی از علامات سلطنتش قرار داده، و زمان را به تو محدود ساخت، و تو را واداشت به کمال و نقصان و طلوع و غروب و پرتوافکنی و گرفتن، و در تمام آنها تو در تحت فرمان او فرمانبرداری، و بسوی اراده‌اش شتابان. منزّه است خدا که چه شگفت‌انگیز تدبیری در امر تو بکار برد، و چه دقیق است صنعتی که در کار تو انجام داده، تو را کلید ماه نو قرار داده برای کاری نو...^۱.

امام سجّاد علیه السلام زمانی این فقرات زیبا و إعجاب آور دعا را بر زبان آورد که هیئت بطلمیوس بر تمام محافل علم هیئت جهان حکومت می‌کرد. در این نظریه ماه هیچ حرکتی نداشت؛ بلکه در فلک بلورینی قرار داشت، و مجموعه فلک در حرکت بوده است. اما قرص ماه بصورت مستقل حرکتی نداشت. امام سجّاد علیه السلام در آن عصر و زمان اشاره‌ای اجمالی به حرکت مستقل ماه و دیگر آثار و برکات آن کرده است. امام سجّاد علیه السلام می‌فهمد که نظم حاکم بر کره ماه که میلیون‌ها سال ادامه دارد نشان از قدرت و تدبیر مدبری توانا و علیم می‌دهد که در برابر او باید خشوع و کرنش کرد.

۲. نورافشانی ماه: ماه در حقیقت حکم آینه‌ای را دارد که در برابر خورشید قرار گرفته، و نور آن را منعکس می‌کند. نوری لطیف و آرامش بخش؛ نه آن قدر روشن است که انسان حریص به سراغ کسب و کار برود، و نه آن قدر ضعیف و تاریک که قابل استفاده نباشد و انسان نتواند مسیر خویش را بیابد. بلکه به گونه‌ای است که هم مضّر به آرامش شبانه نیست، و هم در دل شب هدایتگر انسانها به سمت مقصدشان می‌باشد.

۳. آبیاری مزارع: میلیونها نخل در حاشیه دریاها و دریاچه‌ها، مخصوصاً قسمتهایی که محل ورود آب رودخانه‌هاست وجود دارد که توسط کره ماه آبیاری می‌شود. در نقاطی که آب رودخانه به دریا می‌ریزد آب شیرین رودخانه و آب شور دریا به سرعت مخلوط نمی‌گردد، بلکه مدتها آب شیرین در دل آب شور به پیش



می‌رود. ماه دوبار در شبانه روز جذر و مدّ دارد. جاذبهٔ ماه که باعث مدّ آب دریا می‌شود آب را به سمت بالا می‌کشد، وقتی که آب به سمت بالا آمد آب شیرین از مسیری که آمده بود، باز می‌گردد و به نخلستانها سرازیر می‌گردد، و تمام درختان را سیراب می‌کند. و هنگامی که جذر آب دریا شروع می‌شود دوباره آبها به دریا باز می‌گردد. در هر شبانه روز دوبار این عملیات آبرسانی تکرار می‌گردد، و نخلها کاملاً سیراب می‌شود. راستی چه کسی باور می‌کند که یک کرهٔ آسمانی کار هزاران هزار باغبان ورزیده و تلمبه‌های آبی قوی را انجام دهد؟! اینجاست که امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «وَجَعَلَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ، وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ». آنچه گفته شد فقط سه نمونه از آثار و برکات کرهٔ ماه است که خداوند در این سوره به آن قسم یاد کرده، والبتّه منحصر به آن نیست.

سوگند دوم: قسم به شب

شب نیز آثار و برکاتی دارد و منشأ نعمتهایی است؛ لهذا خداوند به آن قسم یاد کرده است. از میان برکات شب به دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱. شب سبب تعدیل حرارت

اگر شب نبود و آفتاب سه روز پشت سر هم می‌تابید همه چیز آتش می‌گرفت. همان‌گونه که اگر روز نبود و شبها پی در پی و متصل به هم بود، سرما امکان زندگی را از بشر می‌گرفت. روز کرهٔ ماه به اندازهٔ ۱۴ شبانه روز کرهٔ زمین است و شب آن هم به همین مقدار، و لهذا اگر کسی در وسط روز کرهٔ ماه بر آن فرود آید، حرارت و گرما او را ذوب می‌کند. همان‌گونه که اگر در نیمهٔ شب وارد کرهٔ ماه شود، سرما او را از پای در می‌آورد.

بنابراین شب، حرارت کرهٔ زمین را تعدیل نموده و آن را از خطر آتش گرفتگی و سوختن حفظ می‌کند، و این از برکات مهمّ شب است.



۲. شب های آرامش

برکت دیگر شب، که برای همه انسانها قابل درک است، آرامش و سکون آن است. تاریکی شب اثر عمیقی بر اعصاب خسته انسان دارد، و لهذا نمی توان خواب شب را با هیچ چیز دیگری در تأثیری که بر آرامش اعصاب انسان دارد مقایسه کرد. کسانی که تا نیمه های شب بیدارند و تا نیمه های روز می خوابند انسانهای سالمی نیستند. و بی جهت نیست که خداوند متعال فرمود: ﴿وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا﴾.

چرا سوگند به آخر شب؟

جمله «إِذَا ذُبُرَ» که در سوگند دوم به عنوان قید «لَیْل» ذکر شده، به معنای انتهای شب و سحر است. چرا خداوند به سحر و آخر شب سوگند یاد کرده است؟

پاسخ: برکات شب مخصوصاً برکات معنوی آن در آخر شب فزونتر است. نماز شب، که خیرات و برکات فراوانی دارد به هنگام سحر انجام می شود. نماز شب یکی از اسباب سعادت انسان است. لطف و صفایی که نماز شب دارد در نمازهای دیگر دیده نمی شود. زیرا هنگام سحر که چشم غافلان بسته است، انسان بهتر از هر زمان دیگر می تواند با خدای خویش راز و نیاز کند. چون مزاحمتها و عوامل پراکندگی حواس و تشتت خاطر به حداقل می رسد. نه تلفنی، نه سر و صدایی، نه مزاحمتهای دیگر؛ و لهذا انسان حضور قلب عجیبی در خود احساس می کند.

عزیزان! اگر نمی توانید تمام شب ها برای نماز شب برخیزید، لااقل هفته ای یک شب را به این کار اختصاص دهید؛ که نماز شب ایمان را تقویت و رزق و روزی انسان را توسعه می دهد، و اولین درس سالکان الی الله است. بدون شک یکی از عوامل مهم تقرب تمام کسانی که در مقام قرب الی الله به جایی رسیده اند، همین نماز شب است. نماز شب را می توان خیلی ساده برگزار کرد. چهار دو رکعتی همچون نماز صبح به نیت نافله شب، و یک دو رکعتی به نیت نافله شفع، و یک رکعت به نیت نافله وتر، که در قنوت و سجده آخر به هر مقدار که مایل باشید می توانید دعا کنید، و هر حاجتی که

از خدا دارید از او بخواهید. برای پی بردن به اهمیت بیشتر نماز شب، به آیاتی از قرآن و روایاتی از معصومان علیهم السلام توجه کنید:

نماز شب در آیات قرآن:

به چند نمونه از آیات قرآن پیرامون این موضوع توجه کنید:

۱. خداوند متعال در آیه ۷۹ سوره اسراء می‌فرماید:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ و پاسی از

شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد».

مقام پیامبر صلی الله علیه و آله مقامی بس والاست، ولی می‌تواند با نماز شب به مقام بالاتری،

یعنی مقام محمود نائل گردد.

سؤال: آیا مقام محمود اختصاصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد؟

جواب: اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه هر کس به تناسب استعداد و شأن و

لیاقتش از یکسو، و انجام این عبادت با ارزش از سوی دیگر، می‌تواند به درجاتی از مقام محمود برسد.

۲. سیمای نماز شب در آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره ذاریات به شکل زیر ترسیم شده

است:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ

* كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ به یقین، پرهیزکاران

در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند، و آنچه پروردگارشان به آنها

بخشیده دریافت می‌دارند، زیرا پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند! آنها

کمی از شب را می‌خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می‌کردند».

استغفار، که از خصیصه‌های نماز شب شمرده شده، اختصاص به نماز خواننده

ندارد. بلکه او برای خود و دیگر مؤمنان دعا می‌کند، بلکه برخی از مؤمنان برای تمام



مؤمنین و مسلمین در سراسر تاریخ استغفار و دعا می کنند!

۳. در آیه ۶ سوره مزمل نیز می خوانیم:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا»؛ مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است!.

«ناشئة الليل» طبق آنچه در روایات آمده، به نماز شب تفسیر شده است.

نماز شب در روایات:

جمعی در زمانهای دور معتقد بودند که اگر ماده ای به نام کیمیا یا اکسیر یافت شود و آن را به مس بزنند، تبدیل به طلا می شود. این مطلب یک تصوّر و خیال بود و هیچگاه به حقیقت نپیوست، هر چند برای آن تلاش فراوان و گسترده ای صورت گرفت، که نتیجه آن علم شیمی شد. شیمی نام لاتین همان کیمیاست. البته اگر کیمیا یافت هم می شد و به مس می زدند و مس ها طلا می شد، مشکل حل نمی شد، چون وقتی تمام مس ها طلا شود، ارزش طلا بر اثر وفور و فراوانی همسان ارزش مس می گردد، بلکه شاید از مس هم کم ارزش تر شود. زیرا مس کمیاب خواهد شد.

اما علما و دانشمندان دینی معتقدند که در عالم معنویّ چنین اکسیر و کیمیایی وجود دارد که اگر به مس وجود انسان بزنیم، آن را تبدیل به طلای ناب می کند. یکی از این کیمیاها نماز شب است! و لهذا هر چه در مورد نماز شب گفته شود، کم است. نورانیّت و صفا و معنویّت و حفاظت انسان از آلودگی، و جبران گناهها، گوشه ای از برکات این کیمیای با ارزش است.

در مباحث گذشته به سه نمونه از آیات قرآن پیرامون نماز شب اشاره شد، اینک توجه شما را به سه حدیث ناب در این رابطه جلب می نمایم:

۱. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مورد اینکه چرا حضرت ابراهیم عليه السلام متّصف به صفت خلیل اللّهی شد، می فرماید:

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامٌ؛ علت



اینکه خداوند حضرت ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزید دو امر بود: نخست اینکه آن حضرت گرسنگان را سیر می‌کرد، و اهل بذل و بخشش وجود و کرم بود. دیگر اینکه به هنگامی که غافلان از مردم در خواب بودند، آن حضرت به نماز شب می‌ایستاد.^۱

انسان باید از فضای مناسب سحر، که فضایی معنوی و خاموش و بدون مزاحمت است استفاده کند. پس از استراحت شبانه، با فکر و جسمی آسوده به راز و نیاز با خدا بپردازد.

۲. آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ نَاجَاهُ أَثَبَّتَ اللَّهُ النُّورَ فِي قَلْبِهِ... ثُمَّ يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي أَنْظِرُوا إِلَى عَبْدِي فَقَدْ تَخَلَّى بِي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ الْبَاطِلُونَ لَاهُونَ، وَ الْغَافِلُونَ نِيَامُ، أَشْهَدُوا عَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ؛ هنگامی که بنده‌ای در دل شب با خدای خود خلوت کند، و مشغول مناجات با مولای خویش گردد، خداوند نور معرفت را در قلب او پایدار می‌کند. سپس خطاب به ملائکه می‌گوید: ای فرشتگان من! به بنده‌ام نگاه کنید هنگامی که اهل باطل در لهو و لعب فرو رفته و غافلان در خواب بسر می‌برند، او در دل شب با من خلوت کرده و مشغول عبادت من است. شما را شاهد می‌گیرم که این بنده‌ام را بخشیدم و از گناهانش درگذشتم و او را مشمول آمرزش خود قرار دادم».^۲

۳. امام صادق (علیه السلام) در مورد پاداش نماز شب فرمودند:

«خداوند متعال پاداش همه اعمال نیک مهم را در قرآن مجید بیان فرموده، اما اجر و ثواب نماز شب را معین نکرده است، آنجا که فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳؛ هیچ کس نمی‌داند چه پاداشهای مهمی که مایه

۱. میزان الحکمه، ج ۵، حرف الصاد، باب ۲۳۱۱، ح ۱۰۷۳۸.

۲. همان مدرک، باب ۲۳۱۲، ح ۱۰۷۵۱.

۳. سجده، آیه ۱۷.



روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند»^۱.

اگر گفته شود آیه مورد استدلال امام صادق (ع) چه ارتباطی با نماز شب دارد؟ می گوئیم آیه مذکور پس از آیه شریفه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...» که در مورد نماز شب است آمده و ناظر به آن است.

خلاصه اینکه طبق این روایت، هیچ کس حتی حضرات معصومین (ع) از پاداش دقیق نماز شب اطلاع کافی ندارد، و فقط ذات مقدس پروردگار از آن آگاه است. امید آنکه پروردگار متعال به همه ما توفیق دهد که به هنگام اِدبار لیل از رختخواب جدا شده، و با کیمیای نماز شب وجود مسین خویش را طلا کنیم.

سوگند سوم: قسم به روشنائی صبح

پروردگار متعال پس از سوگند به ماه و سحرگاهان، به صبح هنگامی که چهره می گشاید سوگند یاد کرده است. راستی لحظه طلوع فجر صادق چه زیبا و تماشایی است. آن قدر صفحه آسمان پرجاذبه و جمیل است که گویی آن را نقره پاشان کرده اند. طلوع صبح حالت نشاط عجیبی به انسان می دهد، و شاید به همین علت آن لحظه را آغاز وقت نماز صبح قرار داده اند.

ارتباط سوگندهای سه گانه:

سؤال: از مباحث قبل روشن شد که خداوند متعال در سوره مدثر سه سوگند مهم یاد کرده است. سوگند به ماه، سوگند به سحرگاهان، و سوگند به سپیده صبح. راستی این سه قسم چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: خداوند متعال در این سه قسم در حقیقت بر نظام نور و ظلمت تکیه کرده است. قمر نمادی از نور است، همان گونه که سپیده صبح نیز نوید بخش نور می باشد.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۹، چاپ بیروت.

و شب نمادی از ظلمت و تاریکی است. بنابراین، خداوند در حقیقت به نظام نور و ظلمت سوگند یاد کرده است. و این دو از نعمتهای پروردگار است؛ هم نور و هم ظلمت؛ زیرا اگر ظلمت نباشد نور قابل استفاده نخواهد بود.

خداوند متعال بر ضرورت وجود نور و ظلمت در زندگی بشر تأکید کرده، و در آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره قصص تعبیرات زیبایی در مورد آن به کار برده است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاویدان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند برای شما روشنایی بیاورد؟! آیا نمی شنوید؟!» بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاویدان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!» و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید. و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید. و شاید شکر نعمت او را بجا آورید».

اینکه خداوند می فرماید: «و شاید شکر نعمت او را بجا آورید» معلوم می شود که نور و ظلمت هر کدام در جای خود نعمت است، که شایسته شکر و قدردانی است.

جالب اینکه خداوند این دو نعمت را در سراسر کره خاکی بطور عادلانه و مساوی تقسیم کرده است، یعنی در سراسر کره زمین همه مردم سالیانه شش ماه شب و شش ماه روز دارند؛ هر چند شب ها و روزهای فصول مختلف سال از جهت کوتاهی و بلندی متفاوت است. مثلاً در نقطه ۹۰ درجه قطب، یک روز شش ماهه و یک شب شش ماهه دارند! از این نقطه به سمت پایین تر تا نقطه ۶۷ درجه (یعنی نقطه ۹۰ تا ۶۷ درجه) مقدار شب و روزها به هم می خورد، بعضی مناطق روز و شب یک ماه است، و بعضی مناطق روز آن به اندازه نصف ماه و شب آن نیز معادل نصف ماه است. از نقطه



۶۷ درجه به پایین، شب و روز بصورت متناوب است، هر چند در برخی مناطق ممکن است شب یک ساعت و روز بیست و سه ساعت یا بالعکس باشد. خلاصه اینکه هر چند شبها و روزها در سراسر کره زمین در طول سال از نظر کوتاهی و بلندی متفاوتند؛ اما در مجموع همه جا بطور مساوی و عادلانه از این دو نعمت برخوردارند؛ همه شش ماه از تاریکی استفاده می کنند، و شش ماه از نعمت نور برخوردارند.

آری! هر یک از نور و ظلمت در جای خود نعمت است؛ و چنانچه برچیده شود بشر قادر بر ادامه زندگی نخواهد بود.

سؤال: چطور ممکن است نور برچیده شود و ظلمت تمام جهان را فراگیرد، و یا به تعبیر دیگر شب جاودانه گردد؟ یا ظلمت برچیده شود، و نور تمام جهان را فراگیرد و روز جاودانه شود؟

جواب: چنانچه کره زمین از حرکت باز ایستد آن سمت زمین که به طرف خورشید قرار گرفته همواره روز، و سمت دیگر آنکه خورشید بر آن نمی تابد همواره شب خواهد بود.

مقسم له (آنچه برای آن سوگند خورده شده):

سوگند به ماه تابان، سوگند به سحرگاهان، و سوگند به سپیده صبح که روز قیامت موضوع بسیار مهمی است. قسم های سه گانه برای اهمیت روز قیامت و توجه به این موضوع خطیر است. دادگاهی که تمام اعمال انسان، حتی کوچکترین اعمال خوب و بد وی را محاسبه، و سپس پاداش یا کیفر می دهد ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱ دادگاهی که قاضی آن خداوند متعال، کادر اجرایی آن فرشتگان، شهودش اعضای بدن آدمی و زمین و زمان است. دادگاهی که هیچ سفارش و رشوه و هدیه ای نمی پذیرد. واقعاً چه روز با عظمتی است؛ روزی که افراد بدکار نامه

۱. زلزله، آیات ۷ و ۸.



اعمالشان را دریافت نموده، و فریاد می‌زنند که ای کاش هرگز پرونده اعمالمان را ندیده، و شاهد این رسوایی نبودیم. ای کاش خاک بودیم و آفریده نمی‌شدیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم. حقیقتاً روز قیامت روز بزرگی است ﴿إِنَّهَا لَاحِدَى الْكَبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ روز قیامت برای انداز انسانهاست. آری آن روز هم نذیر است و هم بشیر؛ برای مجرمان و بدکاران و معصیت‌کاران نذیر است و برای نیکوکاران و محسنین و مطیعان بشیر.

تناسب قسم (نور و ظلمت) با مقسم له (انذار و تبشیر) بسیار جالب است. همان‌گونه که نور و ظلمت از نعمتهای الهی به شمار می‌رود، بشارت و انذار نیز جزء نعمتهای الهی است. حسّ «جلب منفعت» و «دفع مضرت» در درون انسان وجود دارد، و این احساس ذاتی و فطری است. خداوند متعال از اهرم دفع ضرر استفاده می‌کند تا انسان را از دوزخ و عذاب الهی برهاند، و از اهرم جلب منفعت برای رساندن وی به بهشت و نعمتهای بی‌بدیل آن استفاده می‌کند. آری! خداوند متعال با استفاده از دو اهرم جلب منفعت و دفع ضرر، و برای رساندن بشر به درجات بالای قرب الی الله، او را انذار و تبشیر می‌کند.

جالب اینکه انذار و تبشیر درباره همه انسانها حتی پیامبران و امامان اعمال می‌گردد. پیامبران و اولیا نیز از تخلف فرمان الهی بیمناکند، لهذا آنها را انذار می‌کند. آنان ممکن است بوسیله ترک اولی مورد عتاب و عقاب پروردگار قرار گیرند، همان‌گونه که حضرت آدم علیه السلام بر اثر ترک اولی از بهشت اخراج شد، و حضرت یونس علیه السلام بخاطر این کار گرفتار زندان شکم ماهی گردید، و حضرت یعقوب علیه السلام مبتلا به فراق یوسف علیه السلام گشت. بنابراین، پیامبران نیز نیازمند انذارند، تا گرفتار ترک اولی نشوند.

ترک اولی چیست؟

ترک اولی گناه نیست، و گاه مکروه و مباح هم نمی‌باشد؛ بلکه مستحب است.



به دو مثال زیر توجه کنید:

۱. شخصی می خواهد در ماه مبارک رمضان اطعام کند. در اطعام نیازمندان، همسایگان نیازمند نسبت به دیگر نیازمندان اولویت دارند، هر چند اطعام آنان نیز مستحب است. حال اگر این شخص اطعام همسایگان را ترک نموده، و به دیگر نیازمندان اطعام کند مرتکب ترک اولی شده است. با اینکه کار حرام یا مکروه یا مباحی نکرده، بلکه کار مستحبی انجام داده، و مستحب بالاتر را ترک نموده است.

۲. در مسجدی پنجاه نفر به امام جماعت اقتدا می کنند، اما در مسجد محله دیگر ۵۰۰ نفر در نماز جماعت شرکت می کنند. در چنین فرضی شرکت در نماز جماعت دورتر، که جمعیت بیشتری دارد، در اولویت است. لهذا اگر شخصی نماز جماعت دورتر را ترک کند و در مسجد کم جمعیت تر نماز بخواند، مرتکب ترک اولی شده، و مستحب بالاتر را ترک نموده است. هر چند آنچه انجام داده نیز مستحب بوده است. ترک اولی برای افراد عادی اشکال ندارد، اما پیامبران و امامان نباید آن را بجا آورند. و اگر مرتکب آن شوند پروردگار آنان را مجازات می کند. در مورد پیامبر اسلام ﷺ و ائمه علیهم السلام ترک اولی نیز ندیده ایم.

نتیجه اینکه بشارت و انذار برای همه، حتی پیامبران و امامان علیهم السلام نیز لازم است. «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»؛ خداوند نظام نور و ظلمت و بشارت و انذار را آفرید و در اختیار بشر قرار داد تا هر کس می خواهد از این نعمتهای الهی استفاده کند و به سمت جلو یعنی سعادت و خوشبختی و بهشت حرکت کند. و آنکه می خواهد از حرکت باز ایستد و راه جهنم و شقاوت و بدبختی در پیش گیرد. شاعر در این باره می گوید:

راهی بسوی جنت فردوس می رود راهی بسوی هاویه، این گه مخیری
و شاعر دیگری گوید:

راهست و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

۴. سوگندهای سوره تکویر

چهارمین سوره مشتمل بر سوگندهای سه گانه، سوره تکویر است. این سوره که از سوره‌های مکی به شمار می‌رود، همچون سایر سور مکی، پیرامون مسائل اعتقادی سخن گفته، و به سه موضوع مهم معاد، قرآن و نبوت پرداخته است.

نشانه‌های دوازده گانه آغاز قیامت:

خداوند متعال در آیات اولیه سوره تکویر، دوازده نشانه از علامتهای پایان عمر دنیا و آغاز قیامت را مطرح کرده، سپس سوگندهای سه گانه و سخن از نبوت پیامبر اسلام ﷺ به میان آورده است. به این نشانه‌ها توجه فرمایید:

۱. درهم پیچیدگی و افول خورشید ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾.
۲. بی فروغ شدن ستارگان ﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾.
۳. به حرکت درآمدن کوهها ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾.
۴. به فراموشی سپردن اموال با ارزش ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾.
۵. هنگام اجتماع حیوانات وحشی ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾.
۶. برافروخته شدن دریاها ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾.

۱. عشار به معنای شتران باردار است. و در اینجا کنایه از اموال قیمتی و پرارزش است، که صاحبان آن از فرط ترس و وحشت آن را رها می‌کنند و آن اموال معطل می‌ماند.

۲. آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده، که هر یک از این دو آتش‌زاست. اگر جرقه‌ای به اکسیژن برسد شعله‌ور می‌شود، همان‌طور که با جرقه کوچکی می‌توان هیدروژن را مشتعل ساخت. اما خداوند قادر حکیم با ترکیب این دو ماده آتش‌زا و قابل اشتعال، محصول جدیدی درست کرده که ضد احتراق و آتش است. اما در آستانه قیامت هیدروژن و اکسیژن آب دریاها را از هم جدا می‌کند، و تمام آن به آتش کشیده می‌شود!



۷. هر کس با همسان خود قرین گردد ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾.

۸. هنگامی که از دختران زنده به گور شده بپرسند ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾.

۹. گشوده شدن نامه اعمال ﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾.

۱۰. پرده آسمان بر گرفته شود ﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾.

۱۱. دوزخ شعله‌ور گردد ﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ﴾.

۱۲. بهشت نزدیک گردد ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْفُتْ﴾.

خداوند متعال پس از بیان نشانه‌های دوازده‌گانه می‌فرماید:

«عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ»؛ (در آن هنگامه آغاز قیامت) هر کس می‌داند چه چیزی آماده کرده است». چرا که تمام اعمال و کردار و افکار و اندیشه‌ها در مغز او حاضر می‌شود، و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد.

پروردگارا! اکنون به ما عنایت خاص و ویژه‌ای کن که با اعمال صالح زمینه‌ساز آینده‌ای خوب و شایسته باشیم.

سوگندهای سه‌گانه:

خداوند متعال پس از بیان نشانه‌های دوازده‌گانه، به قسمهای سه‌گانه پرداخته و می‌فرماید:

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَافِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷)
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)
ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰)

سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند، حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد و (سوگند) به صبح هنگامی که تنفس کند.



سوگند اوّل: پنج ستاره معروف

در اینکه: منظور از «الخنس، الجوار، والکنس» چیست؟ بین مفسّران اختلاف نظر وجود دارد. ولی معروف و مشهور آن است که کلمات سه گانه فوق، که اوّلین سوگند را تشکیل می دهند، اشاره به پنج ستاره معروف است:

۱. عطارد، ۲. زهره، ۳. مریخ، ۴. مشتری، ۵. زحل. (ترتیب مذکور بر اساس نزدیکی آن به خورشید است). این پنج ستاره تعدادی از اعضای خانواده منظومه شمسی هستند که با چشم غیر مسلح دیده می شوند. خانواده مذکور چهار عضو دیگر دارد. یکی از آنان کره خاکی ما زمین است، و «اورانوس» و «نپتون» و «پلتون» سه عضو دیگرند که با چشم عادی دیده نمی شوند بلکه باید با چشم مسلح به تماشای آنها نشست.

نکته دیگر در مورد ستاره ها، اینکه برخی از آنها ثوابت هستند و برخی متحرک؛ ثوابت به ستاره هایی گفته می شود که فاصله بین آنها همواره یکسان باقی می ماند، اما فاصله بین ستاره های متحرک متغیر است. برای روشن تر شدن تفاوت این دو دسته از ستارگان به مثال زیر توجه کنید:

پارچه مشکی بزرگی را به طول مثلاً ده متر در نظر بگیرید که مرواریدهایی در فواصل مشخص و معین بر روی پارچه دوخته باشند. هر چندبار پارچه مذکور را از جلوی چشمان ما عبور دهند فاصله مرواریدها یکسان و غیر متغیر است، اینها شبیه ستاره های ثوابت هستند. اما اگر پنج مروارید را به روی این پارچه رها کنیم بدون اینکه دوخته شده باشد، هر زمان که پارچه را از جلوی چشمانمان بگذرانیم فاصله آن پنج مروارید متغیر و متفاوت است. اینها ستاره های متحرک هستند. پنج ستاره ای که در منظومه شمسی با چشم غیر مسلح دیده می شوند جزء ثوابت نیستند؛ زیرا فاصله بین آنها متغیر است.

سؤال: آیا ستاره های ثوابت حقیقتاً ساکن و بی حرکت هستند؟

جواب: این ستاره ها نیز حرکت دارند، ولی آن قدر از ما دورند که بر اثر بُعد



مسافت حرکت آنها مشاهده نمی‌شود، و لذا انسان تصور می‌کند که ثابتند. نتیجه اینکه منظور از خنّس در سوگند اوّل ستارگان پنجگانه منظومه شمسی است که با چشم عادی دیده می‌شود. و آنها عبارتند از: عطارد، مریخ، مشتری، زهره و زحل.

خنّس، جوار و کُنّس:

«خنّس» جمع خانس (طبق آنچه در مجمع البیان آمده) به معنای پنهان شونده است. و از آنجا که ستاره‌ها در شب آشکار شده و در روز بر اثر نور آفتاب پنهان می‌شوند به آنها خنّس گفته شده است.

«جوار» جمع جاریه به معنای حرکت و سیر کردن است. اگر آسمان را به اقیانوسی تشبیه کنیم، ستاره‌های پنجگانه همچون کشتی‌هایی است که بر سطح این اقیانوس در حرکت است.

این کلمه در حقیقت اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است. زیرا هیأت بطلمیوس هنگام نزول آیات قرآن بر قلب مبارک پیامبر اسلام ﷺ بر سراسر محافل فلکی جهان حکومت می‌کرد، و تا هزار سال این حکومت ادامه داشت، تا اینکه در عصر گالیله و با اکتشافی که او کرد خطّ بطلانی بر آن کشیده شد. هیئت بطلمیوس معتقد بود که تمام ستارگان در دل یک فلک بلورین قرار گرفته و بر سقف آن فلک چسبیده‌اند. و هیچگونه حرکتی بطور مستقل ندارند، بلکه این فلک بلورین است که حرکت می‌کند. اما قرآن مجید در آیه فوق سخن از حرکت استقلالی ستاره‌ها می‌گوید، و صدها سال قبل از گالیله هیئت بطلمیوس را باطل کرده است.

خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره یس نیز به این معجزه علمی اشاره کرده است:

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»؛

نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.



این آیه هم بر خلاف هیئت بطلمیوس معتقد به حرکت استقلالی ستارگان است. اما در مورد واژه «کنس»، برخی همچون مرحوم طبرسی معتقدند که تفاوتی با خنس ندارد، و همان معنای پنهان شدن را می‌رساند. بنابراین تأکیدی بیش نیست. ولی مرحوم فیروزآبادی، طبق آنچه در کتاب قاموس آمده، معتقد است که کنس معنای متفاوتی دارد. ایشان گوید: «خنس» چیزی است که می‌رود و باز می‌گردد، و «کنس» چیزی است که پنهان و مخفی می‌گردد. و شیطان را از آن جهت خناس گفته‌اند که برای وسوسه انسان مرتب می‌رود و می‌آید و هرگز ناامید نمی‌شود. ستارگان پنجگانه مورد بحث از آن جهت که شب هنگام ظاهر و روزها از دیدگان ما پنهان می‌شوند، کنس نامیده شده‌اند. و از آن جهت که حرکت آنها شبیه حرکت زیگزاگ است و گویا می‌رود و باز می‌گردد - لا اقل به تصوّر ما - لهذا خنس نامیده شده‌اند. با توجه به توضیحات بالا، سوگند اول بدین شکل ترجمه می‌شود:

سوگند به پنج ستاره عطارد، زهره، مشتری، زحل و مریخ، که در صفحه آسمان جریان دارند و در رفت و آمدند، و شبها ظاهر و روزها پنهان می‌گردند.

سوگند دوم: قسم به سحرگاهان

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ»؛ قسم به شب هنگامی که نور و روشنایی آن کم می‌شود. تاریکی شب یکسان نیست، هر چه خورشید در افق پنهان‌تر شود شب تاریک‌تر می‌گردد، تا اینکه به هنگام سحر به اوج تاریکی می‌رسد، و با طلوع سپیده صبح دوباره کم‌کم روشن می‌شود. خداوند در این آیه شریفه به تمام شب قسم نخورده، بلکه به بخشی از شب که همان سحرگاهان و اوج تاریکی شب است، سوگند یاد کرده است.

سوگند سوم: قسم به صبحگاهان

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»؛ سوگند به صبح هنگامی که تنفس می‌کند.



چه تعبیر عجیبی! گویا روز در زیر پنجه هیولای شب گرفتار شده، به گونه‌ای که نمی‌تواند نفس بکشد. طلوع فجر صادق بشارت روز است، و آهسته آهسته صبح - که طلیعه روز است - نفس می‌کشد. نفسهای صبحگاهی نه تنها برای زمین بلکه برای انسانها نیز ارزشمند است. بدین جهت سفارش شده که در آن هنگام تحرّک و ورزش بیشتری نموده و نفس عمیق بکشیم.

خلاصه اینکه خداوند متعال در این سوره به ستاره‌های پنجگانه و سحرگاهان و صبحگاهان و در حقیقت به نظام نور و ظلمت قسم یاد کرده است.

این همه قسم برای چه؟

قسم به این موضوعات مهم و با ارزش برای چیست؟ چرا خداوند متعال به ستارگان و سحرگاهان و صبحگاهان سوگند خورده است؟
آیه شریفه زیر در حقیقت مقسم له است و منظور از قسم‌های سه گانه را بیان می‌کند:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»؛ قسم به ستارگان و صبحگاهان و سحرگاهان که این قرآن سخن فرستاده خدا به پیامبر اسلام است، و زائیده فکر بشر و اندیشه پیامبر اسلام ﷺ نمی‌باشد. سوگند به امور سه گانه بالا که قرآن وحی آسمانی است که توسط فرستاده خداوند، حضرت جبرئیل، بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شده است.

خداوند متعال در اینجا پنج صفت برای جبرئیل بیان کرده، و گویا می‌خواهد به همه اعلان کند که فرستادگان‌شان باید دارای این صفات پنجگانه باشند:

۱. «کریم»؛ اولین ویژگی یک رسول و فرستاده اینکه شخص کریم و بزرگواری باشد. انسانهای پست و بی‌شخصیت را نباید مأمور کارهای ارزشمند کرد.

۲. «ذی قوّه»؛ دومین صفت فرستاده اینکه قوّت و توانایی انجام کار مورد نظر را داشته باشد. انسانهای ضعیف و ناتوان برای چنین کارهایی انتخاب نشوند.

۳. «عند ذی العرش مکین»؛ ویژگی دیگر یک فرستاده این است که در پیشگاه



پروردگار مقام و مرتبه خوبی داشته باشد. فقط صفات مادی و دنیایی کافی نیست، علاوه بر آن فرستاده باید در سطح عالی از تقوا باشد.

۴. «مطاع»؛ همان گونه که حضرت جبرئیل در میان فرشتگان مطاع بود و ملائکه سخن او را می پذیرفتند، رسول و فرستاده شما هم باید از میان کسانی انتخاب شود که پذیرش مردمی و اقبال عمومی دارند، نه کسی که مردم به حرف و سخن او وقعی نمی نهند و وجهه اجتماعی مناسبی ندارد.

۵. «امین»؛ آخرین ویژگی اینکه علاوه بر ویژگیهای چهارگانه فوق، لازم است امانتدار باشد. رعایت امانت از صفات بسیار زیبایی است که رسول باید واجد آن باشد.

خلاصه اینکه رسول خداوند حضرت جبرئیل دارای ویژگیهای پنجگانه فوق بوده، و شایسته است مسلمانان و مؤمنان نیز فرستادگان خود را از بین کسانی انتخاب نمایند که این ویژگیها را داشته باشد.

در حدیثی آمده است که به هنگام نزول این آیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «چه خوب خداوند تو را ستوده است... نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن!»

جبرئیل در پاسخ عرض کرد: اَمَّا نَمُونَةُ قُوْتٍ مِنْ اَيْنَكُمَا مَأْمُورٌ نَابُودِي شَهْرَ هَی قَوْمٍ لَوْ طُ شَدِمٌ، و آن چهار شهر بود، و در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو، به جز فرزندان آنها وجود داشت. من این شهرها را از زمین برداشتم و به آسمان بردم، تا آنجا که فرشتگان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم، و زیر و رو کردم! و اَمَّا نَمُونَةُ اَمَانَتٍ مِنْ اَيْنَ اسْتَکْتُمُوهُا فَهِيَ مِنْ اَمَانَتِي بِمَا نَدَّيْتُكُمْ، که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم.^۱

نتیجه اینکه خداوند متعال به ستارگان پنجگانه (با ویژگیهای سه گانه) و سحرگاهان و صبحگاهان سوگند یاد کرده که قرآن مجید حاصل مأموریت حضرت

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۹۴، ذیل آیه مورد بحث.



جبرئیل (با ویژگیهای پنجگانه آن) است، که از سوی خداوند متعال بر قلب مبارک پیامبر اسلام ﷺ نازل کرده، و هرگز تصوّر نکنید که این کتاب آسمانی ساخته و پرداخته ذهن بشر می باشد.

هدایت‌های قرآن:

اکنون که سخن از قرآن به میان آمد، شایسته است آشنایی بیشتری با این کتاب آسمانی مصون از تحریف، و مشحون از معارف الهی داشته باشیم.

برای این منظور راههای زیادی وجود دارد که یک راه آن مطالعه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. بدین جهت جملاتی چند از کلام آن حضرت در خطبه ۱۷۶ را مورد بررسی قرار می دهیم:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ؛ هُمُةٌ مُرَدَمٌ فِي سِرَاسِرِ عَالَمٍ وَ فِي طُولِ تَارِيخٍ تَقِيَامُ قِيَامَتُهَا بِأَنَّ الْقُرْآنَ بِأَعْظَمَتِ، نَصِيحَتُ كُنْدَةِهَا اسْتِ كِهْ هِيْجْ غَشٍّ وَ خِيَانَتِي فِي نَصَائِحٍ أَوْ نِيْسْتِ».

انسانهایی که به نصیحت دیگران می پردازند گاه به دنبال منافع خویش بوده و مصلحت خود را در نظر می گیرند، و در نتیجه ممکن است به انسان خیانت کنند. اما قرآن مجید ناصحی است که هرگز خیانت نمی کند.

«وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ؛ هِدَايَتُ كُنْدَةِهَا اسْتِ كِهْ كَمْرَاهُ نَمِي سَاوِدِ».

کسانی که عهده دار مقام خطیر هدایت می شوند ممکن است بر اثر وسوسه های شیطان و هوای نفس یا ناخودآگاه و سهواً انسان را به بیراهه ببرند، اما هدایتگری وجود دارد که هدایت‌های او بی عیب و نقص است و هرگز انسان را به بیراهه نمی برد و آن قرآن مجید است.

«وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ؛ وَ سَخَنُكُوْبِي اسْتِ كِهْ هَرَكُزْ دُرُوْغُ نَمِي كُوِيْدِ».

سخنور هر چه بیشتر سخن بگوید ضریب خطای سخنانش بیشتر می شود. اما قرآن مجید سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید، و واقعیت ها را وارونه یا



بزرگتر از آنچه هست، جلوه نمی‌دهد؛ بلکه هر چه را همان‌گونه که هست بیان می‌دارد، و هیچ فاصله‌ای بین انسان و حقیقت ایجاد نمی‌کند.

آیا شایسته نیست با کتابی که در نصیحتش خیانت نمی‌کند، و در هدایتش گمراهی نیست، و در سخنانش دروغ نمی‌گوید، بیشتر آشنا شویم و خود را با آن محک بزنیم؟ جمله زیر محک خوبی است، توجه کنید:

«وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى؛ هیچ مؤمنی را نخواهید یافت که همنشین قرآن گردیده و مصاحب او شده، مگر اینکه این همنشینی یا بر هدایت او افزوده و درجه‌ای بر درجاتش اضافه نموده، و یا مقداری از نابینایی‌ها و کوردلی‌های وی کاسته، و بخشی از رذائل اخلاقیش اصلاح گردیده است».

سؤال: آیا در هر جلسه‌ای که قرآن تلاوت می‌کنیم این مطلب تحقق پیدا می‌کند؟
جواب: طبق ظاهر روایت فوق، در هر جلسه‌ای که مؤمنی همراه و هم‌کلام با قرآن می‌شود باید این اثر در وی حاصل گردد.

در ضمن معنای جملات مذکور این است که هدایت‌های قرآن مجید پایان‌ناپذیر است. همان‌گونه که برخی از آیات قرآن نیز دلالت بر این مطلب دارد. به آیه ۱۲۴

سوره توبه توجه کنید:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَدَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَزَدَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان (به دیگران) می‌گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند. و اما آنها که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

آری همنشینی با قرآن برای مؤمنان سبب ازدیاد ایمان، و برای کفار موجب زیاد



شدن پلیدی آنان است.

سؤال دیگر: چگونه ممکن است قرآن بر پلیدی کفار بیفزاید؟

جواب: قرآن عامل ازدیاد پلیدی و کفر آنها نمی‌شود، بلکه زمینه‌ها و قابلیت‌های آنان که به مخالفت با قرآن بر می‌خیزند عامل این عذاب الهی می‌گردد.
به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس
پروردگارا! ما را جزء کسانی قرار ده که با تلاوت هر آیه‌ای از قرآن درجه‌ای بر
درجات ایمانمان افزوده، و بخشی از رذائل اخلاقیمان زدوده شود.
پروردگارا! به ما توفیق تدبّر و تفکّر و اندیشه بیشتر پیرامون آیات قرآن عنایت
فرما.

سؤال سوم: می‌دانیم که قرآن مجید فقط برای تلاوت نازل نشده، بلکه هدف
اصلی تدبّر و اندیشه و تفکّر در مضامین عالی آن، و سپس عمل به دستوراتش
می‌باشد. همان‌گونه که خداوند در آیه ۲۹ سوره ص می‌فرماید:

«كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ این کتابی است پر
برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند».

بنابراین، هدف اصلی تدبّر در آیات قرآن است. ولی از سوی دیگر، در روایات
مختلف از تفسیر به رأی نهی شده، و می‌دانیم که رأی به معنای عقل و اندیشه است،
یعنی درباره آیات قرآن تدبّر و اندیشه نکنید. آیا این دو با یکدیگر متضاد نیستند؟

جواب: همان‌گونه که دانشمندان بزرگ فرموده‌اند، منظور از تفسیر به رأی،
پیشداوریها و ذهنیت‌های غیر منطقی است. به تعبیر دیگر تفسیر قرآن به دو شکل
امکان‌پذیر است:

نخست اینکه: در محضر قرآن مجید زانو بزنیم و خود را شاگرد قرآن و قرآن را
استاد خویش بدانیم و به آنچه از قرآن استخراج می‌شود پایبند باشیم.



دوم اینکه: قبلاً تصمیماتی گرفته و پیشداوریهایی داشته باشیم، سپس بدنبال تأیید آن از قرآن مجید باشیم. این، تفسیر به رأی است و باطل می‌باشد.

صاحبان عقیده‌های فاسد در بسیاری از جرائد و مطبوعات به دنبال آیات متشابهی هستند که آن آیات را مطابق عقیده خویش تفسیر نمایند. چنین اشخاصی جایگاهشان در جهنم و در عمق دوزخ است! و متأسفانه در دستگاه معاویه چنین کاری انجام می‌شد؛ آنها افرادی را اجیر کرده بودند که آیاتی در تمجید قاتل علی، عبدالرحمن بن ملجم، و در مذمت آن حضرت (علیه السلام) بیابند!

خلاصه اینکه تدبّر و اندیشه پیرامون آیات قرآن آری، ولی پیشداوری و تفسیر به رأی هرگز!

سؤال آخر: ظاهر آیه شریفه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» این است که قرآن مجید سخن جبرئیل است، در حالی که به اعتقاد همه مسلمانان قرآن سخن پروردگار است. و یک کلمه بلکه یک حرف از آن کاسته نشده، همان‌گونه که چیزی بر آن افزوده نشده است. این دو مطلب چگونه با هم جمع می‌شود؟

جواب: به دو شکل می‌توان به شبهه مذکور پاسخ گفت:

نخست اینکه: در خود آیه مذکور قرینه‌ای وجود دارد که قرآن کلام پروردگار است، نه سخن جبرئیل، زیرا جبرئیل فرستاده خداست و سخن فرستاده در حقیقت سخن کسی است که او را فرستاده است، چرا که فرستاده از خود چیزی نمی‌گوید.

به تعبیر دیگر، جبرئیل فقط یک واسطه است و سخنان پروردگار را منعکس می‌کند. بنابراین کلمه «رسول» در آیه شریفه قرینه مناسبی است که قرآن کلام جبرئیل نیست، بلکه کلام خداوند است که توسط جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده است.

دیگر اینکه: بر فرض که پاسخ اول را نپذیریم و آیه شریفه ابهام و اجمالی داشته باشد، می‌توان این ابهام را بوسیله آیات دیگری از قرآن مجید که پیرامون همین موضوع وارد شده برطرف کرد، از جمله می‌توان به آیات اولیه سورة الرحمن اشاره کرد:



«الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفریده و به او «بیان» آموخت.

این آیات شریفه صریحاً قرآن را نسبت به خداوند داده و سخن او معرفتی کرده است. بنابراین اگر آیه مورد بحث ابهامی داشته باشد می‌توان بوسیله آیات اولیه سوره الرحمن یا آیات مشابه ابهام آن را برطرف کرد.

آسمان در قرآن:

در زمانهای گذشته، که علم و دانش پیشرفتی نداشت، انسانهای نخستین هنگامی که به آسمان نگاه می‌کردند، تصوّرشان این بود که آسمان گنبدی مینایی به رنگ آبی است، که فاصله چندان با ما ندارد. بر سقف این گنبد میخهای نقره‌ای کوبیده‌اند که نور خورشید و ماه را به سمت زمین منعکس می‌کند. و دو کره به نام خورشید و ماه نیز بر سقف این گنبد چسبانیده شده، که به همراه گنبد دوّار می‌چرخد؛ هر چند ماه و خورشید و ستارگان همه ثابت و غیر متحرّک هستند. هر چه علم پیشرفت بیشتری کرد عظمت عالم در نظر انسان بیشتر شد، و به حقیقت‌های جدیدی دست یافت. به یقین در زمان جاهلیّت عرب، تصوّر مردم محیط جزیره العرب از آفرینش آسمانها یک تصوّر ابتدایی همانند انسانهای نخستین بود. اما قرآن مجید پرده از روی عظمت آسمانها برداشت، و مطالب شگرفی را بیان کرد که به تصوّر عرب جاهلی هم نمی‌آمد، که ما در این بحث نگاهی گذرا به این آیات می‌افکنیم.

کلمه سماء ۱۲۰ مرتبه و کلمه سماوات ۱۹۰ بار در قرآن مجید تکرار شده، و این نشان می‌دهد که کتاب آسمانی ما بطور گسترده پیرامون آسمانها بحث کرده است. آیات مذکور را می‌توان در چهار محور به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱. آیاتی که پیرامون آفرینش آسمانها سخن می‌گوید

از جمله این آیات، آیه ۵۷ سوره غافر است. توجه کنید:



«لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛
آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.
آفرینش آسمانها آن قدر مهم و فوق العاده است که حتی از آفرینش انسان با تمام
پیچیدگی و رموزی که دارد، مهم تر است.

۲. آیاتی که در مورد مجموعه ستارگان سخن می گوید

از جمله این آیات می توان به آیه ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه اشاره کرد:
«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»؛ سوگند به جایگاه
ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر
بدانید!.

برای «مواقع» دو تفسیر ذکر کرده اند:

الف) منظور از مواقع مدارهای ستارگان است، که در آن مدارهای خاص حرکت
می کنند.

ب) منظور از مواقع هنگام طلوع و غروب ستاره است، که هر ستاره ای در لحظه
خاصی طلوع، و در زمان معینی غروب می کند.
در حقیقت خداوند متعال به نظمی سوگند می خورد که بر جهان ستارگان و
مدارات آن و هنگام طلوع و غروب آن حاکم است. و این سوگند، بسیار مهم است.

۳. آیاتی که در مورد ستارگان خاصی سخن می گوید

از جمله می توان به آیات مورد بحث در همین سوره تکویر اشاره کرد، که خداوند
متعال به پنج ستاره معروف عطارد، زهره، زحل، مریخ و مشتری قسم یاد کرده است.

۴. آیاتی که در مورد ستاره خاصی سخن می گوید

آیه شریفه ۴۹ سوره نجم شاهد خوبی برای این دسته از آیات است. توجه کنید:



«وَإِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى»؛ و اینکه اوست پروردگار ستاره «شعرا»!

در عصر نزول قرآن تمام اطلاعات مردم جزیره العرب در مورد ستاره «شعرا» در جملات زیر خلاصه می شد:

«شعرا ستاره بسیار پرنور و کم نظیری است. دو ستاره شعرا داریم: یکی ستاره شعرای یمانی است که در جنوب جزیره العرب است. و دیگر شعرای شامی، که در شمال آن قرار دارد».

اما گذشت زمان عظمت و شگفتیهای این ستاره پر رمز و راز را آشکار کرد. و پرده از روی برخی از اسرار آن برداشت، که به چند نمونه آن اشاره می شود:

الف) حرارت بی نظیر!

خورشید که منبع حرارت است، حرارت سطح آن در حدود ۶ هزار درجه سانتیگراد است. البته در آنجا همه چیز در حال ذوب شدن و بخار است. در حالی که در سطح ستاره شعرا حرارت به ۱۲۰ هزار درجه می رسد. یعنی درجه حرارت ستاره شعرا بیست برابر درجه حرارت خورشید است! و این حقیقتاً حرارتی بی نظیر است.

ب) حجمی بزرگ!

اگر $1/200/000$ کره زمین را کنار هم بگذاریم حجم آن به اندازه خورشید می شود، یعنی خورشید یک میلیون و دویست هزار مرتبه بزرگتر از کره زمین است. اما همین خورشید بزرگ و با عظمت، در مقابل ستاره شعرا احساس کوچکی می کند؛ زیرا چنانچه بیست قرص خورشید را کنار هم بچینیم تازه حجم آن برابر با ستاره شعرا می شود. بنابراین حجم ستاره شعرا، ۲۴ میلیون برابر کره خاکی ماست!

ج) جاذبه ای خیره کننده!

می دانیم وزن اجسام ارتباط مستقیمی با نیروی جاذبه دارد. وزن سنگ یک کیلویی



در کره زمین، برابر با پنجاه تن در ستاره شعرا خواهد بود! زیرا جاذبه ستاره شعرا پنجاه هزار برابر جاذبه کره زمین است.

د) فاصله بسیار دور

فاصله خورشید با ما ۱۵۰ میلیون کیلومتر است. و فاصله شعرا با ما یک میلیون برابر فاصله خورشید با کره زمین است. حاصل ضرب دو عدد فوق، عدد بزرگ و پانزده رقمی (۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) می شود!

راستی به هنگام نزول قرآن، و سخن گفتن از ستاره شعرا و تدبیر آن توسط پروردگار متعال، چه کسی از اسرار شگفت انگیز این ستاره بزرگ خبر داشت؟! این آیه شریفه در حقیقت از معجزات علمی قرآن کریم است. قرآنی که از عظمت موجودات جهان سخن می گوید، تا مردم را به تفکر و تأمل وادار کند.

۵. سوگندهای سوره لیل

یکی دیگر از سوره‌هایی که قسم‌های سه گانه دارد، سوره لیل است. توجه فرمایید:

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝ (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝ (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝ (۳)
إِنْ سَعَيْكُمْ لَشِقَىٰ ۝ (۴) فَمَا مَنَ أَعْطَىٰ وَانْفَىٰ ۝ (۵) وَصَدَقَ بِالْحَسَنِ ۝ (۶)
فَسَيُسرُهُ، لِلْيُسْرَىٰ ۝ (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۝ (۸) وَكَذَّبَ بِالْحَسَنِ
۝ (۹) فَسَيُسرُهُ، لِلْعُسْرَىٰ ۝ (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ۝ (۱۱)

قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند. و سوگند به روز هنگامی که تجلی کند. و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید. که سعی و تلاش شما مختلف است: اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم. اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی‌نیازی طلبد، و پاداش نیک (الهی) را انکار کند، بزودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم، و در آن هنگام که (در جهنم) سقوط می‌کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت.



سوگند اوّل و دوم: قسم به شب و روز

سؤال: خداوند متعال برای بار دیگر به شب و روز قسم خورده است. آیا تکرار این قسم‌ها با فصاحت و بلاغت قرآن مجید ناسازگار نیست؟ چرا که این سومین بار است که در طّیّ مباحث گذشته به روز و شب قسم یاد شده است؛ یا این قسم‌ها با هم فرق دارد، و هر کدام سوگند تازه‌ای محسوب می‌گردد؟

پاسخ: اگر در آیات مورد بحث دقّت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این سوگندها تکراری نیست. و نه تنها منافاتی با فصاحت و بلاغت قرآن مجید ندارد، بلکه خود گواه و شاهدی بر فصاحت و بلاغت آن است. زیرا هر چند در ظاهر در هر سه مورد به شب و روز قسم یاد شده، ولی در حقیقت در هر مورد به بخشی از لیل و نهار سوگند خورده است. توجّه کنید:

در یک جا می‌فرماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ»؛ قسم به شب هنگامی که پشت می‌کند» در اینجا قسم به مجموعه شب نیست، بلکه به هنگامی است که از نیمه بگذرد. و در جای دیگر فرموده است: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَصَ»؛ سوگند به شب هنگامی که تاریکی آن کم رنگ می‌شود». در اینجا هم سوگند به زمان خاصّی از شب است، نه تمام شب. و آن نزدیکیهای اذان صبح است، که هوارو به روشنایی می‌رود و به طلوع فجر صادق نزدیک می‌شویم.

و در آیات مورد بحث، سوره لیل می‌خوانیم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»؛ قسم به شب هنگامی که تاریکی او جهان را می‌پوشاند» در اینجا هم قسمت خاصّی از لیل، یعنی اوّل شب، مورد سوگند واقع شده است. بنابراین، خداوند به سه زمان مختلف از شب سوگند خورده، و به هیچ وجه تکراری صورت نگرفته است.

و اما در آیات مربوط به روز، در یکجا فرموده است: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»؛ قسم به صبح هنگامی که تنفس می‌کند» و این اشاره به آغاز صبح و ابتدای روز دارد. و در جای دیگر فرموده: «وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ»؛ قسم به صبح هنگامی که کاملاً روشن می‌شود» در اینجا قسم به هنگام طلوع آفتاب است.



و در آیه سوم فرموده است: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»؛ قسم به روز هنگامی که کاملاً تجلّی و بروز کند» که نزدیکی های ظهر منظور است. پس در این سه مورد هم قسم ها یکسان نیست، بلکه سه حالت مختلف روز انتخاب شده است؛ در اولی به ابتدای طلوع فجر صادق، و در دومی به ابتدای طلوع خورشید، و در سومی به هنگام اوج خورشید در پهنای آسمان سوگند یاد شده است. و این عین فصاحت و بلاغت قرآن مجید است. خداوند می خواهد به ما بفهماند که مجموعه روز یک نشانه نیست، سرتاسر شب یک نشانه نیست، بلکه حالات مختلف شب و روز هر کدام یک نشانه مستقل و جداگانه است. همان گونه که در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره ذاریات در مورد انسان می فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾.

یعنی وجود هر انسان تنها یک آیه و نشانه از عظمت پروردگار نیست، بلکه در وجود هر انسانی آیات و نشانه های متعددی وجود دارد. یکی از آیات عجیب پروردگار در وجود انسانها این است که انسان یک نوع غذا می خورد، اما این غذا هنگامی که به استخوان انسان می رسد تبدیل به استخوان، و زمانی که به خون می رسد تبدیل به خون، و اگر به چشمان انسان برسد تبدیل به اشک چشم، و خلاصه به هر عضوی از اعضای انسان برسد تبدیل به همان عضو شده، و به رنگ آن عضو در می آید.

همان گونه که در طبیعت نیز این مسأله را مشاهده می کنیم که از آب و هوا و زمین واحد، گیاهان مختلف و درختان گوناگون و میوه های متفاوتی بدست می آید. اینها هر کدام نشانه ای مستقل از نشانه های پروردگار است. آغاز شب، وسط شب، پایان شب، ابتدای روز، هنگام طلوع آفتاب، هنگام ظهر، هر کدام ویژگی خاصی دارد که خداوند به تک تک این لحظات سوگند یاد کرده است. محیط آرام و آماده استراحتی که شب برای انسانها، بلکه حیوانات، و حتی درختان فراهم می کند که همه موجودات عالم از آن برای استراحت خود استفاده می کنند^۱ نعمت بزرگی است که شایستگی قسم یاد

۱. دانشمندان معتقدند که فقط زنبور عسل در تمام عمر خواب و استراحت ندارد، و در طول شبانه روز مشغول کار و تلاش است. گویا کارهای زنبور عسل به قدری زیاد است که فرصت استراحت به او نمی دهد!



کردن را دارد.

نتیجه اینکه قسم اول در آیات سورۀ لیل، سوگند به ابتدای شب است که تاریکی آن جهان را فرا می‌گیرد. و قسم دوم سوگند به نیمه‌های روز است که روشنایی آن بصورت کامل جهان را فرا گرفته است.

سوگند سوم: قسم به جنس نر و ماده

«وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»؛ قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.

سومین سوگند در سورۀ لیل، سوگند به خداوندی است که جنس مذکر و مؤنث را خلق کرد. جالب اینکه مذکر و مؤنث را بصورت مطلق و بدون تقیید به انسان مطرح می‌کند، گویا نظر به تمام زوجیتهای موجود در جهان آفرینش دارد. همان‌گونه که این مطلب صریحاً در آیه شریفه ۴۹ سورۀ ذاریات آمده است. توجه کنید:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ و از هر چیز یک جفت آفریدیم،

شاید متذکر شوید.

بنابراین قانون زوجیت در تمام عالم آفرینش، اعم از انسانها، حیوانات، نباتات و بلکه جمادات نیز حاکم است. زیرا هسته اولیۀ تمام جمادات را اتم تشکیل می‌دهد، و در دل هر اتمی دو عنصر الکترون و پروتون وجود دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. یکی مذکر و دیگری مؤنث است؛ و به هر حال عالم زوجیت عالم عجیبی است، هر چند ما به خاطر عادی شدن این امور، به آن اهمیت چندانی نمی‌دهیم. به عنوان نمونه یک گل را در نظر بگیرید که در وسط آن میله‌های ظریف و باریکی وجود دارد که گرده گل در قسمت فوقانی این میله‌هاست، و این قسمت نر گل را تشکیل می‌دهد.

گرده‌های مذکور توسط حشرات یا باد و مانند آن به قسمت پایین میله‌های مذکور، که به شکل یک طبق است، ریخته شده و کم‌کم نمو کرده و به سمت پایین یعنی به طرف بن گل می‌رود، و در آنجا با نطفه ماده ترکیب شده، و تخم میوه‌جات بدست می‌آید.



چقدر زنبورهای عسل را بر روی شاخه‌های گل دیده‌ایم، اما هیچ به این موضوع نیندیشیده‌ایم. چند بار نسیم‌های آرام را به هنگام تکان خوردن درختان و گلها لمس کرده‌ایم، اما به مأموریت آنها فکر نکرده‌ایم! اینها همه نشانگر عظمت و قدرت پروردگار است.

بی جهت نیست که خداوند متعال بخاطر ایجاد قانون زوجیت به ذات پاک و مقدس خویش سوگند یاد می‌کند.

دو جنسی‌ها و تغییر جنسیت:

علاوه بر جنس نر و ماده که غالب جمعیت انسانها را تشکیل می‌دهد، گاه انسانهای دو جنسی یافت می‌شود که واجد دو جنس مذکر و مؤنثند! که خداوند متعال آنها را به عنوان نمونه و عبرت دیگران آفریده است.

این افراد استثنایی بر دو دسته‌اند:

۱. کسانی که یک جنس آنها اصلی و جنسیت دیگرشان فرعی است. مثل اینکه جنسیت اصلی زن و جنسیت مرد فرعی است، یا بالعکس. چنین افرادی با یک عمل جراحی، جنسیت فرعی خود را از بین برده و با تقویت جنسیت اصلی بوسیله هورمون‌ها و مانند آن یک جنسی کامل العیار می‌شوند. به این عملیات جراحی، تغییر جنسیت گفته می‌شود.

۲. کسانی که هر دو جنسیت آنها اصلی است، که البته این دسته بسیار کم و نادرند و در برخی از روایات آمده که یک نمونه از این دسته در عصر حضرت علی علیه السلام وجود داشت. زنی که از همسرش بچه دار شد، و بر اثر آمیزش با کنیزش او را بچه دار کرد!^۱ در چنین فرضی نیز می‌توان یک جنسیت را با عمل جراحی از بین برد، و جنسیت دوم را تقویت کرد و یک جنسی شد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ابواب میراث الخنثی، باب ۲، ح ۳.



تغییر جنسیت‌های صوری:

تغییر جنسیت در دو صورت بالا شرعاً نیز اشکالی ندارد^۱، ولی در غیر این دو مورد مشروع نیست؛ زیرا تغییر جنسیت حقیقی صورت نمی‌گیرد. و متأسفانه این نوع تغییر جنسیت‌ها در غرب عموماً و در آمریکا بالخصوص فراوان است. مردان کامل العیاری که با تغییری ظاهری خود را به شکل زنان در می‌آورند! و زنان کامل العیاری که با تغییری ظاهری خود را به شکل مردان در می‌آورند! این کار نوعی بیماری محسوب می‌شود، و سرچشمه‌های مختلفی دارد، که به برخی از آنها بصورت خلاصه اشاره می‌شود:

۱. استفاده بی‌جا از هورمونهای جنس مخالف؛ زنان از هورمونهایی که ویژگیهای مردانه ایجاد می‌کند، و مردان از هورمونهایی که ویژگیهای زنان ایجاد می‌کند، استفاده می‌نمایند.

۲. رفتار نامناسب پدر و مادر، در طرز لباس پوشانیدن بچه‌ها، و نوع تربیت آنها، و حتی شکل نوازش فرزندان، در چنین واکنشهای غیر طبیعی مؤثر است. در هر حال، تغییر جنسیت‌های کاذب یکی از مفاسد دنیای امروز به شمار می‌رود، که البته بخشی از آن جنبه تفننی و خوشگذرانی دارد!

علی‌علیه و حلّ مشکلات لاینحل:

در برخی از روایات می‌خوانیم که گاه افراد دو جنسی را نزد ائمه علیهم‌السلام می‌بردند، تا در مورد مشکلات آنها قضاوت نموده، یا راه حلّی ارائه نمایند. و آن حضرات علیرغم عدم پیشرفت علم پزشکی در آن عصر و زمان، و نبودن امکانات آزمایش و مانند آن، راه حلّهای کارگشایی ارائه می‌نمودند. از جمله شخصی را خدمت حضرت علی‌علیه‌السلام آوردند، که ظاهری زنانه داشت؛ موهایش بلند و لباس زنانه پوشیده بود. حضرت

۱. البته چون این کار غالباً مستلزم نظر و لمس حرام است، باید تنها به موارد ضرورت قناعت کرد. در ضمن مشروح مباحث تغییر جنسیت، در سه جلد استفتائات جدید، فصل احکام پزشکی آمده است.



طبق راهکاری فرمود: این شخص مرد است، ولذا بلافاصله دستور داد موهایش را بتراشند، و لباسهای زنانه اش را درآورند و لباس مردانه بپوشد.^۱ آری! علی علیه السلام پناهگاه مردم در معضلات مختلف علمی، اجتماعی، دینی و غیر آن بود.

زامادار مسلمین:

سؤال: فرض می‌کنیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در طول دوران نبوت هیچ سخنی در مورد جانشین پس از خود نگفته باشد. فرض می‌کنیم که داستان غدیر و مسأله جانشینی حضرت علی علیه السلام، و روایات فراوان و متواتر غدیر وجود نداشت. فرض می‌کنیم داستان دوات و قلم و موضع‌گیری غلط بعضی از مسلمانان با این موضوع، تحقق نمی‌یافت. و خلاصه فرض می‌کنیم هیچ آیه و حدیث و مطلبی در مورد تعیین شخصی به عنوان خلیفه پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود نداشت. مسلمانان به حکم عقل و وحی باید چه کسی را انتخاب می‌کردند؟

جواب: قرآن مجید پاسخ این سؤال را بطور کلی می‌دهد، و تاریخ فردی را که با شرایط مطرح شده در قرآن تطبیق دارد به ما معرفی می‌کند. هنگامی که بنی اسرائیل برای انتخاب فرمانده‌ای شجاع و لایق، خدمت پیامبر زمانشان حضرت اشموئیل علیه السلام رسیدند، تا شخص مناسبی را برای مبارزه با جالوت ظالم ستمگر معرفی نمایند، آن حضرت جوان دلآوری به نام طالوت را به عنوان فرمانده آنها برگزید.

بنی اسرائیل که از این انتخاب شگفت زده شده بودند، و پذیرش فرماندهی جوانی بی‌پول، که دستش از مال دنیا تهی و خالی بود، برایشان مشکل بود، لب به اعتراض گشودند، و خود را به خاطر امکانات مالی برای این مسئولیت خطیر شایسته‌تر دانستند. برخی از آنها معیار اصلی را برای این‌گونه امور پول و ثروت می‌دانستند، و حاکمیت را سزاوار پولدارترین افراد، گویا تفکر فئودالیست در بین برخی از آنها وجود داشت.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۷۶، ح ۳ و ۵.



حضرت اشموئیل علیه السلام، طبق آنچه در آیه ۲۴۷ سوره بقره آمده، در پاسخ آنها فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است، خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد، و احسان خداوند وسیع است».

یعنی شرایط لازم برای رهبری عمدتاً دو چیز است: «دانایی و توانایی»، «علم و قدرت» نه «پول و ثروت». آنها علیرغم میل باطنی فرماندهی طالوت را پذیرفته، و در سایه علم و قدرت و تدبیر طالوت، بر دشمن دیرینه خود پیروز شدند.

طبق آنچه از آیه مذکور استفاده می‌شود، شایسته‌ترین فرد برای زمامداری مسلمین کسی است که از همه قدرتمندتر و عالم‌تر باشد؛ شخصی که برتری علمی و جسمی خویش را عملاً برای همه ثابت کرده باشد. اکنون برای یافتن کسی که در بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله واجد این دو ویژگی باشد تاریخ را ورق می‌زنیم. هنگامی که جنگهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بررسی می‌کنیم، قدرتمندتر از جوانی خوشنام و دلاور بنام علی علیه السلام نمی‌یابیم. تا آنجا که هنگامی که علی علیه السلام در جنگ احزاب در مقابل عمرو بن عبدود قرار گرفت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رویارویی آنها را تقابل اسلام و کفر تعبیر کرد، و پس از پیروزی رؤیایی، و شیرین علی علیه السلام، تلاش و موفقیت آن حضرت را برتر از عبادت و پرستش جن و انس دانست،^۱ چرا که مبارزه علی علیه السلام اسلام را نجات داد. در جنگهای دیگر، از جمله جنگ خیبر، بدر، احد و سایر نبردهای مسلمین نیز شجاعت علی علیه السلام عامل مهمی در پیروزیهای مسلمین بود. بنابراین شکی نیست که حضرت علی علیه السلام قدرتمندترین فرد مسلمان در بین اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هر چند در سنین جوانی قرار داشت و از نظر مالی تهیدست بود.

و اما از نظر علم و دانایی، تنها به ذکر دو روایت از منابع اهل سنت قناعت می‌کنیم.

توجه کنید:



۱. حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل به نقل از پیامبر اسلام ﷺ چنین آورده است:

«قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ؛ حِكْمَتُ وَ دَانِشْ بَهْ دَهْ قِسْمَتِ تَقْسِیمِ گَرْدِیدَه؛ کِه نُهْ قِسْمَتِ آنْ بَهْ عَلِیْ بِنِ ابِیْ طَالِبِ دَادَهْ شَدَهْ اسْت!»^۱

۲. پیامبر اسلام ﷺ طبق آنچه در صحیح ترمذی آمده، فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ مَنْ خَانَهُ (عِلْمٌ) وَ حَكْمَتُمُ، وَ عَلِیْ بِنِ ابِیْ طَالِبِ دَرِ آنْ اسْت!»^۲

علاوه بر این، چه آثار علمی از صحابه پیامبر باقی مانده است؟ آیا در بین تمام آثار علمی صحابه، همانند خطبه اشباح علی علیه السلام یافت می شود؟

نتیجه اینکه علی علیه السلام قدرتمندترین و آگاهترین مسلمان پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ بود. و مطابق هدایتهای قرآنی، باید او پس از پیامبر ﷺ به عنوان جانشین آن حضرت انتخاب می شد.

شأن نزول:

مرد ثروتمندی در منزلش درخت خرمایی داشت، که قسمتی از شاخه های آن فضای حیاط همسایه را گرفته بود. در فصل خرما، که صاحب درخت برای چیدن خرما به بالای درخت می رفت، گاه تعدادی از خرماها در خانه همسایه می ریخت، و بچه های همسایه که خانواده فقیر و نیازمندی بودند، خرماها را می خوردند. صاحب نخل که انسان بسیار بخیلی بود، وقتی که این صحنه را می دید از درخت پایین می آمد و به منزل همسایه می رفت و خرماها را از بچه ها می گرفت. علاوه بر این، کار عجیبی می کرد، اگر بچه ها خرمایی در دهان داشتند انگشت در دهان آنها می کرد و خرمای نیمه جویده را نیز از دهانشان خارج می ساخت!^۳ پدر بچه ها، که این صحنه ها برایش

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۹، ح ۱۱۶.

۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۳. سؤال شرعی: در چنین مواردی کسی که شاخه های درخت همسایه فضای خانه اش را اشغال کرده، چه ←



سخت و آزار دهنده بود، خدمت پیامبر ﷺ رسید و از همسایه‌اش شکایت کرد. پیامبر فرمود: به شکایت رسیدگی می‌کنم. صاحب نخل را دید، و داستان شکایت همسایه‌اش را برای وی بازگو کرد. سپس فرمود: این درخت را به من بفروش، من درختی در بهشت برای تو ضمانت می‌کنم! مرد بخیل عرض کرد: من درختان نخل فراوانی دارم، اما این بهترین درخت نخل من است، بدین جهت حاضر به فروش آن نیستم! بخل تنها یک صفت رذیله نیست، بلکه انسان را به سوی بی‌ایمانی سوق می‌دهد. یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به نام ابوالدحداح^۱ که گفتگوی پیامبر ﷺ را با آن مرد شنید، پس از جدا شدن آن مرد بخیل از پیامبر، به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: اگر من آن درخت را بخرم و مالک آن شوم، همان معامله را با من انجام خواهی داد؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله! این کار را می‌کنم. ابوالدحداح به سراغ صاحب نخل رفت و از او خواست که درخت مورد نظر را به او بفروشد. صاحب نخل گفت: این درخت، بهترین درخت نخل من است و لهذا قیمت آن گران است! شخص بخیل که به خاطر بخل راه بی‌ایمانی را طی می‌کرد، قدم به جاده بی‌انصافی نیز نهاد و گفت: آن را با چهل نخل معاوضه می‌کنم، و به کمتر از این قیمت نمی‌فروشم! ابوالدحداح که اموال دنیا در نظرش بی‌ارزش و به فکر جهان آخرت و درخت بهشتی بود، حاضر شد درخت مذکور را به همان قیمت بخرد. صاحب درخت که ابوالدحداح را آدم ساده لوحی تصوّر می‌کرد که حاضر بود در برابر یک درخت چهل درخت بدهد، به سرعت مقدمات معامله را آماده کرد؛ قولنامه نوشته شد، و شهود آن را امضا کردند؛ و ابوالدحداح چهل نخل را تحویل داد. و آن نخل را تحویل گرفت. سپس خدمت

→ حقی دارد؟

پاسخ: او می‌تواند یکی از دو کار را انجام دهد: یا از صاحب درخت بخواهد که شاخه‌های مذکور را قطع کند، و یا مال الاجاره^۱ باقی ماندن شاخه‌ها را در فضای خانه‌اش از صاحب درخت مطالبه کند. و چنانچه صاحب درخت به هیچ یک از این دو راضی نشد، او حق دارد خودش برای قطع شاخه‌های مزاحم اقدام کند! ۱. «دحداح» در لغت عرب به کسی گفته می‌شود که همچون مرغابی یا کبک راه می‌رود. یعنی بصورت متعادل و صاف حرکت نمی‌کند، بلکه بر اثر کوتاهی قد و چاقی هنگام راه رفتن کمی لنگر می‌زند و نامتعادل حرکت می‌کند و از آنجاکه شخص مذکور چنین حالتی داشت، او را ابوالدحداح نامیدند.



پیامبر ﷺ رسید و قولنامه را تقدیم آن حضرت کرد. حضرت رسول ﷺ نیز درخت را به همسایه آن مرد بخیل بخشید. و به این ترتیب آن خانواده فقیر صاحب یک درخت خرما در دنیا، و ابوالدحداح صاحب نخلی در بهشت شد. در برخی از کتب تفسیری آمده که هر زمان پیامبر اسلام ﷺ نخلی را مشاهده می کرد که شاخه های آن به فضای خانه دیگری رفته، به یاد درخت نخل ابوالدحداح در بهشت می افتاد.

سؤال: آیا داستان مذکور شأن نزول آیات اولیه سورۀ لیل است، یا مصداقی از مصداق آن می باشد؟ به تعبیر دیگر آیا این داستان قبل از نزول آیات مذکور رخ داده، سپس آیات مورد بحث در رابطه با آن داستان نازل شده، که اصطلاحاً آن را شأن نزول می گویند، یا ابتدا آیات نازل شده و بعداً چنین حادثه ای رخ داده و آن حادثه مصداقی از مصداق متعدّد آیات مورد بحث شده است؟

پاسخ: ظاهراً داستان مورد اشاره شأن نزول نیست، بلکه مصداق آیات مذکور است. چرا که سورۀ لیل همان گونه که از مضمون و نحوه آیاتش پیداست و مفسران نیز به آن تصریح کرده اند، از سوره های مکی است. و می دانیم که درخت نخل در مکه که سرزمین خشک و بی آب و علفی است، وجود نداشت. و لهذا نمی توان باور کرد قصّه مذکور در مکه و به هنگام نزول آیات مورد بحث رخ داده است، بلکه به نظر می رسد در مدینه اتفاق افتاده، و مصداق آیات مورد بحث می باشد.

مقسم له:

پس از بیان داستان فوق - چه شأن نزول باشد، یا مصداق - به شرح و تفسیر مقسم له می پردازیم، توجّه کنید:

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»؛ سوگند به شب تاریک، قسم به روز روشن، و سوگند به خالق مذکر و مؤنث، که تلاش و کوشش شما انسانها متفاوت است. برخی همچون ابوالدحداح سخاوتمندند و به فکر آسایش خویش در جهان آخرت هستند. و برخی نیز همچون صاحب نخل بخیلند و فقط به این دنیا می اندیشند. و در نتیجه هر گروه



تلاشهایشان را در راستای عقاید خویش ساماندهی می‌کنند.

خداوند متعال سپس طرز تفکر، و چگونگی عملکرد، و عاقبت هر یک از دو گروه را بیان می‌کند:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾. و اما گروهی که اهل بخشش و سخاوتند، و این کار را برای جلب رضایت پروردگار انجام می‌دهند، و قیامت را باور دارند (همچون ابوالدحداح که با عمل خویش نشان داد که معتقد به قیامت است) برای چنین اشخاصی دنیا و آخرت را آسان می‌کنیم. مشکلات زندگیشان را حل کرده، و در قیامت راه بهشت را به رویشان می‌گشاییم.

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَىٰ * وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ﴾. و اما گروهی که اهل بخشش و انفاق نیستند، و آلوده به صفت رذیله بخل هستند، و تصور می‌کنند که با بخل ورزیدن مستغنی و ثروتمند می‌شوند، و در نتیجه بخل عملاً قیامت و نعمتهای بهشتی را منکر می‌شوند (همچون صاحب آن نخل) زندگی دنیا و آخرت را بر آنان سخت خواهیم گرفت. هم در دنیا از اموالشان بهره نمی‌برند، و هم در جهان آخرت به هنگامی که در آتش جهنم سقوط می‌کنند ثروت و داراییشان سودی به حالشان نخواهد داشت.

آیات مذکور، که مقسم له شمرده می‌شود، پیرامون قیامت و جهان پس از مرگ سخن می‌گوید، و سخاوت و بخل را نیز از آثار باور و عدم باور قیامت می‌شمرد. بنابراین اگر معاد و جهان آخرت را به عنوان مقسم له معرفی کنیم مطلب ناصحیحی نگفته‌ایم.

توصیف سخاوت از زبان معصومین علیهم‌السلام:

روایات فراوانی از حضرات معصومین علیهم‌السلام در مورد سخاوت وجود دارد، که در

این بحث به دو نمونه آن قناعت می‌کنیم:

الف) پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:



«إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت و بخشش درختی بهشتی است، که شاخه‌های آن به سمت دنیا آویزان شده، و سخاوتمندان هر کدام به شاخه‌ای از درخت سخاوت تمسک نموده، تا آنها را به سوی بهشت رهنمون شود!»^۱

روایت مذکور در حقیقت مضمون آیات مورد بحث را به شکل دیگری بیان کرده، و عاقبت سخاوتمندان را عاقبتی خیر و خوش پیش‌بینی نموده است.

ب) امام صادق علیه السلام ویژگیهای متعددی برای سخاوت بیان کرده است. توجه کنید:

«السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ؛ سخاوت از ویژگیهای اخلاقی پیامبران است.»

حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار سخاوتمند بود، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین بود.

«وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ؛ ستون ایمان (و پایه اساسی آن) سخاوت است.»

«وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ هیچ مؤمنی نیست، مگر اینکه سخی است.»

معنای جمله فوق این است که انسان بخیل ایمان درستی ندارند.

«وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هِمَّةٍ عَالِيَةٍ؛ سخاوتمند به مرحله یقین و باور قلبی رسیده و دارای همتی والاست.» و به تعبیر دیگر هر کسی نمی‌تواند جود و بخشش کند و متّصف به صفت زیبای سخاوت گردد، مگر اینکه قبلاً دو صفت زیبای «یقین» و «همت بلند» را در وجود خویش تقویت نموده باشد.

«لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ؛ زیرا سخاوت شعاع نور یقین است» و طبیعی است که تا نوری وجود نداشته باشد، شعاعی هم وجود نخواهد داشت.

«وَمَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَّلَ؛ کسی که بفهمد در سخاوت و بذل و بخشش خود با چه کسی معامله می‌کند، سخاوت بر او آسان می‌شود»^۲.

حقیقتاً که این روایات چه تصویر گویا و جالب و پرجاذبه‌ای از سخاوت ارائه

۱. میزان الحکمه، ج ۴، حرف سین، باب ۱۷۷۴، ح ۸۳۵۰.

۲. همان مدرک، ح ۸۳۵۱.

می‌کند، به گونه‌ای که اگر جز این دو روایت، روایت دیگری در مورد سخاوت نبود، برای معرفّی و بیان حقیقت و آثار سخاوت کافی بود.

نقش ایمان به آخرت در پرورش فضایل اخلاقی:

بی‌شک ایمان به آخرت نقش مهمّی در پرورش فضیلت‌های اخلاقی دارد. ایمان به آخرت روح سخاوت را پرورش می‌دهد، چون شخص سخّی ایمان دارد که آنچه در نزد او بماند فانی شدنی است. و فقط آنچه در نزد پروردگار ذخیره گردد، باقی و جاودان خواهد بود ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱.

و این اعتقاد سبب می‌شود که با سخاوت و بذل و بخشش به نیازمندان، بر حساب پس اندازش در نزد پروردگار بیفزاید. سایر فضیلت‌های اخلاقی نیز چنین است.

سخاوت‌مند حقیقی:

حضرت علی علیه السلام و خاندانش سخاوت‌مندان حقیقی‌اند؛ چرا که ایمان آنان به جهان آخرت قوی‌تر و ریشه‌دارتر است. نمونه سخاوت بلکه ایثار آنها در سورۀ انسان (دهر) منعکس شده است. آن عزیزان همگی روزه بودند و سفرۀ افطاری پهن شده بود، که مسکینی از آنان تقاضای کمک کرد. تمام غذای خویش را، که پنج قرص نان بود، به مسکین دادند، و آن شب را با آب افطار نمودند! روز بعد هم روزه گرفتند، به هنگام افطار یتیمی در خانه آنها را کوید، و این بار افطاری خویش را به او داده و باز هم با آب افطار کردند! روز سوم اسیری آمد و همان داستان شبهای گذشته تکرار شد!^۲

نمونه دیگر سخاوت علی علیه السلام، بخشش انگشتر به هنگام رکوع نماز است که شیعه و سنی آن را در کتابهای معتبر خویش ذکر کرده‌اند،^۳ و نمونه‌های فراوان دیگر.

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. شرح این داستان و اسناد و مدارک آن را به نقل از کتب اهل سنت، در کتاب ما، آیات ولایت در قرآن ملاحظه فرمایید.

۳. همان مدرک.



آری! علم و تقوا و سخاوت و شجاعت و قدرت و زهد و ساده‌زیستی و خلاصه همه صفات شایسته در علی جمع شده، و او مجسمه همه خوبیهاست.

سؤال: علی علیه السلام که به هنگام نماز آن قدر غرق در یاد خدا می‌شد که متوجه عملیات جراحی بیرون آوردن پیکان تیر از پایش نمی‌شد، چگونه صدای فقیر را در مسجد شنید و انگشترش را به وی داد؟ آیا این مطلب با حضور قلب آن حضرت در نماز منافات ندارد؟

جواب: درست است که آن حضرت به هنگام نماز همه چیز جز خدا را فراموش می‌کرد، اما شنیدن صدای سائل و کمک به او نیز عبادتی است در راستای قرب الهی و منافاتی با نماز ندارد، و به تعبیر دیگر، حضرت دو عبادت (اقامه صلاه و اعطای زکات) را همزمان انجام داد، و عبادات تضادی با همدیگر ندارند. آری! اگر حضرت در حال نماز به خودش توجه می‌کرد منافات با حضور قلب داشت، اما توجه به تقاضای سائل که رسول خداست هیچ منافاتی با حضور قلب ندارد.

بخل در روایات:

به دو نمونه از روایاتی که در مذمت بخل وارد شده، توجه کنید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«تَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَهُ اللَّهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيُضَا، وَسَأَلَهُ الْفَقِيرُ الْيَسِيرَ قَرْضًا فَأَبَى إِلَّا بُحْلًا! فَتَزْدَرِدُهُ؛ آتش جهنم به ثروتمند بخیل می‌گوید: ای کسی که خداوند در دنیا به زندگیت وسعت داد، و در جواب شخص نیازمندی که کمک کوچکی از تو خواست، او را رد کردی و خواسته‌اش را بر اثر بخلت عملی نکردی، سپس او را می‌بلعد!»^۱

۲. و در روایت دیگر از امام هادی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«الْبُخْلُ أَذَمُّ الْأَخْلَاقِ؛ بخل مذموم‌ترین اخلاق رذیله است».^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۱، حرف الباء، باب ۳۲۲، ح ۱۶۰۵.

۲. همان مدرک، باب ۲۳۱، ح ۱۵۸۱.

طبق این حدیث در میان صفات زشت و رذیله کثیف‌تر از بخل یافت نمی‌شود، لهذا نه تنها تک تک مسلمانان نباید افراد بخیلی باشند، که جامعه اسلامی نیز نباید جامعه بخیلی باشد، بلکه باید متّصف به صفت زیبای سخاوت وجود باشد. البته سخاوت منحصر در کمک به فقرا و نیازمندان نیست، بلکه این کار با ارزش یک نوع آن است. ثروتمندی که از پول راکد خود در جهت سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال سالم برای جوانان بیکار بهره می‌جوید نیز به نوعی اهل جود و سخاست. عالمی که از پاسخ به سؤالات مردم دریغ نمی‌ورزد و با صبر و حوصله شبهات و مشکلات دینی مردم را حل می‌کند، متّصف به صفت سخاوت شده است. شخص با نفوذی که از نفوذ اجتماعی‌اش در رفع مشکلات و گرفتاریهای مردم استفاده می‌کند، نیز سخاوت به خرج داده است. خلاصه هر کس که در حدّ توان به رفع مشکلات دیگران کمک کند، انسان سخاوتمندی است.

۶. سوگندهای سوره العاديات

ششمین و آخرین سوره‌ای که سوگندهای سه گانه را در خود جای داده، سوره عادیات، صدمین سوره قرآن است. به آیات زیر توجه کنید:

وَالْعَدِيَّتِ صَبَحًا ۝۱ فَالْمُورِبَتِ قَدَحًا ۝۲ فَالْمُغِيرَتِ صُبْحًا
۝۳ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۝۴ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۝۵
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۝۶

سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌رفتند، و قسم به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد سمهایشان با سنگهای بیابان)، و سوگند به هجوم آوران سپیده دم، که گرد و غبار به هر سو پراکندند، و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند، که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.

شان نزول: غزوه ذات السلاسل، یا مراسم حج؟

دو شأن نزول برای این سوره بیان شده، و بر همین اساس در اینکه سوره مورد بحث مکی است یا مدنی، اختلاف نظر پیش آمده است.

شان نزول اول: غزوه ذات السلاسل در سال هشتم هجری رخ داد، و سوره عادیات به مناسبت این جنگ نازل شد. توضیح اینکه: به پیامبر اسلام ﷺ خبر دادند



که ۱۲ هزار نفر از مشرکین دست به دست هم داده، و در سرزمین یابس، که دو سه روز تا مدینه راه بود، جمع شده و قصد حمله به پایتخت اسلام، مدینه منوره را دارند. آن حضرت که هدفش حتی الامکان جلوگیری از جنگ و خونریزی بود و سعی می کرد بر اساس تعالیم عالیۀ اسلام تا آنجا که ممکن است مسائل را بدون برخورد نظامی حل و فصل کند، هر چند به هنگام لزوم، شجاعانه دفاع می کرد، هیأتی از بزرگان مسلمانان را به سمت مشرکان گسیل داشت. فرستادگان پیامبر با سران مشرکان گفتگو کردند، اما نتیجه ای حاصل نشد، و آنان همچنان اصرار بر جنگ و درگیری داشتند. هیأت اعزامی بازگشت، و گزارش کار خود را به عرض پیامبر اسلام ﷺ رساند. حضرت رسول ﷺ پس از ناامیدی از ممانعت از جنگ، علی ﷺ را طلبید تا مشکل گشای مسلمانان این مشکل را نیز حل کند.^۱

حضرت علی ﷺ لشکری از مسلمانان تهیه، و به سمت دشمن حرکت کرد. از آنجا که لشکر اسلام شبانه و مخفیانه از مدینه حرکت کرده بود، دشمن متوجه نشد و در محاصره لشکر اسلام قرار گرفت. مسلمانان شب هنگام به دشمن حمله نمی کردند، بلکه صبر کرده و با طلوع صبح حمله خود را آغاز می کردند. دشمن که کاملاً غافلگیر شده بود، تعداد زیادی کشته داد و بقیه به اسارت سربازان اسلام درآمدند. لشکریان پیروز اسلام برای جلوگیری از فرار اسرا آنها را با زنجیر به هم بستند (و لذا این جنگ را ذات السلاسل نامیدند) و سرفراز و پیروز به سمت مدینه حرکت کردند.

جالب اینکه صبح روز پیروزی، در حالی که سربازان اسلام هنوز دو سه روز با مدینه فاصله داشتند، پیامبر اسلام، در نماز صبح پس از سوره حمد، سوره عادیات را تلاوت فرمود. مسلمانان پس از نماز با تعجب پرسیدند: سوره جدیدی تلاوت

۱. از آنجا که هر مشکلی در عصر رسول الله ﷺ پیش می آمد، با دست با کفایت حضرت علی ﷺ حل و فصل می شد، بدین جهت آن حضرت معروف به «مشکل گشا» شد. نه تنها در عصر حضرت رسول، بلکه در عصر خلفا نیز چنین بود. و این ادعای ما نیست؛ بلکه خلیفه دوم بارها به این مطلب اعتراف کرده است. از جمله می گوید: «اللَّهُمَّ لَا تَقْتِنِي مُعْصِيَةَ نَيْسٍ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ خدایا! به هنگام بروز مشکلی که برای حل آن ابوالحسن علی بن ابی طالب حضور نداشته باشد، مرا زنده مگذار!» و این جمله بارها توسط او تکرار شده است.



فرمودید؟ پیامبر فرمود: آری، این سوره اخیراً و به مناسبت پیروزی سربازان اسلام بر مشرکان عرب نازل گشته است. و بزودی لشکریان اسلام پیروزمندانه، و به همراه غنایم و اسیران وارد مدینه خواهند شد.

شان نزول دوم: برخی معتقدند سوره عادیات مکی است. و منظور از مرکبهایی که به آن قسم خورده شده، اسبها و شترانی است که حجاج را به سمت عرفات می‌برند، و پس از انجام مراسم عرفات، به سوی مشعر حرکت نموده، و در صبح روز دهم به سمت منی روانه می‌شوند. بنابراین خداوند به مرکبهایی که جهت انجام مراسم حج مورد استفاده قرار می‌گیرند، قسم یاد کرده است.

خلاصه اینکه طبق شان نزول اول، سوره عادیات مدنی است؛ اما اگر شان نزول دوم را بپذیریم سوره مذکور مکی خواهد بود.

ادله طرفداران مکی بودن سوره عادیات:

- شواهد سه گانه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد سوره مورد بحث مکی است:
- (الف) سوگندهای متعدد؛** می‌دانیم سوگندهای قرآنی غالباً در سوره‌های مکی منعکس شده است.
- (ب) کوتاه بودن آیات؛** همان‌گونه که قبلاً اشاره شد یکی از ویژگیهای سوره‌های مکی این است که آیات نازل شده در آن، غالباً کوتاه و کوبنده است.
- (ج) مضمون و محتوا؛** قبلاً گفتیم که سوره‌های مکی معمولاً پیرامون مبدأ و معاد سخن می‌گویند، و سوره عادیات نیز سخن از معاد به میان آورده است.
- بنابراین با توجه به نکات سه گانه فوق، باید سوره عادیات را مکی دانست. البته اگر این سوره را مکی بدانیم منافاتی با شان نزول اول ندارد، زیرا همان‌گونه که قبلاً گفته شد، می‌توان داستان غزوه ذات السلاسل را به عنوان مصداقی از مصداق این سوره به شمار آورد.



دلیل طرفداران مدنی بودن این سوره:

این سوره نمی‌تواند مکی باشد، زیرا مسلمانان در مکه نه جهادی داشتند تا آیات سوره ناظر بر جنگ و نبرد آنان باشد. و نه حج گروهی و رسمی، تا آیات مذکور ناظر بر مرکبهای حجّاج مسلمان باشد. هر چند مشرکان عرب در ایّام حج در ماه ذی‌الحجه، حجّی آمیخته با خرافات فراوان انجام می‌دادند. ولی آن حج ارزش چندانی نداشت که خداوند بر مرکب حجّاج آنها، قسم یاد کند. و لهذا بعید به نظر می‌رسد که این سوره مکی باشد.

شرح و تفسیر قسمهای سه گانه:

پس از آنکه روشن شد سوره مورد بحث مدنی است و از شأن نزول آن اطلاع پیدا کردیم، به تفسیر سوگندهای این سوره می‌پردازیم، توجه کنید:

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾؛ سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌رفتند.

کلمه «عادیات» جمع «عادیه» به معنای حیواناتی است که دوان دوان حرکت می‌کنند. و واژه «ضبحاً» نفس نفس زدن مرکبهای راهواری را می‌گویند که دوان دوان به سمت میدان جنگ حرکت می‌کنند. سوگند به اسبهای دونده مجاهدان، که به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام، نفس نفس زنان به سمت مشرکان مخاصم با اسلام حرکت کردند.

﴿فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا﴾؛ و سوگند به افروزندگان جرّقه آتش (در برخورد با سنگهای بیابان).

«قدح»، ابزاری است همچون کبریت، که بوسیله آن آتش روشن می‌کردند. در گذشته که هنوز کبریت ساخته نشده بود، سنگی وجود داشت به نام سنگ چخماق، و قطعه آهنی که با کشیدن آن بر روی آن سنگ جرّقه تولید می‌شد، و با نزدیک کردن چیزهای قابل اشتعال به سنگ و ایجاد جرّقه، آتش بوجود می‌آمده و در



بین عربها دو قطعه چوب مخصوص وجود داشت که کار سنگ چخماق و آن قطعه آهن را می کرد و به آن قدح می گفتند. و گاه در برخورد سم اسبان (که با سرعت حرکت می کردند) با سنگهای بیابان، که شاید سنگ چخماق بود، جرقه هایی تولید می شد، که خداوند به آن جرقه ها قسم یاد کرده است.

«فَالْمُعِيزَاتِ صُبْحًا»؛ و سوگند به هجوم آورندگان سپیده دم.

این آیه اشاره به سربازان تحت فرمان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، که به فرمان آن حضرت با طلوع فجر صادق و به هنگام سپیده دم به دشمن حمله کردند و بر آنها غالب گشتند.

«فَأَتَرْنَ بِهِ نَقْعًا * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا»؛ که گرد و غبار به هر سو پراکندند، و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.

گویا خداوند به گرد و غباری که بر اثر حرکت مرکبهای رزمندگان در میدان نبرد در فضا پراکنده می شود، نیز سوگند یاد کرده است. و این اوج اهمیت جهاد و جهادگران را می رساند، که خداوند برای روشن کردن ارزش بی بدیل جهاد، حتی به مسائل در ظاهر کوچک جهاد نیز سوگند یاد کرده است. لهذا رزمندگان و مجاهدان باید قدر موقعیت و منزلت خویش را بدانند.

سوگندهای سه گانه بالا در حقیقت سوگند به جهاد است. اسبهای مجاهدان، جرقه پای اسبهای مجاهدان که به سمت میدان جنگ حرکت می کنند، و کسانی که برای رضای خدا در سپیده دم به دشمن حمله می کنند، همه اینها چون در مسیر جهاد اسلامی است ارزش سوگند را یافته است. خداوند متعال با این سوگندهای سه گانه می خواهد ما را به اهمیت جهاد و جایگاه رفیع آن در اسلام، و ارزش فوق العاده اش آگاه سازد، تا مسلمانان در ابعاد نظامی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دیگر ابعاد آن دست از جهاد نشویند، و خود را از این فیض بزرگ محروم نسازند. و در سایه جهاد به آثار و برکات و میوه های ارزشمند این شجره طیبه دست یابند، و ذلت و خواری و زبونی را از خود دور ساخته و عزت و عظمت و بزرگی خویش را به رخ جهانیان بکشند.



جهاد در قرآن مجید:

برای پی بردن به جایگاه واقعی جهاد، کافی است اندکی در مضمون آیه ۱۱۱ سوره توبه تأمل کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ».

این آیه شریفه در تبیین ارزش جهاد فوق العاده است، زیرا خداوندی که خود خالق ماست و به ما جان داده، خریدار جان ما می گردد، و این کالا را به بالاترین قیمت که بهشت باشد خریداری می کند، و سند آن سه کتاب آسمانی بزرگ است. آیا مشابه این معامله که خریدار خدا، فروشنده انسان، متاع جان انسان که خریدار خود اعطا کرده، ثمن معامله بهشت، سند آن سه کتاب آسمانی قرآن، تورات و انجیل است، و در پایان خریدار به فروشنده بخاطر این معامله تبریک گفته، سراغ دارید؟ آیا کسی که با این طرز تفکر به جهاد نگاه کند هیچگاه زیر بار ذلت و زور می رود؟

جهاد قانون طبیعت:

علاوه بر این، جهاد قانون خلقت و طبیعت است، و بدون آن زندگی ممکن نیست. توضیح اینکه: بیماری «ایدز» که از بلاهای عصر ماست، و یکی از عمده ترین علل آن انحرافات جنسی است، بر اثر توقف جهاد در کشور تن انسان بوجود می آید. سربازان سفید پوش و سرخپوش بدن انسان (گلوبولهای سفید و قرمز) شجاعانه و



بدون استراحت در مقابل ویروسها و میکروبها، که از طریق آب، غذا، هوا و جراحتهای سطح بدن، وارد بدن انسان می شوند، مبارزه و مقابله می کنند. اگر این سربازان فداکار دست از جهاد و تلاش بردارند، و بر اثر بیماری خاصی توان دفاعی خود را از دست بدهند، کشور تن در مقابل سربازهای دشمن بی دفاع مانده، و ظرف مدت کوتاهی مغلوب می شود. بنابراین، قانون جهاد صرفاً یک قانون تشریعی نیست، بلکه یک قانون تکوینی است. کسانی که می خواهند آیات جهاد و شهادت را از کتابهای درسی دانش آموزان مسلمان در برخی کشورهای اسلامی حذف کنند، ابتدا این قانون را از جهان خلقت و آفرینش حذف نمایند. وای به حال سردمداران مزدور و غافل آن دسته از کشورهای اسلامی که این ذلت را بپذیرند و با دست خود، خویشان را خلع سلاح و بی دفاع کنند.

نتیجه اینکه اولاً: جهاد قانون خلقت و طبیعت است. و ثانیاً: در معارف دینی و مخصوصاً قرآن مجید جایگاه رفیع و ویژه ای دارد.

جهاد دفاعی!

علاوه بر این، آنچه در معارف اسلامی پیرامون جهاد مطرح شده، در مورد جهاد دفاعی است. شاهد این مطلب آیه ۶۰ سوره انفال است، توجه کنید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [= دشمنان]، آماده سازید! و اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد)، تا بوسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد! و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد!.

طبق این آیه شریفه مسلمانان باید تمام توان و امکانات خود را بکار گرفته تا از هر



جهت در آمادگی کامل باشند. اما نه برای جنگ و خونریزی، بلکه برای اینکه فکر جنگ و کشتار را از سر دشمنان بیرون کنند. قرآن به ما می آموزد که ابزار و آلات جنگی، آمادگی رزمی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، همه و همه، برای جلوگیری از جنگ است، نه اقدام به جنگ و درگیری.

کشور ما در سایه عمل به این آیه شریفه فکر حمله را از سر دشمنان خود بیرون کرده است. آنان که به افغانستان هجوم بردند، و عراق را به آتش کشیدند، نقشه حمله به ایران را نیز در سر می پروراندند. اما آمادگی نیروهای دفاعی مادر بسیج و سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و نیروهای مردمی، اجازه چنین جسارتی به آنها نداده و نخواهد داد. همان گونه که عدم آمادگی دفاعی دو کشور عراق و افغانستان باعث حمله به آنان شد.

آیه بعد (۶۱ سوره انفال) می گوید: اگر دشمن خیره سری کرد، و علیرغم توان نظامی لشکریان اسلام، دست به حمله زد و پس از شروع جنگ با دفاع دلیرانه سربازان رشید و سلحشور اسلام (آنها که برای معامله با خداوند متعال گوی سبقت را از یکدیگر ربوده، و جان خود را بر کف گرفته، و بی محابا بر قلب دشمن یورش می برند) روبه رو شد و به اشتباه خود در جنگ با سربازان اسلام پی برد، و تمایل به صلح نشان داد، با آتش بس موافقت کنید:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست». بنابراین اسلام جهاد را به عنوان نیروی بازدارنده دشمن از نبرد و خونریزی قرار داده، و چنانچه بر اثر خیره سری دشمن مسلمانان مجبور شوند دست به اسلحه ببرند، این کار تنها در حدّ ضرورت جایز است. و هر زمان دشمن از کار خود پشیمان گردید و واقعاً طالب صلح بود باید دست از جهاد کشید و صلح کرد.

نتیجه اینکه جهاد از منظر اسلام خشونت و خونریزی و کشتار و ویرانی و قتل و غارت نیست، بلکه در حقیقت سیستم دفاعی قوی و مستحکمی است که همچون



سیستم دفاعی طبیعی نهاده شده در بدن تمام موجودات، زندگی بدون آن امکان پذیر نیست و باعث جلوگیری از درگیریهای نظامی و خشونت دشمن می گردد. و چنین جهادی آن قدر ارزشمند و پربهاست که خداوند نه تنها به رزمندگان جان بر کف آن و مرکبهایی که رزمندگان را حمل می کند، بلکه به جرقه حاصل از برخورد سم اسبان رزمندگان با سنگهای روی زمین سوگند یاد می کند!

پروردگارا! توفیق جهاد در راهت را در تمام جبهه ها و صحنه های زندگی از ما دریغ مفرما.

این سوگندها برای چیست؟

خداوند متعال برای توجه دادن ما انسانها به دو مطلب مهم، که دو نقطه آسیب محسوب می شود، سوگندهای سه گانه را یاد کرده است:

مطلب اول: انسان ناسپاس است

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»؛ انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.^۱

برای واژه «کنود» چندین معنا ذکر کرده اند. از جمله:

۱. «زمینی که گیاهی از آن نمی روید». بنابراین، انسانهایی که افراد بی خاصیتی هستند و نفعی برای دیگران ندارند و اجازه استفاده و بهره برداری از امکاناتشان را به دیگران نمی دهند، و در یک جمله بخل می ورزند، کنودند.
۲. عرب انسانهای ناسپاسی که کفران نعمت می کنند را نیز کنود می گوید. قسم به اسبهای رزمندگان اسلام، سوگند به جرقه سم اسبها و گرد و غباری که در میدان جنگ بر می خیزد، و قسم به رزمندگان دلیری که در سپیده دم به دشمن حمله می کنند و از

۱. عادیات، آیه ۶.



دادن ارزشمندترین سرمایه زندگی خود دریغ نمی‌کنند، سوگند به این امور سه گانه که انسانها کنود و ناسپاس هستند.

غفلت منشأ ناسپاسی‌ها:

بی شک منشأ بسیاری از کفرانها غفلت است. انسانی که دچار مشکلی شده، یا مبتلا به بیماری گردیده، یا مقروض است، یا حادثه تلخی برایش پیش آمده و لب به اعتراض و ناسپاسی می‌گشاید، توجه ندارد که حتی در چنین شرایط سختی چه نعمتهای بزرگی در اختیار دارد که حاضر نیست آن را با تمام دنیا معاوضه کند. شما حتماً عزیزان جانباز قطع نخاع، که گوشه‌ای از جنایات صدام جنایتکار در جنگ تحمیلی هشت ساله هستند، را ملاحظه کرده‌اید! آنها بخاطر قطع نخاع تمام عمر را باید بر روی تخت بیمارستان باشند. آیا شما که بر اثر یک مشکل کوچک زبان به ناشکری گشوده‌ای، حاضری که نخاعت را قطع کنند و تمام دنیا را به تو دهند؟ هیچ‌گاه به نعمت بزرگ کبد در بدنت فکر کرده‌ای؟ آیا می‌دانی که پیوند کبد ۶۰ تا ۷۰ میلیون تومان هزینه می‌برد. تازه معلوم نیست که کبد پیوندی چقدر دوام خواهد داشت و آیا با بدن سازگار خواهد بود یا نه؟

سالها قبل یک قلب مصنوعی ساختند، و آن را در سینه انسانی که قلبش مشکل داشت کار گذاشتند، اما این قلب مصنوعی ۳۰ میلیون تومانی تنها شش روز به عمر آن شخص اضافه کرد! یعنی برای هر روز پنج میلیون تومان جهت قلب مصنوعی هزینه شد. حال تعداد روزهای عمرت را در عدد پنج میلیون ضرب کن، ببین خداوند چه نعمت بزرگی را مجانی در اختیارت نهاده، که گاه انسان در طول عمر حتی لحظه‌ای به این نعمت فکر نمی‌کند! به عنوان مثال اگر شخص پنجاه ساله‌ای قرار بود در مقابل کارکرد قلبش روزی پنج میلیون تومان بدهد، باید برای پنجاه سال زندگی مبلغی حدود ۹۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان بپردازد!

نعمت امنیت از دیگر نعمتهایی است که از آن غافلیم. فراموش نمی‌کنم در دوران



جنگ تحمیلی، ارتش صدام که در جبهه‌ها حریف رزمندگان جان برکف ما نمی‌شد، دیوانه‌وار به شهرها حمله می‌کرد. به گونه‌ای که هیچ کس احساس امنیّت نمی‌کرد، و هر لحظه امکان حمله هوایی می‌رفت. آیا انسان عاقلی یافت می‌شود که نعمت امنیّت را با چیز دیگری مبادله کند؟

شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و عرض کرد: «مشکلات فراوانی مرا تحت فشار قرار داده، به حدّی که کارد به استخوانم رسیده است. امام فرمود: آیا حاضری ولایت ما را از تو بگیرند و در مقابل مشکلات برطرف شود؟ عرض کرد: هرگز. امام فرمود: خدا را شکر کن که این نعمت بزرگ را در اختیار داری».^۱

آن شخص متوجّه شد که علیرغم وجود مشکلات چه نعمتهای بزرگی در اختیار دارد، و لذا به شکر نعمتهایی که در اختیار داشت پرداخت.

شکر نعمت در روایات:

برای پی بردن به اهمیّت شکرگزاری و آثار کفران نعمت، به سه روایت توجّه کنید:

۱. امام علی علیه السلام فرمودند:

«لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ؛ اگر شکر نعمتهای پروردگار بجا آورده شود خداوند آنها را نمی‌گیرد، و اگر ناسپاسی شود از بین خواهد رفت».^۲

این حدیث در حقیقت به آیه شریفه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۳ اشاره دارد؛ که شاعر ترجمه آن را اینگونه به شعر درآورده است:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

۲. امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی فرمودند:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَحَمِدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۷، ح ۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳.

۳. ابراهیم، آیه ۷.



بِالْمَزِيدِ؛ هرگاه خداوند نعمتی به بنده اش دهد و آن شخص قدر آن نعمت را از صمیم دل بداند، و با زبان هم شکر آن را بجای آورد، خداوند متعال پس از تشکر او دستور می دهد که بر نعمت او بیفزایند.^۱

۳. امام باقر (ع) نیز فرمودند:

«لَا يَنْقُطُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطَعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ؛ همواره خداوند بر نعمتهایی که به انسان داده می افزاید، به شرط آنکه انسان شاکر نعمتهای الهی باشد».^۲

روایات مذکور اهمیت شکرگزاری و آثار نامطلوب ناسپاسی و کفران را روشن می سازد. با این همه سفارشات که در آیات قرآن و روایات معصومان (ع) آمده، باز در گوشه و کنار می بینیم افراد ناسپاسی را که همواره گله و ناله می کنند، در حالی که وضع معیشتی مردم نسبت به قبل از انقلاب اسلامی قابل مقایسه نیست.

اگر در آن زمان کشور ما را محاصره اقتصادی می کردند و دروازه های کشور را بر روی جهان خارج می بستند، از گرسنگی می مردیم! چرا که قسمت عمده گندم مورد نیاز از خارج می آمد. اما هم اکنون به برکت انقلاب ما هیچ نیازی به وارد کردن گندم نداریم، و در این زمینه به مرز خودکفایی رسیده ایم. آیا این، کم نعمتی است، و جای شکرگذاری ندارد؟

قبل از انقلاب خبری از این همه سدها، جاده ها، دانشگاه ها و دیگر خدمات اجتماعی نبود. قبل از انقلاب در کوچه و خیابانهای فرعی شهرستانها به ندرت ماشین دیده می شد، اما اکنون بر اثر کثرت وسیله های نقلیه، عبور و مرور به سختی صورت می گیرد. قبل از انقلاب بسیاری از مردم لباسهای وصله دار می پوشیدند، پیراهن، شلوار و حتی جوراب وصله دار مورد استفاده بود. اما اکنون چند درصد مردم لباس وصله دار می پوشند؟! خلاصه اینکه با این همه نعمت، کفران نعمت و ناسپاسی جایی ندارد.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، حرف الشین، باب ۲۰۶۶، ح ۹۵۹۵.



مطلب دوم: مال پرستی

دومین مطلبی که خداوند متعال بخاطر آن سوگندهای سه گانه را یاد کرده، حسّ مال پرستی و پول دوستی افراطی برخی از انسانهاست. توجّه کنید:

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ و او (انسان) علاقه شدیدی به مال دارد.

کلمه «خیر» در این آیه شریفه به معنای مال است. مال اگر در جای خود مصرف شود بهترین بهترهاست. و اگر در جای نامناسب مصرف گردد، بدترین بدترهاست. آری! برخی انسانها علاقه افراطی به اموال و دارایی دارند؛ بدین جهت فکر نمی کنند که از چه راهی بدست می آید، بلکه فقط در فکر جمع آوری آن هستند. در حالی که در روز قیامت از جمله چیزهایی که مورد سؤال قرار می گیرد، و تا انسان پاسخ ندهد اجازه نمی دهند قدم از قدم بردارد، این سؤال است که: «از کجا بدست آورده ای، و در کجا مصرف نموده ای؟»

اگر کسی معتقد به جهان آخرت باشد و اهل حساب و کتاب، هرگز دست به مال حرام نمی زند، و تنها در فکر افزودن دارایی خود نخواهد بود. چون مال زیاد، با قطع نظر از تبعات اخروی آن، حقیقتاً مایه دردسر و زحمت است. هنگامی که ما در انارک نائین تبعید بودیم (شهرکی که در قلب کویر قرار داشت و جوانان برومند آب آشامیدنی ما را با موتور از اصفهان تأمین می کردند)، یکی از مؤمنین که وضعیّت سخت ما را در آنجا ملاحظه کرده بود، متأثر شد و پس از بازگشت به محلّ زندگیش یک ماشین هندوانه برای ما فرستاد. برای مصرف این هندوانه های زیاد به زحمت افتادیم. شخصی بود هر شب با فرغون مقداری از هندوانه ها را می برد و بین مردم مستحق پخش می کرد. راستی شخصی که میلیاردها تومان از راه حلال و حرام جمع آوری می کند، این همه پول را برای چه و که می خواهد؟ مال و ثروت در حدّ معقول، و به مقدار رفع نیازها و احتیاجات و کمک به نیازمندان و کارهای خیر بسیار خوب، اما بیش از آن مایه زحمت و سلب آسایش است.

خلاصه اینکه خداوند متعال با قسم های سه گانه سوره العاديات، می خواهد آدمی



را نسبت به دو بیماری که ممکن است دامنگیر او شود، بیدار و هشیار کند، تا مبادا در دام بخل و ناسپاسی و مال پرستی گرفتار گردد.

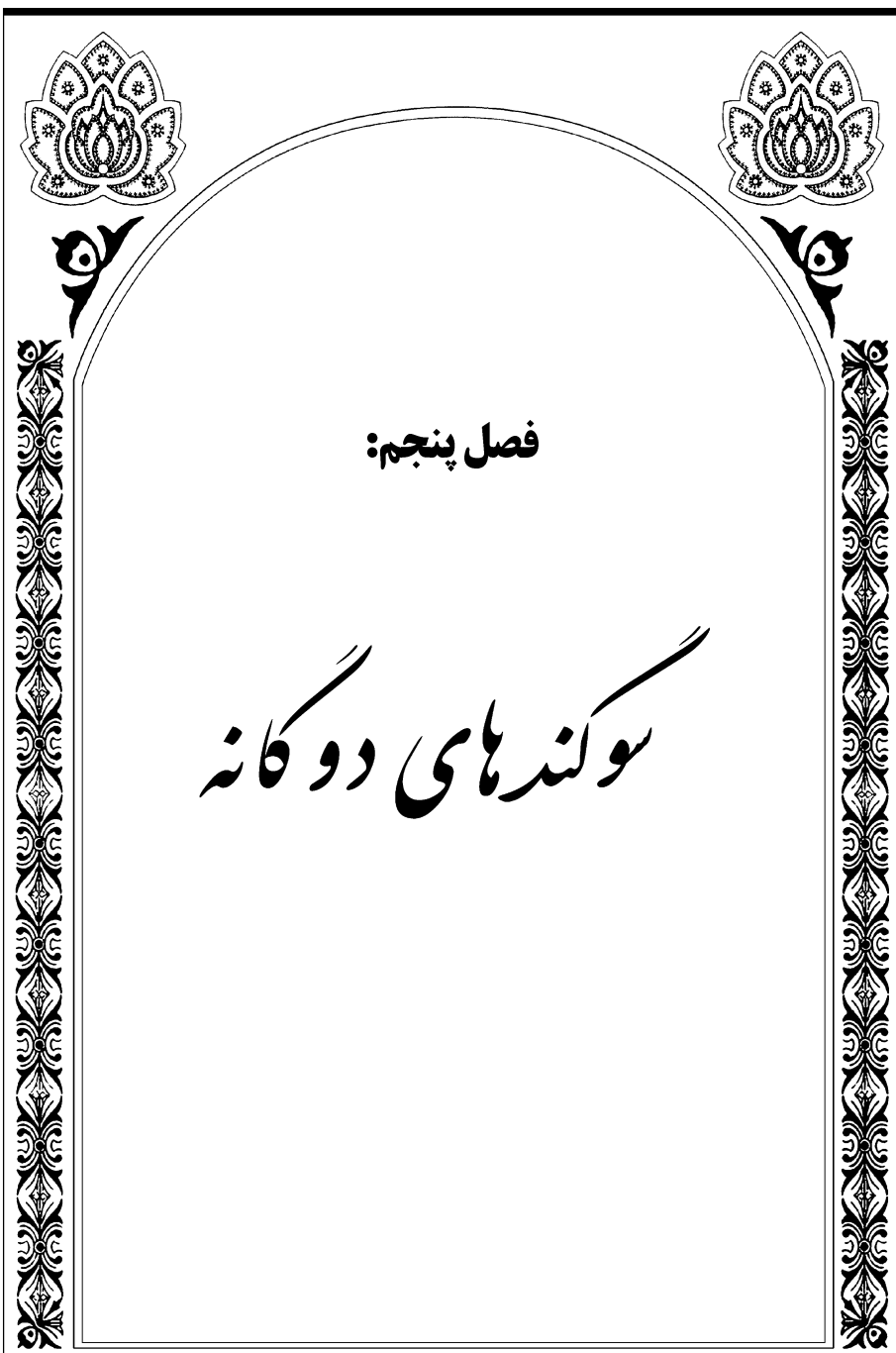
انسان مذهبوم است یا مهدوح؟

سؤال: قرآن مجید در برخی از آیات، از جمله آیات مورد بحث، انسان را مذمت کرده، و به خاطر صفات زشت و رذیله‌ای چون بخل، ناسپاسی، پول پرستی، مال اندوزی و مانند آن، او را نکوهیده است. و از سوی دیگر در برخی از آیات نیز از انسان فوق‌العاده تعریف و تمجید کرده، به گونه‌ای که گویا هدف از خلقت تمام موجودات و عالم آفرینش سعادت و کمال وی بوده، و همه باید در خدمت انسان باشند. از جمله در آیه ۷۰ سوره اسراء می‌خوانیم:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».

چگونه می‌توان بین این دو دسته از آیات قرآن جمع کرد؟

جواب: اگر انسان به خوبی تربیت شود گل سرسبد عالم هستی و گوهری بی‌مانند خواهد شد، و آیاتی که به تعریف و تمجید انسان پرداخته، نظر به چنین انسانهایی دارد. و اگر تربیت نشود و در دام شیطان اسیر گردد و تحت سیطره‌ی هوای نفس قرار گیرد، از هر حیوان درنده‌ای درنده‌تر، و به اسفل السافلین سقوط می‌کند. و آیاتی که به مذمت انسان پرداخته ناظر به این گروه از انسانهاست. همانند حیوانات انسان‌نمایی که در فلسطین و عراق و افغانستان، مردم مظلوم و بی‌دفاع را براحتی می‌کشند تا منافعشان به خطر نیفتد. باید به خدا پناه ببریم، و در سایه‌ی الطاف الهی و آیات قرآنی خود را تربیت کنیم، تا این‌شاء الله جزء گروه اوّل باشیم.



۱. سوگندهای سوره قلم

پس از پایان یافتن قسم‌های سه گانه، به سراغ قسم‌های دو گانه می‌رویم. در پنج سوره از قرآن قسم‌های دو گانه (یعنی دو سوگند پشت سر هم) دیده می‌شود، که سوره قلم یکی از آنهاست. توجه کنید:

ت وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾
وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند، که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی، و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است، و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

سوگند اول: قسم به قلم

واژه «قلم» دوبار در قرآن استعمال شده است. نخست در سوره قلم و آیات مورد بحث، و دیگر در سوره علق و در آغاز بعثت. خداوند در آیه چهارم سوره علق در توصیف خویش در مقام ربوبیت می‌فرماید:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»: همان پروردگاری که بوسیله قلم تعلیم نمود.

و واژه «اقلام» که جمع قلم است، نیز در دو آیه قرآن آمده است.

الف آیه ۲۷ سوره لقمان، آنجا که خداوند در توصیف عجز انسان از احصا و



شماره کردن نعمتهای پروردگارش می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه بر آن افزوده شود، (اینها همه تمام می‌شود، ولی) کلمات خدا (مخلوقات پروردگار) پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است».

این آیه شریفه زمانی نازل شد که علم و دانش بشر بسیار محدود بود، و شاید در آن زمان تصوّر و سپس تصدیق مضمون این آیات کار آسانی نبود. اما امروز ما به آسانی می‌توانیم مضمون آیه را در ذهن خود تحلیل و سپس باور کنیم. چرا که منظومه شمسی ما جزء کهکشان‌هاست که دویست میلیارد ستاره دارد! و تازه کهکشان ما که کهکشان راه شیری است، یکی از کهکشانهای فراوانی است که عدد آن را بطور تقریبی تا ۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کهکشان گفته‌اند!

بنابراین، با تمام وجود می‌توان لمس کرد که اگر تمام امکانات نوشتاری بسیج شود، نمی‌توان لیستی کامل از مخلوقات پروردگار تهیه کرد.

ب) آیه شریفه ۴۴ سوره آل عمران؛ توجّه کنید:

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛ (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او)، با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ (و همه اینها از راه وحی به تو گفته شد)».

خلاصه اینکه واژه قلم دو بار به صورت مفرد و دوبار به شکل جمع در قرآن مجید آمده است.

سؤال: منظور از قلم که خداوند به آن سوگند یاد کرده، قلم چه کسی است؟

جواب: سه احتمال ذکر شده است:



(الف) قلم وحی و علم پروردگار.

(ب) قلم فرشتگانی که مأمور ثبت و ضبط اعمال هستند.

(ج) تمام انواع قلم.

و احتمال سوم از همه قویتر به نظر می‌رسد.

جالب اینکه قلم عصر نزول قرآن، قلم نبی بود. یعنی حدود یک وجب از نبی که در بیابانها می‌رویید را می‌گرفتند و نوک آن را می‌تراشیدند و با آن می‌نوشتند. خداوند به یک وجب نبی، که نمونه‌های فراوانی از آن در بیابانها وجود داشت، قسم یاد کرده است. و این نشانه عظمت قلم است که در مباحث آینده پیرامون رمز اهمیت آن بحث خواهیم کرد.

سوگند دوم: قسم به «ما یسطرون»

چهار احتمال در تفسیر «ما یسطرون» که سوگند دوم را تشکیل می‌دهد، مطرح شده است:

(الف) «ما یسطرون» سطوری است که نوشته می‌شود. یعنی قسم به قلم و آنچه می‌نویسد.

(ب) «ما یسطرون» چیزی است که به سطرها و خطها نظم می‌بخشد. توضیح اینکه: در زمانهای گذشته که دفترها و کاغذها خط کشی شده نبود، و به همین جهت نوشته‌ها معمولاً کج و غیر مستقیم نوشته می‌شد، برای تنظیم سطور و جلوگیری از اعوجاج در نوشتار، مقوّا یا فلزی به اندازه صفحه کاغذ تهیه می‌کردند. که بر روی این صفحه کاغذی یا فلزی به اندازه سطور لازم بر روی کاغذی که می‌خواستند روی آن بنویسند سوراخ وجود داشت. نخهایی را بر روی این سوراخها از بالا به پایین کشیده بودند، کاغذ مورد نظر را روی این وسیله می‌گذاشتند و بر اثر فشار بر روی آن صفحه، خطهای نامرئی روی صفحه کاغذ ایجاد می‌شد. سپس بر روی آن خطها می‌نوشتند، و بدین صورت نوشته‌ها مستقیم و بدون اعوجاج می‌شد.



به این وسیله و ابزار مسطر گفته می‌شود. طبق این احتمال خداوند به این وسیله قسم یاد کرده است. قسم به قلم و آنچه بوسیله آن سطرها و نوشته‌ها را منظم می‌کنند، تا قلم از مسیر مستقیم انحراف و اعوجاج پیدا نکند.

(ج) منظور از ما یسطرون، «ما یسطرون فیه» است، یعنی کاغذی که بر روی آن می‌نویسند. قسم به قلم و قسم به کاغذی که بر روی آن نوشته می‌شود.

(د) منظور «ما یسطرون به» است، یعنی جوهری که به کمک آن خط نوشته می‌شود؛ قسم به قلم و مرکب.

و بعید نیست که همه اینها در معنای ما یسطرون جمع باشد. یعنی قسم به قلم وحی و علم پروردگار، سوگند به قلم فرشتگان، قسم بر قلم انسانها، سوگند به مرکب و کاغذ و سطرهای نوشته شده بر روی کاغذ و آنچه بوسیله آن سطرها را تنظیم می‌کنند. و تمام این قسمها به یک نکته اشاره دارد و آن اهمیت فوق العاده قلم است.

ارزش قلم:

برای پی بردن به ارزش فوق العاده قلم، به مطلب زیر توجه کنید:
دانشمندان دوران زندگانی انسان را به دو دوره تقسیم کرده‌اند: دوران ماقبل تاریخ و دوران تاریخ. و تفاوت این دو دوره در اختراع خط است. از زمانی که بشر توانست خطی اختراع کند و چیزی بنویسد و آثار خود را برای نسل‌های بعد به یادگار بگذارد، دوران تاریخ شروع شد. و قبل از آن، دوران ماقبل تاریخ است!

بنابراین، پیدایش خط آن قدر مهم و سرنوشت ساز است که زندگی بشر را از گذشته متمایز کرده است. علاوه بر این، تمام تمدنهای جوامع مختلف در سایه خط و قلم بوجود آمده، و تمام علوم و دانشها نیز از همین طریق از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. همان‌گونه که صنایع مختلف و اختراعات و اکتشافات و نوآوریها نیز مرهون و مدیون قلم هستند.

جالب اینکه قرآن مجید زمانی به این شیء ارزشمند و سرنوشت ساز قسم خورد،



که بشر به ارزش واقعی آن پی نبرده بود و آیات مربوط به قلم در محیطی نازل شد که افراد با سواد آنجا، که تنها قادر بر خواندن و نوشتن بودند، به عدد انگشتان دست و پا نمی‌رسید! و این، معجزه قرآن بود!

همان‌گونه که ظهور اسلام و قرآن در عقب افتاده‌ترین کشورهای عصر پیامبر، نیز خود اعجازی دیگر بود.

حقیقتاً آوردن سوره قلم توسط پیامبری امّی، که به مدرسه نرفته بود، در محیطی تاریک و عقب افتاده، همچون حجاز، از کارهای فوق طاقت بشر و لذت آفرین است.

نقش قلم در عصر و زمان ما:

متأسفانه قلم‌های مسموم در عصر و زمان ما، اگر زیاده‌تر از قلم‌های سالم نباشد، کمتر نیست. قلم‌هایی که در خدمت استعمار و ظلم و ستم هستند، قلم‌هایی که مأموریت شبهه افکنی یافته‌اند، قلم‌های مسمومی که در روزنامه‌ها، مجلات، نشریات و کتابها، فقط و فقط به حفظ منافع صاحبان خود می‌اندیشند. و در این مسیر از نشر هر چیزی که به اهداف آنها کمک کند، باکی ندارند.

با کمال تأسف گردانندگان مهمترین مجلات و روزنامه‌های دنیا در کشورهای مهمی نظیر آمریکا و آلمان و ایتالیا و انگلستان صهیونیستها هستند!

عجیب است که چهار میلیون صهیونیست بر مهمترین منابع اطلاع‌رسانی جهان پنجه افکنده، و حوادث و اخبار را در راستای اهداف شوم خویش قلم می‌زنند، و در این مسیر چه ظلم‌ها و جنایاتی که روا نمی‌دارند!

یک مقام دولتی در لبنان به طرز مشکوکی کشته می‌شود، و قاعدتاً باید این مسأله داخلی از طریق مقامات آن کشور پیگیری و عوامل آن مجازات شوند، اما چون طرح این مسأله در مجامع بین‌المللی و متهم کردن کشوری همچون سوریه به دست داشتن در قتل مقام مذکور به نفع صهیونیستهاست. آن را در سطح جهان و به صورت گسترده‌ای مطرح نموده، تا آنجا که سعی می‌کنند آن را به شورای امنیت ببرند. اما



هزاران جنایتی که خود و هم پیمانانشان در گوشه و کنار مرتکب می‌شوند، انعکاس در جهان ندارد، و به مجامع بین‌المللی کشیده نمی‌شود. حتی جنایاتی نظیر شکنجه در زندان ابو غریب بغداد، که توسط نیروهای خود آنها فاش شد و کوس رسوایی آن در جهان پیچید، مسکوت باقی می‌ماند!

قلم هنگامی که در اختیار پیروان شیطان قرار گیرد، نه تنها شیطان را به محاکمه نمی‌کشد، بلکه از شیطان فرشته‌ای ترسیم نموده، به مردم ارائه می‌کند! کاری که قلم بدستان مزدور با افکار عمومی مردم آمریکا کرده است، تا آنجا که آنها معتقدند اسرائیلها مردمی مظلوم و ستم‌دیده‌اند که مورد ظلم و ستم فلسطینی‌ها واقع شده‌اند! خلاصه اینکه قلم اگر در دست اهلش باشد بهترین وسیله تکامل بشر، و چنانچه در دست ناهلان باشد تبدیل به ابزار سقوط و مایه ترویج ظلم و فساد می‌گردد.

آزادی قلم تا کجا؟

امروز سخن از آزادی قلم فراوان، و در اطراف این موضوع ما نور زیادی داده می‌شود، اما راستی حدّ و حدود آزادی قلم تا کجاست؟

هر نشریه و روزنامه و مجله‌ای که مرتکب خلافی می‌شود، و مسئولین امر با آن برخورد می‌کنند، فریاد عده‌ای از گوشه و کنار بر می‌خیزد که آزادی مطبوعات مخدوش شد! آیا آزادی قلم بدان معناست که مطبوعات آزادند هر مطلب صحیح و غلط، سالم و ناسالم، مفید و غیر مفیدی بنویسند، و هیچ کس حق اعتراض و برخورد با آنها را ندارد؟

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»؛ ای بندگان من! زمین وسیع است و شما آزاد هستید در هر کجا زندگی کنید، ولی در مسیر بندگی من گام بردارید. (آزادی شما باید در چهارچوبه بندگی من باشد).^۱

۱. عنکبوت، آیه ۵۶.



بنابراین آزادی قلم و مطبوعات نیز باید در چهارچوبهٔ بندگی پروردگار، و رعایت شئون اسلامی و حریم‌های شرعی باشد؛ نه اینکه از توهین‌کنندگان به مقدّسات، تهمت‌زنندگان به افراد پاک، اختلاف‌ایجادکنندگان، شبهه‌افکنان و مانند آن، به بهانهٔ آزادی قلم و مطبوعات حمایت شود، که چنین چیزی واقعاً شرم‌آور است.

نتیجه اینکه باید برای آزادی قلم و مطبوعات چهارچوبهٔ خاصی تعیین کرد، و همه در آن چهارچوبه حرکت نموده و هرگز از آن تخطّی ننمایند. تا قلم دچار انحراف و اعوجاج نگردد، و از مسیر مستقیم خارج نشود، و ارزش قسم یاد کردن را پیدا کند، و همواره مقدّس و مورد احترام باشد.

ارزش قلم از دیدگاه امام صادق (علیه السلام):

طبق برخی از روایات آنچه در دنیا بوده، از جمله انسان و اعمال و نیّاتش، در روز قیامت وزن می‌شود. اینکه چه ترازویی در آنجاست که قادر بر وزن کردن اعمال و نیّات انسانهاست، و چگونه این کار انجام می‌شود؟ بر ما روشن نیست. البتّه وزن کردن انسانها به خاطر تعیین مقدار سنگینی آنها نیست، بلکه برای روشن کردن مقدار اعمال خوب و بد آنهاست. بدین جهت گاه یک انسان سنگین وزن و قوی پیکر را که وزن می‌کنند، هیچ وزنی نشان نمی‌دهد (لا یزن جناح بعوضه) چون از نظر اعمال خیر انسان بی‌مغز و تو خالی و تهی‌دستی است. و بالعکس انسانهای به ظاهر سبک وزنی را در آن ترازو می‌نهند و عقربهٔ ترازو چندین برابر وزن عادی آنها را نشان می‌دهد! چون خلوص نیّت، پاکی عقیده، و کردار درست داشته‌اند. و خوشابه حال چنین افرادی که به تعبیر قرآن مجید: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^۱.

در آن روز خون تمام شهدای طول تاریخ بشریّت، از ابتدای خلقت آدم تا قیامت، که در راه آزادی و دفاع از مظلومان و رضای خداوند ریخته شده در یک کفهٔ ترازو، و مرکّب قلم دانشمندانی که در طول تاریخ برای رضا و خشنودی پروردگار



قلم زده‌اند نیز در کفه دیگر ترازو نهاده می‌شود، و مرکب قلم دانشمندان سنگینی می‌کند!^۱ چرا؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان دلایلی ذکر کرد، از جمله:

۱. اگر قلم دانشمندان پشتوانه خون شهیدان نباشد، به زودی به فراموشی سپرده می‌شود. بنابراین قلم باعث جاودانگی خون شهید می‌شود، و لذا افضل است.
 ۲. اسلحه شهید با جسم دشمن سر و کار دارد و آن را از بین می‌برد، اما قلم دانشمند با روح دشمن مبارزه می‌کند. و همان‌گونه که روح افضل از جسم است، آنچه با روح سر و کار دارد، نیز برتر از چیزی است که با جسم سر و کار دارد.
 ۳. قلم تکیه بر منطق دارد و شمشیر تکیه بر زور. هر چند توسل به زور در مقابل زورمندان بی‌منطق که جز زبان زور نمی‌فهمند لازم و ضروری است. اما به هر حال رجحان منطق بر زور - هر چند بجا باشد - امری بدیهی است.
 ۴. خون شهید در منطقه خاص و مکان محدودی اثرگذار است، اما شعاع قلم محدود نیست و مکان و زمان نمی‌شناسد.
- راستی اگر تمام آنچه در مقام علم و دانش و اهمیت قلم توسط دانشمندان و شخصیت‌های مختلف گفته شده را یک طرف، و روایت مذکور را در سوی دیگر بنهیم، بی‌شک حدیث مذکور بر همه آنها ترجیح دارد، چرا که جایگاه ویژه قلم و دانش را به شایستگی ترسیم کرده است.
- از مباحث گذشته، اهمیت و جایگاه ویژه قلم، در صورتی که بطور صحیح از آن استفاده شود، و خطرات فراوان و پیامدهای بسیار زشت و گاه جبران ناپذیرش، چنانچه بطور ناصحیح و غلط مورد استفاده قرار گیرد، روشن شد. بنابراین همه ما در مقابل این دو نوع قلم وظیفه داریم. وظیفه ما حمایت، تشویق، کمک و توسعه نوع اول، و اعتراض، برائت و بیزاری و برخورد با قلم‌های ناسالم است.



این سوگندها برای چه؟

در مباحث گذشته اهمیت ویژه قلم و آنچه در ارتباط با قلم است روشن شد، تا آنجا که خداوند متعال دوبار به قلم و ابزار نوشتن قسم یاد کرده است.^۱ اکنون می‌خواهیم بدانیم که این سوگندهای مهم برای چه منظوری یاد شده است؟ خداوند برای بیان سه مطلب مهم سوگند یاد کرده است:

۱. پیامبر اسلام ﷺ مجنون نیست!

اولین مطلبی که قسم‌های مورد بحث برای بیان آن یاد شده، اینکه پیامبر اسلام ﷺ مجنون نیست:

﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾؛ سوگند به نوک قلم دانشمندان، سوگند به قلم فرشتگان، سوگند به قلم وحی و علم پروردگار، سوگند به ابزار نوشتن، که تو ای پیامبر اسلام! در سایه نعمت پروردگارت مجنون نیستی، و آنچه دشمنان اسلام به تو تهمت می‌زنند صحیح نیست، بلکه تو اعقل عقلای جهان هستی.

۲. پاداشی جاودانه برای پیامبر ﷺ

دومین مطلبی که سبب سوگندهای فوق شده اینکه خداوند به پیامبرش در برابر تحمّل ناملایمات روحی و جسمی و زخم زبانها و نسبت‌های ناروا، پاداشی جاودانه و همیشگی و قطع نشدنی خواهد داد. همان‌گونه که در آیه سوم سوره قلم می‌خوانیم: ﴿وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾؛ و برای تو (پیامبر اسلام ﷺ) پاداشی عظیم و همیشگی است».

۱. سؤال: آیا خداوند به همه قلم و نوشته‌ها و کتابها قسم یاد کرده، یا تنها به نوشته‌های مفید و هدایتگر سوگند خورده است؟

پاسخ: قرآن مجید فقط به نوشته‌های سازنده و هدایتگر قسم خورده و آیات مذکور شامل نوشته‌های فاسد و مفسد که متأسفانه در برخی محیط‌ها اکثریت را تشکیل می‌دهد، نمی‌گردد. دلیل این ادعا جمله ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ است که به عنوان بخشی از مقسم له ذکر گردیده است. خداوند برای تأکید بر خلق عظیم و برجسته پیامبر ﷺ، به چیزی بی‌ارزشی همچون نوشته‌های کتابهای فاسد و مفسد قسم نمی‌خورد، بلکه مناسبت قسم و مقسم له اقتضا می‌کند که منظور نوشته‌های سالم و مفید باشد.



۳. اخلاق عظیم پیامبر ﷺ

سومین مطلب شهادت بر خلق و خوی نیکو و اخلاق عظیم و برجسته حضرت محمد ﷺ است.

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ و (سوگند به قلم و ابزار نوشتن که) تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».

خداوند برای این سه مطلب مهم، آن دو سوگند عظیم را یاد کرده است.

مقسم له اول: برجسبهای ناروا

از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که دشمنان اسلام و مشرکان عرب، برای جلوگیری و ممانعت از پیشرفت اسلام، که به سرعت در حال گسترش بود، هر روز برجسب تازه‌ای به پیامبر اسلام ﷺ می‌زدند، تا شاید بدین وسیله به مقصود خویش برسند. متأسفانه این حربه در طول تاریخ مورد استفادهٔ جباران و ظالمان بوده، و در عصر و زمان ما نیز در مقیاس وسیعی به کار گرفته می‌شود. اکنون آزادیخواهان گوشه و کنار جهان را به اتهام تروریست نشانه می‌روند، تا شاید جلوی نشر آزادی را سد کنند. اسرائیل غاصب، که بزرگترین تروریست دولتی دنیا به حساب می‌رود، در نظر زورمداران دنیا تروریست نیست، اما مردم مظلوم و بی‌دفاع فلسطین که برای دفاع از کشور و حیثیت خود تلاش می‌کنند، تروریست نامیده می‌شوند! به هر حال، مهم‌ترین نسبت‌های ناروایی که به پیامبر اسلام ﷺ می‌زدند، در چهار محور زیر خلاصه می‌شود:

الف) برجسب جنون!

این نسبت ناروا، از جمله شایع‌ترین نسبت‌هایی بود که پیامبر گرامی اسلام ﷺ را به آن متهم می‌کردند، تا مردم دعوت آن حضرت را جدی نگیرند. این مطلب در آیات مورد بحث، و دیگر آیات قرآن مجید آمده است. اینکه چرا آن حضرت را مجنون می‌خواندند؟ در مباحث آینده خواهد آمد.



ب) برچسب جادوگری!

یکی دیگر از شایع ترین برچسبهایی که نه تنها به پیامبر اسلام ﷺ، بلکه به تمام پیامبران الهی نسبت داده می شد، نسبت سحر و جادوگری بود. آری نسبت جنون و سحر اختصاص به پیامبر اسلام ﷺ نداشت. در آیه شریفه ۴ سوره ص می خوانیم:

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»؛ آنها تعجب کردند که پیامبر بیم دهنده ای از میان آنان به سویشان آمده؛ و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است».

و در آیه ۵۲ سوره ذاریات چنین آمده است:

«كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ»؛ این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر اینکه گفتند: او ساحر است یا دیوانه!».

بنابراین، برچسب سحر و جنون مورد استفاده تمام کفار در برابر همه پیامبران در طول تاریخ بوده است. در حالی که این دو با هم متناقضند. زیرا جادوگران معمولاً انسانهای با هوش و زیرک و هوشیاری هستند، در حالی که مجنون به کسی گفته می شود که فاقد این صفات و ویژگیهاست. بنابراین، مجنون نمی تواند ساحر باشد. اما انسانهای بی منطق، حساب سخنان خودشان را هم نمی کنند. هر چه بر سر زبانشان آمد می گویند، حتی اگر برخلاف گفتار پیشین آنها باشد.

ج) برچسب کاهن!

در عصر جاهلیت افراد زیرک و شیادی بودند که با پیشگویی از آینده، مردم را فریب می دادند. آنها ادعا می کردند که با اجنه در ارتباط هستند، و اخبار و اطلاعات مربوط به آینده را از جانیان گرفته، و در اختیار افراد می گذارند. در حالی که بسیاری از اخبارشان دروغ بود، و برخی از پیشگوییها نیز جنبه کلی داشت و قابل انطباق بر هر فردی بود. مثلاً می گفتند: «دشمنی در کمین توست» یا «یکی از همسایگانت با تو



ناسازگار است» یا «خطری در انتظار توست» و مانند این کلیاتی که در زندگی هر کس ممکن است رخ دهد. چنین اشخاصی که با این کار به دنبال منافع مادی خویش بودند را «کاهن» و کار آنها را «کهان» می‌گفتند. دشمنان اسلام برای جلوگیری از نشر اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به کهان کردند.

در آیه ۲۹ سوره طور در این زمینه چنین آمده است:
 ﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾؛ پس تذکر بده که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی». مشرکان چون بعضی از پیشگوییه‌های قرآن مجید را شنیده بودند، این تهمت ناروا را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت دادند.

د) برچسب شاعر!

طبق آنچه در آیه ۳۶ سوره صافات آمده، یکی دیگر از برچسبها، برچسب شاعری بود. به این آیه توجه کنید:
 ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾؛ و (کفار) پیوسته می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را بخاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟!».

در اینجا نیز کفار دچار تناقض‌گویی شده بودند؛ زیرا شاعر بودن و مجنون بودن با هم سازگار نیست. شاعر کسی است که به فنون شعر و لطایف و ظرایف، و کنایه و تشبیه و استعارات شعر آشنایی کامل دارد، در حالی که مجنون اینها را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد.

این چهار برچسب، عمده‌ترین نسبت‌های ناروای مشرکان و کفار مکه در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. که خداوند متعال به بهترین وجه از فرستاده خویش در برابر دشمنان لجوج و عنود دفاع کرد.

اما راستی منشأ این برچسب‌ها چه بود؟ چرا کفار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به جنون، سحر، کهان و شعر متهم می‌کردند؟ هر کدام از این امور منشأ و فلسفه‌ای دارد، که به آن اشاره می‌کنیم.



فلسفه برچسب جنون:

عاقل از دیدگاه دنیاپرستان کسی است که نان را به نرخ روز بخورد، و در مسیر موافق آب شنا کند، و برخلاف وزش باد حرکت نکند، و برای رهایی از مشکلات و خطرات هم‌رنگ جماعت شود. و از آنجا که پیامبر اسلام ﷺ در مسیر مخالف عقاید و کردار عموم مردم مکه حرکت کرد، و برخلاف آنها به پرستش خدای یگانه پرداخت، و از همراهی جماعت اجتناب ورزید، او را مجنون نامیدند.

ابوطالب بیمار شد، مشرکان عرب و سران مکه به بهانه عیادت حضرت ابوطالب و در حقیقت مذاکره با حضرت محمد ﷺ به نزد ابوطالب آمدند. پس از عیادت از وی خواستند کسی را بدنبال برادرزاده‌اش بفرستد تا در مورد ادعاهایش و مشکلاتی که از ناحیه او برای مشرکان عرب ایجاد شده، گفتگو کنند. پیامبر ﷺ به دعوت عمومی بزرگوارش لبیک گفت، و در جلسه حضور پیدا کرد. سران قریش رو به حضرت نموده و از وی پرسیدند: تو با طرح دین جدید به دنبال چه هستی؟ اگر طالب پست و مقامی، به تو مقام والایی خواهیم داد، به شرط آنکه از بتهای ما دست برداشته آنها را تحقیر نکنی. و اگر خواستار مال و ثروتی، پول فراوان و سرمایه عظیمی برایت فراهم می‌کنیم، مشروط بر اینکه از دعوت مردم به آیین جدید دست بکشی. و چنانچه همسر زیبا و خوبی می‌خواهی، بهترین زنان عرب را برایت خواستگاری می‌کنیم! مقام، ثروت و شهوت، مهمترین امتیازات دنیاپرستان است، که برای رسیدن به آن مرتکب هر جنایتی می‌شوند. و کسی که به این امتیازات پشت پا بزند از منظر آنان انسان عاقلی نیست.

پیامبر ﷺ فرمود:

«وَلَكِنْ يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ يُدِينُ لَهُم بِهَا الْعَجَمُ؛ شما در یک جمله با من همراهی کنید، تا در سایه آن بر تمام مردم دنیا حکومت کنید!». یکی از مشرکان که ظاهراً ابوسفیان بود، گفت: «نعم، و عشر کلمات؛ آن جمله چیست؟ ما حاضریم در ده جمله با تو همراهی کنیم».



پیامبر فرمود: «تَشْهَدُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ به صف موحدان بپایانید و از شرک دوری کنید».

مشرکان به یکدیگر نگاهی کردند و گفتند: تمام دعوی ما با شما در همین یک جمله است، که ما بتهایمان را رها نکنیم. تو می‌گویی ما ۳۶۰ بت را رها نموده و خدای واحد نادیده را عبادت کنیم!^۱

آری! بت پرستان کسانی که هماهنگ با افکار و تفکرات آنها نبودند، و در مسیر باطل حرکت نمی‌کردند، و نان را به نرخ روز نمی‌خوردند، دیوانه می‌شمردند. در حالی که چنین برجسبی این حقیقت را در طول تاریخ فریاد می‌زند که: پیامبر اسلام ﷺ تسلیم امتیازات مادی نشد، و در راه رسیدن قرب الی الله به آن پشت پا زد.

فلسفه برجسب جادوگری:

از آنجا که کلام پیامبر ﷺ مخصوصاً هنگامی که آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌کرد، اثر عجیبی در شنونده می‌گذاشت، و هر کس را که به نزدش می‌رفت با چند جمله‌ای به خود جذب می‌کرد، به گونه‌ای که در برابر حضرتش زانو زده و به آوای دلنشین قرآن گوش می‌داد، بدین جهت او را ساحر و قرآن را سحر و جادو خواندند. آنها می‌خواستند مردم را با این برجسبها از پیامبر دور کنند، درحالی‌که ناخودآگاه اقرار به نفوذ فوق العاده کلام آن حضرت در اعماق دل مردم و تسخیر دلها با گفتگویی کوتاه می‌نمودند. داستان اسعد بن زرارۀ شاهد گویا و جالبی بر این بحث است. توجّه فرماید:

اسعد بن زرارۀ!

از آنجا که قبیله اسعد بن زرارۀ با قبیله‌ای دیگر مدتها در جنگ و ستیز بود، وی به قصد تهیه سلاح جنگی عازم مکه شد. پس از ورود به این شهر، ابتدا آهنگ زیارت

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲.



خانه خدا نمود. هنگامی که به جلوی در مسجد الحرام رسید، شخصی جلوی او را گرفت و پرسید: کجا می روی؟ اسعد گفت: به زیارت خانه خدا می روم. آن مرد گفت: اشکالی ندارد، ولی مواظب باش! چون در کنار حجر اسماعیل ساحری نشسته، که با کلامش مردم را جادو می کند! این پنبه ها را در گوشت فرو کن تا صدایش به گوش نرسد، و از سحر او در امان باشی! اسعد به توصیه آن مرد عمل کرد، و مشغول طواف شد. هنگامی که از کنار حجر اسماعیل می گذشت، چهره زیبای رسول الله ﷺ توجه او را به خود جلب کرد؛ ولی سخنان آن حضرت را نمی شنید. با خود اندیشید که عجب آدم نادانی هستم! بهتر است حرفهای او را بشنوم، اگر خوب بود می پذیرم و گرنه قبول نمی کنم. پنبه ها را از گوش درآورد و آیاتی از قرآن را شنید. جذبه قرآن قلبش را تکان داد، و در اعماق روحش روشنائی و درخشش عجیبی ایجاد کرد. جلو آمد و در مقابل پیامبر زانو زد، و از حضرت خواست تا چند آیه دیگر تلاوت کند. اسعد با شنیدن این آیات شیفته آن حضرت شد و سرانجام مسلمان گشت. و موضوع اختلاف و ستیز قبیله اش را با قبیله دیگر، برای حضرت رسول بیان نمود، و از وی دعوت کرد که برای رفع این اختلاف به مدینه بیاید.^۱

اعتراف ولید بن مغیره:

مرحوم طبرسی رحمه الله، مفسر بزرگ و عالیقدر قرآن، در مجمع البیان آورده است: مشرکان عرب برای حلّ معضل اجتماعی آن روز (که ظهور پدیده ای به نام اسلام بود) و برخورد مناسب با آن، و یافتن راهکارهای صحیح برای جلوگیری از نشر آن در بین جوانان و سایر مردم، در دارالندوة جمع شدند. دارالندوة حکم مجلس شورای زمان جاهلیت را داشت، که برای کارهای مهم در آنجا اجتماع کرده و با هم مشورت می کردند. بدون شک مشورت برای همه افراد و در همه امور مخصوصاً در کارهای مهم لازم است، و ضریب خطاها و اشتباهات انسان را می کاهد. اعضای شورای

۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۲.



مشورتی جمع شدند، و مغز متفکر عرب ولید بن مغیره مخزومی نیز حاضر شد. ولید خطاب به مشرکان گفت: برای تأثیر بیشتر برنامه‌ها و مبارزات، باید سخنان ما هماهنگ شود، و در مراسم حج که مردم از نقاط مختلف دنیا گرد هم می‌آیند و در مورد دین نوظهور و آورنده آن می‌پرسند، پاسخ واحدی دهیم.

عده‌ای گفتند: با برچسب «شاعر» تبلیغات او را خنثی می‌کنیم. ولید گفت: برچسب مناسبی نیست، زیرا آیات قرآن شباهتی به شعر ندارد؛ نه از نظر وزن و آهنگ و فنون شعری، و نه از نظر مضمون و محتوا.

برخی گفتند: بگوییم مجنون و دیوانه است، و بدین وسیله مردم را از اطرافش پراکنده کنیم. ولید گفت: این اسلحه هم کارساز نیست. شخص دیوانه چطور می‌تواند آیاتی با این جاذبه قوی و محتوای بلند بخواند.

گروه سوم پیشنهاد دادند که آن حضرت را متهم به سحر و جادوگری کنیم، زیرا همان‌گونه که جادوگران بین زنان و شوهرانشان جدایی می‌اندازند، پیامبر اسلام نیز بین فرزندان و خانواده‌هایشان جدایی انداخته است. جوانان به اسلام گرویده، و پدرانشان بر کیش آبا و اجداد خویش مانده‌اند. و سبب این جدایی پیامبر اسلام ﷺ است، و لهذا جادوگر است.

ولید گفت: این بهتر از نسبت جنون و شعر است. در نتیجه هم تصمیم گرفتند که برای خنثی ساختن تبلیغات پیامبر اسلام ﷺ از برچسب سحر استفاده کنند. اما از این حربه نیز بهره‌ای نگرفتند و در پی زحمات طاقت فرسای پیامبر اسلام ﷺ و یارانش، اسلام روز به روز گسترش یافت، و قلبهای تازه‌ای را فتح کرد، و بر شمار مسلمانان افزوده گشت.

خداوند متعال با سوگند به قلم و آنچه مربوط به قلم است. و به تعبیر دیگر، با قسم یاد کردن به تمام کتابهایی که در طول تاریخ نوشته شده و ابزاری که برای نوشتن به کار گرفته شده، بخشی از برچسبها را در این سوره، و بقیه را در دیگر سوره‌ها نفی می‌کند.



فلسفه برچسب کهانت:

از آنجا که کاهن، همان گونه که گذشت و در مباحث آینده هم خواهد آمد، خبر از آینده می دهد، و پیامبر اسلام ﷺ نیز آیاتی از قرآن را تلاوت می فرمود که خبر از آینده می داد، لهذا به آن حضرت برچسب کهانت زدند. مثلاً در آیات اوّلیه سورۀ روم می خوانیم:

«غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛ رومیان مغلوب شدند (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد... در چند سال. همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد... به سبب یاری خدا؛ و او هر کس را بخواهد یاری می دهد و او صاحب قدرت و رحیم است».

این پیشگویی تحقق یافت، و رومیان پس از چند سال بر ایرانیان غلبه کردند. اما چقدر تفاوت است بین پیشگویی خداوند عالم الغیب و الخفیات که از همه چیز حتی نیت انسانها اطلاع دارد، با پیشگویی یک انسان عادی که بر اساس ظن و گمان و حدس، و به انگیزه دست یافتن به پول پیشگویی می کند؟ تفاوت از زمین تا آسمان است.

سرچشمه های کهانت:

در مباحث پیشین اشاره ای اجمالی به ریشه های پیشگویی و کهانت داشتیم، اما در این بحث به شکل مبسوط تر و منظم تری به آن می پردازیم. کهانت و پیشگویی سه ریشه و سرچشمه دارد:

الف) هوش و ذکاوت کاهن: معمولاً پیشگوها آدمهای با هوش و زرنگ و تیزبینی هستند، از قرائن و شواهد می توانند آینده افراد را تا حدودی حدس بزنند.



همان‌گونه که سیاستمداران کهنه‌کار و حرفه‌ای، با ملاحظه آثار و نشانه‌ها و حوادث و وقایع، آینده سیاسی یک کشور را حدس می‌زنند، و بعضاً تحلیل آنها درست در می‌آید.

ب) ارتباط با شیاطین و اجنه: برخی از کاهنها مدّعی‌اند که با جنیان و شیاطین ارتباط داشته، خبرها را از آنها می‌گیرند. آیه شریفه «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ»؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند.^۱ نیز این ارتباط را ممکن می‌داند، همان‌گونه که ارتباط با اجنه هم از نظر عقلی امکان‌پذیر است. اما اینکه اینها در این ادّعا چقدر صادقند، بحث دیگری است.

ج) کذب و دروغ: در بسیاری از موارد نه قرائن و شواهد کمکی به پیشگوها می‌کند، و نه ارتباطی با اجنه و شیاطین حاصل می‌شود، بلکه پیشگویی آنها حدس و گمان بی‌پایه‌ای بیش نیست، و گذشت زمان هم کوس رسوایی آنها را به صدا در می‌آورد. اما این افراد که سرمایه زندگی آنها دروغ است و با این سرمایه کسب درآمد می‌کنند، پس از افشای دروغهایشان ساکت ننشسته، بلکه به ناچار دست به توجیه دروغهای خود می‌زنند؛ مثل اینکه می‌گویند: «اطّلاعات شما ناقص بوده»، و یا «طبق دستورالعملی که دادیم عمل نکردید» و از این قبیل توجیهات نادرست.

پیشگویی و کهنات از منظر شرع:

اسلام عزیز نه تنها پیشگویی و اخبار از آینده را نامشروع می‌داند، بلکه هرگونه خبر پنهانی و غیبی را تحریم کرده است. بنابراین کسانی که به نزد جادوگران می‌روند، یا از طریق هیپنوتیزم و خواب مغناطیسی خبر از آینده می‌دهند، یا اطلاعات پنهانی افراد را کشف می‌کنند، یا از طریق رمل و اسطرلاب و حساب اعداد به این منظور می‌رسند، و یا بدین منظور با روح افراد یا اجنه ارتباط برقرار می‌کنند، همه این امور برای انجام دهنده و مراجعه کننده حرام است. و این، نظر همه مراجع محترم تقلید



است، و جای شک و شبهه ندارد. به دو روایت در این زمینه توجه کنید:

۱. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ تَكْهَنَ أَوْ تَكْهَنَ لَهُ فَقَدْ بَرَّءَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ؛ کسی که کهنانت و پیشگویی کند و یا نزد پیشگو برود، از آیین اسلام برائت و بیزاری جسته است».^۱

۲. امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ مَشَى إِلَى سَاحِرٍ أَوْ كَاهِنٍ أَوْ كَذَّابٍ يُصَدِّقُهُ فِيمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ؛ کسی که به سراغ جادوگر، یا پیشگو، یا آدمهای دروغگویی که از آینده خبر می دهند، برود، و گفتار آنها را تصدیق کند، نسبت به قرآن مجید کفر ورزیده است».^۲

طبق روایات مذکور، کسانی که برای یافتن گمشده خود به سراغ افرادی می روند که سر کتاب باز می کنند، مرتکب گناه بزرگی می شوند!

چرا که اگر این باب گشوده شود، مفاسد بسیاری بدنبال خواهد داشت. مثلاً پیشگو می گوید: «یکی از بستگان مرتکب سرقت شده است» این شخص به تمام بستگانش بدبین شده، و هر یک از آنها را که می بیند تصوّر می کند او سارق است. و هنگامی که بر اثر سوء ظن اعتماد از میان مردم رخت بر بندد، زندگی اجتماعی بسیار مشکل خواهد شد. حتّی کسانی که برای کشف امور پنهانی، سراغ هیپنوتیزم و خواب مصنوعی می روند، مرتکب کار خلاف و گناه بزرگی می شوند. البتّه هیپنوتیزم برای درمان بیماریها اشکالی ندارد. مثل اینکه بیماران مبتلا به افسردگی، یا کسانی که حساسیت فوق العاده ای دارند، یا احساس شدید گناه می نمایند را با هیپنوتیزم درمان کنند، این کار اشکالی ندارد. و حتّی گاه برخی از بیماران را به هنگام جراحی هیپنوتیزم کرده، و از داروی بی حسی استفاده نمی نمایند، این کار نیز اشکالی ندارد. امّا اگر کسی را خواب کنند تا اطلاعاتی از او بگیرند و اسرار و اخبار پنهانی مردم را کشف کنند، کار حرامی است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۲۶، ح ۲.

۲. همان مدرک، ح ۳.



نتیجه اینکه نسبت کهانت به حضرت رسول ﷺ نسبت بی پایه و اساسی است که خداوند آن را در قرآن مجید رد کرده، و اصل کهانت از نظر شریعت مقدس اسلام از گناهان شمرده شده، و خداوند به مسلمان اجازه پیشگویی نداده است. همان گونه که به آنها اجازه نداده به نزد پیشگویان بروند.

فلسفه برجسب شاعر:

قرآن مجید آیاتی موزون دارد، مخصوصاً آیات سوره های مکی، و لهذا بت پرستان پیامبر اسلام ﷺ را شاعر و قرآن را شعر توصیف می کردند، تا جاذبه قرآن را مروهون موزون بودن آن تلقی کنند.

در حالی که هر آشنای به شعر و شاعری با اندکی دقت و تأمل در آیات قرآن مجید، می فهمد که قرآن وزن شعری ندارد. اما بت پرستان و مشرکان بسان غریقی بودند که به هر چیزی برای نجات خویش و خدایانشان متوسل می شدند، تا شاید بتوانند جلوی موج اسلام را بگیرند، و خود را نجات دهند.

جالب اینکه قرآن مجید در مورد شعر و شاعران می فرماید:

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ (پیامبر اسلام شاعر نیست؛) شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند. آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟ و سخنانی می گویند که (به آنها) عمل نمی کنند؟! مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند و خدا را بسیار یاد می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (و مؤمنان) بر می خیزند (و از شعر در این راه کمک می گیرند)؛ آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!.^۱



خلاصه اینکه هیچ یک از برجسبهای چهارگانه مانع پیشرفت فعالیت‌های پیامبر اسلام ﷺ نشد و تأثیر خاصی نداشت.

مقسم له دوم: پاداش پیامبر ﷺ

خداوند متعال پس از اینکه اتهام جنون را از ساحت مقدس فرستاده‌اش، پیامبر اسلام ﷺ رد می‌کند، پیرامون پاداش زحمات وی چنین می‌فرماید:

«وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ»؛ و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است.

سه چیز در پاداشهای الهی مؤثر است و ایفای نقش می‌کند:

۱. عمل هر چه پر زحمت‌تر باشد، پاداش آن نیز بیشتر است. همان‌گونه که این مطلب در حدیث معروف زیر آمده است:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا؛ برترین اعمال مشکل‌ترین آنهاست».^۱

ثواب حجّی که گذشتگان با آن سختی‌ها و مرارت‌ها و مشکلات و خطرهای انجام می‌دادند، با ثواب حجّی که امروز با این امکانات و وسائل راحت انجام می‌شود یکسان و برابر نیست؛ چرا که خداوند حکیم است.

۲. هر چه نیت انسان خالص‌تر باشد، به همان نسبت اجر و پاداشش بیشتر است؛ خلوص اکسیری است که مس اعمال را تبدیل به طلا می‌کند.

۳. هر چه عقل انسان بیشتر باشد، اعمالش در پیشگاه پروردگار ارزش بیشتری خواهد داشت. همان‌گونه که طبق برخی از روایات ثواب اعمال بر اساس اندازه عقل و هوش انسان داده می‌شود.^۲ به همین جهت ثواب دو رکعت نماز یک عالم با دو رکعت نماز یک انسان عادی قابل مقایسه نیست.

بی‌شک کار پیامبر اسلام ﷺ و مأموریت آن حضرت در ابلاغ وحی و پیامهای

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱ و ۲۳۷.

۲. از جمله در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ» (میزان الحکمه، ج ۷، حرف العین، باب ۲۷۸۶، ح ۱۳۴۳).



الهی، از مشکل ترین اعمال و اخلاص آن حضرت در بالاترین درجه و عقل و درایت آن حضرت در بالاترین حد تصوّر بود. و لهذا خداوند متعال برای آن حضرت اجر و پاداشی قطع نشدنی و جاودانه قرار داد.

اینکه گفته می شود کار آن حضرت پر زحمت ترین کارها بود، یک ادّعا نیست. اگر تمام زحمات و مشکلات و سختیها و زخم زبانها و فشارها و توطئه ها و آزار و اذیت های دشمنان اسلام را نادیده بگیریم، و فقط سه سالی که آن حضرت و مسلمانان نخستین در شعب ابی طالب محاصره بودند را در نظر بگیریم، برای اثبات ادّعا ما کافی است. مکانی که هم اکنون انسان برای چند دقیقه، تحمّل گرمای آفتاب آن را ندارد. حال بر کسانی که سه سال در آنجا سکونت داشته، و در محاصره اقتصادی مشرکان مکه بودند چه گذشت؟ فقط خدا می داند، لذا بی جهت نیست که خداوند حکیم برای پیامبرش «اجر غیر ممنون» و جاودانه در نظر می گیرد.

مقسم له سوم: اخلاق پیامبر ﷺ

در دو جمله گذشته خداوند از پیامبرش دفاع کرد، و ساحت مقدّسش را از برچسب های دشمن تبرئه نمود، و اجرای جاودان و همیشگی برای او در نظر گرفت. به دنبال آن، به توصیف و تعریف آن حضرت پرداخته، و در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمعنا، اخلاق آن حضرت را چنین به تصویر می کشد:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

درباره خلق و خوی آن حضرت بحث های زیادی شده، و هر چه بحث شود کم است و می توان در این موضوع کتاب های فراوانی نوشت. خلق حسن پیامبر ﷺ نشانگر اهمیت اخلاق در اسلام است. حضرت رسول ﷺ فوق العاده متواضع بود، به همه سلام می کرد، در مجلس ناشناخته بود. هنگام سفر بخشی از کارها را بر عهده می گرفت، و از اینکه همه کارها و زحمتهای بر دوش دیگران باشد، اجتناب می ورزید.



عفو و بخشش پیامبر ﷺ:

آن حضرت در عفو و بخشش سرآمد زمان خویش بود، که به دو نمونه اشاره می‌شود:

الف) عفو همسایه یهودی

حضرت همسایه‌ای یهودی داشت که وی را بسیار اذیت می‌کرد، هر روز از پشت بام خاکستر همراه آتش بر روی سر آن حضرت می‌ریخت.^۱ این کار در ظاهر به عنوان ریختن زباله و خاکستر در کوچه، و در حقیقت به منظور ابراز خشم و کینه یهودی نسبت به پیامبر اسلام ﷺ انجام می‌شد، و پیامبر کریمانه از کنار آن می‌گذشت. تا اینکه یک روز خبری از مرد یهودی نشد، پیامبر اسلام ﷺ از غیبت آن مرد سؤال کرد. گفتند: خوشبختانه بیمار گشته، و بر اثر بیماری مزاحمت‌هایش قطع شده است. فرمود: باید به عیادتش برویم! به سمت خانه‌اش حرکت کرد. در خانه یهودی را کوید. همسرش به پشت درآمد و سؤال کرد: کیست؟ حضرت فرمود: پیامبر مسلمانان به دیدار و عیادت همسایه بیمار خود آمده است! زن ماجرا را به شوهرش گفت. مرد یهودی که بسیار تعجب کرده بود، و در مقابل عملی غیر قابل پیش‌بینی قرار گرفته بود، گفت: در را باز کن تا داخل شوند. پیامبر ﷺ وارد شد، و کنار بستر بیمار نشست. و از حال بیمار پرسید، و به گونه‌ای برخورد کرد که گویا هیچ اذیت و آزاری از این مرد یهودی به آن حضرت نرسیده است. مرد یهودی که از فرط خجالت صورت خویش را می‌پوشانید و در برخورد با این اخلاق کریمانه پیامبر اسلام مبهوت شده بود، از آن حضرت پرسید: این نوع برخورد آیا اخلاق شخصی شماست، یا جزء دستورات دینی محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: جزء دستورات دینی است، و ما به همه مسلمانین سفارش می‌کنیم که چنین کنند. مرد یهودی با برخورد زیبا و پرجاذبه پیامبر اسلام ﷺ مسلمان شد. حقیقتاً که در وصف چنین انسانی باید گفت: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

۱. در تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۱، اشاره کوتاهی به این داستان شده است.



ب) عفو و بخشش مردم مکه

مکه کانون تمام دشمنان اسلام بود. هر دسیسه و توطئه و جنگی که بر ضد اسلام رخ می داد از مکه نشأت می گرفت، و مشرکان مکه به نوعی در آن سهیم بودند. دوران ده ساله رسالت حضرت در مکه از مشکل ترین دوران زندگی آن حضرت بود. مکیان در جنگ احد پیشانی و لب و دندان آن حضرت را شکسته و حامی بزرگ پیامبر ﷺ، حضرت حمزه را به همراه هفتاد تن از مسلمانان فداکار به شهادت رساندند و...؛ اما با همه این امور پیامبر ﷺ تدبیری به خرج داد که مکه بدون کمترین خونریزی فتح شود. آن حضرت لشکر عظیمی از مسلمانان فداکار تهیه کرد. جاده های منتهی به مکه را بست. تا گزاری از تصمیم مسلمانان در حمله به مکه به مشرکان عرب نرسد. سپس به اتفاق مسلمانان به سمت مکه حرکت کرد. مشرکان مکه هنگامی متوجه قصد لشکریان اسلام شدند که مسلمانان، مکه را در محاصره کامل قرار داده بودند. ابوسفیان گفت: در این شرایط اگر دست به شمشیر ببریم و در برابر مسلمانان مقاومت کنیم تمام ما کشته می شویم، و لهذا چاره ای جز تسلیم نیست. مکیان تسلیم شدند، و لشکریان اسلام بدون هیچ درگیری و خونریزی مکه را فتح کردند. پیامبر اسلام ﷺ پس از تحمل آن همه سختی ها و آزارها، اکنون تمام آزاردهندگان را در اختیار دارد و به هر شکلی که مایل باشد می تواند از آنان انتقام گیرد. اگر فرد معمولی بود همچون متفقین به هنگام فتح برلین، پایتخت آلمان، دستور قتل عام مردم را صادر کرد. و به مرد و زن، کوچک و بزرگ، سالم و بیمار رحم نمی کرد، و همه را از دم تیغ می گذراند. اما او پیامبر رحمت است، و لذا به کنار خانه خدا کعبه معظمه آمد. دست در دستگیره در خانه کعبه انداخت. نگاهی به اطراف کرد، همه مشرکان مکه و سردمداران کفر و شرک در برابرش حاضر بودند. خطاب به آنان فرمود: «مَاذَا تَظُنُّونَ؟» چه خیال می کنید؟ شما خود قضاوت کنید که با شما چه کنم؟ چه انتظاری دارید؟

گفتند: «أَنْتَ أَخٌ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ؛ تو هم خودت بزرگواری و هم بزرگواری زاده ای». ما جز عفو و بخشش از تو انتظار دیگری نداریم!



حضرت فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»^۱ بروید همه شما را بخشیدم! نه شما را می‌کشم و نه به اسیری می‌برم، و نه فدیة‌ای می‌گیرم، بلکه تمامتان را در راه خدا آزاد می‌کنم و از تمام ناجوانمردیهایتان کریمانه گذشت می‌کنم! انصافاً که بر چنین گذشت بزرگوارانه و کریمانه‌ای باید گفت: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

سؤال: پیامبر اسلام ﷺ هنگامی که مکه را فتح کرد، دستور امان سه گروه را صادر کرد:

- (الف) کسانی که در مسجد الحرام اجتماع کنند.
 - (ب) کسانی که در خانه‌های خود مانده، و در خانه را به روی خود قفل کنند.
 - (ج) کسانی که در خانه ابوسفیان جمع شوند.
- و بدین وسیله امتیازی به ابوسفیان داد، و آتش جنگ خاموش شد، و بدون خونریزی مکه کاملاً فتح شد و مشرکان تسلیم شدند. چرا حضرت علی علیه السلام با دادن امتیازاتی به معاویه و طلحه و زبیر از جنگهای زمان خود ممانعت نکرد؟
- جواب:** پیامبر اسلام ﷺ با دادن امتیاز مذکور دست ابوسفیان را برای همیشه از مناصب کلیدی حکومت اسلامی کوتاه کرد. در حالی که معاویه و طلحه و زبیر به چنین امتیازاتی راضی نبودند. آنها سهمی از حکومت اسلامی را مطالبه می‌کردند که اگر حضرت موافقت می‌کرد باعث تجزیه حکومت اسلامی می‌شد. اگر حضرت حکومت معاویه بر شام را امضا می‌کرد، بی‌شک معاویه شام را از حکومت اسلامی جدا می‌کرد.
- بنابراین همان‌گونه که پیامبر برای حفظ حکومت اسلامی امتیاز داد، حضرت علی علیه السلام نیز برای حفظ حکومت اسلامی امتیاز نداد.



رابطهٔ قسمها و مقسم له:

همان‌گونه که گذشت خداوند به تمام میراثهای مکتوب در طول تاریخ، تمام دست نوشته‌ها در جمیع قرون و اعصار، و به همهٔ ابزار نوشتن قسم خورده که پیامبر اسلام ﷺ دارای اخلاق حَسَن، و خُلُق و خوی برجسته است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چه ارتباطی بین قلم، و خُلُق حسن است؟

پاسخ: اگر قلم خوب بر روی کاغذ بچرخد و کتابهای مفید و سازنده و مثبتی نوشته شود، اخلاق مردم جامعه نیز بر اثر مطالعه آن کتب و عمل به آن خوب می‌شود. و چنانچه کتابهای فاسد و ناسالم و گمراه کننده‌ای نوشته و منتشر گردد، بدون شک خُلُق و خوی مردم نیز فاسد و ناسالم خواهد شد. و به تعبیر دیگر، خلق حسن نتیجهٔ قلم‌های سالم، و رذائل اخلاقی میوهٔ قلم‌های ناسالم است.

تفسیر اخلاق عظیم:

«اخلاق عظیم» که با این اهمیت بیان شده و برای آن سوگندهای مهمی یاد شده، چیست؟

در پاسخ سؤال فوق تفسیرهای متفاوتی بیان شده که مرحوم علامه طبرسی در مجمع‌البیان^۱ آنها را جمع آوری کرده است. توجه کنید:

الف) خُلُق به معنای دین و آیین است؛ یعنی قسم به قلم و ابزار نوشتن که تو صاحب آیین عظیمی هستی.

ب) خلق عظیم به معنای اخلاق اسلامی است. ای پیامبر ما! اخلاق اسلامی که به وسیلهٔ تو تبلیغ شده، اخلاق برجسته و سرنوشت سازی است.

ج) خلق عظیم به معنای واجد صفات و ویژگیهای زیر بودن: استقامت و رزیدن، اهل بذل و بخشش بودن، و تدبیر امور بر اساس اصول سه گانه عقل و رفق و مدارا، تحمّل کردن سختیهای دعوت به سوی خدا، عفو و گذشت از

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸۶.



خطاهای مردم، کوشش فراوان جهت یاری مؤمنان، ترک حسد و حرص و مانند آن. (د) خلق عظیم اشاره به صفات برجسته‌ای است که در آیات اولیّه سوره مؤمنون آمده است، توجّه کنید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ مؤمنان رستگار شدند؛ آنها که در نمازشان خشوع دارند، و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند، و آنها که زکات را انجام دهند، و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند؛... و آنها که امانتها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند، و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند، (آری!) آنها وارثانند. (وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند. بنابراین کسانی که واجد صفات هفت‌گانه بالا باشند دارای خلق عظیم هستند.

ه) منظور از خلق عظیم محافظت بر نمازهاست. بنابراین، انک لعلى خلق عظیم، یعنی ای پیامبر بی‌شک تو به نماز اهمیت می‌دهی و بر آن مواظبت داری.

و) احتمال ششم که در تفسیر مجمع البیان نیامده و ما آن را مطرح می‌کنیم اینکه: تمام آنچه در احتمالات پنج‌گانه بالا آمد از مصادیق خلق عظیم است؛ هر چند منحصر در آن نیست. بنابراین تفسیر، خداوند به قلم و ابزار نوشتن سوگند یاد می‌کند که پیامبرش تمام اخلاق و ویژگیهای اخلاقی برجسته را دارد. اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق میدان جنگ، اخلاق به هنگام صلح، اخلاق خانه و خانواده، اخلاق جامعه، اخلاق در سفر، اخلاق در وطن و خلاصه اینکه آن حضرت واجد تمام صفات فضیلت اخلاقی هست و از همه رذیله‌های اخلاقی پاک و مبرا می‌باشد.

اخلاق اسلامی:

اکنون که فهمیدیم برجستگیهای اخلاقی پیامبر اسلام ﷺ در چه جایگاه رفیعی

قرار دارد، شایسته است سیری کوتاه در اخلاق اسلامی داشته باشیم، و دورنمایی از آن را بیان کنیم. به چند روایت جالب در این زمینه توجه فرمایید.

۱. طبق روایتی که در کتب معتبر شیعه و اهل سنت آمده، پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من مبعوث شدم (و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شدم) که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم».^۱

طبق این حدیث پر معنا، هدف از بعثت پیامبر اسلام ﷺ تکمیل فضایل اخلاقی در جامعه اسلامی است. براستی اگر اخلاق اسلامی تا این درجه از اهمیت است، باید برای پیاده کردن آن در وجود خویش و جامعه تلاشی مضاعف انجام داد.

۲. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایت دیگری فرمود: «أَوَّلُ مَا يُوَضَّعُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ نخستین چیزی که روز قیامت در ترازوی سنجش اعمال می‌گذارند، اخلاق خوب انسانهاست».^۲

طبق این حدیث خلق و خوی خوش آن قدر مهم است که در روز قیامت حتی قبل از نماز و روزه و جهاد و خمس و زکات مورد سنجش قرار می‌گیرد.

۳. در حدیث سوم از وجود مبارک نبی مکرم اسلام ﷺ می‌خوانیم: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا؛ کسی که دارای حسن خلق برتری است، ایمانش از همه کاملتر است».^۳

معمولاً انسان مایل است وسیله سنجشی برای مقدار ایمان و اعتقاداتش داشته باشد. و دوست دارد برترین مؤمنان را بشناسد. حدیث فوق ملاک و معیار مناسبی برای این دو منظور است.

۴. ما همه مشتاق بهشتیم، و بدنبال عواملی هستیم که ما را به بهشت رهنمون گردد. در روایت زیر به دو سبب از اسباب ورود به بهشت، که بیشترین عامل ورود انسان‌ها

۱. میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱، ح ۵۰۵۹ و کنز العمال، ح ۵۲۱۷.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۰۱، ح ۵۰۱۵.

۳. همان مدرک، باب ۱۱۰۳، ح ۵۰۲۴.



به بهشت محسوب می‌شود، اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیشترین عامل ورود مردم به بهشت، تقوا و خلق و خوی خوش است».^۱

خلق حسن که در روایات فوق مورد تأکید قرار گرفته دو معنا دارد:

نخست، برخورد خوب با اشخاص، اظهار محبت، تواضع و فروتنی، عشق و علاقه به مردم، جوشیدن با خلق و مدارا کردن با آنان. و دیگر، متخلّق شدن به تمام صفات نیکو مثل شجاعت، سخاوت، ایثار، راستگویی، عفت، تقوا، ادب و مانند آن، و پاک شدن از تمام صفات رذیله نظیر بخل، حسد، کینه، دروغگویی و مانند آن.

اخلاق اسلامی در جامعه اسلامی:

در مباحث گذشته از بایدها و نبایدهای اخلاقی بحث شد. اکنون شایسته است وضعیّت صفات شایسته و رذائل اخلاقی را در جامعه بررسی کنیم، تا روشن شود که آیا اخلاق اسلامی آن گونه که اسلام می‌گوید در جامعه حاکم است، یا فاصله جامعه با صفات شایسته اخلاقی، فاصله زیادی است؟

سری به ادارات می‌زنیم. آیا برخورد کارمندان ادارات با ارباب رجوع بر اساس اخلاق اسلامی است؟ برخی از کارمندان که متأسفانه عدّه آنها زیاد نیست اصول اخلاق اسلامی را مراعات می‌کنند. اما عدّه زیادی از آنها، در پشت میز ریاست یا معاونت یا کارمندی تصوّر می‌کنند، ارباب مردمند! و بر اساس این تصوّر، برخوردشان ناشایست و برخلاف آداب اسلامی است. گویا نمی‌دانند که این پست را مردم در اختیار آنها نهاده و حقوقشان را از مردم می‌گیرند و در حقیقت خدمتگزار مردم هستند. متأسفانه برخی از ادارات شبیه زمین فوتبال، و مردم بسان توپ فوتبال، و هر یک از کارمندان ارباب رجوع خود را به دیگری حواله می‌دهد! رییس به معاون،

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۷۵، ح ۶.



معاون به کارمند، کارمند به بایگانی و... آیا این اخلاق اسلامی است؟ اخلاق اسلامی آن است که با روی باز از ارباب رجوع استقبال شود، و با دلسوزی و احترام مشکلات آنان پیگیری گردد، و تقاضای آنها در کوتاهترین زمان ممکن بررسی شود. راستی اگر آداب اسلامی بر ادارات و جامعه ما بطور کامل و فراگیر حکمفرما بود، حقیقتاً زندگی گلستان می شد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث ناب و جالبی خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمودند:

«با اموال و ثروت خویش نمی توانید مردم را راضی نگه دارید (زیرا توقعات و تقاضاهای مردم نامحدود و امکانات شما محدود است)؛ سعی کنید با اخلاق خوش و برخورد پسندیده آنها را راضی کنید، که اخلاق حسن سرمایه فناپذیر و نامحدودی است».^۱

البته ارباب رجوع نیز گاه آداب اسلامی را مراعات نمی کنند، و برخورد آنها طلبکارانه و آمرانه است، که این خلق و خوی نیز مذموم و ناپسند است. هم مسئولین، و کسانی که مردم به آنها رجوع می کنند، و هم خود مردم و ارباب رجوع، همگی باید اخلاق اسلامی را رعایت کنند که این کار به نفع همه آنهاست و ثمرات آن عاید هم می شود. چرا که اگر این دستورات اسلامی عملی گردد، بسیاری از مشکلات حل می شود. باز هم به سراغ روایات پیشوایان دینی برویم که مجسمه کامل اخلاق اسلامی بوده اند. از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد مکارم اخلاق که هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده، پرسیدند، آن حضرت فرمود:

«الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛ بخشیدن کسی که به تو ستم کرده است». اسلام نسبت به عفو و بخشش سفارش زیادی کرده، و مسلمانان را از انتقامجویی برحذر داشته است. البته در جایی که عفو مورد سوء استفاده قرار گیرد، که در غالب موارد چنین نیست، عفو شایسته نیست.



«وَصِلَّةٌ مِّنْ قَطْعِكَ؛ برقرار کردن ارتباط با کسی که رابطه‌اش را با تو قطع کرده است».

اگر برادرت بخاطر مشکلی بگوید: «دیگر هرگز به خانه‌ات نمی‌آیم» تو مقابله به مثل مکن، بلکه عذرخواهی نما و به خانه‌اش برو.

«وَإِعْطَاءٌ مِّنْ حَرَمِكَ؛ محروم نکردن کسی که تو را محروم کرده است».

مثل اینکه بر اثر مشکل خاصی نیاز به وامی داشتی، به یکی از دوستان که قادر بر پرداختن وام بود مراجعه کردی، تو را از وام محروم کرد. پس از چندی او نیاز به وام پیدا کرد و به تو مراجعه کرد و تو هم قادر بر تأمین خواسته‌اش هستی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید او را محروم نکن. مبادا کار زشت او را یادآوری کنی و شرمنده‌اش نمایی، تو با خدا معامله کن.

«وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ؛ حق را بگو هر چند به ضرر و زیان تو باشد».^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «از علایم ایمان آن است که راست بگویی هر چند به ضرر تو باشد و از دروغ پرهیز، هر چند به نفع تو باشد».^۲

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری سه چیز را به عنوان مکارم الاخلاق بیان می‌کند: «الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ مدارا کردن با مردم و رعایت موااسات در اموال و زیاد به یاد خدا بودن از مصادیق مکارم الاخلاق است».^۳

۱. میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱۰، ح ۵۰۵۵.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۸.

۳. میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱۰، ح ۵۰۵۶.

۲. سوگندهای سوره حاقّه

یکی دیگر از سوره‌هایی که دو سوگند پی در پی دارد، شصت و نهمین سوره قرآن، یعنی سوره حاقّه است. این سوره که پنجاه و دو آیه دارد، از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده، و همان ویژگیهای سوره‌های مکی را دارد؛ یعنی آیاتش کوتاه و کوبنده است و پیرامون قیامت و نبوّت سخن می‌گوید. و از آنجا که کلمه «الحاقه» در آیه اول و دوم این سوره آمده، آن را سوره حاقّه نامیده‌اند. حاقّه به معنای چیزی است که قطعیت و واقعیت دارد. این کلمه در حقیقت اشاره به جهان آخرت و روز قیامت است، که واقعیت دارد و قطعی الوقوع است. در اواسط این سوره دو سوگند وجود دارد که موضوع بحث ماست. توجه فرمایید:

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ
كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ
قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ ﴿٤٢﴾ نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

سوگند به آنچه می‌بینید، و آنچه نمی‌بینید، که این گفتار رسول
بزرگواری است و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می‌آوردید! و نه
گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می‌شوید. کلامی است که از سوی
پروردگار عالمیان نازل شده است.

سعادت و ابزار آن:

خداوند انسان را برای رسیدن به سعادت آفریده و ابزار سعادت را نیز در اختیار وی قرار داده است: ابزار تکوینی سعادت و ابزار تشریعی.

ابزاری که در بدن ما قرار داده و به سعادت ما کمک می‌کند ابزار تکوینی است. همچون عقل، ابزار شناخت (نظیر چشم و گوش و حواس دیگر)، قوّت و قدرت و امکانات متعدّد و نعمتهای فراوانی که به رایگان در اختیار ما نهاده، و بدون آن تحصیل سعادت امکان‌پذیر نیست. اینها همه ابزار تکوینی سعادت است.

علاوه بر اینها، پیامبران، کتابهای آسمانی امامان و اوصیای پیامبران و احکام و قوانین الهی، که بدون آنها رسیدن به قلّه سعادت حقیقی میسر نمی‌شود، را نیز در اختیار ما قرار داده، که ابزار تشریعی سعادت محسوب می‌شود. راستی مگر ممکن است شخص حکیمی هدفی را تعقیب کند، اما ابزار رسیدن به آن هدف را پیش‌بینی نکند؟ این همان قاعده لطف است که علمای علم عقاید در علم کلام به آن استدلال می‌کنند. و بر اساس همین قاعده است که ما معتقدیم پس از رحلت پیامبر ﷺ باید جانشینی از سوی آن حضرت تعیین شده باشد. و گرنه مردم به بیراهه رفته و از شاهراه سعادت دور می‌شوند. همان‌گونه که مقتضای قاعده مذکور اعطای عقل و قوّت و قدرت و ابزار شناخت و انزال کُتُب و ارسال رُسل می‌باشد.

نتیجه اینکه خداوند متعال ابزار تکوینی و تشریعی سعادت را در اختیار انسان قرار داده است.

چشم، یکی از مهمترین ابزارهای شناخت:

یکی از ابزار تکوینی شناخت، که خداوند حکیم در اختیار انسانها نهاده، چشم است. این نعمت بزرگ رابط بین انسان و جهان خارج از وجود اوست. چشمی که بسیار از مشکلات با کمک آن حل می‌شود و بی‌شک بسیاری از پیشرفت‌ها، اختراعات و ابتکارات مرهون تلاشهای آن است. پیشرفتهایی که جهان بشریت در



زمینهٔ زراعت، صنعت، پزشکی، علوم مختلف، سیاست، فنون نظامی، و دیگر زمینه‌ها شاهد آن است. بدون کمک و فداکاری چشم میسور نبود. البته در میان نابیناها نیز نوابغی به چشم می‌خورد، اما آن یک استثناست و تعدادش محدود و کم. ساختمان چشم از عجیب‌ترین ساختمانهای عالم هستی است، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد: «اگر خداوند بزرگ هیچ مخلوقی جز چشم نیافریده بود، برای پی بردن به عظمت او کافی بود!».

شرح طبقات هفتگانهٔ ساختمان چشم، معماری عجیب هر یک از طبقات، دستگاه فیلمبرداری چشم و ظرائف آن، عضلات چشم، سیستم آبیاری چشم، و تبدیل خون به اشک شفاف، سیستم تخلیهٔ اضافات اشک، جاری شدن اشک به هنگام غم و غصه و مانند آن، واقعاً مثنوی هفتاد من کاغذ است. لذا در عصر و زمان مانده تنها چشم متخصص جدایی دارد، بلکه در رشتهٔ چشم پزشکی نیز شعبه‌ها و رشته‌های متفاوتی وجود دارد، که هر کدام از آن متخصص جدایی نیاز دارد.

اگر فیلمبرداران ماهر عصر ما بخواهند صحنه‌ای را بطور کامل به تصویر بکشند، باید چندین دوربین فیلمبرداری همزمان از جهات مختلف از آن صحنه فیلمبرداری کند، و قبل از شروع به کار نور کافی تنظیم گردد، و این نور به همان نسبت تا پایان فیلمبرداری موجود باشد و کم و زیاد نگردد، و دوربین‌ها در فاصلهٔ معینی مستقر شود، و فیلمبرداران از مهارت خاصی برخوردار باشند، و نوارهای کاست به اندازهٔ کافی مهیا شده باشد. به گونه‌ای که در هر یک از امور فوق، اختلالی رخ دهد، فیلمبرداری متوقف می‌شود. اما خداوندِ قادرِ حکیم در ساختمان چشم ما، همهٔ این تمهیدات را اندیشیده است. یعنی این دوربین‌های همزمان کار چندین دوربین را انجام می‌دهد، و هرگز نوار آن تمام نمی‌شود، و کم و زیاد شدن نور هرگز کار فیلمبرداری آن را متوقف نمی‌سازد. بلکه در مدت زمان کوتاهی خود را با محیط تطبیق داده و به مأموریتش ادامه می‌دهد! اینجاست که باید بر قدرت و حکمت این خدای بزرگ آفرین گفت، و در برابر عظمتش سر بر خاک سائید. عضلات اطراف

چشم، که چشم را به جهات ششگانه می چرخاند، از نعمتهای بزرگ الهی است. راستی اگر این عضلات نبود انسان چقدر در زحمت و رنج بود؟ اگر می خواست به سمت چپ نگاه کند باید تمام بدن را بدان سمت می چرخاند، و هر گاه اراده می کرد به سمت راست نگاه کند باید تمام بدن را بدان جهت می چرخاند. و برای نگاه به بالا تمام سر را به عقب، و برای نگاه به پایین تمام سر را به سمت پایین می آورد.

حیرت انگیزتر از همه اینکه این قطعه کوچک با تمام آثار و خواص هشتاد سال یا کمتر یا بیشتر فعالیت می کند. آیا نباید در برابر خالق آن خشوع و خضوع کرد؟

سوگندهای دوگانه: دیدنیها و نادیدنیها

خداوند متعال در این سوره به دیدنیها و نادیدنیها سوگند یاد کرده است. در مورد دیدنیها و ابزار و وسیله آن سخن گفته شد. اما نادیدنیها چه هستند؟ اگر ادعا کنیم که آنچه را نمی توانیم ببینیم بیش از دیدنیهاست، گزاف نگفته ایم. که به چند نمونه آن اشاره می شود:

۱. نوری که با چشم می بینیم و زمینه ساز امکان رؤیت چیزهای دیگر هم می شود، دارای طول موج خاصی است که بالاتر از آن طول موج و پایین تر از آن را نمی توانیم ببینیم، در حالی که وجود خارجی دارد. به هنگامی که رنگین کمان تشکیل می شود نور آفتاب به هفت قسمت تقسیم می گردد، قسمت بالایی آن به رنگ بنفش و قسمت پایینی آن به رنگ قرمز است. آیا بالاتر از رنگ بنفش و پایین تر از رنگ قرمز نداریم؟ بله داریم، ولی ما نمی بینیم. بالاتر از رنگ بنفش همان اشعه مافوق بنفش، و پایین تر از رنگ قرمز همان اشعه مادون قرمز است، که بشر قادر بر دیدن آن نیست. ممکن است بسیاری از حیوانات و پرندگان و حشرات نیز وجود داشته باشند که بشر قادر بر دیدن آنها نباشد.

۲. بشر امواج زلزله را تشخیص نمی دهد، و در برابر آن عاجز است. اما حیوانات



حتّی قبل از دستگاههای زلزله سنج آن را تشخیص می دهند، و لهذا وحشت نموده و فرار می کنند.

۳. امواج دیگری نیز در فضای اطراف ما وجود دارد که آن را نمی بینیم. مخصوصاً در عصر و زمان ما اگر فضا را با دقّت و ابزار لازم بررسی کنیم، مملوّ از امواج رادیویی، ماهواره‌ای، تلویزیونی است. اگر گیرنده‌های قوی داشته باشیم شاید هزاران کانال مختلف را بتوان گرفت. این امواج فراوان وجود دارد، امّا چشمان ما قادر بر دیدن آن نیست.

۴. جاذبه یکی از امواج مرموز عالم هستی است، که آثار و نشانه‌ها و ثمرات آن را دیده و با تمام وجود لمس می کنیم، امّا خود آن را نمی بینیم.

۵. اشعه ایکس (X) که به هنگام فیلمبرداری از درون جسم انسان مورد استفاده قرار می گیرد، وجود دارد امّا ما قادر به دیدن آن نیستیم.

۶. ارواح، فرشتگان و شیاطین و جنّیان همگی وجود خارجی دارند، ولی ما نمی توانیم آنها را ببینیم.

۷. بالاتر از همه ذات پاک و مقدّس خداوند قادر و حکیم با هیچ چشمی قابل رؤیت نیست، ولی بدون شک وجود دارد؛ چرا که سراسر جهان هستی شهادت بر وجود او می دهد. و چیزهای دیگری که قابل رؤیت نمی باشند. بنابراین «ما تبصرون» محدود، و «ما لا تبصرون» نامحدود است!

نتیجه اینکه خداوند حکیم در سورۀ حاقّه به تمام دیدنیها و نادیدنیها، که در حقیقت تمام جهان هستی را در بر می گیرد سوگند یاد کرده. و این قسم بسیار مهم است، و حتماً هدف بسیار مهمّی را دنبال می کند.

شکر نعمت ولایت:

جمعی از مسلمانان، که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام نیستند، معتقدند که خداوند در روز قیامت با همین چشم عادی دیده می شود. این عده که تعدادشان کم نیست بخاطر

دورماندن از مکتب اهل بیت علیهم السلام مرتکب چنین اشتباه بزرگی شده‌اند. از این بدتر تعداد کمی از مسلمانان، که مجسمه نامیده شده‌اند، اعتقاد دارند که در این جهان نیز خداوند را می‌توان دید! در حالی که بطلان این اعتقاد روشن و واضح است. زیرا خدایی که با چشم دیده شود جسم دارد، و چیزی که جسم داشته باشد دارای اجزایی است، و محدودیت دارد و دارای عرض است، و اینها هیچ‌کدام با ذات واجب الوجود سازگاری ندارد؛ چراکه واجب الوجود ذاتی است که نه جسم دارد، نه اجزا، نه عرض، نه محدودیت، نه زمان و نه مکان. بنابراین خداوند متعال از جمله چیزهای غیر قابل رؤیت است. همان‌گونه که خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «لَنْ تَرَانِي»؛ (ای موسی!) هرگز مرا نخواهی دید.^۱ کلمه «لَنْ» در ادبیات عرب برای نفی ابد است؛ یعنی در جایی استعمال می‌شود که انجام کار مورد نظر عقلاً محال و غیر قابل انجام است. بنابراین طبق آیه شریفه رؤیت پروردگار برای بشر محال است.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ کسی که سؤال کرده بود آیا خدایی که ندیده‌ای عبادت و پرستش می‌کنی؟ فرمود: من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم! پرسید: چگونه خدا را دیده‌ای؟ فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْبُصْرَةُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ دیده‌ها هرگز او را آشکار نمی‌بینند، اما دل‌های با ایمان درست او را در می‌یابند».^۲

و اگر نبود هدایت‌های الهی و عنایات اهل بیت علیهم السلام، ممکن بود که ما هم همچون مجسمه یا گروه دیگر اهل سنت به چنین اشتباهات بزرگی دچار شویم. اینجاست که انسان با تمام وجود روایت ثقلین مخصوصاً جمله آخر آن را «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَذَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؛ تا زمانی که به ذیل دامن قرآن و عترت چنگ بزنید گمراه نمی‌شوید» درک می‌کند. اما هر گروهی که فقط یکی از این دو را بگیرد و دیگری را رها کند بی‌شک گمراه می‌شود.

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.



ما باید قدردان پدران و اجداد خویش باشیم که ما را با نعمت و ولایت و خاندان اهل بیت علیهم السلام آشنا کردند، تا افتخار پیروی و تبعیت از آن بزرگواران را داشته باشیم و در سایه هدایت‌های آنان قرار بگیریم. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ.

این سوگندهای مهم برای چه؟

خداوند متعال برای اثبات حقایق قرآن کریم، کتاب آسمانی مسلمانان، به تمام دیدنی‌ها و نادیدنیها، و در یک جمله به مجموعه جهان هستی قسم یاد کرده است **﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾**.

سؤال: آیا معنای آیه شریفه **﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾** این نیست که قرآن ساخته و پرداخته جبرئیل است، نه وحی و کلام پروردگار؟

جواب: همان‌گونه که در مباحث پیشین گذشت آیه مذکور چنین دلالتی ندارد و قرینه و شاهد بر این مطلب آیه شریفه **﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** است، که صریحاً قرآن مجید را به خداوند نسبت می‌دهد و فرستاده او می‌شمرد. اما جبرئیل، رسول خدا و فرستاده وحی و واسطه بین پروردگار و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. بنابراین، جبرئیل تنها واسطه وحی است و قرآن کلام خداست.

رابطه قسم و مقسم له:

سؤال: چه رابطه‌ای بین دیدنیها و نادیدنیها، که خداوند به آنها قسم یاد کرده، و قرآن مجید وجود دارد؟ رابطه قسم و مقسم له چیست؟

جواب: خداوند به آنچه می‌بینید و نمی‌بینید قسم یاد کرده است. و می‌دانیم که جبرئیل امین، آورنده قرآن کریم که قسم به او یاد شده، از جمله موجوداتی است که دیده نمی‌شود. و با این توضیح رابطه قسم و مقسم له روشن می‌شود.



اثبات حقانیت قرآن با سوگند!

سؤال: همان‌گونه که گفتیم سوگندهای دو گانه سوره حاقه (قسم به مجموعه جهان هستی) برای اثبات حقانیت قرآن است. ولی آیا خداوند متعال برای اثبات حقانیت قرآن و اینکه این کتاب آسمانی ساخته و پرداخته ذهن بشر نیست بلکه از سوی پروردگار نازل شده، فقط قسم یاد کرده است؟ آیا سوگند یاد کردن برای اثبات مطلبی که در این سطح از اهمیت است کافی است؟

پاسخ: خداوند متعال برای اثبات مطلب مذکور تنها به قسم قناعت نکرده، بلکه در آیات بعدی یک استدلال عقلی محکم نیز بیان کرده است. توجه فرمایید:

«تَنْزِيلُ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱»؛ (این قرآن) کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است! اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم»^۱.

اگر شخصی مدعی نبوت شود و معجزه‌ای ارائه کند، چنانچه دروغگو باشد مقتضای قاعده لطف آن است که خداوند او را رسوا و نابود نماید. و اگر نابودش نکرد معلوم می‌شود واقعاً پیامبر و فرستاده خداست. خداوند متعال در آیات فوق به همین حقیقت اشاره می‌کند که اگر قرآن ساخته و پراخته ذهن پیامبر بود، ما به او فرصت ادامه زندگی نداده و رگ قلبش را قطع می‌کردیم. و از آنجا که خداوند با پیامبر اسلام ﷺ چنین نکرد، بلکه در موارد مختلف به یاری آن حضرت شتافت، معلوم می‌شود که او در ادعایش صادق بوده و کتابش کتاب آسمانی است.

نتیجه اینکه خداوند متعال برای اثبات حقانیت قرآن مجید، به سوگند اکتفا نکرده، بلکه پس از آن، به استدلال عقلی محکم و متینی، که نشأت گرفته از قاعده لطف است، نیز تمسک جسته است.

۱. حاقه، آیات ۴۳-۴۶.



کریم کیست؟

خداوند متعال جبرئیل امین را با واژه «کریم» توصیف کرده است. بدین مناسبت بحث فشرده‌ای پیرامون فضیلت مذکور خواهیم داشت.

کریم گاه به خداوند متعال گفته می‌شود؛ همان‌گونه که در آیه ۴۰ سورة نحل آمده است. و گاه در وصف فرشتگان و ملائکه آورده می‌شود، همان‌گونه که در آیات مورد بحث جبرئیل امین با این وصف توصیف شده است. و در بعضی موارد به عنوان یکی از ویژگیهای پیامبران و فرستادگان پروردگار مطرح می‌شود، همانطور که در آیه ۱۷ سورة دخان آمده است. و گاه حتی نامه‌ای که از سوی شخص مهم و محترمی نوشته شده با این واژه تعریف می‌شود، همان‌گونه که بلقیس به هنگام دریافت نامه حضرت سلیمان علیه السلام گفت: «أَلْقَى إِلَيَّ كِتَابُ كَرِيمٍ»^۱.

خلاصه اینکه این صفت، در مورد خداوند، فرشتگان، پیامبران و نامه پیامبران به کار برده شده، و با این درجه از اهمیت شایسته است معنای آن را بدانیم. امام حسن مجتبی علیه السلام که به کریم اهل بیت علیهم السلام معروف است، در پاسخ سؤال کسی که از معنای کریم پرسیده بود، فرمودند:

۱. «الْإِبْتِدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ؛ کسی که قبل از تقاضا کمک می‌کند»

کریم هنگامی که آثار و نشانه‌های نیاز را در شخصی مشاهده می‌کند، فرصت سؤال و تقاضای کمک نمی‌دهد، و قبل از آنکه نیازمند تقاضای کمک کند، نیاز او را برطرف می‌سازد. و این کار مهم است، هر چند کمک کردن به فقیر پس از تقاضا نیز کار با ارزشی است. حال که خداوند، فرشتگان و پیامبران کریمند، شایسته است ما هم کریم باشیم، تا مشمول لطف و کرم خداوند کریم قرار گیریم.

۲. «وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ فِي الْمَحَلِّ؛ کسی که در محلّش اطعام طعام کند»^۲.

جمله فوق دو معنا دارد: ۱. در جایی که لازم است و محلّ واقعی اطعام است، این

۱. نمل، آیه ۲۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۹، حرف الکاف، باب ۳۴۷۰، ح ۱۷۴۹۴.



کار انجام دهد. نه اینکه فقط ثروتمندان و اغنیا را به سفره‌اش دعوت کند؛ کاری که موجب اعتراض پیشوای مسلمین حضرت علی علیه السلام به استاندارش عثمان بن حنیف شد. طبق این احتمال غذا دادن به نیازمندان و سیر کردن شکم گرسنگان از ویژگیهای شخص کریم است.

۲. برخلاف آنچه امروز مرسوم شده، که مردم برای پرهیز از زحمت ریخت و پاش و شستشو، مهمانی‌های خود را به خارج از منزل منتقل کرده و در رستورانها برگزار می‌کنند، امام می‌فرماید: کریم کسی است که در منزل خودش سفره غذا را پهن کند که این کار باعث برکت و دور کردن بلاها و حوادث ناگوار و بیماریها از منزل صاحب اطعام می‌گردد.

البته آنچه در روایت امام حسن مجتبی علیه السلام آمده، دو مصداق از مصادیق فراوان کریم است و روشن است که منحصر به آن دو مورد نیست. زیرا مصادیق فراوان دیگری برای تحقق صفت زیبای کرم در روایات به چشم می‌خورد.^۱

۱. میزان الحکمه، ج ۹، حرف الکاف، باب ۳۴۷۰، ح ۱۷۴۹۴.

۳. سوگندهای سوره قیامت

سوره قیامت آخرین سوره‌ای نیست که دو سوگند پی در پی دارد. این سوره همانند غالب سوره‌های حاوی سوگند، مکی و دارای چهل آیه است، اکثر آیات آن مربوط به قیامت، و مقداری هم در رابطه با قرآن مجید سخن می‌گوید. به آیات مورد بحث توجه کنید:

لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ۖ (۱) وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۖ (۲) أَيَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ أَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ (۳) بَلَىٰ قَدَرِينٌ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ ۖ (۴)

سوگند به روز قیامت، و سوگند به (نفس لّوامه و) وجدان بیدار و ملامتگر
(که رستاخیز حق است!) آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را
جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را
موزون و مرتّب کنیم.

سوگند اول: قسم به روز قیامت

راستی چرا در آیات قرآن مجید، مخصوصاً سوره‌های مکی، این قدر در مورد قیامت بحث شده و بارها به آن قسم یاد شده است؟
پاسخ این سؤال روشن است. زیرا جهان هستی بدون قیامت و جهان آخرت پوچ و بی‌معنا خواهد بود. اگر انسان هفتاد یا هشتاد سال یا کمتر یا بیشتر در دنیا زندگی کند،



و با انواع بیماریها و مشکلات و سختیها و رنجها و زحمات و بلاها و مصیبتها و غمها و غصه‌ها گریبانگیر باشد، و بالاخره بمیرد و خاک شود و نابود گردد. آیا این مطلب با حکمت خداوند حکیم سازگار می‌باشد؟

جهان هستی بدون قیامت همانند دوران جنینی است که به دنبال آن تولد و زندگی در دنیا نباشد. اگر جنین عقل و شعور داشته باشد می‌گوید: چنانچه قرار است پس از تمام شدن دوران جنینی نابود شوم، پس تحمل این دوران سخت، در محیطی تنگ و تاریک که حتی نمی‌توانم چشم باز کنم و باید از خون تغذیه نمایم، چه حکمتی دارد؟ اما اگر پس از طی دوران جنینی قرار باشد به دنیا آید، و حدود نود سال عمر کند یعنی صد برابر زمانی که در شکم مادر بوده، تمام مشکلات و سختیهای آن دوران برایش با معنا و قابل تحمل می‌گردد. ما انسانها هم در صورتی زندگی برایمان با طراوت و هدفمند و قابل تحمل خواهد بود که جهان آخرتی وجود داشته باشد، تا نتیجه اعمال خود را در آنجا ببینیم.

علاوه بر این اگر جهان آخرت نباشد عدل الهی زیر سؤال می‌رود. انسانهای فراوانی را در عصر و زمان خویش می‌شناسیم که ظلم فراوانی کرده‌اند، به حدی که این دنیا به هیچ وجه ظرفیت مجازات آنها را ندارد. و در مقابل انسانهای بیشتری را نیز دیده‌ایم که کارهای شایسته و خدمات مهم و عبادات فراوانی انجام داده‌اند که اعطای پاداش به آنها نیز در دنیا امکان‌پذیر نیست. عدالت خداوند اقتضا می‌کند که جهان دیگری وجود داشته باشد که گنجایش عقوبت و مجازات ظالمین و ستمکاران، و پاداش و جزای خوبان و محسنین و عبادت‌کنندگان را داشته باشد. مگر می‌شود پاداش شهدای کربلا که تمام هستی خویش را در راه دفاع از اسلام و اهل بیت پیامبر ﷺ در طبق اخلاص نهاده‌اند، و همچنین مجازات جنایتکاران کربلا که خون پاک کاملترین انسان عصر و زمان خویش یعنی امام حسین ﷺ و یاران و فرزندان مظلومش را ریختند در دنیا داد؟ باید جهانی دیگر باشد که گنجایش و ظرفیت آن پاداشها و این عقوبتها را داشته باشد.



بنابراین، قیامت مقتضای عدالت پروردگار است. و بخاطر این ویژگیهای مهم این قدر در قرآن مجید به آن توجه شده است.

سوگند دوم: قسم به وجدان بیدار

دومین قسم، سوگند به نفس لَوَّامه است، آن وجدان بیدار ملامتگری که به هنگام آلوده شدن انسان به کار خلاف ناراحت شده، او را سرزنش می‌کند. در درون جان انسانها وجدانی است که سه حالت دارد:

حالت اول: نفس اماره

گاه وجدان انسان آن قدر ضعیف و ناتوان می‌شود که هوا و هوس بر آن مسلط می‌گردد، و همواره انسان را به بدیها و زشتیها فرمان می‌دهد. این حالت وجدان را نفس اماره می‌گویند. همان حالتی که زلیخا پس از آنکه نفس لَوَّامه‌اش بیدار شد، و به گناهان اقرار نمود، و به ملامت خویش پرداخت، به آن اشاره کرد و گفت:

«وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛

من هرگز خود را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگار رحم کند. پروردگار آمرزنده و مهربان است.^۱

باید از شرّ این نفس به خداوند پناه برد.

حالت دوم: نفس لَوَّامه

گاه وجدان انسان از آن حالت ضعف خارج شده، رشد و ترقّی نموده، و تسلیم محض هوا و هوس نمی‌گردد، بلکه در مقابل آن موضع‌گیری می‌نماید، و درون انسان را تبدیل به دادگاهی نموده که انسان را بر کارهای خلاف و ناشایست ملامت و سرزنش، و به هنگام انجام کارهای شایسته و خوب، تشویق و ترغیب می‌نماید، این

۱. یوسف، آیه ۵۳.



مرحله را نفس لَوّامه می‌نامند. چقدر خوب است که لااقل انسان از نفس اماره عبور کند و به ایستگاه نفس لَوّامه برسد.

نفس لَوّامه گاه به صورت گذرا و موقّتی بیدار می‌شود، و به ملامت انسان خطاکار می‌پردازد، و پس از مدّت کوتاهی دوباره به خواب می‌رود، و جای خود را به نفس اماره می‌دهد. همان‌گونه که در آیات مربوط به داستان شکستن بتها توسط حضرت ابراهیم و بت پرستان، این مطلب مشاهده می‌شود. به این آیات توجّه کنید:

«قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند)، گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟!». گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است؛ از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند» آنها به وجدان خویش بازگشتند؛ و (به خود) گفتند: «حقّاً که شما ستمگرید!»^۱

اما نمی‌توانستند زیاد به توصیه نفس لَوّامه گوش فرا دهند، چون اگر می‌پذیرفتند که این بتها توان سخن گفتن ندارند، اصل عبادت و بت پرستی آنها زیر سؤال می‌رفت. و اگر مدّعی می‌شدند که آنها توان سخن گفتن دارند، خود می‌دانستند این ادّعا دروغ است و بزودی رسوا می‌شوند. و لذا خیلی زود حکم وجدان خود را به فراموشی سپردند. توجّه کنید:

«ثُمَّ نَكُسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»؛ سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ و (حکم وجدان را به کلّی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند. ابراهیم گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زبانی به شما می‌رساند؟! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان) اف بر شما و آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! گفتند: «او را



بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».^۱

آری وجدان بیدار بت پرستان دوباره به خواب رفت، و منطق را به فراموشی سپردند، و همچون همه زورمندان بی منطق به تهدید حضرت ابراهیم پرداختند. و بالاخره دستور اعدام آن حضرت را آن هم از نوع سوزاندن صادر کردند.

آدمهای بی منطق همیشه تکیه بر زور می کنند. اکنون هم زورمداران دنیا با تکیه بر زور و قدرت خویش کشورهای دیگر را تهدید به محاصره اقتصادی و سیاسی و حتی جنگ می نمایند. و اگر وجدان خفته آنها برای لحظه ای بیدار شود، بزودی آن را فراموش می کنند، حاضر نیستند تسلیم حقیقت شده و از آن دفاع نمایند.

البته گاهی از اوقات نیز نفس اماره کاملاً تبدیل به نفس لوامه می شود، و به سرزنش صاحبش نسبت به اعمال زشت گذشته می پردازد. نقل می کنند خلبانی که اولین بمب اتمی را بر روی یکی از شهرهای ژاپن انداخت و آن شهر را تبدیل به خاکستر کرد و جوایز متعددی برای این جنایت گرفت، نفس لوامه اش در اواخر عمر بیدار شد و آن قدر او را سرزنش کرد که منتهی به جنون وی گردید، تا آنجا که گویا فریاد می زد: «من با یک بمب، سیصد هزار انسان را کشتم!».

خوشا به حال آنها که نفس لوامه شان بیدار است و به سرزنش آنها می پردازد، چرا که بالاخره باعث نجات آنها خواهد شد.

حالت سوم: نفس مطمئنه

کسانی صاحب نفس مطمئنه هستند که یک حالت ثبات، استقرار و خالی از لغزش پیدا کرده باشند. انبیا و اولیا و بسیاری از بزرگان نفس مطمئنه دارند. آنان هوای نفس را در بند کشیده و مسلط بر آن هستند.

قرآن مجید در مورد صاحبان نفس مطمئنه و پاداش فوق العاده آنان در اواخر سوره فجر می فرماید:

۱. انبیا، آیات ۶۵-۶۸.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِیْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ»؛ تو ای روح آرام یافته! بسوی پروردگارت باز گرد. در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!.

خداوند متعال در این آیات چهارگانه، چهار پاداش برای صاحبان نفس مطمئنه در نظر گرفته است:

۱. آن قدر به آنان نعمت می دهد که از خداوند راضی می شوند.
۲. بالاتر از پاداش اول اینکه خداوند متعال نیز از آنها راضی است.
- تمام نعمتهای بهشتی یک طرف، و نعمت رضایت خداوند یک طرف؛ حقیقتاً مقام رضای پروردگار افتخار والا و مقام بسیار با ارزشی است.
۳. آنان در صف بندگان خاص خدا قرار می گیرند.
۴. بهشت صاحبانِ نفسِ مطمئنه، با بهشت دیگران متفاوت است.

راه رسیدن به نفس مطمئنه:

برای رسیدن به نفس مطمئنه، و درک پاداشهای چهارگانه فوق، راه دور و دراز و پر پیچ و خمی در پیش است. باید خودسازی کرد، و برای این منظور رعایت مراحل چهارگانه مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه شرط است. همه روز باید مراقب اعمال و رفتار و حتی نیتهای خویش بود، و هر روز یا هر هفته و یا لااقل هر ماه اعمال خود را به محاسبه کشید. اگر مرتکب خلاف شده خود را مجازات کند، نفسش را از برخی مباحات مخصوصاً آنچه را دوست دارد محروم نماید. و اگر کار خوبی کرده، خدا را بر آن سپاس گوید. البته در این مسیر باید خود را به خداوند بسپارد و بر او توکل نماید، که طی این راه بدون لطف و عنایات پروردگار امکانپذیر نیست. همانگونه که در داستان حضرت یوسف علیه السلام، در مبارزه با نفس امّاره به این مطلب اشاره شده است، آنجا که فرمود:



«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ آن زن (زلیخا) قصدِ او (یوسف) کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.^۱

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل تهدیدات زلیخا و برای رهایی از گناه و معصیت، خطاب به پروردگار عرض کرد:

«رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ پروردگار! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند. و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.^۲

و بالاخره آن حضرت در راه مبارزه با نفس آن قدر موفق شد که به لطف پروردگار به تخت سلطنت نشست و در دنیا و آخرت عزیز شد.

رابطه قیامت و نفس لَوَّامه:

سؤال: چه رابطه ای بین قسم اوّل (قیامت) و قسم دوم (نفس لَوَّامه) وجود دارد که خداوند به این دو قسم یاد کرده، و آنها را در کنار هم نهاده است؟

جواب: ارتباط این دو آشکار و روشن است؛ نفس لَوَّامه دادگاه کوچکی است که در درون انسان تشکیل می شود و وجدان بیدار، قاضی و نفس متّهم آن است. و قیامت دادگاه بزرگی است که در جهان دیگر تشکیل می شود و خداوند قاضی، و نفس انسانی متّهم آن است. به تعبیر دیگر نفس لَوَّامه دلیل بر قیامت است، زیرا خدایی که در این دنیا دادگاهی در وجود انسان آفریده، تا نفس خویش را محاکمه کند، آیا در جهان آخرت دادگاهی به مراتب بزرگتر و دقیقتر برپا نخواهد کرد؟

۱. یوسف، آیه ۲۴.

۲. یوسف، آیه ۳۳.



قسم به این دو دادگاه (دادگاه کوچک درون وجود انسان، و دادگاه عظیم جهان آخرت) که خداوند متعال قادر بر آفرینش دوباره انسان برای حضور وی در دادگاه جهان آخرت خواهد بود.

انسان وقتی به این نکات و ظرائف قرآن فکر می‌کند در می‌یابد که الفاظ و تعبیرات قرآن چقدر دقیق و حساب شده است.

مقسم له: معاد جسمانی

سؤال: خداوند متعال برای توجّه به چه مطلب مهمّی به دادگاه کوچک وجدان بیدار انسانها در دنیا، و دادگاه بزرگ روز قیامت در جهان آخرت سوگند خورده است؟

پاسخ: معاد جسمانی مطلب مهمّی است که خداوند برای اثبات آن، دو قسم یاد کرده است. توجّه کنید:

«﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾؛ آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!»

برخی از مفسّران قرآن معتقدند که آیه فوق جمله محذوفی دارد که آن را تفسیر می‌کند. یعنی آیه مذکور قرینه و شاهد بر آن جمله محذوف است. آن جمله به شرح زیر است:

«لَتَبْعَنَّ جَمِيعاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بدون شک تمام انسانها در روز قیامت مبعوث می‌شوند».

آیه مورد بحث شبیه آیات آخر سوره یس است. طبق آنچه در آن آیات آمده، مرد عرب بیابانی استخوان پوسیده‌ای پیدا کرد و با خود گفت: «لَا خَصِمَ مُحَمَّدًا» دلیل دندان شکنی برای نفی معاد که پیامبر مسلمانان از آن دفاع می‌کند یافتیم. این استخوان را در جلوی آن حضرت خرد می‌کنم، و روی زمین می‌ریزم، سپس از او می‌پرسم چه کسی قادر است این استخوان خرد شده را دوباره به شکل انسان بازگرداند؟ خدمت



حضرت رسید، و آنچه را قصد کرده بود عملی کرد. خداوند داستان مذکور را در آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره یس بدین شکل بیان کرده است:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!» بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید» آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی‌تواند همانند آنان [=انسانهای خاک شده] را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار داناست».

خداوند متعال در پاسخ آن مرد بیابانی استدلال ساده و در عین حال متقن و قانع کننده‌ای کرده است، می‌فرماید: آفرینش ابتدایی انسان، که کاری سخت‌تر بود توسط ما انجام گرفت، آفرینش دوباره انسان که کار سختی نیست. کسی که وسیله‌ای اختراع می‌کند، آیا نمی‌تواند پس از اوراق کردن آن، دوباره همانندش را بسازد؟!

اینگونه آیات که دلالت بر معاد جسمانی می‌کند، هر چند در گذشته روشن بود، اما امروز در سایه تحولات شگرف علمی که در دانش شبیه‌سازی و کلونیسیم رخ داده، روشن‌تر شده است. بدن انسان میلیاردها سلول دارد، سلولهایی که بسان آجرهای یک ساختمان عظیم است. با استفاده از دانش شبیه‌سازی می‌توان هر یک از این سلولها را تبدیل به یک انسان کرد.

بنابراین، اگر تمام انسانهای روی کره زمین نابود شوند و تنها یک انسان باقی بماند، می‌توان با استفاده از سلولهای او میلیاردها انسان دیگر پرورش داد! و این کار نسبت به حیوانات صورت پذیرفته، و موفقیت‌آمیز بوده است. هر چند نسبت به انسان بخاطر اصول اخلاقی ممنوع است، و عقلای جهان آن را تحریم کرده‌اند، اما



شاهد خوبی بر معاد جسمانی است.

معاد در حقیقت همانند فصل بهار است که شرایط رویش دوباره گیاهان و درختان را فراهم می‌سازد، بدین جهت در قرآن مجید مکرر نسبت به زنده شدن زمین و سبز شدن گیاهان و درختان تذکر داده شده، و یادآوری گردیده است.

چرا استخوانها؟

سؤال: چرا در آیه مورد بحث، در بین اعضای مختلف بدن، خصوص استخوان (عظام) مطرح شده است؟

پاسخ: ممکن است این آیه شریفه نیز اشاره به شبهه آن عرب بیابانی، و پاسخی بر اشکال او باشد. و لذا همان‌گونه که او استخوان بدست خدمت پیامبر رسید و اشکال کرد، خداوند نیز موضوع سخن را استخوان قرار داد. و ممکن است علت آن این باشد که استخوان اسکلت بدن و ستونهای اصلی جسم انسان است. هنگامی که خداوند قادر بر آفرینش ارکان و اسکلت اصلی چیزی باشد، خلقت شاخ و برگ آن کار سختی نیست.

قدرت نمایی پروردگار:

خداوند متعال علاوه بر رد شبهه منکران معاد جسمانی، که آن مرد عرب بیابانی یک نمونه از آنان بود، قدرت فوق‌العاده خویش را به رخ منکران می‌کشد، و می‌فرماید: ما نه تنها قادر بر آفرینش مجدد استخوانها و رویاندن گوشت بر روی آن هستیم، بلکه تمام ظرافتهای خلقت اولیه، از جمله خطوط سرانگشت دستان شما را هم به همان شکل سر و سامان می‌دهیم ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾.

بنان در لغت عرب دو معنا دارد: ۱. انگشت ۲. نوک انگشتان. بلکه جمعی از مفسران عصر ما، معتقدند که بنان اشاره به خطوط سرانگشتان است. خطوطی که در حکم شناسنامه افراد و مهر اختصاصی آنان است، چرا که در سرتاسر کره زمین دو نفر



یافت نمی‌شوند که خطوط سرانگشتان آنها از هر جهت مشابه همدیگر باشد! و لهذا بهترین وسیله شناسایی اشخاص محسوب می‌شود، و بدین جهت برای شناسایی افراد آنها را به انگشت‌نگاری برده و اثر انگشتانشان را می‌گیرند.

قرآن مجید می‌فرماید: خداوند نه تنها قادر بر آفرینش مجدد استخوان و انگشتان انسان است، بلکه می‌تواند خطوط انگشتان وی را نیز به همان شکل سابق نقاشی کند. اگر بنان را به انگشتان تفسیر کنیم، علت ذکر خصوص انگشتان اهمیت فوق العاده آن برای انسان است، به گونه‌ای که اگر انگشتان نبود، و دست انسان (مثلاً) همانند دست شتر بود، آدمی نه قادر بر نوشتن بود و نه توانایی خلق صنایع مهم را داشت و نه می‌توانست آفرینش‌های هنری داشته باشد.

خلاصه اینکه خداوند متعال با دو قسم بسیار مهم (دادگاه کوچک وجدان بیدار و دادگاه عظیم قیامت) پاسخ شبهه مهم منکران معاد جسمانی را داده، به علاوه قدرت فوق العاده خویش را به رخ آنان می‌کشد.

معاد جسمانی و روحانی:

همه مسلمانان معاد روحانی را قبول دارند، اما در مورد معاد جسمانی اختلاف نظر وجود دارد، برخی آن را پذیرفته و عده‌ای منکر آن شده‌اند. توضیح اینکه عده‌ای معتقدند علاوه بر بازگشت روح به هنگام قیامت و اخذ پاداش و عقاب در برابر کارهایی که در آن شریک بوده، جسم انسان نیز باز می‌گردد، و پاداش کارهای خوب و مجازات کارهای بد خود را می‌بیند، زیرا جسم و روح به اتفاق یکدیگر کارهای خوب یا بد را انجام داده‌اند، و لهذا باید مشترکاً پاداش گرفته یا مجازات شوند.

اما عده‌ای معاد جسمانی را منکر شده و تنها معتقد به معاد روحانی و بازگشت روح هستند، و پاداش و عقاب را مخصوص روح می‌دانند.

قرآن مجید در آیات فراوانی تأکید بر معاد جسمانی کرده و عقیده منکران معاد جسمانی را تخطئه نموده است، که آیه مورد بحث و آیاتی از سوره یس که به آن اشاره



شد از جمله این آیات است. آیات مربوط به معاد جسمانی فوق العاده زیاد است، تا آنجا که می‌توان گفت: «تمام آیات مربوط به معاد به نوعی دلالت بر معاد جسمانی دارد» مثلاً آیه ۴ سوره انفطار «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ»؛ و آن زمان که قبرها زیر و رو گردد (و مردگان خارج شوند)، دلالت صریح بر معاد جسمانی دارد، چرا که قبر برای جسم و محل دفن بدن است و معنا ندارد که روح از قبر خارج شود.

نتیجه اینکه بدون شک معاد جسمانی نیز خواهد بود، و اساساً تعجب مشرکان و بت پرستان از معاد جسمانی بود و گرنه معاد روحانی که تعجبی ندارد. امید آنکه زمان خارج شدن از قبرها و تشکیل مجدد بدن‌ها و بازگشت روح به جسد‌ها و حضور در دادگاه عظیم قیامت که هیچ چیز قابل انکار نیست، با دستی پر و اعمالی صالح، و رویی سفید و سری بلند، در برابر پروردگار مهربان حاضر شویم.

نفس اماره در کلام مولای متقیان علی (علیه السلام):

حضرت علی (علیه السلام) که با خدعه‌ها و نیرنگ‌ها و فعالیت‌های اغواگر نفس اماره آشناست، و به خوبی از پس مبارزه با آن برآمده، تابلوی گویایی از نفس اماره به تصویر کشیده است. توجه فرمایید:

«النَّفْسُ الْأَمَارَةُ الْمُسَوَّلَةُ تَمَلِّقُ تَمَلِّقُ الْمُنَافِقِ، وَ تَتَصَنَّعُ بِشِيمَةِ الصَّادِقِ الْمُؤَافِقِ، حَتَّى إِذَا خَدَعَتْ وَ تَمَكَّنَتْ تَسَلَّطَتْ تَسَلَّطَ الْعَدُوُّ؛ نفس اماره فریبکار همچون انسانهای دو رو چاپلوسی می‌کند و (این دشمن خطرناک) در لباس دوستی مهربان جلوه می‌کند تا خدعه و نیرنگش مؤثر شود، آنگاه چهره واقعی‌اش را نشان می‌دهد و همچون دشمنی قدرتمند بر انسان مسلط می‌شود!»^۱

حضرت علی (علیه السلام) دو ویژگی برای نفس اماره ذکر نموده، که توجه به آن می‌تواند انسان را از شرّ و سوسه‌هایش نجات دهد:

۱. میزان الحکمه، ج ۱۰، حرف النون، باب ۳۹۱۶، ح ۲۰۴۶۵.



نخست اینکه نفس اماره موجودی تسویل گر، حقّه باز و فریبکار است. ابتدا در باغ سبز به انسان نشان می‌دهد، سپس ضربه می‌زند.

دیگر اینکه دو چهره و منافق است، در ابتدای کار چهره واقعی خویش را نشان نمی‌دهد، بلکه از در دوستی و دلسوزی وارد می‌شود، تا بتواند انسان را از بندگی خدا منصرف کند. مثلاً هنگامی که کسی موفق به انفاق نمی‌شود و در زیر ضربات شلاق نفس لّوامه قرار می‌گیرد، به او می‌گوید: «اشکالی ندارد، زیرا هدف تو کاری مهمتر، یعنی تأمین آتیه همسر و فرزندان‌تان بوده است!»

یا اگر کار خیر دیگری را ترک کرده و مورد سرزنش نفس لّوامه قرار گرفته، به او می‌گوید: «اشکالی ندارد، زیرا قبلاً کار خیری انجام داده‌ای!» یا به جوانی که از مجالس معصیت گریزان است، می‌گوید: «چنین مجالسی برای جوانی مثل تو لازم است، چون جوان نیاز به تفریح و سرگرمی دارد. بعداً توبه می‌کنی!»

و هنگامی که انسان را آلوده گناه و معصیت، و ترک عبادت و خیرات کرد، چهره واقعی‌اش را نشان می‌دهد و همچون دشمنی خطرناک و بی‌رحم بر انسان مسلط می‌گردد، تا آنجا که انسان بی‌اجازه او قدم از قدم بر نمی‌دارد و کاملاً رام و مطیع او می‌گردد.

۴. سوگندهای سوره طارق

چهارمین سوره‌ای که حاوی قسم‌های دوگانه است، سوره طارق است. به آیات مربوط به این بحث، آیه یکم تا نهم، توجه فرمائید:

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِنَّ كُلَّ
نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فليَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ
دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾
يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾

سوگند به آسمان و کوبنده شب! و تو نمی‌دانی کوبنده شب چیست؟
همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیهاست! (به این آیت بزرگ الهی
سوگند) که هر کس مراقب و محافظی دارد! انسان باید بنگرد که از چه
چیز آفریده شده! از یک آب جهنده خلق شده است، آبی که از میان
پشت و سینه‌ها خارج می‌شود! مسلماً او [= خدایی که انسان را از چنین
چیز پستی آفریده] می‌تواند او را بازگرداند! در آن روز که اسرار نهان
(انسان) آشکار می‌شود!

آسمان چیست؟

خداوند متعال در این سوره به دو چیز سوگند یاد کرده است: آسمان و طارق!



آسمان بسیار با عظمت است. برای پی بردن به عظمت آسمان به مطلب زیر توجه کنید:

کره زمین یک میلیون و دویست هزار مرتبه کوچکتر از خورشید است! یعنی اگر $1/200/000$ کره زمین را روی هم بگذاریم به اندازه یکی از ستارگان آسمان یعنی خورشید خواهد شد. در کهکشان‌هایی که منظومه شمسی در آن قرار دارد دویست میلیارد ستاره یا سیاره وجود دارد، که خورشید متوسط آنهاست. اینها همه مربوط به کهکشان ماست. و در جهان هستی یک میلیارد یا بیشتر کهکشان وجود دارد، که هر کدام همانقدر ستاره دارد! همه اینها علوم و دانستنیهایی است که بشر با امکانات موجود پرده از آن برداشته است. شاید با اختراع دستگاههای مدرنتر، دامنه این کشفیات گسترده‌تر شود!

اگر خداوند متعال به آسمان قسم می‌خورد، می‌خواهد ما را به این رموز و شگفتیهای آفرینش آشنا کند، تا با تفکر و اندیشه پیرامون آن، جایگاه خود را بشناسیم و به وظیفه خویش درباره خالق عمل نمائیم.

طارق چیست؟

«طارق» از نظر لغت به معنای کوبیدن، و از ماده «طرق» گرفته شده است. و لهذا به آلت کوبیدن یعنی چکش «مطرقة» گفته می‌شود.

عرب به کسی که شبانه درب خانه‌ای را بکوبد طارق می‌گوید. بدین جهت حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه می‌فرماید:

«وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَغَائِبِهَا؛ و از این حادثه (داستان عقیل و آهن گداخته شده) شگفت‌آورتر این که شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده از حلوا داشت».

سپس به داستان اشعث بن قیس منافق اشاره می‌کند، که هر دو داستان فوق در مباحث آینده مطرح خواهد شد.



و اما منظور از طارق در آیه شریفه، همان گونه که در آیه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانی است که نورش در چشم انسان نفوذ کرده، و تا اعماق وجودش پیش می رود.

مرحوم طبرسی رحمته الله در مورد اینکه: نجم ثاقب کدام ستاره است؟ چهار احتمال از دانشمندان و مفسران نقل کرده است:

۱. منظور از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانی است که در آسمان می درخشد. طبق این تفسیر خداوند متعال نه به یک ستاره، بلکه به تمام ستارگانی که درخشش خاصی دارند سوگند یاد کرده است. چرا که عظمت این ستارگان برای بشر محسوستر است.

۲. منظور ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترین، بالاترین و مرتفع ترین ستاره منظومه شمسی است، که با چشم دیده می شود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شده است. هر چند این ستاره های سه گانه با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند. و اخیراً پلوتون را از جمع منظومه شمسی خارج کرده اند، چون حجم کافی یک سیاره را ندارد، بلکه سنگ سرگردانی است که در منظومه شمسی وجود دارد.

دومین علتی که طارق را به ستاره زحل تفسیر کرده اند این است که این ستاره ویژگی خاصی دارد که هنوز دانشمندان پرده از راز آن برنداشته اند. و آن اینکه حلقه هایی در اطراف زحل دیده می شود که با فاصله، مسطح و عریض است، و برگرد زحل می چرخد. آیا این حلقه ها قطعات یخ است که برگرد آن می چرخد، یا تکه هایی از یک سیاره از هم پاشیده است که قبلاً برگرد خورشید می چرخیده، یا چیز دیگری است؟

به هر حال این دو ویژگی باعث درخشش خاص ستاره زحل شده، و لهذا خداوند متعال به آن قسم یاد کرده است.

۳. سومین احتمال اینکه منظور از طارق ستاره ثریاست. این ستاره خارج از منظومه شمسی، و جزء ستارگان ثوابتِ دوردست کهکشان راه شیری است. فاصله



این ستاره با کره خاکی ما به قدری زیاد است که برای بیان دوری یک چیز به آن ضرب المثل می زنند، تا آنجا که گاه آن را انتهای جهان خوانده اند، و لذا برای بیان تمام عالم هستی جمله «ز ثری تا به ثریا» به کار گرفته می شود.

چشم های قوی و تیز می توانند ستاره ثریا را ببینند.

۴. منظور از «نجم ثاقب» کره ماه است که در حقیقت یکی از ستارگان درخشان نزدیک به ماست. این ستاره، ستاره کوچکی است، ولی چون فاصله آن با ما کم است، آن را بزرگ می بینیم.

از بین تفسیرهای چهارگانه مناسبترین تفسیر، تفسیر اول است. که شامل سه احتمال دیگر هم می شود، و علاوه بر آن هر ستاره درخشانی را در بر می گیرد.

فلسفه سوگند به آسمان و ستارگان درخشان:

این دو سوگند، مخصوصاً پس از آگاهی و شناخت هر چند اجمالی از آسمان و ستارگان درخشان، که در بالا به آن پرداختیم، انسان را به فکر و اندیشه وادار می کند. کاری که در معارف دینی ما مسلمانان بسیار ارزشمند و ذی قیمت است، تا آنجا که عبادت کم همراه با تفکر و شناخت، بر عبادت فراوان بدون فکر و اندیشه ترجیح داده می شود.

یکی از عبادت های مهم نماز شب است، که همواره، مخصوصاً در سحرهای ماه رمضان باید قدر آن را بدانیم، و از این فرصت برای انجام آن استفاده کنیم. عبادتی که روحانیت و نورانیت عجیبی دارد، و انسان را در مسیر سیر و سلوک و قرب الی الله به پیش می برد. در آداب نماز شب آمده است که پس از برخاستن از خواب، هنگامی که جهت وضو گرفتن به فضای باز زیر آسمان رفتی، نگاهی به آسمان کن، و این آیات را زمزمه نما:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ



رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است؛ همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بارالها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه‌دار!.^۱

اینها همه از اهمّیت خاصّ اسلام نسبت به تفکّر و اندیشه خبر می‌دهد، و قسم‌های مذکور نیز برای به جریان انداختن قدرت تعقل و تفکّر انسانهاست.

عالم عجیب ستارگان!

ستارگان آسمان برای خود عالمی دارند، و برای ما انسانها هم عالمی! از دید ما انسانها آنها مایهٔ زینت آسمانها، و ابزار هدایت زمینیان در تاریکیها و ظلمات هستند. زمانهای گذشته که بشر نه قطب‌نمایی داشت، و نه در جاده‌ها و دریاها علامت و نشانه‌ای بود، ستارگان تنها وسیلهٔ هدایت انسانها گمگشته بودند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکیهای خشکی و دریا، به وسیلهٔ آنها راه یابید! ما نشانه‌ها (ی خود) را برای کسانی که می‌دانند، (و اهل فکر و اندیشه‌اند) بیان داشتیم!^۲

و اینکه در برخی از روایات، حضرات معصومین علیهم‌السلام به ستارگان آسمان تشبیه شده‌اند^۳، از همین جهت است؛ چرا که این ستارگان زمینی، انسانهای متحیر و سرگردان در مسائل معنوی را به سر منزل مقصود هدایت می‌کنند. خلاصه اینکه

۱. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. انعام، آیه ۹۷.

۳. در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم: «مثل اهل بیته مثل النجوم» و در روایت دیگری از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به حضرت علی علیه‌السلام آمده است: «انت نجم بنی هاشم» (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۲).



ستارگان از دید ما انسانها عالم عجیبی دارند.

آنها برای خودشان نیز عالم عجیبی دارند؛ چراکه بسیاری از آنها مسکونی‌اند، و چه بسا ساکنین آنها افرادی به مراتب با هوش تر از ساکنان کرهٔ خاکی ما باشند، چراکه امواج دریافتی از سایر کرات نشان از پیشرفت و ترقی آنها می‌دهد. زیرا آنها می‌توانند با ما ارتباط برقرار کنند، اما ما عاجز از برقراری ارتباط با آنها هستیم. هر چند زبان مشترکی بین ما و آنها نیست که همدیگر را درک کنیم، ولی همین قدر می‌دانیم که آنها موجوداتی هستند با استعدادی برتر و توانی بالاتر.

بعضی از دانشمندان معتقدند که: «میلیونها ستارهٔ مسکونی وجود دارد!» چون شرائط حیات و زندگی، منحصر در کرهٔ خاکی ما نیست، بلکه در میلیونها ستاره این شرایط مهیاست. بنابراین بعید نیست ساکنینی نیز در آن ستاره‌ها وجود داشته باشد. این نظریه‌ای است که دانشمندان عصر ما ابراز کرده و تازه به آن دست یافته‌اند. در حالی که بیش از ۱۴۰۰ سال قبل حضرت علی علیه السلام در این مورد فرمودند:

«هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِّثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ؛ این ستارگانی که در آسمان مشاهده می‌کنید، شهرهایی هستند همچون شهرهای مسکونی زمین، این شهرهای آسمانی به وسیله ستونهای نوری با هم در ارتباط هستند».^۱

آیا منظور از «عمود نور» امواج رادیویی و مانند آن است، یا این ارتباط به شکل دیگری است؟

آیا این ستارگان مسکونی پیامبران مخصوص به خود دارند؟ یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیامبر آنها نیز هست، و فرستادگانی برای راهنمائیشان به سوی آنها فرستاده است؟
سؤالات فوق، و پرسشهای دیگر در مورد ستارگان مسکونی آسمان، برای هر انسان پرسشگری وجود دارد. اما آنچه مسلم و قطعی است اینکه ما ساکنان کرهٔ زمین تافتهٔ جدا بافته نیستیم، و حیات و زندگی اختصاص به کرهٔ خاکی ما زمینیان ندارد.



هدف از سوگندها: توجّه به معاد و قیامت

در مورد آسمان و ستارگان که خداوند متعال به این دو سوگند یاد کرده بحث کوتاهی داشتیم، و تفکّر و اندیشه پیرامون این مخلوقات شگفت‌انگیز جهان آفرینش، ما را به سمت توحید و آفریننده آنها سوق داد، و به همان نسبت که اندیشه و مطالعات هر کس در مورد آنها عمیق‌تر باشد، بر عمق و غنای ایمانش به خالق آنها نیز افزوده می‌گردد.

در ادامه و به عنوان مقسم له (آنچه خداوند برای آن قسم یاد کرده) به مسئله مهمّ قیامت و جهان پس از مرگ اشاره شده، که مکمل بحث توحید و یکتاپرستی است. و از آنجا که در دادگاه عدل الهی در روز قیامت یکی از مهمترین امور، بلکه قوام دادگاه به پرونده متهمین است، لهذا ابتدا اشاره‌ای به نامه اعمال بندگان می‌کند:

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»؛ قسم به آسمان و ستارگان درخشان که هر کس مراقب و محافظی دارد».

فرشتگان محافظ اعمال ما انسانها بسیار دقیقند. ریز و درشت را می‌نویسند، و چیزی از قلم آنها نمی‌افتد. آنها حتّی از نیت‌های ما اطلاع دارند. شخصی از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید. دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند، آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می‌شوند؟

امام علیه السلام فرمود: آیا بوی چاه فاضلاب و عطر یکی است؟

راوی عرض کرد: نه!

امام فرمود: هنگامی که انسان نیّت کار خوبی کند نفسش خوشبو می‌شود! فرشته‌ای که در سمت راست است (و مأمور ثبت حسنات می‌باشد) به فرشته سمت چپ می‌گوید: برخیز که او اراده نیک کرده است.... اما هنگامی که اراده گناهی کند نفسش بدبو می‌شود! فرشته سمت چپ (که مأمور ثبت گناهان است) به فرشته سمت راست می‌گوید برخیز که او اراده معصیت کرده است...^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۲۶.



آری، افکار و نیات درونی، آثاری بر جسم و روح انسان می‌گذارد که فرشتگان از آن آثار پی به نیات ما می‌برند.
به قول شاعر: «از کوزه برون همان تراود که در اوست».

نامه اعمال در آیات قرآن:

برای تکمیل این بحث، به دو سلسله از آیاتی که در مورد نامه اعمال است، اشاره می‌کنیم:

۱. در آیات ۱۸-۱۶ سوره ق می‌خوانیم:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم! (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می‌دارند؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!.

سؤال: با توجه به اینکه خداوند متعال عالم بر همه چیز، و به تعبیر آیه مورد بحث از رگ گردن انسان نیز به او نزدیک‌تر است، چه نیازی به مراقبینی چون فرشتگان است تا اعمال انسان را ثبت و ضبط نمایند؟ و در یک جمله کوتاه فرشتگان حافظان اعمال چه کاره‌اند؟

جواب: امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال، دو نقش برای فرشتگان مورد بحث بیان کرده است:^۱

الف) نظارت فرشتگان تأکیدی است بر علم و آگاهی پروردگار، تا بشر بیشتر مراقب اعمال خویش باشد. اگر انسان یک ناظر داشته باشد شاید توجهی نکند، اما چنانچه احساس کند چندین نفر ناظر اعمال او هستند دقت بیشتری خواهد کرد.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۲۲.



انسانی که باور دارد علاوه بر خداوند، دو فرشته همواره همراه او هستند، و تمام اعمالش را از ریز و درشت ثبت و ضبط می‌کنند، با کسی که فقط خدا را ناظر خود می‌داند و توجهی به نظارت فرشتگان ندارد، یکسان نخواهد بود.

ب) فرشتگان محافظ اعمال، مأموریت دیگری نیز دارند، و آن محافظت از جسم و جان انسانهاست. آنها انسان را از خطرات و حوادث فراوانی حفظ می‌کنند. اگر این محافظان الهی نبودند بسیاری از کودکان به بزرگسالی نمی‌رسیدند، چرا که انواع خطرات و حوادث کودکان را احاطه کرده است، و فرشتگان محافظ، آنها را از چنگال خطرها نجات می‌دهند. بنابراین، فرشتگان محافظ هم محافظ اعمال و کردار و نیات انسانهاست، و هم مراقب جسم و جان آنها از گزند حوادث و خطرات و مشکلاتند، تا هنگامی که مرگ انسان فرا رسد که دست از این مأموریت بر می‌دارند.

۲. خداوند متعال در آیات ۱۲ - ۱۰ سوره انفطار می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ بی‌شک نگهبانانی بر شما گمارده شده... والا مقام و نویسندۀ (اعمال نیک و بد شما)، که می‌دانند چه می‌کنید!.

این آیات نیز به فرشتگان محافظ اعمال اشاره دارد، که ریز و درشت اعمال و کردار و نیات انسان را ثبت و ضبط می‌کنند.

سؤال: چرا از این فرشتگان با واژه «کراماً» تعبیر شده است؟ مگر آنها چه مکرمات و خدمتی به انسانها روا می‌دارند؟

جواب: در برخی از روایات آمده که اگر انسان کار نیکی انجام دهد فوراً آن را به ده برابر می‌نویسند، چرا که خداوند خود فرموده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز بمانند آن، کیفر نخواهد دید، و ستمی بر آنها نخواهد شد.^۱



اما اگر مرتکب کار زشتی شود، فرشته ثبت اعمال نیک، به رفیقش می گوید تا هفت ساعت به او مهلت بده و چیزی ننویس، شاید پشیمان شود و توبه کند. چنانچه پس از گذشت مهلت مذکور توبه نکرد فقط یک گناه برایش بنویس.^۱ بدین جهت به آنها فرشتگان کریم و بزرگوار گفته شده است.

راستی اگر همواره توجّه داشته باشیم که خداوند و فرشتگان ناظر اعمال ما هستند، و در خلوت و جلوت همراه ما می باشند، و در هیچ زمان و مکانی ما را تنها نمی گذارند، آیا مرتکب گناه خواهیم شد؟ ایمان به باورهای دینی کنترل قوی و محکمی در برابر وسوسه های شیطان است.

چگونگی معاد و بازگشت انسانها:

خداوند متعال پس از اشاره به فرشتگان محافظ، که در طول عمر انسان مأمور تشکیل پرونده وی برای ارائه به دادگاه عدل الهی در جهان آخرت هستند، به امکان تحقق معاد و رستاخیز انسانها پرداخته و در آیاتی کوتاه می فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»؛ انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده! از یک آب جهنده خلق شده است، آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! مسلماً خداوند می تواند انسان را به حالت قبلی خویش باز گرداند!.

این، استدلال محکم و جالبی است. خداوندی که بشر را از یک قطره آب گندیده خلق می کند، براحتی توان آفرینش مجدد وی را از مشتی از خاک خواهد داشت.

تفسیر «صلب» و «ترائب»:

آیه شریفه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ» یکی از آیات پیچیده قرآن مجید است؛ زیرا خداوند می فرماید: «قطره ای که از میان استخوانهای سینه و ستون فقرات

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۲۹.



خارج می شود» در حالی که می دانیم نطفه از قسمت‌های پائین بدن و از مجاری ادرار خارج می گردد. بنابراین باید دید که منظور از «صلب» و «ترائب» چیست؟ آیا با آموخته‌های فعلی بشر هماهنگی دارد، و قابل توجیه می باشد؟

پاسخ: در تفسیر نمونه شش تفسیر برای آیه مورد بحث ذکر کرده ایم، ولی در این بحث تفسیر دیگری بیان می کنیم. توجه کنید:

در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات چهار دستگاه مهم وجود دارد:

۱. ریه‌ها، که دستگاه تنفسی انسان است، و زیر استخوانهای قفسه سینه قرار گرفته است.

۲. دومین دستگاه، قلب انسان است که با کمی فاصله از ریه‌ها وظیفه پمپاژ خون و ارسال آن به تمام اعضا و جوارح را بر عهده دارد.

۳. معده کمی پایین تر از استخوانهای سینه تعبیه شده، و مرکز تهیه مواد غذایی برای تغذیه اندام‌های متفاوت انسان است.

۴. وبالاخره کبد چهارمین دستگاهی است که بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار گرفته، و کار آن تصفیه خون و مواد غذایی است.

به گفته یکی از دانشمندان آگاه، کبد انسان سیصد نوع سم را خنثی می کند! به همین جهت بیماری کبد خطرناکتر از بیماری قلب است. ولذا پیوند کبد مشکل تر از پیوند قلب می باشد. همان گونه که کبد از معده مهمتر است، چرا که ادامه حیات - هر چند برای مدت کوتاهی - بدون معده ممکن است، ولی بدون کبد امکان پذیر نیست.

ریه‌ها، قلب، معده و کبد، چهار دستگاه مهمی هستند که در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار دارند. اگر این چهار دستگاه دست به دست هم ندهند ممکن نیست نطفه بوجود آید، هر چند به هنگام خارج شدن از عضو خاصی خارج می گردد. بنابراین با توجه به اینکه منشأ ایجاد نطفه، دستگاههای چهارگانه ای است که بین «صلب» و «ترائب» قرار گرفته، لهذا خداوند می فرماید که نطفه از بین صلب و ترائب خارج می شود، و این مطلب صحیح و درستی است.



جنین‌شناسی، یا خداشناسی؟

اگر انسان یک دوره جنین‌شناسی بخواند قطعاً خداشناس خواهد شد. یک قطره آب بی‌شکل وارد دستگاه رحم می‌شود، پس از مدّتی کم‌کم به صورت لخته خون بدون شکل و هیأت خاصی در می‌آید. لخته خون تدریجاً و در مدّت زمان معینی به صورت گوشت جویده‌ای ظاهر می‌شود، و سپس تبدیل به استخوان می‌شود. سپس یک گوشه آن تبدیل به پا، و گوشه دیگر تبدیل به دست، و قسمت دیگر سر و گردن و چشم و ابرو و دهان و بینی، و به همین ترتیب بقیه اعضا و جوارح آفریده، و تبدیل به یک انسان کامل می‌شود. چه قدرتی بر آن قطره آب بی‌رنگ و بی‌شکل این‌گونه نقش زیبا زده است؟ چه کسی به این جنین فرمان داده است؟ چه قدرت بزرگی او را به این سمت و سو هدایت نموده است؟ بی‌شک دست قدرت توانا و بی‌بدیل خداوند قادر متعال طبق قانون ظریف و دقیق و منظمی هر عضوی را در جای خود قرار داده، و در نهایت تبدیل به بهترین موجودات کرده است.

ای انسان! اگر در خلقت و آفرینش خود اندیشه کنی، هرگز در معاد و جهان پس از مرگ شک و تردیدی نخواهی داشت.

۵. سوگندهای سوره ضحی

نود و سومین سوره قرآن، سوره ضحی، آخرین سوره‌ای است که دارای دو سوگند پی در پی است. بنابراین، با بحث پیرامون سوگندهای این سوره، پرونده قسم‌های دوگانه نیز بسته خواهد شد. توجه کنید:

وَالضُّحَى ﴿١﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴿٣﴾
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ﴿٤﴾

قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید (و همه جا را فراگیرد)، و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است! و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

تفاوت‌های سوره‌های مکی و مدنی:

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد سوره‌های مکی و مدنی هم از نظر شکل ظاهری، و هم از جهت مضامین و محتوا با هم تفاوت دارند. سوره‌های مکی معمولاً در مورد مبدأ و معاد و نبوت و وحی و معارف دینی و اصول اعتقادی سخن می‌گوید؛ چرا که پیامبر اسلام ﷺ در مکه باید پایه‌ها را محکم کند، و تا پایه‌های محکم نشود انتظار برنامه‌های دیگر انتظار صحیحی نخواهد بود. و لهذا تمام تلاش رسول خدا ﷺ در



مکّه تبیین اصول اعتقادی اسلام بود. اما سوره‌های مدنی که پس از تشکیل حکومت اسلامی و شکل گرفتن جامعه اسلامی و انعقاد نهادهای اجتماعی چون ارتش و بیت‌المال و مانند آن نازل شد، در مورد مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و مانند آن بحث کرده است.

خلاصه اینکه دوران مکّه و مدینه هر کدام اقتضائاتی داشته، که آیات قرآن مطابق همان اقتضائات نازل می‌شد.

سوره ضحی از جمله سوره‌های مکی است، و لهذا در مورد وحی و نبوّت که از اصول اعتقادی مسلمانان است، بحث می‌کند.

شأن نزول: قطع موقت وحی

مدّتی جبرئیل امین بر پیامبر خدا نازل نشد، و آن حضرت وحی الهی دریافت نکرد. این مدّت را ۱۵ روز یا کمتر یا بیشتر تا ۴۰ روز گفته‌اند. دشمنان اسلام، و مشرکان مکّه این مطلب را بهانه کرده، و بر علیه حضرت رسول ﷺ سم پاشی کردند. گفتند: «قطع وحی دلیل بر خشم و غضب خداوند نسبت به پیامبر مسلمانان، و عدم رضایت پروردگار از اوست!».

این سخنان بی‌اساس در سرتاسر مکّه پخش شد. و بدین وسیله مسلمانان و پیامبر اسلام تحت فشار قرار گرفتند. خداوند متعال برای دفع این اتّهام، و شکستن توطئه بت‌پرستان، آیات سوره ضحی را نازل کرد که پروردگارت تو را رها نکرده، و از تو خشمگین نیست.

فلسفه قطع موقت وحی:

دانشمندان و مفسّران دو علّت برای قطع موقت وحی بیان کرده‌اند:
(الف) همه بفهمند آنچه پیامبر می‌گوید از خودش نیست، بلکه از سوی خداست، که به وسیله پیک وحی بر او نازل می‌شود. ضمناً بهانه برخی از مشرکان که گاه



تقاضاهای نامعقولی داشتند قطع می‌شد. مثل اینکه به آن حضرت می‌گفتند: چرا یک مرتبه تمام قرآن را بر مردم نمی‌خوانی؟ پاسخ این سؤال با توجه به قطع وحی روشن شد، که تا چیزی بر آن حضرت وحی نشود، او نمی‌تواند برای مردم مطلبی بیان کند. (ب) گروهی از دانشمندان یهود خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند تا با سؤالاتی آن حضرت را بیازمایند. آنها دو سؤال پیچیده تاریخی، و یک سؤال علمی فلسفی به شرح زیر مطرح کردند:

۱. حقیقت و ماهیت روح چیست؟

۲. ذوالقرنین که بود؟ برنامه‌اش چه بود؟

۳. اصحاب کهف چه کسانی بودند؟ و عاقبت آنها چه شد؟ پاسخ این سؤال اهمیت فراوانی داشت، چون حادثه‌ای بود که پس از نزول تورات و انجیل رخ داد، و اثری از آن در آن دو کتاب نبود.

طبق روایات، حضرت رسول بدون آنکه انشاءالله بگوید، به آنها وعده کرد که روز بعد پاسخ هر سه سؤال آنها را بدهد. خداوند برای ترک انشاءالله ۱۵ تا ۴۰ روز وحی را قطع کرد، تا به همه مسلمانان یادآوری کند که تمام کارها با مشیت و اراده او انجام خواهد شد. اگر اراده‌اش بر انجام کاری تعلق نگیرد انجام نخواهد شد.

این داستان به مامی آموزد که فقط به دامن لطف او دست توسل بزنیم، و خود را در هیچ کاری مستقل ندانیم. سنت بدی در هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران بود و آن اینکه هنگام فرود هواپیما سر میهماندار ضمن خسته نباشید، و تشکر از مسافران، بدون آنکه انشاءالله بگوید به آنها خبر می‌داد که چند دقیقه دیگر به سلامت فرود خواهند آمد. ولی اخیراً بحمدالله و به برکت حکومت اسلامی با اضافه کردن جمله زیبای انشاءالله، این کار انجام می‌شود.

خلاصه اینکه تأخیر در ابلاغ وحی درسی شد برای همه مسلمانان، که مشیت و خواست و اراده خداوند را در تمام برنامه‌ها و وعده‌ها و کارها در نظر داشته باشند.



شرح و تفسیر سوگندها:

«وَالضُّحَى» اولین سوگند، سوگند به ضحی است. ضحی تمام روز نیست، بلکه قسمتی از روز است که آفتاب در زمین گسترده شده، و سراسر زمین را فرا می‌گیرد. یعنی هنگامی که دو سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته باشد.

«وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» دومین سوگند، سوگند به شب است، البته نه تمام شب، بلکه آن هنگام که تاریکی شب سراسر کره زمین را فرا می‌گیرد، و به دنبال آن آرامش ارزانی زمینیان می‌گردد. «سَجَى» از ماده «سَجَوْ» دو معنا دارد: ۱. آرامش. ۲. گسترش، و این دو ملازم یکدیگرند. هنگامی که تاریکی گسترش یابد و کره زمین را فراگیرد، آرامش نیز حکمفرما خواهد شد.

سؤال: چرا به پاسی از روز و پاسی از شب قسم یاد شده است؟

پاسخ: زیرا شب و روز از نعمتهای الهی است، که اگر هر یک از آنها نباشد، ادامه حیات امکانپذیر نخواهد بود. اگر همواره روز باشد و در پی آن شب نیاید تمام موجودات زنده بر اثر شدت حرارت و گرما نابود خواهند شد. و اگر همواره شب باشد، و روز در پی آن نیاید تمام موجودات زنده بر اثر سرما منجمد شده، از بین می‌روند.

همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد روزهای کره ماه معادل چهارده شبانه روز کره زمین، و شبهای آن نیز معادل چهارده شبانه روز کره خاکی ماست. یعنی هر شبانه روز کره ماه، تقریباً معادل یک ماه کره خاکی ماست. بدین جهت در نیمه شب کره ماه همه چیز به حالت انجماد در می‌آید، و در نیمه روز آن همه چیز در حال غلیان و جوشش است.

خداوند متعال ضمن اشاره به این دو نعمت بزرگ، می‌فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ



وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند برای شما روشنایی بیاورد؟! آیا نمی شنوید?!» بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید?!» و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد، تا هم در آن آرامش داشته باشید، و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید.^۱

خلاصه اینکه شب و روز از نعمتهای بی بدیل الهی است؛ ولی سرحد کمال آن همان است که در سوره ضحی آمده است. یعنی روز وقتی که ضحی باشد نعمت کامل است، زیرا هنگامی که دو سه ساعت از طلوع آفتاب می گذرد هم روشنایی سراسر جهان را فرا می گیرد و هم گرمای متعادلی به همه موجودات می رسد. در زمستان گرمای آن ساعت سردی روز را به شدت می کاهد و در تابستان گرمای آن ساعت قابل تحمل است. همان گونه که شب زمانی به کمال می رسد که دو سه ساعت از آغاز آن بگذرد، و تاریکی همه جا را فرا گیرد، و سر و صداها و ناشی از فعالیتهای روزانه تدریجاً فرو نشیند، و آمد و شدهای ابتدای شب قطع گردد، و آرامش و آسایش کامل برای استراحت فراهم گردد.

سوگند به روز و شب برای چه؟

سؤال: چرا خداوند متعال در این سوره به دو نعمت بزرگ شب و روز سوگند یاد کرده است؟ به تعبیر دیگر مقسم له کدام است، و این قسمها برای چیست؟

جواب: آیه شریفه «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» مقسم له است، و دو قسم مذکور برای مضمونی است که در این آیه شریفه آمده است. توضیح اینکه: «ضحی» بسان «وحی الهی» و «لیل» همانند «قطع موقت وحی» است. چرا که شب به طور موقت روز را قطع



می‌کند، و در پی آن روز مجدداً می‌آید. و همان‌گونه که روز و شب و به تعبیر دیگر ضحی و قطع موقت آن از نعمتهای پروردگار است، وحی الهی و قطع موقت و کوتاه مدت آن نیز از نعمتهای بزرگ خداوند است.

قسم به روز هنگامی که جهانگیر می‌شود، و سوگند به شب آنگاه که تاریکی‌اش همه جا را فرا می‌گیرد، که برخلاف آنچه بت پرستان و مشرکان و دشمنان می‌گویند، ما تو را رها نکرده، و بر تو خشم نکرده‌ایم، بلکه در قطع وحی الهی در کوتاه مدت نیز مصلحت و حکمتی نهفته، که به نفع تو و مسلمانان است.

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» برای این آیه شریفه دو تفسیر بیان شده است:

الف) خداوند نعمتهای فراوانی در دنیا به توی پیامبر ﷺ داده است، یتیم بودی پناهت داد، گم شده بودی پیدایت کرد، فقیر بودی بی‌نیازت ساخت (که شرح این نعمتها در مباحث آینده خواهد آمد) اما نعمتهایی که در جهان آخرت نصیب تو خواهد شد بالاتر و والاتر از نعم دنیایی است.

ب) «آخرت» در این آیه به معنای جهان دیگر نیست، بلکه قسمت پایانی عمر پیامبر ﷺ است، همان‌گونه که «اولی» به معنای دنیا نیست، بلکه به معنای نیمه اول عمر حضرت رسول ﷺ است. مطابق احتمال دوم، نیمه دوم عمر رسول خدا ﷺ (که به مدینه آمد و حکومت اسلامی تشکیل داد و از چنگال مشرکان نجات یافت و روز به روز بر تعداد مسلمین و عزت و عظمت اسلام افزوده شد) بهتر و درخشان‌تر از نیمه اول عمر اوست. طبق این تفسیر، آیه شریفه جزء خبرهای غیبی قرآن محسوب می‌شود، چرا که خداوند در مکه از موفقیت سالهای آینده پیامبر اسلام در مدینه خبر داده است.

به تعبیر دیگر، خداوند عاقبت سختیها و مشقتها و ناملایمات پیامبر و مسلمانان را در مکه عاقبتی خوب و خوش پیش بینی می‌کند، چیزی که برای همه انسانها حائز اهمیت است.



عاقبت به خیری:

هر انسانی آرزو دارد که عاقبت به خیر شود، اما همواره چنین نمی‌شود. گاه یک عمر آبرو، شخصیت، موقعیت اجتماعی، اعتبار و مال و ثروتی برای خویش فراهم می‌کند، اما بر اثر یک لغزش در اواخر عمر همه چیز را از دست می‌دهد. و گاه بر عکس می‌شود؛ مرتکب انواع گناهان و خطاها و اشتباهات و لغزشها می‌شود، اما در پایان عمر موفق بر توبه و جبران گذشته شده، پاک و پاکیزه از دنیا می‌رود. به گونه‌ای که هر کس نامش را می‌شنود برایش طلب رحمت می‌کند. حرّ بن یزید ریاحی نمونه‌ای برای گروه عاقبت به خیران، و عمر بن سعد نمونه بارزی برای عاقبت به شرّان عالمند.

آزار و اذیت‌های مشرکان:

تمام پیامبران الهی در مسیر تبلیغ آیین خود با مشکلات و سختی‌هایی رو به رو بودند، اما پیامبر اسلام ﷺ بیشترین مشکلات و ناملایمات و شکنجه‌های جسمی و روحی را متحمل شد، تا آنجا که فرمود:

«مَا أَوْذَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوذِيَْتُ فِي اللَّهِ؛ هیچ یک از انسانها همچون من در راه خدا اذیت و آزار نشده است!»^۱

و سخت‌ترین آزارهای دشمنان، آزارهای روحی و زخم زبان بود که از نیش مار و عقرب نیز دردناکتر است.

محبت‌های خداوند:

پیامبر اسلام ﷺ همه این آزارها را برای رضایت خداوند و پیشرفت دین و آیین حق تحمل کرد. خداوند متعال نیز در مقابل این ایثار و فداکاری و تحمل سختیها، و برای تشویق پیامبر اسلام ﷺ، محبت‌هایی به آن حضرت روا کرد که به دو نمونه آن در

۱. میزان الحکمة، ج ۱، باب ۸۳، ح ۴۶۴.



این سوره اشاره شده است:

نخست اینکه آخرت برای تو از دنیای مملو از مشکلات بهتر است ﴿وَلَا خِرَةَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾ که بحث آن بطور مفصل در مباحث سابق گذشت.

دیگر اینکه ما به تو مقام شفاعت مطلقه عنایت می‌کنیم:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾؛ به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود خواهی شد.

و این محبت پروردگار برای حضرت رسول ﷺ بسیار با ارزش بود، چرا که پیشوایان الهی تنها به فکر عاقبت کار خود، و نجات خویش، و رساندن خود به مقصد نیستند، بلکه اول به نجات پیروان خویش می‌اندیشند، سپس به نجات خود فکر می‌کنند. هنگامی که خداوند به پیامبرش مقام شفاعت مطلقه داد، تمام آلام و دردها و نیش زبانه‌ها و سختیها و مشکلات بر وی آسان شد.

امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن!

در روایتی آمده است که حضرت علی (ع) از مردم عراق پرسید: امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن مجید کدام است؟

آنها در پاسخ گفتند: آیه شریفه ۵۳ سوره زمر که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

اینکه خداوند به گنهکاران با عبارت «بندگان من» خطاب می‌کند، و به همه آنان نوید می‌دهد که از رحمت خدا مأیوس نشوند، دلیل بر آن است که امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن است.

حضرت فرمود: اما ما اهل البیت معتقدیم آیه شریفه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ



فَتَرَضَىٰ» امیدبخش‌ترین آیه قرآن است.^۱

سؤال: آیا بین نظریه حضرت علی (علیه السلام) و آنچه مردم عراق در پاسخ آن حضرت عرض کردند، که ظاهراً برگرفته از برخی روایات است^۲، منافاتی نیست؟

پاسخ: به اعتقاد ما تناقض و منافاتی بین این دو وجود ندارد؛ زیرا هر کدام از جهتی امیدبخش‌ترین آیه قرآن مجید محسوب می‌شود:

آیه اول در مقام توبه، و آیه دوم در مقام شفاعت. امیدبخش‌ترین آیه قرآن است و می‌دانیم این دو مقام متفاوت است.

توضیح اینکه:

شخصی که مرتکب گناه یا گناهانی می‌شود، و در مقام توبه بر می‌آید، و می‌خواهد گذشته‌اش را جبران نماید، هنگامی که به قرآن می‌نگرد، امید بخش‌ترین آیه برای او در مقام توبه آیه مورد بحث است. چون در هر مرحله‌ای از تنزل و سقوط از فضائل انسانی باشد آیه مذکور نور امید را در نهان‌خانه قلبش روشن می‌کند، و می‌تواند با تکرار توبه‌های نصف و نیمه بالاخره موفق بر توبه حقیقی شود، و مشمول لطف خداوند گردد.

اما شخص گنهکاری که موفق بر توبه نشده، و با کوله‌بار گناه به ملاقات پروردگار رفته، و چشم به شفاعت شافعان دوخته، برای او امیدوارکننده‌ترین آیه قرآن آیه دوم است که سخن از شفاعت مطلقه می‌گوید. زیرا طبق روایات خداوند آنقدر شفاعت پیامبر ﷺ را می‌پذیرد که حضرتش عرضه می‌دارد: «رَضِيتُ رَضِيتُ؛ راضی شدم، راضی شدم».^۳

بنابراین هیچ تناقض و منافاتی بین دو آیه مذکور وجود ندارد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۹.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱ و میزان الحکمة، باب ۳۳۲۴، ح ۱۶۶۰۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۹.

محدوده شفاعت:

گنهکاران بر دو دسته‌اند:

۱. کسانی که تمام پل‌های پشت سر خود را خراب کرده‌اند، اینان مشمول شفاعت نیستند؛ زیرا شفاعت باید با اجازه خداوند صورت گیرد، و خداوند حکیم اجازه شفاعت نسبت به چنین افرادی نمی‌دهد.

۲. آن دسته از آلودگان به گناه که موفق بر توبه نشده، اما پل‌های پشت سر خویش را نیز ویران نکرده‌اند، این گروه مستحق شفاعتند.

جهت روشن تر شدن بحث برای هر کدام مثالی می‌زنیم:

در صحنه کربلا دو نفر را می‌یابیم که هر یک مصداق یکی از دو گروه بالاست؛ عمر بن سعد گنهکاری است که موفق بر توبه از خطاها و گناهان و اشتباهات خود نشد، ولی تمام پلهای پشت سر خود را خراب کرد. او در راه حب دنیا و وابستگی به پست و مقام و ملک ری، تا آنجا پیشرفت که گفت:

«می‌گویند خداوند بهشت و جهنمی آفریده، و انسانها را در جهان آخرت مجازات می‌کند. اگر این مطلب راست باشد پس از قتل حسین و رسیدن به حکومت و مقام، توبه می‌کنم! و اگر دروغ باشد ملک و مقام را از دست نداده‌ام!»^۱

چنین انسانی لیاقت شفاعت را ندارد، و خداوند به هیچ شفيعی اجازه شفاعت برای او را نمی‌دهد.

اما حرّ بن یزید ریاحی هر چند گناه بزرگی چون بستن راه بر امام معصوم را در کارنامه دارد، ولی تمام پل‌های پشت سر خویش را خراب نکرد. هنگامی که با سپاه امام حسین علیه السلام روبه‌رو شد، و راه را بر امام بست، و امام از این کار زشت او عصبانی شد، و به او نفرین کرد: «ثکلتک امک؛ مادرت به عزایت بنشیند» خطاب به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله سخن از مادرم به میان آوردی، ولی چه کنم که مادرت دختر رسول خداست و نمی‌توانم سخنی درباره‌اش بگویم!»^۲ و کمترین جسارت و

۱. منهاج الدموع، ص ۲۹۱.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۴.



بی‌ادبی نکرد، و حتی هنگام نماز ظهر به لشکریانش دستور داد که نماز جماعت مستقل و جداگانه‌ای اقامه نکنند، بلکه همگی به فرزند پیامبر، امام حسین علیه السلام اقتدا کنند.

آری! حرّ بن یزید ریاحی گنهکار است، اما پلهای پشت سرش را ویران نکرد، و مستحق شفاعت است. و لهذا جاذبه ولایت امام حسین علیه السلام او را به سوی خود کشید، و سرانجام نجاتش داد. و این در حقیقت یکی از شاخه‌های ولایت تکوینی است که در دل‌های قابل و آماده تأثیر می‌گذارد.

سه نعمت بزرگ و سه وظیفه حسّاس:

پس از روشن شدن حقیقت سوگندهای سورة ضحی، و توضیح آنچه را که خداوند به خاطر آن قسم یاد کرده، و شرح رابطه این دو، و بیان دو بشارت مهم به پیامبر بزرگوار اسلام در برابر تحمّل ناملایمات و سختی‌ها و مشکلات، خداوند سخن از سه نعمت بزرگ که بر پیامبرش ارزانی داشته به میان می‌آورد، و به دنبال آن سه دستور به او می‌دهد.

نعمت اوّل: پناه دادن به هنگام یتیمی!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه مرحله یتیمی را به لطف خداوند پشت سر گذاشت. زمانی که آمنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حامله بود، پدرش عبدالله را از دست داد. پس از ولادت در دامن آمنه پرورش یافت. شش سال سایه پر مهر و محبت مادر بر سرش بود، و در سنّ شش سالگی، آمنه نیز چشم از جهان فرو بست. پس از آن، نوزاد عبدالله تحت کفالت و حمایت جدّش عبدالمطلب قرار گرفت و خداوند به وسیله او پناهگاهی برای یتیم عبدالله و آمنه فراهم ساخت. اما عمر این پناهگاه نیز طولانی نبود و در سنّ هشت سالگی پیامبر، عبدالمطلب نیز چشم از جهان فرو بست. سپس ابوطالب که مردم بسیار با شخصیت و پرنفوذی در میان قریش و مکه بود، کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر

عهده گرفت.

نتیجه اینکه خداوند در مراحلِ یتیمیِ پیامبر اسلام ﷺ، به کمک آن حضرت شتافت و او را پناه داد.

نعمت دوم: یافتن به هنگام گم شدن!

آیه شریفه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» اشاره به دومین نعمت دارد. برخی «ضالّ» را به گمراهی معنا کرده‌اند، در حالی که پیامبر هیچ وقت گمراه نبود. حضرت علی (ع) در خطبه قاصعه^۱ می‌فرماید:

«از لحظه‌ای که پیامبر از شیر گرفته شد خداوند فرشته‌ای را مأمور کرد که همواره همراه حضرت باشد و راههای سعادت را به وی نشان دهد».

بر همین اساس ما معتقدیم پیامبر اسلام ﷺ برنامه و دین خاصی داشت، و پیرو آیین مسیحیان و یهودیان نبود. و اینکه گفته می‌شود: «پیرو آیین ابراهیم حنیف بود» یعنی موحد بود؛ چرا که ابراهیم قهرمان توحید و بت‌شکن بود. به هر حال ضالّ به معنای گمراهی نیست، بلکه معانی دیگری دارد که دو معنای آن قابل تطبیق بر آیه شریفه است:

۱. ضالّ به معنای گمشده است، همان‌گونه که در حدیث می‌خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ الْمُؤْمِنِ؛ دانش گمشده فرد با ایمان است».^۲ در تاریخ آمده است که: حضرت چندین بار در مکه گم شد. زمانی که در کفالت حضرت عبدالمطلب بود، هنگامی که برای شیرخوردن به حلیمه سعدیه سپرده شد، و زمانی که سایه پر مهر و محبت مادر بر سرش بود. چرا که مکه شهری کوهستانی بود، و انسان به راحتی گم می‌شد. اکنون هم از داخل شهر مکه، مسجد الحرام و مناره‌های بلند آن پیدا نیست، زیرا مسجد الحرام در گودی واقع شده است. خداوند در تمام این مراحل پیامبر را یافت، و وی را به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. میزان الحکمة، باب ۹۱۷، ح ۱۶ و ۱۲ و ۱۱ و ۴۲۱۰.



خانواده اش رساند.

۲. معنای دیگر «ضالّ» غفلت است، یعنی چیزهایی را که قبل از نبوّت از آنها غافل بودی و نمی دانستی، به تو تعلیم کردیم. خداوند متعال در آیه سوم سوره یوسف خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می فرماید:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ»؛ ما بهترین سرگذشتها را از طریق قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی».

بنابراین ضالّ به معنای غافل است.

نتیجه اینکه ضالّ چه به معنای گم شده باشد و چه به معنای غافل، خداوند نسبت به رسولش عنایت کرده و وی را به خاندانش بازگردانده، و یا نسبت به آنچه پیش از بعثت اطلاع نداشته، او را آگاه کرده است.

نعمت سوم: کمک های مالی

آیه شریفه «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» به نعمت سوم اشاره دارد. واژه «عائلاً» به معنای عیالمند و خانوار پرجمعیت است، و از آنجا که معمولاً افراد عائله مند فقیر و تهی دستند، و به تعبیر دیگر عائله مندی و فقر لازم و ملزومند، بدین جهت در اینجا به فقر و نداری تفسیر شده است.

خداوند فقر و تهیدستی پیامبر اسلام ﷺ را در قبل از بعثت با ثروت حضرت خدیجه علیها السلام، و پس از بعثت و رونق گرفتن اسلام با غنائم جنگی، مرتفع ساخت.

پیامبران درد آشنا:

یکی از ویژگیهای پیامبران الهی این است که درد آشنا هستند. یعنی دردهای جانکاه انسانها را قبل از نبوّت چشیده، و خود در لابه لای مشکلات و آلام و رنجها پرورش یافته اند، بدین جهت می توانند درد انسانهای دیگر را درک کنند. اینها که

می‌خواهند مرحم‌گذار جراحات و زخمهای بشریت باشند، خود سابقه زخمهای متعددی دارند و آشنا به انواع جراحات و مرحمها هستند.

حضرت ابراهیم علیه السلام در محیط زندگی خود تنهای تنها بود، و موفق بر جذب افراد کمی شد. دشمنان آن حضرت آن قدر مسلط بر محیط بودند که آن حضرت را به جرم دعوت به خدای یکتا در آتش انداختند، و قصد داشتند زنده زنده او را بسوزانند، هر چند مصلحت خداوند در نجات آن حضرت بود و از آتش سالم خارج شد. ولی باز هم او را رها نکرده، و از شهر و دیارش تبعید نمودند. حضرت آوارگی، در به دری، شکنجه، تهدیدهای دشمن را به جان خرید، و در نهایت به دستور خداوند همسر و فرزند خردسالش را در بیابان بی آب و علف و خشکی رها کرد، تا با طی کردن این مشکلات فراوان شایسته پیامبری شود، و بتواند آلام بشریت را درمان کند.

حضرت موسی علیه السلام از بدو تولد با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند، و بالاخره بر اثر فشارها و تهدیدها و آزار و اذیت‌های فرعون و فرعونیان به مدین پناه می‌برد، و عملاً به آنجا تبعید می‌گردد. ده سال گوسفندان حضرت شعیب را شبانی می‌کند، و در این مدت دوران سختی را سپری می‌نماید.

حضرت یوسف علیه السلام مورد حسادت و بی‌مهری برادران قرار می‌گیرد، و در نتیجه به چاه افکنده می‌شود، و در پی آن به دست عده‌ای رهگذر می‌افتد، و آنان وی را به عنوان برده‌ای در بازار مصر می‌فروشند. سپس به دربار عزیز مصر راه می‌یابد، و تازه مشکلاتش با زلیخا شروع می‌شود، و سرانجام به جرم پاکدامنی و عفت راهی زندان می‌گردد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نبود، و در طول دوران زندگی مشکلات متعددی را تجربه و با آنها دست و پنجه نرم کرد، تا بتواند مرحم‌گذار خوبی بر دردهای مردم زجر کشیده باشد.

و شاید بدین جهت باشد که در برخی از روایات می‌خوانیم: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ رَعَى الْغَمَّ؛ تمام پیامبران برهه‌ای از عمر خود را به شبانی گذرانده‌اند».^۱ شبانی و



چوپانی حیوانات مشکلات فراوانی دارد، باید آن را بگذرانند تا بتوانند چوپان خوبی برای انسانهای جاهل و نادان باشند، و آنها را به خوبی هدایت کنند.

قرآن مجید در آیات پایانی سوره ضحی به سه مشکل از مشکلات مهم و فراوان پیامبر اسلام و امدادهای الهی در نجات پیامبر اعظم از آن مشکلات، و سپس وظیفه پیامبر در مقابل نعمتی که خداوند به وی ارزانی داشته اشاره می‌کند.

در مباحث گذشته به مشکلات سه گانه اشاره شد، و اینک به وظائف سه گانه پیامبر اسلام توجه کنید:

وظیفه اول: اکرام یتیمان

اکرام فرزندان بی سرپرست و بی پناه، نخستین وظیفه‌ای است که خداوند متعال به آن اشاره کرده است. و این نشان از اهمیت فوق العاده کمک به یتیمان می‌دهد، که در روایات انعکاس گسترده‌ای دارد. به عنوان نمونه به دو حدیث در این زمینه توجه کنید:

نوجوانی خدمت پیامبر اسلام رسید و عرض کرد: «غُلَامٌ یَتِیمٌ وَ اَخْتُ لِی یَتِیمَةٌ، وَ اُمُّ لِی اَرْمَلَةٌ، اطْعِمْنَا مِمَّا اطْعَمَكَ اللهُ، اَعْطَاكَ اللهُ مِمَّا عِنْدَهُ حَتَّى تَرْضَى؛ نوجوانی یتیم هستم، و خواهری یتیم، و مادری بیوه دارم. شکم ما را از آنچه خداوند روزیت کرده سیر کن، تا خداوند از خزانه لطفش آنقدر به تو بدهد که راضی شوی».

پیامبر ﷺ هنگامی که دید این نوجوان در جملاتی کوتاه هم خود و خانواده‌اش را معرفی کرد، و هم خواسته‌اش را بیان نمود، و هم برای حضرت دعا کرد، خطاب به او فرمود: «مَا أَحْسَنَ مَا قُلْتَ يَا غُلَامُ؛ چه نیکو سخن می‌گویی!».

سپس خطاب به بلال فرمود: به منزل ما برو و هر چه مواد غذایی هست بیاور. بلال رفت، و بیست و یک عدد خرما، که تمام مواد غذایی موجود در خانه پیامبر ﷺ بود را آورد. حضرت آنها را به نوجوان داد و فرمود: هفت عدد از خرماها برای خودت، و $\frac{1}{3}$ آن برای خواهرت، و باقیمانده برای مادرت». و بدینوسیله تمام موجودی غذایی

خانواده‌اش را در میان آن خانواده یتیم تقسیم کرد.

معاذ، یکی از اصحاب پیامبر که ناظر این داستان بود، دستی بر سر آن نوجوان کشید، و پس از این اظهار محبت خطاب به وی گفت: «جَعَلَكَ خَلْفًا لِأَبِيكَ؛ خداوند تو را جانشین صالحی برای پدر شهیدت قرار دهد».

پیامبر اسلام خطاب به معاذ فرمود: می‌دانی چه کردی؟

عرض کرد: نه یا رسول الله!

حضرت فرمود: «لَا يَلِي أَحَدٌ مِنْكُمْ، يَتِيمًا فَيُحْسِنُ وَلَا يَتَهُ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ حَسَنَةً، وَمَا عَنْهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ دَرَجَةً؛ هر یک از شما که نزد یتیمی رود، و با او رابطه دوستانه‌ای داشته باشد، و دست نوازش بر سرش بکشد، خداوند معادل موهای سر یتیم به او حسنه می‌دهد، و به همان مقدار گناهانش را محو می‌کند، و به همان تعداد بر درجاتش می‌افزاید».^۱

بی‌جهت نیست که خداوند، پیامبرش را مأمور اکرام و رسیدگی به یتیمان می‌کند، تا این آثار فراوان نصیبش گردد.

کسانی که ما را متهم به خشونت می‌کنند این روایات مملو از محبت و عاطفه و مهر و مودت را مطالعه کنند تا در برابر اتهامی که بر ما وارد می‌کنند شرمند شوند.

در روایت دیگری از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ فَيَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... فَوَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَسْكُنُهُ أَحَدٌ إِلَّا أُوجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ هنگامی که یتیمی (به خاطر تنهایی و غربت، یا گرسنگی، یا بیماری، یا کمبود مهر و محبت، و مانند آن) گریه کند عرش خدا به لرزه در می‌آید... پس خداوند می‌فرماید: هر کس موفق شود (مشکل یتیم را حل کند و در نتیجه) او را ساکت نماید، بهشت بر او واجب می‌شود».^۲

توجه به ایتم در هر عصر و زمانی، مخصوصاً در عصر و زمان و کشور ما که بر اثر

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵، تفسیر سورة ضحی.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵، ح ۱۲.



جنگ تحمیلی فرزندان بی سرپرست فراوانی از شهدای گرانقدر و مفقودالانرها و مفقود الجسدها باقی مانده، امری لازم و ضروری، و کاری پیامبرگونه است. خدایا ما را بر این عبادت موفق بدار.

وظیفه دوم: رسیدگی به نیازمندان

آیه شریفه «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» دومین وظیفه پیامبر را بیان می‌کند. این وظیفه رسیدگی به فقرا و نیازمندان و برخورد صحیح و منطقی با آنان است. گویا خدا می‌فرماید: ای پیامبر ما! فقرا و مستمندان را از خود مران، و با صدای بلند با آنها سخن مگو، و بر سر آنها فریاد مکش، و به خشونت با آنان رفتار مکن.

همان‌گونه که نحوه برخورد صحیح با نیازمندان در آیه ۲۶۳ سوره بقره چنین آمده است: «قَوْلُ مَعْرُوفٍ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ»؛ گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است و خداوند، بی‌نیاز و بردبار است.

بنابراین، اگر انسان قادر بر کمک نیست، یا به هر علتی تمایل بر انفاق ندارد، باید با زبان خوش نیازمند را جواب کند. مثلاً بگوید: «مرا ببخش، این بار توفیق کمک ندارم» یا «معذرت می‌خواهم، فعلاً دستم خالی است» یا «امیدوارم دفعه بعد خداوند توفیق کمک به من عنایت فرماید». زیرا اگر قادر بر رفع نیاز مادی او نیستیم، حق نداریم آبرو و شخصیت وی را جریحه‌دار نماییم.

رعایت این امور اخلاقی در سیره پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به روشنی آمده است. از جمله می‌توان به داستان معروف امام حسن مجتبی علیه‌السلام و آن فقیر اشاره کرد.

آن شخصی در خانه امام حسن مجتبی علیه‌السلام را کوبید، و خطاب به حضرتش عرض

کرد:

لَمْ يَتَّقْ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ
يَكْفِيكَ مَنَظَرُ خَالَتِي عَنْ مُخْبِرِي
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجْهِي صُنَّتُهُ
أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي



ای فرزند رسول خدا! هیچ چیزی برایم باقی نمانده که آن را به درهمی بفروشم. چهره و وضع ظاهری‌ام سخنانم را تصدیق نموده، و شهادت بر صدق کلامم می‌دهد. البته اندکی آبرو دارم، که آن را حفظ نموده‌ام (تا مشتری مناسبی بیابم) و اکنون که تو را مشتری مناسبی یافته‌ام، آن را به تو عرضه کرده‌ام!

امام حسن علیه السلام صندوقدار خویش را طلبید، و پرسید: چه مقدار پول نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده! سپس آن مرد را طلبید، و عذرخواهی کرد و فرمود: ما حقّ تو را ادا نکردیم! ولی آنچه داشتیم به تو دادیم؛ سپس این شعر را در جواب اشعار او، فرمود:

خَذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتُهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ

این مال اندک را بگیر و گویا تو چیزی را نفروخته‌ای، و ما نیز چیزی نخریده‌ایم (یعنی من به چهره‌ات نگاه نمی‌کنم تا آبرویت محفوظ بماند).

این روش، اوج رعایت آداب انفاق، و بهترین شکل کمک به نیازمندان است. بنابراین، انسان یا به فقیر کمک نمی‌کند و با کلام نرم و سخن خوش از وی عذرخواهی می‌کند. و یا اگر کمک کرد و اجر انفاق را برد، در حفظ این حسنه تلاش می‌کند و آن را بامنت و اذیت خراب نمی‌کند ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾.^۲

تفسیری دیگر برای آیه: سؤالات علمی و دینی

برخی از مفسرین واژه «سائل» در آیه مورد بحث را به نیازمند مادی تفسیر نکرده‌اند، بلکه به سؤالات علمی و دینی معنا کرده‌اند و این تفسیر با آیه قبل در صورتی تناسب دارد که «ضالّ» را به معنای فقدان علم و دانش تفسیر کنیم. یعنی ای پیامبر! ما تو را فاقد علم و دانش یافتیم و به تو علم و دانش آموخته و هدایت کردیم. بنابراین نیازمندان به مسائل علمی و دینی را از خود مران، و به سؤالات آنها با صبر و

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. بقره، آیه ۲۶۴.



حوصله پاسخ گو باش.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می دهد که آن حضرت نسبت به این مطلب اهتمام عجیبی داشت. تا آنجا که یک روز سوار بر اسب عازم میدان جنگ بود. شخصی خدمت حضرت رسید، و مهار اسبش را گرفت، و عرض کرد: «عَلَّمَنِي عَمَلًا أَذْخُلُ الْجَنَّةَ؟ ای رسول خدا! کاری به من تعلیم ده که با انجام آن بهشتی شوم».

سربازان و دیگر اعضای ارتش اسلام، که آماده بودند تحت فرماندهی حضرت به سمت جبهه جنگ حرکت کنند، نگاه معناداری به آن شخص کرده، و شاید صریحاً اعتراض کردند که حالا چه وقت سؤال کردن است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنید، سپس خطاب به او فرمود:

«مَا أَحْبَبْتُ، أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ، وَ مَا كَرِهْتُ، أَنْ يَأْتِيَهُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِيَهُ إِلَيْهِمْ، خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ (کلید بهشت در عمل به این جمله است): آنچه را دوست داری مردم در مورد تو انجام دهند، تو در مورد آنها انجام بده، و آنچه را دوست نداری مردم برایت انجام دهند، در مورد آنها ترک کن». سپس فرمود: «مهار مرکب را رها کن تا بروم!»^۱

در مورد حضرت علی علیه السلام نیز چنین مطلبی نقل شده است. در گرما گرم یکی از جنگها از آن حضرت پرسیدند: تو حید چیست؟ برخی از همزمان حضرت به سؤال کننده اعتراض کردند که اکنون هنگام سؤال نیست، بلکه زمان جنگ و نبرد است! حضرت در پاسخ اعتراض آنها فرمود: مگر نه اینکه ما برای تحقق خداپرستی و معارف دینی می جنگیم؟ بنابراین چنین سؤالی حتی به هنگام نبرد اشکالی ندارد. سپس رو به سائل کرد، و در پاسخش فرمود: تو حید بر چهار قسم است.^۲

وظیفه سوم: بیان نعمتهای الهی و شکر آن

آیه شریفه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» سومین وظیفه حضرت را بیان می کند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۴، ح ۴۵.

۲. همان مدرک، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۱.

ای رسول ما! نعمتهای فراوانی که پروردگارت به تو عنایت کرده شکرگذار باش، و آنها را ابراز و اظهار کن، و برای دیگران بازگو بنما.

برخی از مردم برخلاف این آیه شریفه عمل می‌کنند، هر چه به دست می‌آورند پنهان می‌کنند. و در پاسخ کسانی که از وضع کار و کسب آنها سؤال می‌کنند آهی از ته دل می‌کشند و می‌گویند: «خدا را شکر یک لقمه بخور و نمیر به دست می‌آید!» در حالی که آلف و الوف سود برده‌اند، و هر روز بر سرمایه و درآمدشان اضافه می‌گردد. آشکار کردن نعمتهای پروردگار سه مرحله دارد:

۱. **مرحلهٔ زبانی:** انسان خداوند را بخاطر نعمتی که به وی ارزانی داشته شاکر باشد. اگر در معامله و تجارت سود کردی، و با سود حاصل بدهیها را پرداخته، و سر و سامانی به زندگیت دادی، خدا را شکر کن که این نعمتها را به تو عنایت کرده است.

۲. **شکر عملی:** یعنی این نعمتها در زندگی انسان ظاهر شود. سطح درآمدت که بهتر می‌شود اسباب آسایش بیشتری برای خانواده‌ات فراهم کن، نه اینکه رفتار منافقانه‌ای داشته باشی. از نظر مالی ثروتمند باشی ولی لباس مندرسی بپوشی، و زندگی فقیرانه‌ای در پیش بگیری که هر کس وضع تو را ببیند تصور کند انسان نیازمندی هستی. داخل خانه‌ات همچون قصر ولی نمای بیرونی آن را همچون ویرانه‌ای جلوه می‌دهی تا مردم تو را انسان مستمندی بدانند. این کار منافات با شکر نعمتهای پروردگار دارد؛ علاوه بر اینکه عملی منافقانه و ریاکارانه است. اسلام نمی‌گوید اسراف کن، بلکه می‌گوید، از نعمتهای الهی درست استفاده کن.

۳. **سهیم کردن دیگران:** علاوه بر شکر زبانی و عملی، لازم است دیگران را نیز در نعمتهایی که خداوند به ما ارزانی داشته سهیم کنیم، و آن را در انحصار خود قرار ندهیم. پیامبر گرامی اسلام در روایت زیبایی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ؛ خداوند هنگامی که نعمتی به بنده‌اش می‌دهد، دوست دارد که آثار آن نعمت را در زندگی او ببیند». تحقق این روایات عملی کردن مراحل سه گانه بالاست.



شکر نعمت در روایات معصومین علیهم السلام:

شکر نعمت در روایات انعکاس گسترده‌ای دارد، که به چهار نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱. امام دهم، حضرت هادی علیه السلام فرمودند:

«الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنِّعْمَةِ الَّتِي أُوجِبَتْ الشُّكْرُ؛ لِإِنَّ النِّعْمَ مَتَاعٌ، وَالشُّكْرَ نِعْمٌ وَعُقْبَى؛ كَسَى كَ شُكْرِ نِعْمَتٍ پُروردگار را بجا آورد، این توفیق از خود آن نعمت ارزشمندتر است؛ چون نعمتها متاع دنیايند، ولی شکرِ نعمت، هم باعث فزونی نعمت دنیا می‌شود، و هم ذخیره‌ای است برای جهان آخرت».^۱

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى كُلِّ قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً؛ خداوند عزوجل هنگامی که نعمت‌هایی را به جمعیتی ارزانی می‌دارد، ولی شکر آن را بجا نمی‌آورند، آن نعمتها وبال گردن آنها می‌شود و تبدیل به نعمت می‌گردد. و جمعیتی را مبتلا به مشکلات و گرفتاریهایی می‌کند و آنها صبر را پیشه خود ساخته و شکر می‌کنند. (در نتیجه) آن مشکلات تبدیل به نعمت می‌گردد».^۲

به عنوان مثال خداوند فرزندی را به خانواده‌ای ارزانی می‌کند، ولی آنها در تربیت آن کوتاهی می‌کنند، و عملاً ناشکری نعمت خدا را بجا می‌آورند، و این نعمت تبدیل به نعمت و وبال می‌گردد؛ بدین شکل که مثلاً رو به اعتیاد می‌آورد، و دنیا و آخرت خود و خانواده‌اش را خراب می‌کند. وبالعکس فردی مبتلا به کسالت و بیماری می‌شود، و در برابر آن صبر می‌کند و شکر خدای را بجای می‌آورد، و دوران کسالت طی می‌شود، آنگاه متوجه می‌شود که اگر سالم بود، در فلان برنامه شرکت می‌کرد که باعث نابودی او می‌گردید.

۱. میزان الحکمة، باب ۲۰۶۳، ح ۹۵۸۷.

۲. همان مدرک، باب ۲۰۶۷، ح ۹۵۹۹.



۳. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ، شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ؛ مُؤْمِنٌ عَمَلًا شَكَرَ

نعمتهای خدا را بجا می آورد، اما شکرگزاری منافق فراتر از زبانش نیست».^۱

انسان مؤمن با استفاده صحیح از نعمتهای الهی، و به کار بردن آن در جایی که خداوند فرموده، شکر عملی می کند، اما انسانهای منافق فقط در گفتار مدعی شکرگزاری اند، و در عمل شاکر نیستند.

۴. در روایتی دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خوانیم که شکر چهار مرحله دارد:

شکر خدا، شکر بالا دستی ها، شکر همطرازها، شکر در مقابل زیر دستی ها، سپس به بیان چگونگی شکر نسبت به هر یک از این چهار گروه می پردازد:

«شُكْرُ إِلَهِكَ بِطَوْلِ الثَّنَاءِ، وَشُكْرُ مَنْ فَوْقَكَ بِصَدَقِ الْوَلَاءِ، وَشُكْرُ نَظِيرِكَ بِحُسْنِ

الِإِحَاءِ، وَشُكْرُ مَنْ دُونَكَ بِسَيِّبِ الْعَطَاءِ؛ شکر خداوند به حمد و سپاس او و مداومت بر این کار است، و شکر نعمت پیامبری و امامت آن است که ولایت صادقانه آنها را داشته باشید (در مسیر آنها گامهای عملی بردارید، و اعمالتان شبیه اعمال آنها شود و تنها به دعا و توسل و مجلس روضه قناعت نکنید) و شکر هم ردیفان این است که حق برادری را در حقشان بجا آورید و همانند یک برادر با آنها رفتار نمایید، و شکر نسبت به زیردستان این است که نسبت به آنها عطا و بخشش کنید».^۲

اسلام آیین خشونت یا رحمت؟

این روزها سخن از اتهامات پاپ رهبر کاتولیکهای جهان نسبت به مسلمانان است، که آنها را انسانهای خشن و دین اسلام را آیین خشونت معرفی کرده است! اگر به مباحث بالا توجه کنیم، اسلام را آیینی سراسر محبت و مودت و رحمت می بینم، و بی اطلاعی پاپ و دیگر دشمنان اسلام، از معارف اسلام آشکار می شود. به راستی آیا

۱. میزان الحکمة، باب ۲۰۷۰، ح ۹۶۰۵.

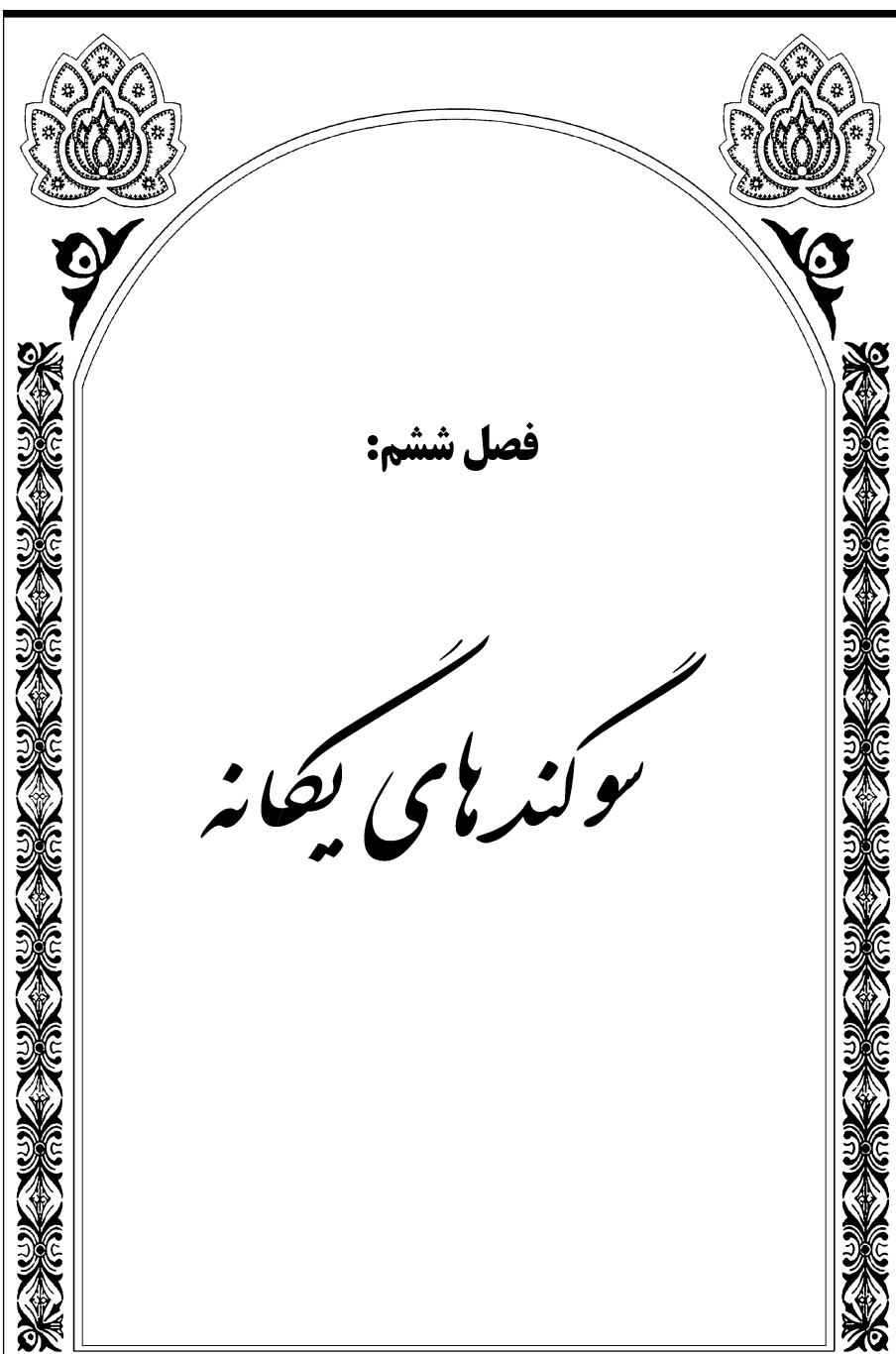
۲. همان مدرک، باب ۲۰۷۱، ح ۹۶۰۹.



مسلمانان مروج خشونت هستند، یا مسیحیانی که جنگ اول و دوم جهانی را راه انداختند و چهل میلیون انسان را به کام مرگ فرستاده، و همین تعداد نیز مجروح و معلول و ناقص العضو بجای گذاردند؟

آیا مسلمانان اهل خشونتند، یا آمریکایی‌هایی که در سرتاسر جهان زندانهای مخوف و ترسناکی ساخته، و دشمنان و مخالفان خود را به بدترین شکل شکنجه نموده، و در نهایت به قتل می‌رسانند، که زندان ابوغریب در بغداد و گوانتانامو نمونه‌ای از آن است؟

شرح بیشتر در مورد این بحث را در کتاب ما «آیین رحمت» مطالعه فرمایید.



فصل ششم:

سوکندرامی یحانه

۱. سوگند نخست سورة نحل

در مباحث پیشین و فصلهای قبل، پیرامون سوگندهای یازده گانه، پنج گانه، چهارگانه، سه گانه و دو گانه بطور کامل بحث شد. و در این فصل به سوگندهای یگانه می پردازیم. سوگندهای یگانه قرآن بیشترین عدد را به خود اختصاص داده، و خداوند در این فصل به نه موضوع قسم خورده است:

۱. خداوند در دو مورد به خودش با نام «الله» قسم یاد کرده، که هر دو در سورة نحل است.

۲. در پنج مورد سوگند به «ربّ» یاد شده است.

۳. در یک مورد به جان «پیامبر» قسم خورده است.

۴. در سه مورد به «قرآن مجید» قسم یاد شده است.

۵. در یک مورد «کتاب مبین» مورد سوگند قرار گرفته، که منظور از آن همان قرآن مجید است.

۶. در یک مورد سوگند به «عصر» یاد شده است.

۷. در یک مورد به «نجم» قسم یاد کرده است.

۸. در یک مورد «مواقع النجوم» مورد سوگند قرار گرفته است.

۹. و در یک مورد هم «آسمان» به تنهایی مورد قسم قرار گرفته است.

و در مجموع شانزده سوگند یگانه وجود دارد که در ابتدا به سراغ سوگند موجود در سورة نحل می رویم.



قرآن مجید در آیه ۵۶ سورة نحل، سوگند مورد نظر را چنین نقل می‌کند:

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ
عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾

آنان برای بتهایی که هیچ‌گونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی
از آنچه به آنان روزی داده‌ایم قرار می‌دهند؛ به خدا سوگند، (در دادگاه
قیامت،) از این افتراها که می‌بندید، بازپرسی خواهید شد!

شرح و تفسیر آیه:

مشرکان عرب و بت‌پرستان، برای بتهایی که نه نفعی داشت و نه ضرر، و نه خیری
از آنها می‌رسید و نه شر، و خلاصه هیچ خاصیتی نداشتند، از دارایی خود نصیبی قرار
می‌دادند. مثلاً اگر گوسفندی می‌کشتند قسمتی از آن را به بت خود اختصاص
می‌دادند! یا اگر زراعتی را برداشت می‌کردند بخشی از آن را نصیب و قسمت بت
می‌دانستند، و این کار را به عنوان دستوری از دستورات پروردگار انجام می‌دادند، در
حالی که این افترا و دروغی بود که بر خدا بسته بودند! و لهذا خداوند به ذات مقدس
خویش سوگند یاد می‌کند که آنها باید در دادگاه قیامت پاسخگوی این افتراها و بدعتها
باشند. و چون جوابی ندارند، عذاب سختی در انتظار آنها خواهد بود. برخی از
مفسرین «ما لایعلمون» را به بتهایی تفسیر کرده‌اند که هیچ عقل و شعوری ندارند و
هیچ چیز نمی‌فهمند.

سخنی پیرامون واژه «الله»:

کلمه «الله» از جمله کلماتی است که ما مسلمانان در نماز و غیر نماز آن را زیاد به کار
می‌بریم، و از سوی دیگر در آیه مورد بحث، پروردگار به آن سوگند یاد کرده است؛



لهذا شایسته است پیرامون آن بحث کوتاهی داشته باشیم.

توضیح اینکه: نامهای خداوند دو گونه است:

۱. نامهایی که منعکس کننده صفتی از صفات پروردگار است؛ مانند رحمان که رحمت عامه، و رحیم که رحمت خاصه، و خالق که صفت خلقت و آفرینش، و جواد که صفت جود و بخشنده‌گی و... خداوند را بیان می‌کند.

۲. نامی که جامع جمیع صفات پروردگار است؛ علم و جود و رحمانیت و رحیمیت و قیومیت و قدرت و خالقیت و خلاصه تمام صفات پروردگار در آن جمع است، و آن نام «الله» است. و لهذا به هنگام تفسیر آن می‌گویند: «ذات مستجمع لجميع صفات الکمال» بنابراین وقتی واژه «الله» را به کار می‌بریم باید به معنای وسیع و جامع آن توجه داشته باشیم. تا آنجا که برخی معتقدند: «اگر کسی در میان اذکار مختلف ذکر «الله» را انتخاب کند، ممکن است مشکلی برایش رخ دهد، چون ترنم به این ذکر با آن معنا جامع آمادگی خاص و فراوانی می‌خواهد!».

نتیجه اینکه: تمام نامهای پروردگار که هر کدام حاکی ویژگی خاصی از صفات خداست یکطرف، و «الله» که در برگیرنده تمام صفات خداوند است، در سوی دیگر.

ریشه اصلی کلمه «الله»:

علما و مفسرین، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان، برای واژه «الله» ریشه‌های متعددی ذکر کرده‌اند، که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

الف) برخی معتقدند ریشه اصلی الله از «الوهیت» به معنای محبوب واقع شدن است. و از آنجا که خداوند محبوب بندگان است به وی الله گفته شده است.

ب) برخی دیگر معتقدند این واژه از «وَلَه» به معنای علاقه شدید گرفته شده است. و الله به معنای موجودی است که مردم عاشق اویند، و به وی علاقه شدیدی دارند.

ج) گروه سوم بر این اعتقادند که ریشه اصلی کلمه الله، «آله» به معنای پناه بردن است. بنابراین، الله پناهگاه همه بی‌پناهان است. و هیچ پناهگاهی برتر و بالاتر از این



پناهگاه نیست، بلکه دیگر پناهگاهها بدون اذن و اجازه او قادر بر پناه دادن نیستند.

سوگند به «الله» برای چه؟

در مباحث گذشته تفسیر اجمالی آیه، و معنای واژه «الله» و ریشه‌های آن روشن شد. اینک جای این سؤال است: با توجه به معنای گسترده کلمه «الله» خداوند به چه منظوری به این کلمه مهم و پرمعنا سوگند یاد کرده است؟ و در یک جمله کوتاه: «مقسم له چیست»؟

پاسخ: مسئله مهمی که خداوند برای آن قسم خورده، افتراء به خدا و بدعت است، که باید با آن مبارزه کرد. چیزی که جزء دین و اسلام نیست، اگر آن را دستور اسلامی معرفی کنیم بدعت شمرده می‌شود.

بدعت مشروع و نامشروع!

بدعت از جمله دستاویزهایی است که وهابی‌های تندرو و سلفی‌ها، به وسیله آن همه مسلمانان، مخصوصاً شیعیان، را متهم می‌کنند. لذا لازم است تعریف روشن و جامعی از آن ارائه دهیم:

بدعت بر دو گونه است:

۱. بدعت مجاز؛ نوآوری‌های عرفی، اختراعات و اکتشافات تازه‌ای که هر روز در زمینه صنعت، ارتباطات، وسائل نقلیه، امور نظامی، فضایی و مانند آن شاهد آن هستیم، از این قبیل است. این امور، چیزهای بدیع و جدید و تازه‌ای هستند، اما بدعت در دین خدا محسوب نمی‌شود.

عجیب اینکه وهابی‌های سلفی تندرو، زمانی با اینگونه نوآوریها نیز به عنوان مبارزه با بدعت مخالف بودند! هنگامی که برای اولین بار دو چرخه وارد عربستان شد آن را تحریم کردند، و از آن به عنوان مرکب شیطان نام بردند! ملک سعود اول برای اینکه بتواند با مرکز ارتش خود به راحتی ارتباط برقرار کند، تلفنی بین کاخ سلطنتی و



پادگان ارتش کشید، هنگامی که سلفی‌های تندرو وهابی از این جریان مطلع شدند، آن را بدعت نامیدند، و تمام سیمهای تلفنها را قطعه قطعه کردند. اما اکنون خبری از این کوتاه فکریها نیست، آنها از سرتا قدم غرق صنایع وارداتی غربیها شده‌اند. اما هنوز هم با بسیاری از چیزهایی که از این قسم بدعت محسوب می‌شود و ارتباطی با شرع و بدعت حرام ندارد، مبارزه می‌کنند. آنها جشن میلاد پیامبر ﷺ را حرام و بدعت می‌دانند. مراسم عزاداری و فاتحه برای اموات در روز وفات و سوم و چهلیم و سالگرد را حرام می‌دانند. در حالی که ما اینها را به عنوان یک دستور دینی انجام نمی‌دهیم، بلکه به عنوان مصداق تعظیم شعائر الهی بجا می‌آوریم.

برای روشن شدن بدعت حرام و نوآوری‌های عرفی حلال، باید مرز این دو روشن گردد. آیا تمام کارها و چیزهایی که در عصر پیامبر اکرم ﷺ نبوده، و اکنون بجا می‌آورند بدعت محسوب شده، و حرام است؟

در این صورت باید مناره‌های مسجد النبی، بلندگوهای موجود در آن، ستونهای فراوان مسجد، گنبدهای متحرک، و مانند آن که هیچ کدام در عصر پیامبر نبوده، همگی را بدعت شمرد. در حالی که چنین نیست، زیرا هیچ کس اینها را به عنوان یک دستور دینی نمی‌داند. مراسمی که برای فوت عزیز از دست رفته برگزار می‌گردد، که موجب تسلی خاطر بازماندگان و تکریم شخصیت آن مرحوم است یک امر عرفی است نه یک دستور دینی تا بدعت شمرده شود.^۱

۱. سؤال: برخی از مراسم فاتحه که ریخت و پاشهای فراوانی در آن می‌شود، به گونه‌ای که گاه فقط چندین میلیون تومان برای یک تاج گل هزینه می‌کنند، و مخارج فاتحه آن قدر سنگین است که صاحبان عزا بر اثر سنگینی این هزینه‌ها، داغ از دست رفتن عزیزشان را فراموش می‌کنند.

آیا این نوع مراسم نوعی بدعت محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: هرکاری در حد اعتدال خوب و شایسته است، و اگر از اعتدال تجاوز شود و به افراط کشانده شود سراز فساد در می‌آورد، حتی اگر داروی شفابخش باشد. دارویی که دکتر برای شفای مریض می‌دهد، و تعداد خاص و زمانبندی مخصوصی را مشخص می‌کند، اگر نسبت به آن زیاده‌روی شود باعث مسمومیت دارویی می‌گردد، و گاه بیمار را تا سر حد مرگ می‌کشانند. نتیجه اینکه هر چیز در حد اعتدال خوب است و اگر از مرز اعتدال بگذرد و به افراط کشیده شود مطلوب نیست.



بزرگداشت‌هایی که برای علما و شخصیت‌های مذهبی و دینی و سیاسی گرفته می‌شود، به عنوان تقدیر و تشکر از زحمات آنهاست نه یک دستور خاص دینی، تا با چماق بدعت آنها را ممنوع کرد.

نتیجه اینکه نوآوری‌های عرفی و اجتماعی که به انگیزه‌های مختلف انجام می‌شود و صبغه دینی ندارد، از نظر اسلام حرام نیست.

۲. بدعت حرام؛ یعنی چیزی که جزء دین نیست را به عنوان یک دستور دینی بجا آوریم. مثلاً گفتن شهادت ثالثه (اشهد أن علیاً ولی الله) در تشهد نماز بدعت حرام است. زیرا ما حق نداریم هیچ چیز به نماز اضافه یا از آن بکاهیم. چرا که اضافه کردن چیزی به نماز به عنوان دستور شرعی، یا کاستن چیزی از آن به این عنوان حرام است و هیچ دلیلی بر شهادت ثالثه در تشهد نماز وجود ندارد، و لذا بدعت نامشروع و حرام محسوب می‌گردد. در هیچ روایتی، از هیچ امام معصومی، و از هیچ فقهی از فقهای شیعه در طول تاریخ مجوزی برای این مسأله نقل نشده است. بنابراین، اگر کسی این بدعت را بنهد، و در تشهد نمازش شهادت ثالثه را بگوید، مرتکب کار حرامی شده، و نمازش باطل است، و روز قیامت باید پاسخگو باشد.

سؤال: اگر این کار صحیح نیست، چرا در اذان و اقامه گفته می‌شود؟

پاسخ: اولاً: هیچ کس شهادت ثالثه را به عنوان جزئی از اذان و اقامه نمی‌گوید، بلکه تمام فقهای شیعه آن را به عنوان تیمّن و تبرک اجازه داده‌اند.^۱

و ثانیاً: اذان و اقامه همانند نماز نیست، و لهذا سخن گفتن نیز در بین فصول آن جایز است، و موجب بطلان آن نمی‌شود.

نتیجه اینکه شهادت ثالثه در تشهد نماز یک بدعت است و حرام، و نماز را باطل

→ بنابراین آنچه ما گفتیم در مورد عزاداری‌ها و فواتح معتدل است که به افراط کشیده نمی‌شود، لذا چنانچه زیاده‌روی شود مانند آنچه در سؤال گفته شد بی‌شک کار مطلوب و صحیحی نخواهد بود. مخصوصاً که در آداب و دستورات اسلامی آمده است که در روزهای اولیّه مرگ یک شخص، برای بستگان او غذا ببرند، نه اینکه آنها برای دیگران غذا بپزند.

۱. توضیح المسائل مراجع، ج ۱، مسأله ۹۱۹.



می‌کند. تا چه رسد به شهادت رابعه (اشهد ان فاطمة الزهرا ولیة الله) که برخی از عوام به دنبال طرح آن نیز هستند. عشق و علاقه به حضرت علی و فاطمه علیهما السلام مطلب دیگری است، ولی نباید آن را ابزاری برای کارهای غیر شرعی و بی دلیل قرار داد. اگر این راه ناصحیح گشوده شود، فردا شهادت خامسه و سادسه و... نسبت به سایر ائمه علیهم السلام نیز مطرح می‌شود، در حالی که خود آن بزرگواران قطعاً راضی نیستند، و در عصر حضرات ائمه علیهم السلام هیچ یک از امامان علیهم السلام غیر از شهادت به خداوند و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، شهادت دیگری در تشهد نماز نمی‌گفتند.

نتیجه اینکه بدعت به معنای نوآوری و اختراع در امور عرفی بدون انتساب به شرع و شریعت اشکالی ندارد، اما بدعت به معنای داخل کردن چیزی که جزء دین نیست در دین جایز نمی‌باشد، و متأسفانه سلفی‌ها و وهابی‌ها مرز این دو را از همدیگر تشخیص نمی‌دهند.

بدعت در آیات قرآن:

با توجه به خطری که بدعت در امور دینی دارد، جهت آشنایی بیشتر با این گناه بزرگ، به دو آیه از قرآن مجید توجه کنید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۵۹ سوره انعام می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنها نداری. سر و کار آنها تنها با خداست؛ سپس خدا آنها را از آنچه انجام می‌دهند، با خبر می‌کند.

در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد تفسیر «الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» می‌خوانیم: «هُمْ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ، لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ، إِنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ؛ آنها بدعت‌گذاران و پیروان هوا و هوسند. توبه چنین افرادی پذیرفته نمی‌شود. من از آنها بیزارم، و آنها نیز جزء پیروان من نیستند!»^۱

۱. میزان الحکمة، باب ۳۲۸، ح ۱۶۳۰.



آری! کسانی که دینشان را متفرّق و پراکنده می‌کنند بدعت گذارند! آنها با بدعت شکافی در آیین خود به وجود می‌آورند، و سبب اختلاف و دو دستگی بین مردم می‌شوند. نمونه آن، بدعتِ شهادتِ ثالثه در تشهّد نماز در پاکستان است، که عده‌ای موافق این بدعت، و عده‌ای در صف مخالف قرار گرفته‌اند و اختلاف بین آنها تا آنجا ریشه دوانده که همدیگر را تکفیر می‌کنند. البته علما و دانشمندان آنها از این قاعده مستثنا هستند، ولی برخی از عوام که مصداق آیه شریفه و روایت نبوی هستند، به پیروی از هوای نفس اصرار بر شهادت ثالثه دارند.

جالب اینکه طبق روایت فوق توبه چنین انسانهایی پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که توبه با یک استغفرالله و ندامت قلبی تحقّق نمی‌یابد، بلکه باید تمام خطاهای گذشته جبران و اصلاح گردد. و کسی که بدعتی نهاده و هزاران نفر به آن عمل کرده‌اند چگونه می‌تواند همه آنها را آگاه کند، تا از خطای خویش دست بردارند. گذشته از اینکه برخی از عوام آن قدر لجوج و سرسختند، که حتی اگر بدعت‌گذار اعتراف به خطا و اشتباهش کند آن را نمی‌پذیرند!

علّت اینکه دین ما اسلام نسبت به بدعت این قدر سختگیری می‌کند آن است که بدعت اصل دین را هدف می‌گیرد، و هنگامی که زیاد شود اصالت دین مخدوش می‌شود.

۲. در آیه شریفه ۱۴۴ سوره انعام می‌خوانیم:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ‌گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند.

بدعت گذاران با این گناه بزرگ هم بر خود ظلم می‌کنند، و هم با گمراه کردن دیگران بر آنها ستم می‌کنند، و هم با مخدوش کردن دین، بر آیین خود ظلم روا می‌دارند!

با توجّه به تعبیر شدید قرآن باید اولاً: مرز بدعت و نوآوری‌های عرفی را



بشناسیم. و ثانیاً: به شدّت از بدعت حرام اجتناب کنیم.

سؤال: گاه اشکال می‌کنند که عزاداری شیعیان برای رهبران مذهبی خویش، و سینه‌زنی و زنجیرزنی و به سر و سینه زدن و مانند آن بدعت است و حرام، و باید ترک شود. چرا این کار انجام می‌شود؟

جواب: اصل عزاداری طبق روایات فراوان مسلماً جایز است^۱ و مصداقهای آن امور عرفی است که ما استناد به شرع نمی‌دهیم و به عنوان یک دستور شرعی انجام نمی‌دهیم، بنابراین مرتکب بدعت (ادخال ما لیس من الدین فی الدین) نشده‌ایم. البته ما همواره به عزاداران عزیز توصیه می‌کنیم که باید دو اصل را رعایت کنند: نخست اینکه عزاداری آنها به گونه‌ای باشد که آسیبی به بدنشان وارد نشود. و دیگر اینکه از کارهایی که موجب وهن مذهب در نظر بیگانگان می‌شود، خودداری و اجتناب ورزند. و با رعایت این دو نکته عزاداری‌ها نه تنها بدعت نیست و اشکالی ندارد، بلکه مصداق تعظیم شعائر الهی است و از افضل قربات، محسوب می‌شود.

وظیفه دانشمندان در مقابل بدعتها:

پیامبر اسلام ﷺ وظیفه علما و آگاهان دین را در مقابل بدعت و بدعت‌گذاران چنین بیان می‌کند:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ هنگامی که بدعتی در جامعه رواج پیدا می‌کند، بر علما و دانشمندان واجب است که در برابر آن ساکت ننشینند و مردم را نسبت به آن آگاه کنند (هر چند عوام الناس خوششان نیاید) و عالمی که از این وظیفه سرباز زند و سکوت اختیار کند مشمول لعن و نفرین خداوند می‌گردد».^۲

۱. به کتاب عاشورا، صفحه ۵۲ به بعد، که زیر نظر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) به رشته تحریر درآمده، مراجعه شود.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵.

منشأ مشکلات عصر جاهلیت:

مردم جزیره العرب (عربستان) در عصر جاهلیت مشکلات فراوانی داشتند. این مشکلات ریشه‌ها و عوامل مختلفی داشت، که دو عامل زیر بسیار مؤثر بود:

۱. **خرافات؛** انواع خرافاتی که از عقلهای کوچک و ظرفیتهای کم آنها نشأت می‌گرفت، مشکلات متعددی برای آنها به وجود آورده بود.

۲. **بدعتها؛** اعراب جاهلیت نیز معتقد به دین و آیین خاصی بودند، هر چند آیینی تحریف شده بود. ولی نسبت به آیین خود نیز بدعتهای فراوانی می‌نهادند. از جمله بدعتهای آنها حرام کردن بعضی از خوردنیها مانند بخشی از گوشت و گندم و مانند آن برخورد و اختصاص دادن آن به بتها بود که در مباحث پیشین به تفصیل پیرامون آن سخن گفته شد.

یکی دیگر از کارهای زشت آنها کشتن فرزندان به ویژه دختران بود که این بدعت بسیار زشت سه عامل داشت:

الف) آنها دختران را مایه ننگ و عار خویش می‌دانستند، و لهذا آنها را زنده به گور نموده، و بر این گناه بزرگ افتخار می‌کردند که آیه شریفه ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱ اشاره به همین مطلب دارد.

ب) عامل دیگر فقر و بدبختی بود، که برای رهایی از آن پسران خود را می‌کشتند. آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾^۲ و آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾^۳ اشاره به همین مطلب دارد.

ج) عامل سوم یک بدعت زشت و خطرناک بود. آنها برای تقرّب بیشتر به بتهای بی‌سود و ضرر، نه تنها برای آنها گاو و گوسفند و شتر قربانی می‌کردند، که گاه فرزندانشان را نیز به پای بت سر می‌بریدند. به آیه زیر توجه کنید: ﴿قَدْ حَسِرَ الَّذِينَ

۱. تکویر، آیه ۹.

۲. اسراء، آیه ۳۱.

۳. انعام، آیه ۱۵۱.



قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ؛ و به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند، (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند، و بر خدا افترا بستند.^۱ بنابراین بدعت‌های فراوان، آسایش و آرامش را از آنها سلب نموده، و نقش بسیار مخربی در زندگی آنان ایفاء می‌کرد. و لهذا در نه آیه قرآن از بدعت تعبیر به «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ»؛ چه کسی ظالمتر است از آنها که به خدا افترا می‌بندند، و بدعت می‌نهند» شده است!

بنابراین هر چه در مورد خطر بدعت و افتراء علی الله گفته شود کم است و همگان باید مواظب این پدیده شوم باشند، تا مبادا دچار آن شوند که هم به خود ظلم روا داشته، و هم به کسانی که به آن عمل می‌کنند ظلم کرده، و هم به دین و آیین و خدا ستم نموده‌اند.

بدعت خاص و عام:

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد بدعت دو معنا دارد؛ بدعت خاص و بدعت عام. منظور از بدعت خاص همان چیزی است که در آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم‌السلام) از آن نهی شده، و عامل به آن سرزنش و تقبیح گشته است. که علما و دانشمندان آن را چنین توصیف و تعریف کرده‌اند:

«ادخال ما لیس من الدین فی الدین؛ چیزی که جزء دین نیست را جزء دین قرار دادن» این نوع از بدعت بی شک حرام است و مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) در کتاب ارزشمند رسائل در مبحث حجیت ظن، چهار دلیل از قرآن و روایات و عقل و اجماع، بر حرمت آن اقامه کرده است.

جالب اینکه در کتابی از علمای اهل سنت که پیرامون بدعت نگاشته شده، بدعت بر پنج قسم شده است: بدعت حرام، بدعت واجب، بدعت مکروه، بدعت مستحب و



بدعت مباح. و برای هر کدام مثالی زده، و توضیحاتی داده است. در حالی که بدعت به معنای «ادخال ماليس من الدين في الدين» یک حکم بیشتر ندارد و آن حرمت است و نمی‌توان برای آن اقسام چهارگانه (واجب و مستحب و مکروه و مباح) تصوّر کرد. بنابراین بدعت خاص حرام است و منظور از بدعت در معارف دینی همین قسم است.

و اما منظور از بدعت عام، هرگونه نوآوری علمی، ادبی، صنعتی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، پزشکی و مانند آن در سایر علوم و فنون است، که هیچ کس معتقد به حرمت این نوع بدعت و نوآوری نمی‌باشد، زیرا پیشرفت و ترقی علم و دانش بدون آن امکان‌پذیر نیست. کشورهای پیشرفته کشورهای هستند که همواره در این زمینه‌ها نوآوری داشته، و نخبگان‌شان در رشته‌های مختلف دارای اختراع و اکتشاف باشند. بدین جهت هنگامی که دانشمندان جوان ما به اکتشاف جدید و اختراع تازه‌ای دست می‌یابند، غرق در شادی و سرور می‌شویم.

حتی اگر در زمینه مسائل دینی نوآوری‌هایی صورت پذیرد، ولی به دین خدا و پیامبر نسبت داده نشود آن هم اشکالی ندارد.

مسجد النبی در شهر مدینه به هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ آن را ساخت تنها یک چهار دیواری به اندازه قامت یک انسان بود، نه سقفی، نه ستونی، نه فرشی، نه وضوخانه‌ای، نه دستشویی‌ای، نه وسایل گرمایی، نه ابزار سرد کننده‌ای، نه قفسه‌های قرآنی، نه سنگهای مرمری، نه درهای زیبای آن چنانه‌ای، نه مناره‌ای، نه گنبدی، نه ساعتی، نه بلندگویی، و نه هیچ چیز دیگر در آن به چشم نمی‌خورد. بعداً در عصر پیامبر و سپس در عصر امامان علیّه و سپس در اعصار دیگر تا عصر و زمان ما، هر روز چیز تازه‌ای به آن اضافه شد، تا اکنون به صورت باشکوه‌ترین مسجد دنیا درآمده است. و هیچ کس هیچ یک از چیزهای جدیدی که به مسجد اضافه شده را به عنوان دستور دین مطرح نکرده، و به شرع و شریعت انتساب نداده است^۱ و لهذا اشکالی

۱. سؤال: مناره برای مسجد مشروعیت ندارد، زیرا طبق روایتی که صاحب وسائل الشیعه، در جلد سوم، ابواب
←



ندارد. زیرا آنچه نباید تغییر کند احکام الهی و حرام و حلال خداوند است، اما تغییر عرفیات در قالب نوآوری‌ها و اختراعات اشکالی ندارد.

نتیجه اینکه بدعت به معنای خاص همواره حرام است و حکم دیگری ندارد، اما بدعت به معنای عام حلال است، هر چند ممکن است احکام دیگری هم داشته باشد.

آثار و عواقب بدعت!

بدعت نتایج شوم و پیامدهای بدی دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف) بدعت و ناسازگاری آن با توحید

غالب کارهای خلاف و صفات زشت انسان به نقصان در توحید و خداشناسی باز می‌گردد. توحید شاخه‌های مختلفی دارد:

توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال. توحید افعالی خود دارای شاخه‌های متعددی از قبیل توحید حاکمیت، توحید مالکیت، توحید خالقیت و مانند آن است. توحید حاکمیت تشرعیه یکی از شاخه‌های توحید افعالی است، و منظور از آن این است که: وضع احکام تشریعی در انحصار خداوند است، و هیچ کس غیر از خداوند

→ احکام المساجد، باب ۲۵، حدیث ۲ نقل کرده حضرت علی علیه السلام از جایی عبور می‌کرد، مشاهده کرد که مسجدی دارای مناره بزرگی است، دستور داد مناره را خراب کنند. بنابراین ساختن مناره برای مساجد جایز نیست.

جواب: اولاً: روایت مذکور از نظر سند ضعیف است، بنابراین نمی‌توان به آن تکیه کرد. ثانیاً: مناره فلسفه‌های سه‌گانه‌ای دارد که اهمیت آن را روشن می‌کند.

الف) مناره‌ها آدرس مناسبی برای یافتن مساجد هستند. شخص غریبی که وارد شهر قم یا مشهد می‌شود، هنگامی که مناره‌ها و گنبد حرم را ببیند به راحتی حرم را پیدا می‌کند و نیازی به پرس و جو ندارد.

ب) مناره واژه‌ای عربی است، و به معنای محل نور و روشنایی است. بنابراین چراغی که شب هنگام در آن روشن می‌شود هم اطراف مسجد را روشن می‌کند و هم باعث می‌شود که مردم در شب مسجد را راحت‌تر پیدا کنند. ج) مناره محل اذان گفتن است بدین جهت به آن مأذنه هم می‌گویند. اگر در صحن مسجد اذان گفته شود یا بلندگو فقط در صحن مسجد نصب شود، صدای اذان به گوش افراد معدودی می‌رسد، اما اگر از مأذنه و مناره پخش شود جمعیت فراوانی آن را می‌شنوند. بنابراین مناره فلسفه روشنی دارد و هیچ دلیلی بر حرمت آن نداریم.



حق تشریع احکام ندارد. حتّی پیامبر ﷺ نیز جعل حکم نمی‌کند مگر به اذن الله، امام معصوم نیز بدون اذن پروردگار حقّ تشریع احکام ندارد. بنابراین همه احکام از سوی خداست، و اوست که حاکم مطلق بر بندگان است. بنابراین بدعت گذار که به خود اجازه جعل قانون و تشریع می‌دهد و سپس آن را به خدا نسبت می‌دهد در توحید حاکمیت تشریع مشکل دارد؛ بنابراین بدعت با توحید سازگاری ندارد.

ب) بدعت عامل تفرقه!

اگر کتابهایی که در مورد مذاهب مختلف اسلامی نوشته شده و به «ملل و نحل» معروف است را مطالعه کنید خواهید دید که اسلام چقدر شاخه شاخه شده، و دارای مذاهب فراوانی است. عامل این همه مذهب و فرقه‌های گوناگون که نام بسیاری از آنها را تاکنون نشنیده‌اید بدعت‌های مختلفی است که در دین گذاشته شده است. شرح این مطلب در حدیث نبوی که در ذیل آیه ۱۵۹ سوره انعام بیان شده، گذشت.

ج) بدعت و محو دین

اگر هر جمعیت و گروهی در هر منطقه‌ای مطابق فکر و سلیقه خود بدعتی در احکام دینی بگذارد، و این بدعتها نسل به نسل افزوده گردد، پس از چند نسل چهره دین کاملاً متحوّل شده، و اسلام واقعی در لابه‌لای بدعتها محو می‌گردد. لهذا حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ؛ هیچ چیز مانند بدعتها باعث هدم و نابودی دین نشده است».^۱

د) بدعت و هواپرستی

حضرت علی علیه السلام طبق روایتی که در کتاب کنز العمال نقل شده، سرچشمه بدعت را

۱. میزان الحکمة، باب ۳۲۷، ح ۱۶۲۶.



هواپرستی می‌داند. توجّه کنید:

«وَأَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ، أَلْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا؛ بدعت‌گذاران مخالفان فرمان خدا و رسول و قرآن هستند. آنها مطابق رأی خود عمل کرده، و از هوای نفسشان پیروی می‌نمایند، هر چند زیاد باشند»^۱.

بدعت‌گذاران در حقیقت معتقدند که اسلام کمبود دارد، و احکام موجود آن جوابگوی نیازهای انسان نیست، و لهذا دست به جعل قوانین و ایجاد بدعت‌های گوناگون می‌زنند.

متأسفانه بدعت‌گذاران عصر ما به پیروی از هوا و هوس دست به بدعت‌های گوناگونی زده‌اند. از جمله اخیراً قرائت قرآن را با آهنگهای نامناسب همراه کرده، و پیش‌بینی پیامبر ﷺ را تحقق بخشیده‌اند که فرمود: «أَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا»^۲.

نمونه دیگر آن، کار زشت بعضی از مدّاحان ناآگاه و عوام است. ما به مدّاحان خالص احترام می‌گذاریم، چرا که حضرات ائمه (علیهم‌السلام) نیز به آنان احترام می‌گذاشتند، و آنها را تشویق به مداحی و مرثیه‌سرایی می‌کردند. اما متأسفانه در میان هر گروه و جمعیتی افراد نفوذی، یا جاهل و ناآگاه وجود دارد. اینان اشعار و مراثی را با آهنگهای ترانه و سبکهای زشت و ناشایست اجرا می‌کنند. آهنگهایی که از رادیوها و تلویزیونهای بیگانه گرفته و مرثیه‌ها را در قالب آن می‌ریزند. این بدعت زشت باعث می‌شود که مجلس عزّا و مصیبت تبدیل به مجلس جشن و شادی شود!

همه مردم در مقابل بدعت بدعت‌گذاران مسئولند، و باید آنها را نهی از منکر کنند، و البته وظیفه علما و دانشمندان سنگین‌تر است.

هـ) اعمال بدعت‌گذار قبول نیست!

پیامبر گرامی اسلام ﷺ طبق روایت تکان دهنده زیر فرمودند:

۱. میزان الحکمه، باب ۳۲۹، ج ۱۶۳۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۹.



«إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ لِصَاحِبٍ بِدْعَةٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا؛ خداوند روزه، نماز، صدقه، حج، عمره و جهاد بدعت گذار را قبول نمی‌کند».^۱
 زیرا چنین افرادی آیین خدا را آلوده کرده‌اند، و خداوند اعمال و عبادات کسانی که آیینش را آلوده کنند، نمی‌پذیرد.

سرچشمه بدعت:

به اعتقاد ما سرچشمه بدعتها تفسیر به رأی و قراآت جدید است. بدعت‌گذار آیه‌ای از آیات قرآن را مطابق میلش تفسیر می‌کند و به دنبال آن بدعتی می‌گذارد. در میان صوفیه این سخن معروف است که «انسان وقتی به مقام ایمان کامل رسید و به قرب الی الله بار یافت، دیگر نماز و روزه و سایر عبادات بر او واجب نیست!» و برای این سخن به آیه شریفه «وَاَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۲ استدلال می‌کنند. چرا که آیه مذکور پرستش خداوند را تا هنگام رسیدن به مقام یقین لازم می‌داند، و پس از آن لازم نیست! در حالی که بطلان این برداشت و تفسیر غلط، که منشأ آن بدعت زشت شده، روشن است. اگر این سخن درست باشد چرا حضرت رسول ﷺ تا آخرین روزهای عمرش نماز می‌خواند، و حتی به هنگام بیماری روزهای آخر عمر از اصحابش خواست که به او کمک کنند تا به مسجد رود و با مردم نماز بگذارد و برای آنها سخن بگوید. آیا پیامبر ﷺ به مقام یقین نرسیده بود، اما اقطاب صوفیه به این مقام رسیده‌اند؟!

اگر این سخن درست باشد چرا حضرت علی عليه السلام تا آخرین لحظات عمرش به عبادت و بندگی خدا، عشق می‌ورزید، و جان عزیزش را به هنگام نماز و در محراب عبادت تقدیم جانان کرد؟ آیا آن حضرت به مقام یقین و قرب الی الله نرسیده بود، و برخی از صوفیه رسیده‌اند؟

۱. میزان الحکمه، باب ۳۳۲، ح ۱۶۴۵.

۲. حجر، آیه ۹۹.



اگر این تفسیر صحیح باشد چرا حضرت امام حسین علیه السلام در گرما گرم نبرد عاشورا و در میدان نبرد به نماز ایستاد و اصحابش به وی اقتدا کردند، و حتی برخی از اصحاب حضرتش جان خویش را فدای نماز کردند؟

آیا آن جان بر کفان و رهبر والامقام آنها حضرت اباعبدالله الحسین به مقام یقین و قرب الی الله نرسیده بودند و این بدعت گذاران رسیده‌اند؟

حقیقت این است که این بی خبران آیه شریفه را غلط تفسیر کرده، و در نتیجه مرتکب آن بدعت زشت شده‌اند. چرا که «یقین» در آیه شریفه به معنای متعارف آن نیست، بلکه به معنای مرگ است. زیرا هیچ چیز به اندازه مرگ برای انسانها یقینی نیست، و تمام مردم علیرغم اختلاف نظری که در مسائل اعتقادی دارند مرگ را از یقین‌آورترین امور می‌دانند. بنابراین یقین در آیه شریفه به معنای مرگ است، و خداوند به همه مسلمانان دستور داده که تا آخرین لحظه عمر عبادت و پرستش پروردگار را بجا آورند. نتیجه اینکه تفسیر به رأی و قراآت جدید سرچشمه بدعتهاست.

۲. سوگند دوم سورة نحل

دومین قسم یگانه، که به ذات مقدس پروردگار یعنی «الله» یاد شده، در آیه شریفه ۶۳ سورة نحل آمده است. توجه کنید:

تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ
أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ وَآلِهِمُ الْيَوْمَ وَهُمْ عَذَابُ الْاٰلِمْ ﴿٦٣﴾

به خدا سوگند، به سوی امت‌های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست، و امروز او ولی و سرپرستان است؛ و مجازات دردناکی برای آنهاست!

آنچه سوگند به آن یاد شده و مقسم له:

در این آیه شریفه به ذات مقدس پروردگار، الله که مستجمع جمیع صفات کمالیه است سوگند یاد شده، که در مباحث پیشین پیرامون آن سخن گفته شد، و تکرار نمی‌کنیم، و هدف از این سوگند (مقسم له) این است که خداوند بدون اتمام حجّت و ارسال پیامبران هیچ امتی را مجازات نخواهد کرد. انبیا و پیامبران را به سوی مردم روانه کرده، تا احکام و معارف دین را برای آنها بازگو نموده، و حجّت بر آنها تمام شود، سپس اگر کسی مخالفت کرد او را مجازات می‌کند. بنابراین، هم آنچه به آن سوگند یاد شده مهم است، و هم آنچه برای آن سوگند یاد



شده اهمیت دارد. هم «الله» از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است، و هم «اتمام حجت».

اتمام حجت با آمدن پیامبران:

این مبحث بسیار مهم است؛ زیرا هم در علم «اصول فقه» کاربرد دارد، و هم در مباحث «علم کلام» مورد نیاز است، و هم «علم فقه» بی نیاز از آن نمی باشد. توضیح اینکه: خداوند به دو وسیله با ما اتمام حجت نموده، و دو نوع پیامبر برای هر انسانی مبعوث کرده است:

۱. **پیامبر درون**؛ که همان عقل و وجدان ماست. عقلی که به عنوان یکی از ادله چهارگانه مورد استناد فقهاست. عقلی که تنها دلیل قابل استناد در مسائل اعتقادی و کلامی است. آری خداوند به وسیله عقل و پیامبر درون به انسانها اتمام حجت می کند.

۲. **پیامبر برون**؛ که گاه از آن به عقل برون نیز تعبیر می شود. طبق آنچه که مشهور است خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر برای هدایت انسانها در طول تاریخ فرستاده است.

اما نکته مهم این است که بسیاری از تعلیمات انبیا با عقل قابل درک است. که از جمله می توان به مستقالات عقلیه اشاره کرد. و نمونه ای از مستقالات عقلیه «حسن احسان و قبح ظلم است» عقل هیچ عاقلی در هیچ زمان و مکانی در زشتی ظلم و ستم به دیگران، و زیبایی احسان و کمک کردن به افراد دیگر شک و تردید ندارد. حتی اگر با هیچ پیامبری ملاقات نداشته، و پیامی از وی به گوشش نرسیده باشد. و بسیاری از واجبات و محرمات مصداق این دو عنوان هستند.

غصب، سرقت، قتل نفس بدون دلیل، غیبت کردن، آبروی دیگران را ریختن، غش در معاملات، کم فروشی، رشوه خواری، دروغ، خیانت و مانند آن، همه و همه به حکم عقل حرام است، حتی اگر در تعلیمات هیچ پیامبری تحریم نشده باشد؛ چرا که اینها همه از مصادیق و شاخه های ظلم است، یا ظلم بر نفس و یا ظلم به دیگران، که هر دو به حکم عقل قبیح و زشت است.



بسیاری از واجبات نیز به حکم عقل درک می‌شود. عقل به ما فرمان می‌دهد که مصادیق و شاخه‌های ظلم را ترک نموده، و مصادیق احسان را انجام دهیم، و در مقابل آن مسئولیت داریم، و خداوند ممکن است انسان را به خاطر تخلف از حکم عقل مجازات کند. ولی از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که تا خداوند پیامبری را به سوی قومی مبعوث نکند حتی به مستقلّات عقلیه هم آنها را مجازات نمی‌کند. و این نهایت لطف خداست. یعنی حکم عقل را به تنهایی برای مجازات کافی نمی‌داند، بلکه پس از تأیید آن به وسیله حکم شرع حجت تمام می‌شود و متخلّفان مستحق مجازاتند.

آیات متعدّدی از قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد، که در مباحث علمی و کلامی کمتر به آن توجه شده است. از جمله می‌توان به آیه ۱۵ و ۱۶ سوره اسراء اشاره کرد. توجه فرمایید:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا * وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا»؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند). و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدّت درهم می‌کوبیم».

طبق اطلاق این دو آیه، تا زمانی که پیامبری به سوی قومی فرستاده نشود و آن پیامبر بر آنها اتمام حجت نکند مجازات نخواهند شد، حتی نسبت به آنچه که عقل آنها به خوبی آن را درک کرده است. ضمناً خداوند هنگامی که اراده می‌کند جمعیتی را مجازات کند لشکر آسمان و زمین را بسیج نمی‌کند بلکه یک صاعقه می‌فرستد (به تعبیر قرآن صیحه آسمانی) و همه چیز آنها را خاکستر می‌کند، یا هفت شبانه روز طوفان سهمگین و وحشتناکی را بر آنها مسلط می‌کند تا همه زندگی آنها را بر هم بریزد، یا به زمین که بسان گاهواره انسان است دستور تکان مختصری (زلزله) می‌دهد



تاکلّ زندگی آنها در دل زمین فرو رود و ناپدید گردد. و این نوعی قدرت‌نمایی از جانب پروردگار است که بشر ضعیف و ناتوان مغرور نشود.

نتیجه اینکه خداوند برای هر انسانی پیامبری از درون به نام عقل و پیامبری برونی مبعوث می‌کند، و تا پیامبر برون اتمام حجّت نکند او را مجازات نمی‌نماید، و در مجازات انسانها اصلاً عجله‌ای نمی‌کند.

تسویلات شیطانی:

در آیه مورد بحث، که دومین سوگند از قسمهای یگانه را در بردارد، سخن از تسویلات و تزیینات شیطان به میان آمده است. یعنی شیطان برای فریب بندگان خدا زشتیها را زیبا، و زیباییها را از زشت جلوه می‌دهد، تا مکلفین، محرّمات را در لباس زیبا انجام داده، و واجبات را در لباس زشت ترک کنند.

در شش آیه از آیات قرآن سخن از تزیین اعمال توسط شیطان به میان آمده، و در برخی از آیات واژه «سَوَّلَ» به کار گرفته شده است. سَوَّلَ از مادهٔ تسویل از نظر لغت عرب دو معنا دارد:

۱. تشویق. ۲. تزیین و آراستن. در داستان حضرت یوسف، هنگامی که برادرانش وی را در چاه انداخته و لباسش را با خون گوسفندی آغشته کرده، و شب هنگام در حالی که به دروغ گریه می‌کردند، خدمت پدر رسیده، و داستان دروغین پاره پاره شدن حضرت یوسف توسط گرگ را برای پدر نقل کردند، حضرت یعقوب فرمود:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»

(حقیقت آن طور که شما ادّعا می‌کنید نیست، بلکه) هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته است، من صبر جمیل (و شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت، و در برابر آنچه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم.

ضمناً از آیه شریفه استفاده می‌شود که نه تنها شیطان، بلکه هوای نفس نیز تسویل و تزیین می‌کند. و از آنجا که انسان طبعاً و فطرتاً به دنبال زیباییها و خوبیهاست، و از



زشتیها و بدیها گریزان می‌باشد، شیطان و هوای نفس برای آلوده کردن او به گناهان، گناه را تزیین می‌کنند، تا به راحتی آن را انجام دهد، و واجبات را زشت جلوه می‌دهند، تا از آن فرار کرده، آن را ترک نماید.

تسویلات شیاطین عصر ما:

یکی از الفاظ زیبا، «آزادی» است، هیچ کس طرفدار اسارت، زندان و عدم آزادی نیست. و لذا شیاطین، بسیاری از کارهای زشت را در لباس آزادی تزیین می‌کنند تا مردم به سوی آن بروند.

این کار ممکن است توسط شیطان صورت گیرد، یا هوای نفس عهده‌دار آن شود، و یا به کمک هر دو انجام پذیرد. هواپرستان «کنوانسیون محو اشکال تبعیض علیه زنان» را که حاوی قوانین و احکام خاصی است به تصویب رسانده‌اند. این نام زیبا توجه همه را به خود جلب می‌کند، اما هنگامی که آن را مطالعه می‌کنید خواهید دید که در قالب آزادی زنان، آنها را به سوی فحشا و فساد سوق می‌دهند. متأسفانه برخی از کشورهای همسایه برای اینکه بتوانند عضو برخی از تشکیلات غربیها شوند، مجبور به پذیرش این کنوانسیون شده، و با دست خود فساد و فحشا را در کشور خویش ترویج می‌کنند. آری شیطان و هوای نفس بی‌بند و باری و فحشا را در لباس آزادی تزیین نموده، و مردم را به آن دعوت می‌نماید. این آزادی نیست، بلکه اسارت در چنگال هوا و هوس است، که نام آن را آزادی نهاده‌اند.

تسویلات شیطان گاه آن قدر شدید می‌شود که نمایندگان ملت در برخی از کشورها، همجنس بازی را به عنوان یک قانون به تصویب می‌رسانند! تا اگر کسی مزاحم هم جنس بازان شد با او برخورد قانونی شود!

آزادی تنها در مسیر سعادت و خوشبختی انسانها مطلوب و زیباست، وگرنه آزادی بی‌قید و شرط هیچ‌گاه سعادت انسانها را تأمین نمی‌کند. کسی که در لب پرتگاه قرار گرفته و در آستانه سقوط است را نباید به بهانه آزادی رها کرد تا بیفتد و از هستی



ساقط گردد. آزادی حساب و کتاب و چارچوبه دارد، چرا که آزادی انسان با آزادی حیوانات جنگل متفاوت است.

از جمله الفاظ زیبای دیگر «تمدن و مدنیّت» است، که مقابل آن «توحش و وحشی‌گری» است. هیچ کس با تمدن مخالف نیست، همان‌گونه که هیچ عاقلی طالب توحش نمی‌باشد.

اما متأسفانه در جهان امروز با چشمان خود می‌بینیم که مدعیان تمدن، وحشی‌ترین انسانها هستند، و گوی سبقت را در توحش از همه ربوده‌اند!

«آینده‌نگری» و «عاقبت‌اندیشی» از دیگر الفاظ زیبایی است که شیطان «بخل» را در لفافه آن می‌پیچد، و سربخیل را کلاه می‌گذارد، و به بهانه آینده‌نگری زن و فرزندان، مانع انفاق و کمک به نیازمندان می‌گردد.

آدم‌های «بزدل و ترسو» این ضعف و صفت رذیله خویش را پشت ماسک به ظاهر قشنگ «احتیاط» پنهان می‌کنند، می‌گویند: «انسان نباید بی‌گدار به آب بزند!» آری «ترس» را با لعاب «احتیاط» تزیین می‌کنند.

عرب جاهلی دختران خود را با دست خود زنده زنده در گور می‌گذاشت، و برای رهایی از ملامت وجدان و اعتراض دیگران آن را با لعاب «غیرت» تزیین می‌کرد. می‌گفتند در فلان جنگ دختران ما اسیر شدند، پس از سالها جنگ تمام و صلح برقرار شد. هنگامی که به دنبال دختران اسیر خود رفتیم مشاهده کردیم که آنها با فرزندان دشمنان ما ازدواج کرده، و از آنها بچه آورده‌اند، و لذا حاضر به بازگشت نزد ما نیستند و این مایه تمسخر ما در نزد دیگر قبایل شد. لذا، برای این که نوامیسمان در آینده اسیر دشمن نشود دختران خود را زنده در گور می‌کنیم. آری آنها در زیر چتر غیرت و دفاع از ناموس، مرتکب زشت‌ترین جنایات می‌شدند.

گناه در لباس عبادت!

شیطان و هوای نفس آنقدر در تزیین اعمال و تسویل پیشروی می‌کنند، که گناه را در لباس عبادت جلوه می‌دهند، تا انسانها به عنوان عبادت اسیر دام گناه شوند. قرآن



مجید در تعبیر زیبا و در عین حال هشدار دهنده ای می فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوءًا»؛ بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند که کار نیک انجام می دهند!» آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ و به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد! (آری)، این گونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آنکه کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند!.^۱

به عنوان مثال برخی عبادتی به نام جشن میلاد ولی عصر (عج) برپا می کنند، ولی آن را آلوده به گناه می سازند. در مجالس زنانه مولودی می گیرند، اما سر از رقص و پایکوبی در می آورد، گناه در لباس عبادت و اطاعت!

یکی از منبری های شهر ما، که انسان محترمی بود، بر فراز منبر خطاب به مردم می گفت: «مردم! من نمی گویم از گناهانتان توبه کنید، بلکه به شما سفارش می کنم که از عبادات تان توبه نمایید!». منظور عبادات تو خالی و بی روحی است که لفافه و لعاب گناهان است. کسانی که در مسیر سیر و سلوک گام بر می دارند هواسشان باشد که پس از مدت کوتاهی به خود مغرور نشوند و مدعی «طی الارض» و هم سخن شدن با ملائکه و «مستجاب الدعوه شدن» و مانند آن نشوند! چرا که انسان هر چه به خداوند نزدیکتر شود و مقرب تر گردد، باید تواضع و فروتنی اش بیشتر شود، نه کبر و غرور خود برتر بینی اش افزون می گردد.

نتیجه اینکه باید مواظب دامها و وسوسه های رنگارنگ شیطان و هوای نفس باشیم، که اگر اراده کنیم موفق خواهیم شد، و بدون شک خدا کمک خواهد کرد.

۱. کهف، آیات ۱۰۶-۱۰۳.



سلطه شیطان چگونه است؟

سؤال: طبق آنچه از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود، شیطان بر انسان مسلط می‌شود، و در این صورت آدمی اختیاری از خود نخواهد داشت. با توجه به این مطلب چرا خداوند او را بر کاری که بی اختیار انجام می‌دهد تهدید به عذاب الیم می‌کند؟

جواب: پاسخ این سؤال در آیه شریفه ۱۰۰ سوره نحل آمده است. توجه کنید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ تسلط او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به خدا شرک می‌ورزند».

بنابراین، تا انسان به شیطان چراغ سبز نشان ندهد، وارد خانه دلش نمی‌شود. آدمی، تا گذرنامه ورود به کشور جان را به شیطان ندهد، وارد این کشور نمی‌شود. آری! شیطان با زور و فشار وارد حریم دیگران نمی‌شود، بلکه گامهای ابتدایی و مقدمات کار را خود انسانها می‌چینند هر چند در گامهای بعد ممکن است اختیار از دست آنها خارج گردد. همانند انسانی که به اختیار خود در سرازیری شروع به دویدن می‌کند، که گامهای اولیه را با اختیار خودش بر می‌دارد، ولی در ادامه اختیار را از دست می‌دهد، و در نهایت سقوط می‌کند.

مبادی تزیین اعمال:

قرآن مجید برای تزیین اعمال پنج مبدأ و عامل ذکر می‌کند. توجه کنید:

۱. شیطان

همان‌گونه که در مباحث سابق گذشت، شیطان اعمال بد را می‌آراید، و به صورت خوب نشان می‌دهد، تا انسان آلوده آن گردد. مثلاً به عرب جاهلی می‌گوید: «غیرت کجاست؟ دخترت را زیر خاک کن تا فردا به دست دشمن اسیر نشود!» یعنی بدترین



گناه که قتل نفس محترم است، و از آن بدتر که کشتن فرزند خویشتن است، و از آن بدتر زنده به گور کردن فرزند را در لباس غیرت و حفظ ناموس خوب جلوه می‌دهد، تا عرب جاهلی آلوده آن گردد!

در مورد این عامل و آیات پیرامون آن بحث شد.

۲. هوای نفس

دومین مبدأ، هوای نفس است که به صورت تسویل از آن یاد شده است، و در داستان حضرت یوسف علیه السلام و برادران و پدرش حضرت یعقوب علیه السلام به آن اشاره شد، که هوای نفس این کار زشت را برای آنها زیبا جلوه داد. برادران یوسف با خود گفتند: پدر به خاطر توجه خاصی که به برادرمان یوسف دارد، عدالت را در میان ما برادران رعایت نمی‌کند، و مرتکب ظلم شده است. برای جلوگیری از این ظلم، چاره‌ای جز جدایی یوسف از پدر نیست. بنابراین ما یوسف را از پدر جدا می‌کنیم تا عدالت را در میان بقیه برادران مراعات کند! در مورد تسویلات نفس نیز در مباحث گذشته به مقدار کافی بحث شد.

۳. خداوند متعال!

در برخی از آیات قرآن تزیین اعمال به خداوند نسبت داده شده است. از جمله در آیه ۴ سوره نمل می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛ کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد)شان را برای آنها زینت می‌دهیم به طوری که سرگردان می‌شوند.

طبق این آیه شریفه خداوند برای منکران معاد کارهای بد را زیبا جلوه می‌دهد، ابوجهل را انسانی خوب و پیامبر را بد جلوه می‌دهد. اسرائیل غاصب خونخوار را خواهان عدالت، و حزب الله لبنان حامی مظلومان و مدافع اسلام را طرفدار خشونت

جلوه می دهد!

سؤال: چرا خداوند متعال که کارش هدایت مردم است، اعمال را تزیین می کند، که نتیجه اش گمراهی چنان افرادی است؟

پاسخ: جواب این سؤال در متن آیه مذکور نهفته است. توضیح اینکه تزیین اعمال توسط خداوند، فقط نسبت به گروه خاصی صورت می گیرد، و آنها کسانی هستند که «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»؛ به آخرت ایمان ندارند» یعنی افرادی که تمام معجزات و دلائل روشن و واضح، و نصایح دلسوزانه پیامبران و کتابهای آسمانی را دیده و شنیده اند و به هیچ یک ایمان نیاورده، و در نتیجه منکر آخرت و معاد شده اند.

و به تعبیر دیگر، کسانی که تمام پل های پشت سر خود را خراب کرده اند. خداوند چنین انسانهایی را به حال خود رها نموده، و اعمال بدشان را برای آنها تزیین می کند. به تعبیر سوم خداوند تا آنجا که انسان قابلیت و شایستگی هدایت دارد او را به روشهای مختلف، و از راههای گوناگون هدایت می کند. اما آنجا که قابلیتش تمام شد، و تمام روزه های امید را به روی خود بست، وی را گرفتار مجازات اعمالش می کند، که از جمله مجازاتها تزیین اعمال می باشد و در این مرحله شفاعت هیچ شافعی پذیرفته نمی شود. هنگامی که فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط بر حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شدند، و پس از بشارت تولد فرزندی در کهن سالی، سخن از مأموریت دوم یعنی نابودی قوم لوط به میان آوردند، حضرت با آنها شروع به گفتگو و مجادله کرد تا شاید عذاب قوم لوط به تأخیر افتد. اما از آنجا که آنها دیگر قابلیت هدایت نداشتند، و تمام پلهای پشت سر خود را ویران کرده بودند، خداوند خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «ابراهیم، از این سخن درگذر؛ يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا»^۱.

آری! در این مرحله شفاعت پیامبر بزرگی همچون ابراهیم نیز پذیرفته نمی شود. نتیجه اینکه زینت اعمال، نتیجه اعمال بد و گناهان منکران قیامت است، و به نوعی کفاره گناهان آنها محسوب می شود.



۴. دوستان بد

دوست بد چه بلاهایی که بر سر انسان نمی‌آورد؟! بسیاری از آلودگان به موادّ مخدرّ دوستان بدی داشته‌اند که کاشانه آنها را با این موادّ افیونی به آتش کشیده‌اند. سوغات دوستان بد، گناهان، کارهای خلاف، صفات زشت اخلاقی، و در نهایت بر باد رفتن دین و ایمان است. لذا جوانان باید در انتخاب دوستان خویش نهایت دقّت را به خرج دهند، که سرنوشت انسان را تغییر می‌دهند.

خداوند متعال دوستان بد را یکی از عوامل تزیین اعمال معرّفی می‌کند.

این مطلب در آیه ۲۵ سورة فصّلت به شکل زیر ترسیم شده است:

«وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ»؛ ما برای آنها هم‌نشینی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتی‌ها را پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنها تحقّق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند». بنابراین باید در انتخاب دوست نهایت دقّت را به کار گرفت.

۵. طبیعت بعضی از اعمال!

در برخی از آیات قرآن فعل «زین» به صورت مجهول به کار رفته، و به فاعل آن تصریح نشده است. در چنین مواردی معتقدیم که طبیعت عملی که مورد بحث قرار گرفته اعمال را تزیین می‌کند. به آیه ۱۴ سورة آل عمران توجه فرمایید:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ»؛ محبّت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است، (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل



دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست».

طبیعت علاقه‌های افراطی نسبت به زنان (حب الشهوات) و عشق‌های بی‌حد و حصر به فرزندان (البنین) و فرو رفتن در درهم و دینار و مال و اموال دنیا (والقناطر المقنطرة) اعمال را در نظر انسان تزیین می‌دهد!

نتیجه اینکه عوامل و مبادی تزیین اعمال پنج چیز است که یک مورد آن اختصاص به گروه خاصی دارد (کسانی که به آخرت ایمان ندارند) و مجازات اعمال آنها محسوب می‌شود، و چهار عامل دیگر در انتظار هر فردی خواهد بود.

سؤال: کسانی که اعمالشان توسط یکی از عوامل بالا تزیین می‌شود، آیا در این حالت مجبورند و مسئولیتی ندارند، یا مجبورند و مسؤول؟

پاسخ: خوشبختانه این تسویلات و تزیینات با مقداری تفکر و اندیشه زایل، و حقیقت مسأله روشن می‌گردد. اگر انسان اندکی فکر کند می‌فهمد که بی‌بند و باری و فساد و فحشاء آزادی نیست! اگر مقداری بیندیشد متوجه ماهیت توخ‌ش لعاب شده با تمدن خواهد شد، به شرط آنکه اهل تفکر و اندیشه باشد، و پلهای پشت سر خویش را ویران نکرده باشد.

حسن بصری دانشمند منحرفی بود، و از عجایب اینکه وی استاد ابن ابی العوجاء مادی منکر خدا بود، که در عصر امام صادق علیه السلام می‌زیست. هنگامی که به وی گفتند: تو که استادی همچون حسن بصری داشته‌ای چگونه راه کفر و الحاد را در پیش گرفتی؟ در پاسخ گفت: استاد من هم اعتقاد صحیحی نداشت، و نشانه‌های انحراف در عقایدش هویدا بود. حسن بصری پس از جنگ جمل حضرت علی علیه السلام را ملاقات کرد، حضرت از وی پرسید: چرا در جنگ شرکت نکردی، و به یاری ما نشتافتی؟ گفت: هنگامی که می‌خواستم به سوی میدان جنگ حرکت کنم، هاتفی از غیب ندا داد که «القاتل والمقتول فی النار؛ کشتندگان و کشته‌شدگان جنگ جمل هر دو اهل جهنمند!».



حضرت فرمود: درست شنیدی، آن صدای برادرت شیطان بود که اعمالت را برای تو تزیین می‌کند.^۱

چنین شخصی که تمام پلهای پشت سرش را ویران کرده نمی‌تواند تزئینات شیطان را تشخیص دهد.

اما کسانی که طبیعتی سالم و فطرتی پاک دارند - هر چند آلوده به گناه باشند - قادر بر تشخیص تسویلات و تزئینات خواهند بود. حرّ بن یزید ریاحی هنگامی که از خانه بیرون می‌آید و به سمت کربلا حرکت می‌کند صدایی می‌شنود که خطاب به حرّ می‌گوید: «ابشر بالجنة» چرا که او باطنی سالم هر چند آلوده به گناه داشت.^۲

بنابراین تزئینات و تسویلات در حدّ وسوسه است و اجباری در کار نیست و همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد شیطان بر هیچ کس سلطه‌ای ندارد، مگر اینکه خود انسان اجازه ورود شیطان به حریم دل را صادر کند، و دست بیعت به سمت وی دراز نماید.

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۲۶.

۲. امالی صدوق، ص ۱۵۴، مجلس سی‌ام.

۳. سوگند سوره نساء

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، در بین سوگندهای یگانه، هفت مورد قسم به «رب» یاد شده است. یعنی خداوند متعال در هفت آیه از قرآن به نام خویش به عنوان ربّ سوگند یاد کرده است. که آیه ۶۵ سوره نساء اولین آنهاست. توجه فرمایید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ
بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.

شأن نزول: اختلاف زبیر و حاطب

زبیر پسر عمّه پیامبر اسلام ﷺ باغی داشت که در کنار باغ یکی از انصار به نام ابن ابی بلتعّه بود. آبی از سینه کوه جاری بود و باغهای مدینه را مشروب می کرد. روزی زبیر و حاطب بر سر تقسیم آب اختلاف پیدا کردند. برای حلّ اختلاف خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسیدند. قانون اسلام در مورد چنین باغهایی این بود که ابتدا باغهای بالاتر و نزدیکتر به سرچشمه سیراب گردد، سپس به باغهای پایین تر آب داده شود. و چون



باغ زبیر بالاتر بود پیامبر به نفع او حکم کرد. هنگامی که از حضور پیامبر مرخص شدند، در بین راه مردی یهودی را دیدند. یهودی از نتیجه قضاوت پیامبر ﷺ سؤال کرد. حاطب گفت: چه بگویم؟ به نفع پسر عمه اش زبیر قضاوت کرد! مرد یهودی با شنیدن این سخن بسیار متعجب شد، و خطاب به حاطب گفت: اگر حضرت موسی ﷺ حضور داشت و به من دستور می داد که سرت را نزدیک بیاور تا با شمشیر آن را از تنت جدا کنم، بدون هیچ اعتراضی اجابت می کردم. تو چطور به پیامبر ایمان داری، ولی قضاوتش را قبول نداری؟! حاطب خجالت کشید، و متوجه شد که اشتباه بزرگی کرده است. در اینجا آیه شریفه مورد بحث نازل شد.

سوگند به رب:

با توجه به اینکه در این آیه شریفه به واژه رب قسم یاد شده، لازم است پیرامون این کلمه توضیحاتی بیان شود.

چهار تفسیر برای رب گفته اند:

۱. المالک؛ طبق این تفسیر، منظور از «رب الدار» مالک خانه است. و ربّ الابل به معنای مالک شتران است.^۱

نتیجه اینکه یکی از معانی ربّ مالک است.

۲. دومین معنای رب «مُصلِح» است، لذا اگر شخصی بنایی را دعوت نماید که خانه اش را تعمیر و اصلاح کند، می توان بر بنا ربّ البیت یعنی تعمیر کننده خانه اطلاق کرد.

۳. «الصاحب» دیگر معنای ربّ است. لذا به چوپانی که مصاحب و همراه گوسفندان است ربّ الغنم گفته می شود.

۴. «مربّی» چهارمین معنای ربّ است. شخصی که مربّی بچه ها یا بزرگه است ربّ

۱. جمله مذکور از جملات مشهور عبدالمطلب است که در پاسخ ابرهه فرمود، و شرح آن در مباحث آینده خواهد آمد.



المتعلّمین نامیده می‌شود. به دایه طفل که به تربیت طفل می‌پردازد نیز ربّه الطفل می‌گویند.

نتیجه اینکه ربّ به چهار معنا استعمال می‌شود، که تمام این معانی در مورد خداوند قابل تصوّر است. زیرا او هم مالک جهان هستی است، و هم اصلاح کننده آن است، و هم همواره همراه عالم است، و هم به تربیت موجودات جهان اشتغال دارد. ضمناً ممکن است کلمه ربّ در مورد خداوند به صورت مطلق استعمال شود، همانگونه که امکان دارد اضافه به چیزی شود، مثل «رب العالمین» یا «ربّ الشهداء» و مانند آن، اما در مورد غیر خدا هیچگاه به طور مطلق استعمال نمی‌شود، بلکه همواره به چیزی اضافه می‌شود. که مثالهای آن در توضیح معانی چهارگانه ربّ ذکر شد.

مقام تسلیم:

ای پیامبر! سوگند به پروردگارت که مالک تمام جهان هستی است! قسم به پروردگارت که اصلاح کننده امورات مخلوقات و مصلح آنهاست! سوگند به آن خدایی که مصاحب و همراه همه موجودات جهان است. قسم به خدایی که مربّی و تربیت کننده همگان و همه چیز است! سوگند به ربّ که مسلمانان ایمان نمی‌آورند، مگر این در دعاوی و اختلافات تو را حاکم و قاضی خویش نمایند، و حکم تو را بپذیرند، و در دل هم به آن راضی باشند، و خلاصه اینکه به مقام تسلیم برسند.

آنان که سعی دارند احکام خدا را جابه‌جا کنند، و تسلیم اوامر و نواهی الهی نیستند، آنان که در برابر نصّ اجتهاد می‌کنند، آنها که قرائات مختلفی از دین ارائه می‌دهند، آنان که تفسیر به رأی کرده، و نظرات خویش را بر قرآن تحمیل می‌نمایند، چنین افرادی به مقام تسلیم نرسیده‌اند. مگر این افراد پیامبر اسلام ﷺ را به نبوّت نپذیرفته‌اند؟ مگر معتقد به عصمت حضرت رسول ﷺ نیستند؟ اگر عصمت و نبوّت آن حضرت را قبول دارند، باید در مقابل تمام سخنان و دستورات آن حضرت مطیع و تسلیم باشند، و این اطاعت و تسلیم نه تنها در سخن و گفتار، بلکه باید از صمیم قلب



باشد، در غیر این صورت مؤمن نخواهند بود.

مقام تسلیم که مقام والا و ارزشمندی است در روایات اسلامی انعکاس وسیعی دارد که به یک نمونه آن اشاره می‌شود:

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«مَنْ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنْ اللَّهِ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ؛ کسی که معتقد است خداوند خیرش را می‌خواهد (زیرا خداوند با مخلوقات عداوتی ندارد، از آنها بی‌نیاز است، نسبت به همه چیز آگاه است) آرزو نمی‌کند در حالی غیر از آنچه حال فعلی اوست بوده باشد».^۱

طبق این روایت مقام تسلیم بدین معناست: «راضی باشد به آنچه خداوند نسبت به آن راضی است، و تسلیم خواست و مشیت و مقدرات الهی باشد».

توضیح اینکه مشکلات و نامالایمات بشر گاه بر اثر قصور و کوتاهی و جهل و نادانی اوست، که در این صورت مقصّر خود اوست و ارتباطی به مقدرات الهی ندارد. ولی گاه از حوزه اختیار وی بیرون و جز مقدرات پروردگار است، که اینجا باید تسلیم باشد؛ چون خداوند، رحمان و رحیم و عادل و عالم و غنی است، و هیچ دلیلی ندارد که چیزی بر خلاف مصلحت انسان در نظر بگیرد.

چون که تو خواسته‌ای باد فدای ره تو سر من پیکر من اکبر من اصغر من مقام تسلیم در سخنان امام حسین علیه السلام در روز عاشورا موج می‌زند. ضمناً کسانی که به مقام تسلیم نرسیده‌اند ایمان کاملی ندارند، و این خطرناک است. همان‌گونه که در داستان ثعلبه مشاهده می‌کنیم. توجه کنید:

او شخص فقیر و نیازمندی بود، بعد از نماز خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! وضع مالی من خوب نیست، دعا کن خداوند ثروتی نصیبم کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مصلحت تو در همین مقدار امکانات و ثروت است، به آنچه داری قناعت کن. روزهای بعد هم خواسته‌اش را تکرار، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همان جواب



را تکرار کرد. اما او دست بردار نبود، و آنقدر بر تقاضایش سماجت و اصرار کرد که پیامبر به ناچار برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که یکی از بستگان دورش، که مرد ثروتمندی بود، از دنیا رفت، و سهم الارث زیادی به او رسید. با آن پول گله گوسفندی تهیه کرد، و مشغول رسیدگی به گوسفندان شد. او که تا قبل از این در پنج وقت در نماز جماعت حاضر می شد، از این پس توفیق شرکت در یکی دو وقت بیشتر نداشت. پیامبر از علّت غیبت او پرسید. عرضه داشت: آقا! گرفتار زندگی هستم. اگر به گوسفندانم رسیدگی نکنم از دست می روند. روز به روز بر تعداد گوسفندان ثعلبه اضافه می شد، تا جایی که دیگر داخل شهر گنجایش فعالیت های اقتصادی او را نداشت، به ناچار به خارج مدینه رفت، و توفیق حضور نماز جماعت را کاملاً از دست داد، و تنها در نماز جمعه حاضر می شد. پیامبر ﷺ بار دیگر پرسید: ثعلبه کجایی؟ عرض کرد: گوسفندان و شترانم فراوان شده، و نیاز به وقت زیادی دارند، و لذا نمی توانم به غیر از جمعه در نمازهای دیگر شرکت کنم! آیه زکات نازل شد، مأمورین جمع آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند. پای حساب و کتاب نشست، زکات گوسفندان و شترانش رقم بالایی شد. ثعلبه که توان دل کندن از اموالش را نداشت، خطاب به مأموران پیامبر گفت: سلام مرا به پیامبر برسانید و بگویید: ما مسلمان شده ایم که همچون اهل کتاب جزیه ندهیم. اگر قرار باشد زکات بپردازیم چه تفاوتی بین ما و آنهاست، و این اسلام چه فایده ای برای ما دارد؟ وقتی این سخنان ثعلبه به گوش پیامبر رسید، فرمود: دیگر برای زکات به سراغش نروید. «يَا وَيْحَ لثُعْلَبَةَ، يَا وَيْحَ لثُعْلَبَةَ؛ وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه».

سخنان پیامبر ﷺ در مورد ثعلبه در میان مردم پخش شد، خبر به گوش خود ثعلبه نیز رسید، او که آبرو و حیثیت خویش را در معرض خطر می دید، به مدینه آمد تا زکات بپردازد، پیامبر ﷺ زکاتش را نپذیرفت، پس از پیامبر نزد خلفا رفت تا زکات بپردازد، آنها هم نپذیرفتند. و ثعلبه بدون عمل به این حکم مهم اسلامی از دنیا رفت!.^۱



بنابراین انسان باید به آنچه خداوند برایش مقدر کرده راضی، و در مقابل دستورات خدا و پیامبر کاملاً تسلیم و مطیع باشد، تا عاقبت به خیر شود.

۴. سوگند سوره حجر

آیه شریفه ۹۲ و ۹۳ سوره حجر چهارمین سوگند یگانه، و دومین سوگند به «رب» است. توجه فرمایید:

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آنها سؤال خواهیم کرد، از آنچه عمل می‌کردند!

شرح و تفسیر: سؤال از اعمال انسان

در مورد آنچه به آن سوگند یاد شده، یعنی کلمه «رب» در مبحث پیشین بحث شد، و نیازی به تکرار نیست. و اما آنچه برای آن قسم یاد شده یعنی «سؤال از اعمال انسان» موضوع مهمی است که در آیات قرآن مجید انعکاس گسترده‌ای دارد. در اینجا دو بحث مطرح است:

الف) از چه کسانی سؤال می‌شود؟

به مقتضای اطلاق آیه شریفه، شخص یا اشخاص خاصی استثناء نشده‌اند، بلکه همه انسانها حتی انبیاء و اولیاء در روز قیامت مورد سؤال قرار گرفته، و همگان بدون استثنا باید پاسخگو باشند.

آنچه از اطلاق آیه فوق استفاده کردیم، در آیه شریفه ۶ سوره اعراف صریحاً بیان

شده است. توجّه فرماید: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»؛ به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد؛ و (هم) از پیامبران سؤال می‌کنیم».

طبق صریح این آیه، هم پیامبران مورد سؤال قرار می‌گیرند، و هم امت‌های آنان.

سؤال: از پیامبران علیهم‌السلام چه چیزی سؤال می‌شود؟

پاسخ: حضرت علی علیه‌السلام طبق روایتی که در تفسیر نورالثقلین نقل شده، می‌فرماید: «فَيُطَامُ الرُّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرِّسَالَاتِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى الْأُمَمِ فَأَخْبَرُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَدُّوا ذَلِكَ إِلَى أُمَمِهِمْ؛ به پیامبران گفته می‌شود که سرپا بایستند، سپس از آنها در مورد رسالتها و مسئولیتهایی که بر دوش آنها گذاشته شده بود، و باید به امت‌های خویش می‌رسانند سؤال می‌شود. پیامبران در پاسخ می‌گویند: وظیفه خود را کامل انجام داده، و آنچه را باید به امت‌های خویش برسانند رسانده‌اند!».

نتیجه اینکه مطابق اطلاق برخی از آیات و صریح بعضی دیگر، همه انسانها حتی پیامبران مورد سؤال قرار می‌گیرند. و این مطلب زنگ بیدار باشی برای ماست، که از هم‌اکنون به فکر پاسخ‌های قابل قبولی برای آن روز باشیم. و این مقصود حاصل نمی‌شود مگر اینکه در این دنیا اعمال شایسته‌ای داشته باشیم، و در مسیر بندگی خدا حرکت کنیم.

ب) از چه می‌پرسند؟

مورد سؤال نیز مانند سؤال شونندگان عام و فراگیر است، و هیچ استثنایی ندارد. اعمال کوچک و بزرگ، آنچه در خلوت یا آشکارا انجام شده، اعمال فردی و جمعی، آنچه در باره خود یا خانواده یا اجتماع انجام داده، اعمال استاد و شاگرد، اعمال زن و مرد، و خلاصه تمام اعمال حتی اگر به اندازه سرسوزنی باشد (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ)^۱ مورد سؤال قرار می‌گیرد.

۱. زلزله، آیات ۷ و ۸.



سؤال: آیا امکان دارد کسی در آن روز زیر بار اعمالش نرود، و آنها را انکار کند؟

پاسخ: در دنیا راه انکار باز است، هر چند گاه قرائن و شواهد و شهود آن قدر زیاد است که متهم چاره‌ای جز اقرار و اعتراف ندارد. مثلاً اگر متهمی را گرفته باشند، و اثر انگشتانش را در صحنه جرم یافته باشند، و دوربین مدار بسته‌ای فیلم او را به هنگام ارتکاب جرم گرفته باشد، و به هنگام تعریف داستان توسط متهم در نزد دوستانش، کسی اقرار و اعترافش را ضبط کرده باشد، چنین متهمی با وجود این ادله و قرائن غیر قابل انکار، چاره‌ای جز اعتراف ندارد. و با توجه به اینکه قرائن و شواهد موجود در جهان آخرت به مراتب قوی‌تر و بیشتر از قرائن دنیوی است، در آنجا هیچ راهی برای انکار نیست. اگر انسان گنهکار بخواهد گناهانش را انکار کند، دست و پا و سایر اعضا و جوارح و حتی پوست بدنش بر علیه او گواهی می‌دهند! اگر بخواهد انکار کند، به ناگاه صدایی از فلان قطعه زمین بر می‌خیزد که: خدایا! این انسان در فلان روز و فلان ساعت فلان کار خلاف را بر روی من انجام داد! اگر بخواهد انکار کند، دو ملکی که در تمام عمر همراهش بوده‌اند زبان به شهادت می‌گشایند و کارهای خلافش را با تمام جزئیات بازگو می‌نمایند! آیا در دادگاهی که اینقدر شواهد و قرائن بر علیه متهم جمع‌آوری شده، امکان انکار جرم و گناه وجود دارد؟

واقعاً دادگاه قیامت عجیب است. زیرا شواهد و قرائن و شهود آن قدر فراوان و اطمینان‌بخش است که ممکن است انسان خود متهم، بازپرس، شاهد، و قاضی خویش باشد، و بر علیه خویش حکم صادر کند!

نتیجه اینکه تمام اعمال و کردار انسان در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد، و شرایط دادگاه به گونه‌ای است که جای هیچ انکاری نیست. اگر انسان واقعاً معتقد به مسأله سؤال از تمام اعمال در چنان دادگاهی باشد، که نه توصیه می‌پذیرد، و نه رشوه قبول می‌کند، و نه امکان تقلب در احکامش وجود دارد، هرگز مرتکب گناه نمی‌شود.

سؤال از نعمتها:

گستره سؤال، اختصاص به اعمال و کردار انسان ندارد، بلکه از نعمتهایی که



خداوند در اختیار او قرار داده نیز پرسیده می‌شود. در آیه ۳۶ سوره اسراء می‌خوانیم:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛

از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند.

آری! از انسان در مورد نعمت شنوایی، بینایی و درک و فهم و شعور می‌پرسند، که چگونه از آنها استفاده کرده است.

در آیه ۸ سوره تکوین سؤال از نعمتها به صورت گسترده‌تر مطرح شده است، توجه کنید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد.

کلمه «نعیم» در اصطلاح ادبیات عرب جمع مُحَلَّلٍ به الف و لام است؛ یعنی نعیم جمع نعمت است، و الف و لام بر سر آن درآمده است. و چنین کلمه‌ای با این شکل و هیئت دلالت بر عموم دارد. بنابراین مورد سؤال نعمت یا نعمتهای خاصی نیست، بلکه خداوند از تمام نعمتهایی که بر انسان ارزانی داشته می‌پرسد.

برخی از مفسرین نعیم را تنها به «تندرستی» و «امنیت» تفسیر کرده‌اند. عده‌ای دیگر آن را به «سلامتی» و «فراغ» تفسیر نموده‌اند، و می‌دانیم که «فراغ» غیر از سلامتی است. چرا که ممکن است شخصی سالم باشد، اما گرفتار انواع مشکلات خانوادگی و اجتماعی و شغلی باشد، به گونه‌ای که خواب راحت نداشته باشد. اما کسی که فارغ از این مشکلات است و گرفتاری خاصی ندارد، دارای نعمت فراغ است.

گروه سوم معتقدند که منظور، «نعمت سلامت و امنیت» است. و برخی آن را به خصوص نعمت «ولایت» تفسیر کرده‌اند. در روایتی آمده است که امام صادق (ع) از ابوحنیفه پرسید: منظور از نعیم در آیه مورد بحث چیست؟ عرض کرد: غذاست و طعام و آب خنک. امام (ع) فرمود: اگر خدا بخواهد روز قیامت تو را در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر جرعه‌ای که نوشیده‌ای، سؤال کند، باید در آنجا بسیار بایستی! عرض کرد: پس نعیم چیست؟



فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده، و میان آنها بعد از اختلاف الفت بخشیده است. دل‌های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده و برادر ساخته، بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند. و به وسیله ما آنها را به سوی اسلام هدایت کرده است».^۱

در آن روز از ولایت اهل البیت سؤال می‌شود، البته نه ولایت و دوستی زبانی، و نه ولایتی که به دعا و توسل خلاصه شود، که اینها هر چند خوب است، ولی کافی نیست؛ بلکه ولایتی که در اعمال انسان اثر کند، و آدمی را به رنگ اهل البیت درآورد. قدم جای پای آنها بگذارد (فَيَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ)^۲ آری! از ولایتی پرسیده می‌شود که در عمل و کردار انسان انعکاس داشته باشد. مثلاً اگر در طول روز به گونه‌ای رفتار کنیم که شب هنگام موقع حسابرسی عملکرد روزانه مشاهده کنیم تمام اعمال ما مطابق دستور خدا و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام بوده، واقعاً پیرو اهل ولایت بوده‌ایم.

خلاصه اینکه تفسیرهای مختلفی برای نعیم گفته شده، ولی تمام این تفسیرها تفسیر به مصداق است، و مفهوم آیه را محدود نکرده، و از عمومیت و جامعیت نمی‌اندازد.

حتی تفسیری که در کلام امام صادق علیه السلام ذکر شد نیز تفسیر به مصداق است، منتهی مصداق اتم و اکمل. زیرا مخالفان، این نعمت بزرگ را فراموش کرده بودند. و لذا امام دست روی این مصداق گذاشت؛ و گرنه مصداق منحصر نیست.

سؤال از نعمتها در روایات:

مسأله سؤال از نعمتها در روایات نیز منعکس شده است. به عنوان نمونه در روایت مشهور و معروفی از پیامبر اکرم ﷺ پیرامون سؤال از چهار چیز سخن گفته شده است:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۸۷ و بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۳۳.



۱. **نعمت عمر؛** در روز قیامت از نعمت عمر سؤال می‌شود که در چه راهی مصرف شده است. آیا در راه سرگرمیهای خطرناک و ناسالم صرف شده، یا به بطالت و تنبلی و بی حالی سپری شده، یا در راه رضای خداوند و عمل به وظائف شرعی و خدمت به مردم گذشته است؟

۲. **نعمت جوانی؛** دومین نعمت مورد سؤال، طبق این روایت نعمت جوانی است. بهترین سالهای عمر انسان سالهای جوانی است که باید قدر آن را بدانیم. اگر بخواهیم عالم و دانشمند شویم، اگر بخواهیم در زمینه عبادت و بندگی رشد کنیم، اگر بخواهیم در مسیر خودسازی گام برداریم، اگر بخواهیم عاشق واقعی امام زمان شویم، و خلاصه هر کاری که بخواهیم انجام دهیم باید شالوده آن را در جوانی ریخته، و ریشه‌هایش را مستحکم کنیم. بنابراین جوانی نعمت بسیار مهمی است که باید قدر آن را بدانیم، و بتوانیم فردای قیامت پاسخگوی خداوند در این زمینه باشیم.

۳. **نعمت مال؛** در مورد مسئولین حکومتی این بحث مطرح است که پس از اتمام دوران مسئولیت اموال آنها رسیدگی شود تا معلوم شود که: از کجا به دست آورده‌اند؟ اگر این قانون اجرا شود آثار مثبتی خواهد داشت. اما در قیامت هم از چگونگی تحصیل اموال سؤال می‌شود، و هم از کیفیت مصرف آن، و این هشدار است برای صاحبان اموال و ثروت، که هر چه دامنه آن وسیع‌تر باشد پاسخ به سؤال مذکور در روز قیامت برای آنها مشکل‌تر است.

۴. **نعمت ولایت؛** چهارمین چیزی که از آن پرسیده می‌شود محبت اهل البیت علیهم‌السلام است. محبت و عشق و ارادتی که سرچشمه عمل به دستورات آن بزرگواران و پیروی از سیره و روش آنها شود.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۰ و ج ۲۷، ص ۳۱۱.

۵. سوگند سوره مریم

آیه ۶۸ سوره مریم سومین سوگندی است که خداوند به ذات خود با نام «رب» قسم یاد کرده، و در مجموع پنجمین سوگند یگانه قرآن است.

فَوَرِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ
جَهَنَّمَ جِثَاً ﴿٦٨﴾

سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می‌کنیم؛ سپس همه را - در حالی که به زانو درآمده‌اند - گرداگرد جهنم حاضر می‌سازیم.

شرح و تفسیر آیه سوگند: معاد جسمانی

برای روشن شدن تفسیر آیه مورد بحث، لازم است به چند آیه قبل و بعد آیه مذکور نیز نگاه اجمالی داشته باشیم، لذا به تفسیر کوتاه آیات ۶۶ تا ۷۲ توجه کنید: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا؟» بعضی از انسانهای منکر معاد می‌گویند: چگونه پس از مرگ مرا از قبر بیرون آورده و زنده می‌کنند؟!»

در روایات آمده که چند نفر از مشرکان عرب استخوان پوسیده‌ای به دست گرفته، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند. سپس استخوان را با دست خرد کرده، تبدیل به گرد (پودر) نموده، و آن را به باد داده، و باد هر جزیی از آن را به گوشه‌ای برد. سپس خطاب



به پیامبر ﷺ گفتند: خداوند چگونه این استخوانی که هر جزیبی از آن در گوشه‌ای پراکنده شد را دوباره تبدیل به یک انسان می‌کند؟ در اینجا بود که آیه مذکور نازل شد. شبیه این داستان در مورد آیه ۷۷ به بعد سوره یاسین نیز نقل شده است.

خداوند متعال در پاسخ به این سؤال ابتدا یک استدلال منطقی ذکر می‌کند، و سپس کسانی که حرف منطقی را نمی‌پذیرند و زیربار استدلال نمی‌روند را تهدید به عذاب می‌نماید. توجّه کنید:

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا»؛ آیا این انسانهای منکر معاد آفرینش نخستین خویش را فراموش کرده‌اند؟ مگر ما در ابتدا آنها را از خاک نیافریدیم؟ بنابراین، چه مشکلی وجود خواهد داشت اگر دوباره آنها را از خاک بیافرینیم؟ اگر شخصی مسیر خاصی را چندین بار رفت و آمد کند، آیا برای مرتبه چندم طی آن مسیر برای او مشکل و غیر ممکن است، یا راحت‌تر و آسان‌تر خواهد بود؟

بنابراین همان‌طور که خداوند انسان را از خاک آفرید، بلکه زمانی بود که خاک هم نبود و خداوند خاک را نیز خلق کرد و از آن آدم را آفرید، در جهان آخرت نیز دوباره او را از خاک زنده بیرون می‌آورد، و این کار نسبت به مرتبه اول راحت‌تر است. خداوند پس از بیان این استدلال منطقی، کسانی که زیر بار آن نروند را به شکل زیر تهدید می‌کند:

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا»؛ سوگند به پروردگارت ای محمد! همه این منکران معاد را همراه با شیاطین زنده می‌کنیم و در اطراف جهنم به حالت جثی حاضر می‌کنیم!.

«جثیاً» جمع «جثی» به کسی گفته می‌شود که بر سر زانو ایستاده و نمی‌تواند روی

۱. ضمناً یکی از صورتهای فلکی «الجائی علی رکبته» نام دارد؛ و این، نام تعداد ستارگانی است که گرد هم جمع شده، و از زمین که به آنها نگاه می‌شود شکل انسانی است که به زانو ایستاده است.



پا بلند شود. گاه انسان آنقدر خسته می شود که تمام نیرویش را جمع می کند و بر روی زانوهای می ایستد، اما نمی تواند روی پا بلند شود. به چنین انسانی که روی زانو ایستاده جثّی گفته می شود.

«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا»؛ سپس از بین آنان که در گرداگرد جهنّم جمع کرده ایم، از هر گروه و جمعیتی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده جدا می کنیم.

«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا»؛ ما آگاه‌تریم که چه کسانی مستحق دوزخ هستند و چه کسانی استحقاق جهنّم را ندارند.

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا»؛ و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنّم می شوید، این امری است حتمی و قطعی و بی شک انجام می شود.

آری! همه انسانها بدون استثنا وارد جهنّم می شوند، حتی آنها که بهشتی اند!

سؤال: آیا می توان از جهنّم به سوی بهشت رفت و نسوخت؟

جواب: آری! این امر امکان پذیر است. اگر دریایی از آتش را تصوّر کنید، و شیء قابل اشتعالی با سرعت بسیار زیادی از آن عبور کند، نخواهد سوخت. بنابراین صالحان و پاکان و پیامبران نیز از جهنّم عبور می کنند، ولی سرعت عبور آنها آن قدر زیاد است که آتش جهنّم هیچ آسیبی به آنها نمی رساند.

بنابراین به هر مقدار که سرعت عبور کمتر باشد به همان نسبت آتش جهنّم بر آنها اثر می گذارد و وای به حال کسانی که سرعت آنها بسیار کند است که در آتش جهنّم سقوط می کنند، و از چنین حالتی به خدا پناه می بریم.

نه تنها در جهان آخرت راه بهشت از جهنّم می گذرد، بلکه در این جهان نیز راه بهشت پر پیچ و خم و دارای سنگلاخ فراوان و همراه با مشکلات بی شمار است. لهذا

→ عجیب اینکه این صورت فلکی که مسلمانان آن را کشف کرده و برایش نامی عربی انتخاب کرده اند، به همین نام در بین دانشمندان غربی شناخته شده است و این نشان می دهد که غریبها چقدر از دانش دانشمندان اسلامی بهره گرفته اند.



حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت با انواع مشکلات و سختی‌ها آمیخته شده، و جهنم با انواع شهوات و هواپرستی‌ها».^۱ بنابراین تعجیبی نیست اگر در قیامت از داخل جهنم عبور کنیم.

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»؛ پس از اینکه همه وارد جهنم شدند آنها که تقوا پیشه کردند را از دوزخ رهایی می‌بخشیم و ظالمان را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده‌اند، در آن‌ها می‌سازیم.

نکات قابل ملاحظه:

۱. سوگند به پروردگار محمد صلی الله علیه و آله

خداوند به «رب السموات والارض» یا «رب النجوم» یا «رب الليل والنهار» و ماندن آن قسم نخورده، بلکه به پروردگار محمد صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده است، و این معنای بلندی دارد، یعنی سوگند به پروردگاری که انسانی مانند محمد صلی الله علیه و آله را خلق کرده و او را پرورش داده و به سر حد کمال رسانده، و در نهایت وی را به پیامبری برگزیده است.

۲. فایده جمع کردن ظالمان در اطراف جهنم

سؤال: طبق آیات مورد بحث خداوند منکران معاد و شیاطین را دور جهنم حاضر می‌کند، سپس آنها را وارد جهنم می‌نماید. این کار چه فایده‌ای دارد؟ چرا آنها را مستقیماً و بدون این تشریفات وارد جهنم نمی‌کند؟

پاسخ: آنها با این کار بیشتر عذاب می‌شوند. توضیح اینکه: اگر شخص اعدامی را (به عنوان مثال) یک ساعت قبل از اعدام به نزدیک چوبه دار بیاورند، و حکم قاضی را در آنجا برایش بخوانند، و از او بخواهند که وصایای خود را در پای چوبه دار بنویسد،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.



و پس از آن با بستگانش خدا حافظی کند، سپس او را اعدام کنند، چنین شخصی عذاب بسیار زیادی را تحمّل می‌کند نسبت به کسی که او را می‌آورند و بلافاصله به دار می‌آویزند. بدین جهت، خداوند جهنّیان را با حالت ذلّت و خواری در اطراف جهنّم جمع می‌کند.

۳. منکران معاد و شیاطین

خداوند انسانهای بی منطق منکر معاد را به همراه شیاطین در اطراف جهنّم جمع، و به همراه آنها وارد دوزخ می‌کند، که این خود عذاب مضاعفی برای منکران معاد است. اگر شخص گنهکاری را به عنوان مجازات زندانی کنند، زندان برای او سخت و ناملایم است. اما اگر در زندانی ببرند که زندانیان آن قاتلین و قاچاقچیان موادّ مخدّر و مفسدان فی الارض، و رواج دهندگان فحشا و فسادند، عذاب و ناراحتی او مضاعف و دو چندان می‌شود، و لب به اعتراض می‌گشاید، و تقاضا می‌کند که وی را به زندانی منتقل کنند که زندانیان آن جرمی مشابه جرم او انجام داده‌اند.

۴. سردمداران ظلم، جلودار جهنّیان

همانگونه که رهبران ظالم و ستمگر در این دنیا جلودار ظالمین و ستمگران بودند، در آخرت نیز باید زودتر از دیگران طعم تلخ عذاب الهی را بچشند. بدین جهت خداوند آنها را که در برابر فرامین الهی سرکش‌تر و سرسخت‌تر بوده‌اند را جدا می‌کند، و قبل از دیگران راهی جهنّم می‌سازد. لذا در مورد فرعون می‌خوانیم:

«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ»؛ روز قیامت او در پیشاپیش قومش خواهد بود؛ و (به جای چشمه‌های زلال بهشت) آنها را وارد آتش می‌کند، و چه بد آب‌شخوری است (آتش)، که بر آن وارد می‌شوند!.^۱

۱. هود، آیه ۹۸.

۵. تقوا مایه نجات

آخرین نکته اینکه قرآن مجید نمی‌گوید دانشمندان، ثروتمندان، نیرومندان، عابدان، مخترعان، مکتشفان و مانند آنها اهل نجاتند، بلکه تنها افراد با تقوا را اهل نجات معرفی می‌کند. یعنی هر که هستی باش، هر شغلی که داری داشته باش، در هر موقعیت اجتماعی که هستی باش، اگر سرمایه تقوا داشته باشی آن روز اهل نجات خواهی بود، و گرنه، نه!

تقوا سرمایه عجیب، و گوهر گرانمایه‌ای است. لذا در قرآن مجید و روایات اسلامی انعکاس گسترده‌ای دارد. به گونه‌ای که می‌توان پیرامون تقوا در قرآن کتاب مستقلى گردآوری کرد. همان‌گونه که اگر روایات مربوط به این مطلب جمع آوری شود آن نیز کتاب مستقل و سودمندی خواهد شد.

امام‌المتقین در اکثر خطبه‌های نهج البلاغه در مورد تقوا سخن گفته است. راستی این چه زاد و توشه ارزشمندی است که تمام خطبای نماز جمعه در هر دو خطبه باید از آن سخن گویند؟

حضرت علی علیه السلام حتی در آستانه مرگ سفارش به تقوا را فراموش نمی‌کند، در وصیت‌نامه‌اش خطاب به دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دیگر فرزندان، و خطاب به شیعیان آن زمان و تمام اعصار تا دامنه قیامت که وصیت حضرت به دست آنها می‌رسد، سفارش به تقوا می‌کند.^۱ و این کار، بسیار شایسته است چرا که تقوا معیار فضیلت انسانها^۲، و جواز ورود به بهشت^۳، است.

حقیقت تقوا:

با توجه به جایگاه تقوا در قرآن و روایات، و اهمیت فوق‌العاده و کم‌نظیر آن در سعادت انسان، لازم است در مورد حقیقت تقوا بیشتر بیندیشیم. دانشمندان و علما

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

۳. مریم، آیه ۶۳.



مثالهای متعددی برای روشن شدن حقیقت تقوا بیان کرده‌اند، که هر کدام در جای خود به فهم این مطلب کمک می‌کند. اما مثال متفاوتی در نظر گرفته‌ایم که مطلب را روشن‌تر می‌کند. توجه کنید:

شخصی سوار بر اسب سرکش یا شتر وحشی سرکشی می‌شود که افسار و مهار ندارد. این مرکب ممکن است در یک پرتگاه صاحب خود را پرت کند، و ممکن است شروع به فرار کند و سوار خود را بر زمین بکوبد. برای کنترل این مرکب سواری افسار و مهار بر سر او می‌زنند که این مهار در بین عربها بر دو گونه است. یک نوع آن افساری است که از قطعه‌ای آهن تشکیل شده که در دهان مرکب قرار می‌گیرد و طنابی به آن بسته می‌شود و سر طناب به دست سوار داده می‌شود. هر زمان مرکب چموشی کند طناب را می‌کشد، تا مرکب بایستد و چون آهنی که در دهان مرکب قرار گرفته با کشیدن، مرکب را بسیار ناراحت می‌کند، مرکب متوقف می‌شود. عربها این نوع افسار را «لجام» می‌نامند. نوع دیگر به این شکل است که بینی شتر را سوراخ کرده، و ریسمانی را از آن عبور داده، و سر طناب را به دست سوارکار می‌دهند. هر زمان اراده کرد شتر را متوقف کند آن را می‌کشد، و چون شتر احساس درد شدیدی می‌کند می‌ایستد. این نوع مهار در عرف عرب «زمام» نامیده می‌شود.

تقوا بسان «لجام» و «زمام» و عقل آدمی بسان «راکب» و «سوارکار» و نفس انسان همانند آن «مرکب» است. اگر انسان تقوا داشته باشد هر زمان که نفس بخواهد سرکشی کند و به سوی گناه برود عقل با استفاده از زمام و لجام تقوا آن را متوقف و مهار می‌کند.

با این مثال هم حقیقت تقوا روشن می‌شود، و هم اهمیت آن بیش از پیش معلوم می‌گردد. با توجه به آنچه که گفته شد می‌توان تقوا را در یک جمله کوتاه تعریف کرد: «تقوا وسیله بازدارنده نفس سرکش است».



تقوا از دیدگاه امام صادق (علیه السلام):

طبق حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده، آن حضرت در توصیف تقوا فرمودند:

«أَنْ لَا يَقْدَرَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ، وَلَا يَزَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ تقوا آن است که آنجا که خدا باید تو را ببیند، ببیند، و آنجا که نهی کرده تو را نبیند».^۱

حضور در مسجد، حاضر شدن در مجلس وعظ و خطابه و نصیحت، رفتن به محل کسب و کار برای تهیه رزق و روزی حلال، شرکت در اجتماعات مسلمانان، و مانند آن از مصادیق جمله اول، و ترک مجالس گناه و معصیت، نرفتن به مکانهایی که باعث وهن شخصیت انسان می شود، ترک مجالسی که در آن شراب و قمار وجود دارد، و مانند آن از مصادیق جمله دوم است.

ضمناً معنای جمله فوق این است که انسان همواره خدا را ناظر اعمال خویش بداند، و حضور او را در زندگیش لمس کند، که اگر انسانها این احساس را داشته باشند به سراغ گناه نمی روند.

عبدالله بن عمر از بیابانی عبور می کرد، به چوپانی رسید، از او پرسید: گوسفندی که آماده ذبح باشد در اختیار داری؟ گفت: اجازه این کار را ندارم، مالک آن چنین اجازه ای به من نداده است. عبدالله گفت: مگر مالک گوسفندان اینجاست تا ببیند تو چه می کنی؟ علاوه بر این، به او بگو گرگ آن گوسفند را خورد!

چوپان از این سخن منقلب شد و گفت: «فَإَيْنَ اللَّهُ؟ پس خدا کجاست؟».^۲

خدا چه جایگاهی در زندگی دارد؟ اگر مالک گوسفندان اینجا نیست، خداوند حاضر و ناظر است، و همه اعمال و کردار ما را می بیند و من چگونه در محضر خداوند معصیت کنم!

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۷ و اسدالغابة، ج ۳، ص ۲۲۸ و معجم کبیر طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۰۴.



این چوپان بی سواد چون اعتقاد به خدا داشت، و این عقیده در اعماق جانش رسوخ کرده بود، مرتکب خلاف و گناه نشد. اما برخی از افراد تحصیل کرده و با سواد که تحصیلات بالایی داشته، و دنیا دیده‌اند، و سفرهای خارجی زیادی کرده‌اند، چون تقوا ندارند و خدا در زندگی آنها جایی ندارد، دست به گناهان بزرگی می‌زنند، و سوء استفاده‌های فراوانی می‌کنند.

تقوا در نظر امام المتقین:

طبق آنچه در کتاب ارزشمند نهج البلاغه آمده، حضرت علی علیه السلام در یکی از کلمات قصار تقوا را چنین توصیف می‌کند:

«اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُخْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ ای بندگان خدا! بدانید که تقوا دژ محکمی (در برابر حملات شیطان و هوای نفس) است، و بی‌تقوایی و فسق و فجور خانه سست و آسیب‌پذیری است که نه اهل خانه را حفظ می‌کند و نه مسکن و پناهگاه مطمئنی است برای کسانی که به آن پناه آورده‌اند».^۱

نتیجه اینکه تقوا بسیار مهم است، و نقش فوق العاده‌ای در زندگی دنیوی و اخروی ما دارد، و باید برای تحصیل یا تقویت آن مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که ماه توبه و استغفار و تقواست تلاش کنیم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۶. سوگند سوره ذاریات

از جمله سوره‌هایی که حاوی قسم‌های یگانه است سوره ذاریات است. آیه ۲۳ این سوره چهارمین سوگند به ذات پروردگار با عنوان «رب» و ششمین سوگند یگانه را تشکیل می‌دهد. توجه کنید:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ
لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنتَ كُمْ نَظِقُونَ ﴿٢٣﴾

و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می‌شود. سوگند
به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما
سخن می‌گویید!

شرح و تفسیر: نشانه‌های سه گانه توحید

برای روشن شدن تفسیر آیه مورد بحث، لازم است آیات سه گانه قبل از آیه مورد
بحث نیز تفسیر شود، توجه کنید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾. موضوع بحث در این آیات، توحید و خداشناسی
است؛ بدین منظور خداوند از سه آیت و نشانه سخن به میان آورده است:
نخست: آیت زمین، دوم: آیت نفس انسان، و سوم: آیت آسمان و زرق و روزی، که
متأسفانه بخاطر عادی شدن این نعمتها توجهی به آن نمی‌شود. زمینی که زیر پای ما



قرار دارد، و پناهگاه و استراحتگاه ماست، و نیازهای غذایی و دارویی و پوشاک ما از آن تأمین می‌شود، مورد بی‌توجهی مردم است. بسیاری از انسانها در طول عمر به آن فکر نمی‌کنند. در حالی که خداوند آن را برای کسانی که به سوی یقین گام بر می‌دارند از نشانه‌های توحید و خداشناسی می‌داند. حقیقتاً کره‌خاکی ما از عجائب خلقت است، و شگفتیهای فراوانی دارد. بدین جهت کتابهای زیادی در مورد اسرار آن نوشته شده، و تمام این کتابها از منظر یک انسان موحد، درس توحید و خداشناسی می‌دهد. یکی از عجائب زمین این است که گیاهان، درختان و میوه‌های متفاوتی از آن می‌روید، که برخی شیرین، برخی ترش، برخی شور، برخی مواد غذایی، بعضی موادّ چربی، برخی موادّ دارویی، با رنگ و عطر و شکل و قیافه‌های بسیار متفاوت. آیا به وجود آمدن این همه تنوع در مزه و عطر و شکل و رنگ از زمین واحد عجیب نیست؟ چه قدرتی از آب و خاک واحد در یک قطعه زمین، گل‌های رنگارنگ با عطرهای مختلف، داروهای شفابخش، میوه‌های شیرین و ترش، سبزیجات متنوع و مانند آن آفریده است؟

واقعاً چه ترکیب و فرمولی در ریشه این گیاهان و درختان به کار رفته که از زمین آب و غذا را گرفته و به تمام شاخ و برگ‌ها به مقدار کافی می‌رساند؟ اگر کارخانه‌ای درست می‌شد که از یک سمت در آن آب و خاک می‌ریختند و از سمت دیگر محصولات متنوع بالا را دریافت می‌کردند چقدر اعجاب آور بود. زمین همین کار را انجام می‌دهد.

هنگامی که انسان در عجایب زمین می‌اندیشد با تمام وجود تصدیق می‌کند که: «در زمین نه تنها یک آیت، بلکه آیات فراوانی در مورد خداشناسی برای جویندگان آن وجود دارد».

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾. دومین آیت الهی که مورد تأکید قرار گرفته، خود انسان است. آری در درون وجود انسان نیز آیات متعددی از آیات الهی وجود دارد. افسوس که ما انسانها به خود عادت کرده، و این عادت حجابی در برابر چشمان ما



شده است. تک تک اعضا و جوارح انسان اعجاب آور است. اگر هیچ چیز در وجود انسان جز چشم، یا گوش، و حتی یک تار مو وجود نداشت، برای خداشناسی کفایت می کرد. آیا به ظرافتها و کاربردهای سیستم چشم خود فکر کرده اید؟ برای پاسخ این سؤال به مطلب زیر توجه کنید:

برای فیلمبرداری از یک صحنه، دوربینهای متعددی نصب می شود. هر کدام از یک زاویه از صحنه مورد نظر فیلمبرداری می کند. عده ای از افراد خبره، مأمور تنظیم نور هستند، تعدادی عهده دار ضبط صدا می باشند. خلاصه یک تیم زبده و ورزیده باید ساعتها مقدمات کار را فراهم کنند تا از یک صحنه از زاویه های متفاوت فیلم مناسبی گرفته شود. اما چشم انسان که دارای طبقات متعدد و ساختمان عجیبی است، بدون تهیه مقدمات مذکور و به تنهایی، در یک لحظه از سمت راست و چپ و بالا و پایین فیلمبرداری می کند.

از اشیای ریز و درشت تصویر تهیه می کند، و فاصله دور و نزدیک برایش تفاوتی ندارد، چرا که به طور خودکار برای هر فاصله ای تنظیم می شود. همان گونه که در هر مقدار نور قادر بر تصویربرداری هست. سپس تصویرهای دریافتی را برای مغز ارسال می کند، و دستگاه مغز تصاویر مورد نیاز را بایگانی نموده، بعد از دهها سال آن را به خاطر می آورد.

این یک عضو از اعضای متعدد انسان است، که اینقدر شگفت انگیز است. سلولهای بدن ما، که کوچکترین ذرات بدن محسوب می شود، و بسان آجرهای یک ساختمان است، خود اسرار فراوانی دارد. به گونه ای که در مورد آنها کتابهای فراوانی نوشته اند. و حتی دانشمندان عصر ما موفق شده اند با برداشتن یک سلول و کشت آن در رحم حیوان ماده و ایجاد شرایط خاصی، زمینه پرورش موجود تازه ای را بدون نطفه نر و ماده فراهم کنند، که به آن شبیه سازی می گویند!

آری! نگاهی به ساختمان عجیب و پر اسرار بدنت بیانداز، و به عظمت پروردگار پی ببر، که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱.

۱. حدیث مذکور تفسیرهای مختلفی دارد که در کتاب اخلاق قرآن، ج ۱، ص ۳۲۸ به بعد توضیح داده ایم.



«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»؛ روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده در آسمان است».

سؤال: منظور از روزی که در آسمان است چیست؟

پاسخ: مفسرین معتقدند که منظور دانه‌های باران است، که از آسمان نازل می‌شود. و می‌دانیم هر کجا آب باشد حیات و زندگی و آبادی خواهد بود. نقش آب در جهان هستی و بدن ما انسانها، آنقدر مهم است که $\frac{3}{4}$ زمین را آب فرا گرفته است، همان‌گونه که $\frac{3}{4}$ بدن ما انسانها را آب تشکیل می‌دهد! آری قطرات حیات‌بخش باران، که منشأ رزق و روزی انسانهاست، از آسمان نازل می‌شود.

ولی آیا رزق آسمانی منحصر در باران است؟ آیا نور آفتاب که مایه حیات و زندگی تمام موجودات زنده است، و اگر نباشد موجودات زنده قادر بر ادامه حیات نخواهند بود، از آسمان نازل نمی‌شود؟

آیا هوایی که فقدان آن برای مدّت کوتاهی جان انسانها را به خطر می‌اندازد، جزء رزق و روزی آسمانی محسوب نمی‌شود؟ چه اشکالی دارد که همه اینها را مصداق رزق و روزی آسمانی بدانیم.

تفسیر دیگری که برای «فی السماء رزقکم» گفته شده اینکه منظور از آن مقدرات الهی است.^۱ یعنی خداوند روزی شما را مقدر کرده است. زیاد حرص نزنید و حرام و حلال را مخلوط نکنید، بلکه به مقدرات خدا قانع باشید.

«و ما توعدون» در تفسیر این جمله نظرات مختلفی ارائه شده است:

۱. منظور بهشت است، زیرا بهشت در آسمانهاست.
۲. منظور فرشتگانند که در آسمانها منتظر فرمان الهی‌اند، تا مأموریت‌های محوله را انجام دهند.

۳. منظور ثواب و عقاب است.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

۲. همان مدرک.



«مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ»؛ سوگند به پروردگار آسمان و زمین که روزی شما مقدر است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست، همانند سخنی که می‌گویید. یعنی همان مقدار که سخن گفتن برای شما روشن و آشکار است، تقدیر الهی نسبت به رزق و روزی نیز روشن و آشکار است.

سؤال: چرا در میان تمام کارهایی که انجام می‌دهیم، تقدیر رزق و روزی به سخن گفتن تشبیه شده است؟

پاسخ: زیرا انسان ممکن است در دیدن دچار خطا و اشتباه شود، و یا در شنیدن مطالب اشتباهی برایش رخ دهد، اما در سخن گفتن خطایی رخ نمی‌دهد. با توجه به اینکه سخن گفتن از همه واضح و روشنتر بوده، و احتمال خطای آن بسیار کم یا اصلاً احتمال خطا نیست، به آن تشبیه شده است.

علاوه بر اینکه سخن گفتن از امتیازات انسان است، اما شنیدن و دیدن اختصاصی به او ندارد، بلکه گاه حیوانات دارای قدرت شنوایی و بینایی به مراتب بیشتری از انسانها هستند. بنابراین، سخن گفتن از امتیازات انسان است، و طوطی اگر سخن می‌گوید نه از روی درک و شعور، بلکه بر اثر تلقین است، و نمی‌فهمد چه می‌گوید.

تقدیر روزی یا تلاش برای روزی؟

سؤال: معنای تقدیر رزق و روزی چیست؟ آیا بدین معناست که انسان دست از تلاش و کوشش بکشد، و در انتظار تقدیر الهی باشد؟

پاسخ: اولاً خداوند متعال نه تنها ضامن رزق و روزی انسانها، بلکه ضامن رزق و روزی تمام موجودات زنده عالم هستی است. و لذا در آیه ۶ سوره هود فرموده:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه محلّ نقل و انتقالش را می‌داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! آری! خداوند ضامن روزی همه موجودات است، و نشانی محلّ سکونت دائم و



موقت تمام آنها را می‌داند. بنابراین هیچ کس نباید نگران رزق و روزی‌اش باشد. چگونگی روزی رساندن به بعضی از موجودات خیلی عجیب است. مثلاً رزق و روزی بعضی از ماهیان دریا در آسمان است، بدین شکل که «ماهیان سفره‌ای» برای شکار طعمه خود همانند سفره‌ای بر روی آب قرار می‌گیرند. مرغان هوا با مشاهده آن تصوّر می‌کنند که جای مناسبی برای نشستن است. هنگامی که روی آن می‌نشینند ماهی خود را جمع نموده، و مرغ را شکار می‌کند!

بعضی از مرغان هوا نیز غذای خود را از دریا تهیّه می‌کنند. اینگونه مرغها پس از نشان کردن صید خود، به سمت آن در آب دریا شیرجه می‌روند، و غذای خود را در عمق ده متری و گاه بیشتر پیدا کرده و از آب خارج می‌شوند. راستی چگونه در عمق آب صید خود را نشان می‌کنند؟ چگونه آن را صید می‌نمایند؟ چگونه آن را بالا آورده و می‌خورند؟ پاسخ همه این سؤالات در همان آیه شریفه آمده که خداوند ضامن روزی همه جنبندگان است.

عجیب‌تر از همه اینها مطلبی است که در یکی از مطبوعات قبل از انقلاب دیده بودم: حیوانات عظیم الجثّه دریایی وجود دارند که وقتی حیوانات دیگر را به عنوان غذا می‌خورند، قسمتی از گوشتهای آنها لابه‌لای دندانهای این حیوانات بزرگ باقی می‌ماند، و برای آنها ایجاد مزاحمت می‌کرد. آنها نه می‌توانند خلال کنند، و نه قادر بر مسواک زدن هستند. اما خداوند به آنها الهام کرده که برای رهایی از گوشتهای مزاحم لابه‌لای دندانهایشان، از دریا خارج شده، و در گوشه‌ای خوابیده، و دهان خود را باز بگذارند تا پرندگان گرسنه در جستجوی غذا، به درون دهان باز اینگونه حیوانات رفته، و گوشتهای مزاحم را بخورند. عجیب اینکه تا زمانی که آخرین پرنده آخرین تکه‌های گوشت لای دندانها را نخورده دهان آن حیوان باز است و پس از آن دهانش را می‌بندد!

خداوند با الهام فطری که به این موجود عظیم الجثّه و آن پرندگان کرده، هم شکم آنها را سیر می‌کند و هم گوشتهای مزاحم را از این حیوان دفع می‌نماید.



نتیجه اینکه شکی نیست که خداوند رزق و روزی انسانها و تمام موجودات را تضمین کرده است. علاوه بر آیه مذکور، و آیه مورد بحث، این مطلب در آیات دیگر قرآن و روایات حضرات معصومین علیهم السلام نیز منعکس شده است.

اما نکته مهم این است که خداوند طبق شرایط خاصی روزی موجودات را تضمین کرده، و آن در صورت سعی و تلاش است. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«أُطْلِبُ الرِّزْقَ فَإِنَّهُ مَضْمُونٌ لِطَالِبِهِ؛ به دنبال رزق و روزی برو و آن را طلب کن، که خداوند ضامن روزی کسانی است که به دنبال آن هستند»^۱.

بنابراین، خداوند نسبت به انسانهای تنبل و تن پروری که برای بدست آوردن رزق و روزی سعی و تلاشی نمی کنند، ضمانتی نداده، بلکه تنها به تلاش گران چنین تضمینی داده است. همان چیزی که در میان عوام مردم معروف است که: «از تو حرکت، از خدا برکت».

سؤال: چرا خداوند متعال رزق و روزی انسانها را تضمین کرده است؟

پاسخ: انسان ذاتاً حریص است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً»^۲، و لذا برای بدست آوردن روزی حرص می خورد که مبادا گرسنه بماند! مبادا آینده فرزندانش تأمین نشود! و کسی که حریص باشد آلوده انواع گناهان می شود.

حریص ممکن است آلوده رشوه خواری شود. امکان دارد رباخوار شود. احتمال می رود در معاملاتش غش کند. ممکن است کم فروشی کند. خلاصه اینکه ممکن است برای بدست آوردن رزق و روزی خود آلوده انواع گناهان شود، ولی اگر بداند که چنانچه تلاش کند روزی اش از راه حلال تأمین می شود، آلوده گناهان نمی گردد.

معضل بیکاری و وظیفه مسئولین:

هرگاه شخصی توجّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را جلب می نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شغل او

۱. میزان الحکمة، باب ۱۴۷۹، ح ۷۱۲۷.

۲. معارج، آیه ۱۹.



سؤال می‌کرد. اگر می‌گفتند بیکار است، می‌فرمود: این شخص از چشم من افتاد!^۱ بنابراین، انسان نباید خود را بیکار بگذارد، که بیکاری منشأ مفاسد و مشکلات فراوانی است. بسیاری از جنایات و پرونده‌های خلاف معلول بیکاری است. لذا بر دولت واجب است در حدّ امکانات خود برای جوانان تولید کار نموده، و معضل بیکاری را حل کند. و بر جوانان نیز لازم است با جدّیت به دنبال کار باشند؛ به هر کار حلالی تن دهند، و تنها به دنبال کارهای راحت نباشند.

مباحث تکمیلی:

۱. وسعت رزق و روزی خدا!

همان‌گونه که در مباحث گذشته نیز اشاره شد، خداوند متعال نه تنها روزی انسان را تضمین کرده، بلکه ضامن رزق و روزی تمام جنبنندگان شده، و روزی آنها را به اشکال مختلف به آنها می‌رساند. و این کار در بسیاری از موارد عجیب و شگفت‌انگیز است. نمونه‌هایی از آن را قبلاً ذکر کردیم؛ به چند نمونه دیگر توجه کنید:

الف) گرده افشانی در گله‌ها و گیاهان و درختان

تمام گله‌ها مرکب از بخش نر و ماده است، و این اختصاص به گله‌ها ندارد، بلکه در سایر موجودات نیز صادق است. همان‌گونه که آیه شریفه ۴۹ سوره ذاریات به این مطلب اشاره دارد: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید.

و این در واقع از معجزات علمی قرآن است که هزار سال قبل از دستیابی علوم بشری، توسط قرآن مجید بیان شده است.

به هر حال در داخل گله‌ها، میله‌ها و گرده‌هایی وجود دارد که بخش نر گل است، و

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹. ضمناً روایات متعددی در مذمت بیکاری وجود دارد که علاقمندان می‌توانند به کتاب میزان الحکمة، باب ۳۱۹۸ مراجعه کنند.



زیر آن طبقی وجود دارد که گرده روی آن پاشیده، شروع به رشد و نمو نموده، و به سمت پایین حرکت می‌کند، و دانه یا میوه تشکیل می‌شود. طبق مذکور بخش ماده میوه است. گرده‌ها به صورت طبیعی و خودکار بر روی طبق ماده نمی‌ریزد، بلکه این کار یا توسط نسیم باد، یا به وسیله برخی از حشرات، نظیر زنبور عسل و پروانه و بعضی از مگسها صورت می‌پذیرد. توضیح اینکه: در عمق و باطن گلها ماده قندی وجود دارد که زنبور عسل به عشق دست یافتن به آن، به داخل گلها می‌رود. یعنی از روی میله و گرده‌ها عبور می‌کند و بطور ناخودآگاه دست و پا و بدن او آغشته به گرده‌ها می‌شود، و در حین عبور از طبق گرده‌ها بر روی آن می‌ریزد، و عملیات گرده‌افشانی انجام می‌شود. زنبور عسل پس از دستیابی به مواد قندی از گل خارج و به سمت کندوی خویش حرکت می‌کند. زنبور عسل ذره ذره از این گل و آن گل عسل تهیه می‌کند، به گونه‌ای که یک کیلو عسل شاید حاصل مواد قندی هزاران هزار گل باشد! به هر حال عملیات گرده افشانی توسط باد یا حشرات صورت می‌پذیرد. یکی از دانشمندان می‌گوید: اگر در یک سال باد نوزد، و حشرات اعتصاب کنند و عملیات گرده‌افشانی را انجام ندهند، تمام مغازه‌های میوه فروشی از میوه تهی و خالی می‌شود. آیا عجیب نیست که خداوند متعال به وسیله نسیم باد، حشرات تمام جهان بشریت را تغذیه می‌کند؟

ب) حیوانی که نه مادرش را می‌بیند و نه فرزندش را!

مرحوم آیه الله خادمی اصفهانی در کتاب رهبر سعادت، در بحث خداشناسی چنین نقل کرده است: برخی از پرندگان برای تربیت و تغذیه فرزندشان برنامه‌ای بی‌نظیر دارند. این پرنده پس از تخم‌گذاری و قبل از آن که جوجه‌اش سر از تخم در آورد می‌میرد؛ یعنی هرگز جوجه‌اش را نمی‌بیند. همان‌گونه که مادرش او را ندیده است. بنابراین نه مادرش را دیده، و نه فرزندش را می‌بیند! اما در عین حال غذای جوجه‌هایش را قبل از مرگ آماده می‌کند. این حیوان درون چوبی را خالی کرده،



تخمی در آن می‌گذارد، و موادّ غذایی مورد نیاز فرزندش را تا هنگام پرواز جمع‌آوری کرده، در کنار تخم می‌نهد. سپس طبقه‌ای روی آن تخم و موادّ غذایی می‌زند. بار دیگر تخم دیگری می‌گذارد، و موادّ غذایی مورد نیاز آن را هم تهیّه و در کنار تخم می‌گذارد. و به همین شکل چندین تخم می‌گذارد. و قبل از آنکه جوجه‌ها سر از تخم درآورند می‌میرند.

راستی چه قدرتی به این پرنده که «آکسیکلوب» نام دارد تعلیم داده که برای فرزندى که هرگز او را نمی‌بیند بدین شکل غذا تهیّه و جاسازی کند؟ چه نیرویی به جوجه‌ای که اصلاً مادر را ندیده یاد می‌دهد که چگونه تغذیه نموده و پرواز کند، و او هم برای فرزندان خود همین کارها را انجام دهد؟!

ج) موجودات زندهٔ اعماق دریاها

در اعماق هفتصد متری، هزار متری، دو هزار متری و پنج هزار متری دریاها و اقیانوسها موجودات زنده‌ای وجود دارد! راستی این موجودات چگونه تغذیه می‌شوند؟ برخی معتقدند آنها همدیگر را خورده، و از این راه تغذیه می‌شوند. ولی بطلان این نظریّه روشن است؛ زیرا در این صورت به زودی نسل آنها باید منقرض شود. در حالی که روز به روز بیشتر می‌شوند. بنابراین عقیدهٔ فوق صحیح نیست. امکان رشد گیاه نیز در آن عمق زیاد وجود ندارد، زیرا نور آفتاب تا عمق هفتصد متری دریا بیشتر نفوذ نمی‌کند، و پس از آن تاریکی مطلق بر دریاها حکمفرماست، و به تعبیر دیگر شب جاویدان وجود دارد. پس امکان رشد و نمو گیاهان نیز در آن اعماق نیست. و می‌دانیم تغذیهٔ اصلی حیوانات دریایی از گیاهان است، هر چند برخی از حیوانات دریایی، دیگر حیوانات را می‌خورند، ولی صیدهای مذکور نیز از گیاهان تغذیه می‌کنند. خداوند برای تغذیهٔ موجودات زنده اعماق دریاها، برنامهٔ جالبی ریخته است. در سطح دریا بر اثر تابش نور آفتاب، گیاهان بسیار کوچکی پرورش می‌یابد، موقعی که گیاهان مذکور به رشد کامل رسیده، سنگین می‌شود، و بر اثر



سنگینی ته نشین شده و در عمق دریا فرو می‌رود تا موجودات اعماق دریاها از آن تغذیه کنند. در حقیقت خداوند متعال آشپزخانه بزرگ و مجهزی را در سطح دریاها تدارک دیده، تا غذای موجودات ته دریاها و اقیانوسها را در آن آماده کرده، به اعماق دریاها بفرستد. راستی طرز تغذیه موجودات مختلف چقدر عجیب و حیرت‌آور است، و این دلیل خوبی بر توحید و خداشناسی است.

د) چگونگی تغذیه جنین

خداوند متعال روزی هر جنبنده‌ای، حتی جنین موجود در ظلمات ثلاث را می‌دهد. آری رازق حکیم، جنینی که در پشت پرده‌های سه گانه قرار دارد (شکم مادر، پرده رحم، و پرده‌ای که روی خود جنین است) روزی می‌دهد. غذا، آب و اکسیژن مورد نیاز جنین از عصارة غذای آماده وجود مادر به وسیله بند ناف به جنین می‌رسد. و هنگامی که متولد شد، بخشی از خون موجود در بدن مادر تبدیل به شیر خالص گوارایی شده، و در اختیار کودک قرار می‌گیرد، و این شیر حتی قبل از تولد آماده است.

با توجه به اینکه خداوند رزق و روزی همه جنبنده‌گان را تضمین کرده، و هر کدام را با روش عجیب و حیرت‌آوری روزی می‌دهد، چرا ما انسانها این قدر نگران هستیم، و حلال و حرام را مراعات نمی‌کنیم!

۲. فلسفه تلاش برای کسب روزی

سؤال: چرا برای به دست آوردن رزق و روزی باید تلاش و کوشش کرد؟ چرا رزق و روزی انسانها در دنیا همانند نعمتهای بهشتی در آخرت آماده و در دسترس نیست، تا با خیالی راحت و آسوده به عبادت خدا بپردازند؟ مگر برای خداوند امکان ندارد به جای علفهای هرز، گندم برویاند، و درختان میوه تربیت کند و در دسترس همگان قرار دهد، چرا این کار را نکرده است؟



پاسخ: خداوند در آیه شریفه ۲۷ سوره شوری پاسخ این سؤال را چنین بیان می‌کند: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»؛ هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند، از این رو به مقداری که می‌خواهد (و مصلحت می‌داند) نازل می‌کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

آری! انسان بیکار دست به طغیان و فساد می‌زند، و لذا معتقدیم که یکی از عوامل گناه بیکاری است. همان‌گونه که یکی از زمینه‌های اعتیاد به مواد مخدر نیز بیکاری است. لذا خداوند راه رسیدن به رزق و روزی مقدر را کار و فعالیت دانسته، تا انسانها دست به طغیان و فساد نزنند.

۳. رزق و روزی و ظرفیتها

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲ سوره شوری می‌فرماید:

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ کلیدهای آسمانها و زمین از آن او (خدا)ست؛ روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد یا محدود می‌سازد؛ او به همه چیز داناست.

هر چند خداوند روزی همه کسانی که تلاش و کوشش می‌کنند را تضمین کرده، ولی مقدار روزی آنها یکسان نیست، بلکه بر حسب ظرفیت آنها متفاوت است. زیرا ظرفیت بعضی انسانها به قدری کم است که اگر زندگی آنها مختصری رونق پیدا کند همه چیز حتی خدا را فراموش می‌کنند. لذا به هر کس به اندازه ظرفیتش می‌دهد. چرا که او حکیم است، و این کار اقتضای حکمت اوست. علاوه بر اینکه تفاوت در مقدار روزی نوعی آزمایش الهی محسوب می‌شود، تا روشن شود آنکه روزی بیشتر نصیبش شده به نیازمندان کمک می‌کند، یا نه؟ و می‌دانیم امتحان، سبب پیشرفت و تکامل انسانهاست.



۴. روزی غیر منتظره چرا؟

سؤال: قرآن مجید می‌گوید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ و هر کس

تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد.^۱

چرا خداوند از جایی که انتظارش نمی‌رود به متّقین روزی می‌دهد؟

پاسخ: جواب این سؤال در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است. به این روایت

توجه کنید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ، وَذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ

رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ؛ خداوند متعال رزق و روزی مؤمنین را از جاهایی که انتظار ندارند

می‌رساند. زیرا بنده هنگامی که نداند روزی‌اش از کجا تأمین می‌شود، زیاد دعا می‌کند».^۲

از آنجا که دعا در معارف اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد، خداوند کاری می‌کند که بندگان به درگاه او روی آورند، و بیشتر دعا کنند، تا در سایه دعا به مقامات عالی برسند. بنابراین ما باید به دعا اهمیت دهیم، و برای حل مشکلات و معضلات خود و دیگران دعا کنیم. مخصوصاً در شبها و روزهایی که دعا ارزش ویژه‌ای دارد و تأکید بیشتری نسبت به آن شده، مانند شب و روز جمعه و روزها و شبهای ماه مبارک رمضان.

۵. اهمیت روزی حلال

اسلام نسبت به رزق حلال اهمیت خاصی داده، و مسلمانان را نسبت به آن تشویق

نموده، و از خوردن لقمه حرام نهی کرده است. ما معتقدیم کسب روزی از راه

۱. طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۰۹، ح ۱۰۸۳۰.



نامشروع و حرام، روزی انسان را بیشتر نمی‌کند، بلکه فقط آنچه را می‌توانست از راه حلال به دست آورد، به روش حرام کسب کرده است!

حضرت علی علیه السلام سوار بر مرکب به مسجد رفت. از شخصی خواست مواظب مرکب او باشد تا بازگردد. حضرت هنگامی که بازگشت دید مرکب بدون افسار آنجاست. آن شخص افسار مرکب را دزدیده، و فرار کرده است.

به ناچار به بازار رفت، تا افساری برای مرکبش تهیه کند. دید افسار مرکب خودش آنجاست، آن را خرید و بر سر مرکبش انداخت، سپس فرمود: می‌خواستم به همین مقدار به او اجرت دهم، اما او نخواست آن را از راه حلال به دست آورد!

باید از غذای حرام اجتناب کرد، که زندگی انسان را تاریک و ظلمانی نموده، و مانع استجابت دعا می‌گردد. همان‌گونه که این مطلب در روایات آمده است.^۲

غفلت از لقمه حرام گاه عواقب جبران ناپذیری دارد. گاه در یک خانواده مذهبی که پدر و مادر انسانهای خوب و مؤمن و وارسته‌ای هستند فرزند نابابی به وجود می‌آید. پس از بررسی معلوم می‌گردد که این پدر خوب یک لحظه غفلت کرده، و مال حرامی داخل اموال حلالش شده، و با آن غذایی تهیه کرده، و نطفه فرزندش از آن لقمه حرام به وجود آمده، و فرزند حاصل از لقمه حرام سارق و دزد شده، و یا آلوده به مواد مخدر گردیده، و یا دست به قاچاق مواد مخدر زده است!

اگر بخواهیم سعادت‌مند شویم، اگر طالب زندگی سالم در دنیا و آخرت هستیم، اگر در پی عاقبت به خیری هستیم، باید به دنبال کسب حلال باشیم. وگرنه، نه روی سعادت را خواهیم دید، و نه زندگی پاکی خواهیم داشت، و نه عاقبت به خیر خواهیم شد، و نه توفیق عبادت و دعای خالصانه پیدا می‌کنیم.

۱. میزان الحکمة، باب ۱۵۰۱، ح ۷۲۲۸.

۲. به میزان الحکمة، باب ۱۱۹۷، ح ۵۵۹۸ به بعد مراجعه فرمایید.

۷. سوگند سوره معارج

یکی دیگر از قسم‌های یگانه، که در آن خداوند به عنوان «رب»^۱ به ذات پاکش سوگند یاد کرده، آیه شریفه ۴۰ سوره معارج است.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ ﴿٤٠﴾

سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم.

شرح و تفسیر:

برای روشن شدن تفسیر سوگند مورد بحث، لازم است چند آیه قبل و بعد از آیه سوگند نیز اجمالاً مورد بحث قرار گیرد. لذا از آیه ۳۹ شروع می‌کنیم:

«كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ»؛ هرگز چنین نیست، ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند آفریده‌ایم» این آیه اشاره به یک دلیل عقلی برای امکان معاد و زنده شدن دوباره انسانها دارد. توضیح اینکه: خداوند می‌فرماید: آنها می‌دانند ما آنها را از چه آفریده‌ایم؟ از یک قطره آب گندیده بی‌مقدار! چه تفاوتی است بین یک قطره آب، و یک ذره خاک؟ خداوند قادر مطلق که قادر بر آفرینش انسان از یک قطره آب (نطفه) است. بی‌شک قدرت بر آفرینش انسان از ذره‌ای خاک نیز خواهد داشت.

۱. این آیه، پنجمین آیه‌ای است که به واژه «رب» سوگند یاد شده است.



بنابراین چرا در این مسأله شک می‌کنید، و در مقابل دیدگان پیامبر اسلام استخوان پوسیده‌ای را تبدیل به خاک کرده، و آن را به باد می‌دهید، و از چگونگی برانگیخته شدن مجدد انسانها سؤال می‌کنید؟!

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾. طبق این آیه خداوند به «ربّ المشارق والمغارب» سوگند یاد کرده، که بر خلقت مجدد انسان قادر است.

مشرق و مغرب در قرآن

در قرآن مجید سه نوع تعبیر در مورد مشرق و مغرب دیده می‌شود:

۱. به صورت جمع؛ مانند آنچه که در آیه مورد بحث ذکر شده است.
۲. به صورت تثنیه؛ مانند آنچه در آیه ۱۷ سورة الرحمان آمده است: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾.
۳. به صورت مفرد؛ مانند آنچه در آیه ۱۱۵ سورة بقره ذکر شده است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾.

آیا این سه تعبیر با هم تناقضی دارند، یا در این تفاوتها نکته خاصی نهفته است؟ بی‌شک هیچ تضاد و تناقضی نه تنها در آیات مذکور، بلکه در سراسر آیات قرآن یافت نمی‌شود، و چنین تفاوتهایی نکات جالب و مهمی دارد، که با دقت و مطالعه می‌توان به آن پی برد.

اما تعبیر به مشرق و مغرب به صورت مفرد جنبه جنسی دارد، که شامل تمام افراد و مصادیق آن می‌گردد. بنابراین منظور از ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ یعنی تمام مشرقها و مغربها از آن خداست. همان‌گونه که وقتی گفته می‌شود انسان موجود عجولی است یعنی تمام انسانها این‌گونه‌اند.

و اما نکته تعبیر به «مشارق و مغارب» هر چند در عصر نزول وحی بر مردم روشن نبود، اما امروزه دانشمندان علم هیئت از راز آن پرده برداشته‌اند. آنها معتقدند که به تعداد روزهای سال (۳۶۵ روز) مشرق و مغرب داریم. یعنی نقطه‌ای که امروز



خورشید از آنجا طلوع می‌کند با تمام نقاطی که در روزهای دیگر سال طلوع می‌کند، متفاوت است. همچنین نسبت به نقطه غروب آفتاب؛ یعنی یا بالاتر از مدار دیروز و روزهای گذشته و آینده است، و یا پایین‌تر از آن.

بنابراین مدارات طلوع و غروب خورشید به تعداد روزهای سال متفاوت است، و در طول سال ۳۶۵ مغرب و مشرق داریم. و لذا تعبیر به مشارق و مغارب تعبیر ظریف و دقیقی است.

ضمناً این تعبیر، یک نکته توحیدی دارد، و یک نکته مربوط به معاد؛ اما درس توحیدی آن اینکه اگر مشرقها و مغربها نبود، و به یکباره فصول سال تغییر می‌کرد، یعنی هوای گرم تابستان در یک لحظه تبدیل به هوای سرد زمستان می‌شد و بالعکس، بسیاری از مردم نابود و یا بیمار می‌شدند، همان‌گونه که اگر انسان از حمام آب گرم به ناگاه زیر آب بسیار سردی برود، سلامتی‌اش به خطر می‌افتد. اما خداوند متعال برای حفظ سلامت و تأمین سعادت بشر این انتقال را به صورت تدریجی قرار داد، تا خطرات مذکور موجودات زنده را تهدید نکند. چرا که خالق حکیم می‌دانست انتقال ناگهان و دفعی فصول چه آثار نامطلوبی بر انسان و دیگر موجودات می‌گذارد.

اما درس مربوط به معاد اینکه: خدایی که می‌تواند فصول را به جای اول آن باز گرداند، و پس از تمام شدن فصل بهار و تابستان، و شروع فصل پاییز و خزان، و در پی آن زمستان و مرگ طبیعت، دوباره بهار را می‌آورد و همه چیز زنده می‌شود، همان خدا قادر بر خلقت و آفرینش مجدد انسان نیز خواهد بود.

نتیجه اینکه تعبیر به «رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» نکته علمی مهمی دارد، که به نوعی اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شود، و حاوی دو نکته درباره توحید و جهان آخرت است. البته برای کسانی که در آیات قرآن تدبّر و تفکّر و اندیشه کنند، و به سادگی از کنار آن نگذرند.

و اما تعبیر به «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» بدین جهت است که خورشید در مدارات مختلف خود - که در مباحث قبل شرح آن گذشت - به سمت بالای کره زمین



حرکت می‌کند (البته این یک تعبیر مسامحی است و گر نه می‌دانیم که کره زمین در حال حرکت است، نه خورشید) یعنی از اوّل بهار که مقابل خطّ استواست، شروع می‌کند به سمت نیمکره شمالی بالا رفتن، و این صعود تا اوّل تابستان که به مدار ۲۳ درجه می‌رسد ادامه دارد. کسانی که در مدار ۲۳ زندگی می‌کنند، خورشید در اوّل تابستان دقیقاً بالای سر آنهاست، و لذا سایه‌ای ندارند. این مدار را دانشمندان مدار رأس السرطان نامگذاری کرده‌اند. زیرا سرطان به معنای تیرماه است، و اوّل تیرماه خورشید در مدار ۲۳ درجه است. سپس به سمت نقطه شروع باز می‌گردد و در طیّ نود روز (و در روز اوّل مهر) به نقطه اوّل یعنی خطّ استوا می‌رسد. سپس به سمت پایین، یعنی به طرف نیمکره جنوبی حرکت می‌کند، تا پس از سپری کردن نود روز به مدار ۲۳ درجه جنوبی برسد که مصادف با اوّل زمستان است. این مدار را مدار رأس الجدی نامیده‌اند. زیرا جدی به معنای دی ماه است و خورشید در اوّل دی ماه در این مدار قرار می‌گیرد. خورشید سپس به سمت نقطه شروع یعنی خط استوا باز می‌گردد، و پس از یک سفر نود روزه، در روز اوّل فروردین به خطّ استوا می‌رسد.

نتیجه اینکه خورشید یک صعود به سمت نیمکره شمالی دارد که تا ۲۳ درجه بالا می‌رود، و یک نزول به سمت نیمکره جنوبی دارد که تا ۲۳ درجه تنزل پیدا می‌کند و در ابتدا و انتهای هر یک، یک مشرق و مغرب واضح و روشن وجود دارد. خداوندی که قادر است خورشید را به اوج برساند و به مدار رأس السرطان ببرد، و قدرت دارد که او را به جای سابق بازگرداند و حتّی به حضیض برساند و تا مدار رأس الجدی تنزل دهد، قادر بر خلقت دوباره انسانها نیز خواهد بود.

اینکه خداوند در محیطی که ۹۹/۵ درصد مردم آن بی سواد بوده، و حتّی سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند، سخن از این حرکات خورشید و زمین و مدارات مهم آن می‌گوید، نشان از اعجاز علمی قرآن مجید می‌دهد.

نتیجه اینکه تعبیرات مختلفی که درباره مشرق و مغرب در قرآن مجید آمده، هیچ تضادّ و تنافی با یکدیگر ندارد، و خداوند متعال برای اثبات معاد و برانگیختن دوباره انسانها به ربّ المشارق و المغرب سوگند یاد کرده است.



آثار ایمان به معاد:

ایمان به معاد مشکلات جوامع انسانی را حل می‌کند، و آثار فراوانی در زندگی شخصی و اجتماعی انسان خواهد داشت. لنگی‌های زندگی ما انسانها، به خاطر لنگی ایمان به معاد و حساب و کتاب است.

قبل از انقلاب جهت تبلیغ به تهران رفته، و روزهای پنجشنبه و جمعه منبر می‌رفتم. فکر کردم کار فرهنگی ریشه‌داری انجام دهم. بدین منظور هر روز جمعه یک حدیث با ترجمه و ذکر منبع، و شرح مختصری نوشته و فتوکپی آن را گرفته، در اختیار حضار مجلس که عموماً جوان بودند گذاشته، سپس پیرامون آن سخن می‌گفتم. بعداً پیشنهاد شد که مسابقه‌ای جهت حفظ احادیث مطرح شده برگزار، و به برندگان آن جوایزی داده شود. روز امتحان تعیین، و عده زیادی شرکت کردند. قرار شد که شرکت کنندگان چهل حدیث با اعراب و ترجمه و ذکر منبع آن بنویسند. بسیاری از شرکت کنندگان برنده شدند. و جالب اینکه تعدادی از شرکت کنندگان حدیث را با یک رنگ، اعراب آن را با رنگ دیگر، و ترجمه و ذکر منبع آن را با رنگهای متفاوت نوشتند. جایزه‌ها را، که به وسیله یکی از تجار نیکوکار تهیه شده بود، تقسیم کردیم. سپس برای ارائه گزارشی از چگونگی مسابقه و نفرات برنده و اهدای جوایز، به آن فرد نیکوکار پیشنهاد دادیم که اسم ایشان را هم به عنوان تهیه کننده جوایز بنویسیم، او فکری کرد و گفت: «نویسید! اگر اینجا بنویسید می‌ترسم آنجا که باید بنویسند نوشته نشود!». این جملات تراوش فکر یک انسان معتقد به معاد بود. او می‌ترسید که با این کار عملش شائبه ریا پیدا کند، و مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد.

تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی (ع):

معاد در زندگی اولیاءالله ظهور و بروز فراوانی دارد، چرا که درجه ایمان آنان به معاد فوق العاده بالاست.

در این بحث به خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، که حاوی دو داستان عجیب و برخورد

حاکمی از شدت ایمان آن امام همام به معاد است اشاره می‌کنیم. حضرت در ابتدای خطبه و قبل از پرداختن به آن دو جریان، در جملات زیبا و تکان دهنده‌ای چنین می‌فرماید:

«وَاللّٰهُ لَآنْ أَيْتَ عَلَىٰ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجَزَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟! سوگند به خدا اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار به سر برم! و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود (و از هم می‌پاشد) و مدتهای طولانی در میان خاکها می‌ماند».

علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل:

سپس به داستان برادرش عقیل^۱ اشاره کرده، می‌فرماید:

به خدا قسم «عقیل» برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود، و از من می‌خواست که یک من از گندمهای شما را (برخلاف موازین) به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون گشته، و گویا صورتشان با

۱. ابوطالب چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارت است از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی علیه السلام.

ابوطالب «عقیل» بسیار را دوست می‌داشت، و لذا پیامبر به عقیل می‌فرمود: «من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر بخاطر آنکه می‌دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می‌داشت». عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایام جاهلیت از همه داناتر بود، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است. ولی محققان معتقدند پیش از شهادت نبوده است. (ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷).



نیل رنگ شده بود!

«عقیل» باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته‌اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می‌فروشم! و به دلخواه او قدم بر می‌دارم، و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (اما من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گذاختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کشد! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می‌نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!^۱

راستی علی چه می‌کند، و دیگران چگونه رفتار می‌کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی‌دهد مواد غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش برخلاف ضوابط بدهد، اما زمامداران بی‌ایمان دنیا را تماشا کن که چه رانت خواریهایی می‌کنند که انسان از بیان آن شرم می‌کند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

۱. عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می‌کند:

«زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادر علی علیه السلام رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود: «شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آنجا خارج شود. سپس به من گفت: «بگیر!» من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است... صدایم بلند شد. به من فرمود: «مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد: ﴿إِذَا الْأَعْلَالُ فِي أَغْنَاهُمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسَخَّبُونَ﴾ (غافر، آیه ۷۱)

سپس فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می‌گوید: پس از نقل این جریان معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هیبهات هیبهات عقلت النساء ان یلدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زائید» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳).



علی و هدیه شبانه!

حضرت سپس به داستان اشعث بن قیس منافق - که عامل بسیاری از مفساد و اختلافات دوران کوتاه خلافتش بود - اشاره می‌کند. ظاهراً اشعث با کسی اختلافی داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند. حضرت می‌فرماید: «از سرگذشت عقیل شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوی خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد. ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی‌هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تندامیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. [این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسفانه در عصر ما نیز صورت می‌گیرد، و رشوه‌خواری، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقق می‌پذیرد.]

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به نیت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کشیف است.] به خدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حال، آیا دنیا با چنین زمامداری امن و امان است، یا جهانی که حاکمانش هستی



کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می‌کنند؟! این کجا و آن کجا! آری! ایمان به معاد آثار گرانقدری دارد که اگر پرتوی از آن در جامعه‌ای باشد، اثری از رانت‌خواری، تبعیض‌های ناروا، ظلم و ستم، پرونده‌های فراوان اختلافات و درگیری‌ها، رشوه‌خواری، و حق دیگران را زیر پا گذاشتن، و مانند آن نخواهد بود. حضرت پس از بیان این دو داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت می‌گوید که جز علی نمی‌تواند بگوید، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسئولان آن نصب شود. توجه کنید:

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيتُ الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاقِهَا، عَلٰی اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِی نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبَرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَاِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لَآهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِیْ فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزشتر است».

۸. سوگند سوره حجر

یکی دیگر از قسمهای یگانه قرآن، سوگندی است که در آیه ۷۲ سوره حجر آمده است. خداوند در این آیه به جان پیامبرش سوگند خورده است. توجه فرمایید:

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده‌اند)!

قصه عذاب قوم لوط:

آیه مذکور در زمره آیات هفده گانه‌ای است که داستان نزول عذاب الهی را بر قوم لوط بیان می‌کند. شرح این قصه تلخ و سراسر عبرت آموز از آیه شریفه ۶۱ سوره حجر شروع، و به آیه ۷۷ ختم می‌گردد. به متن آیات مذکور، و سپس ترجمه آن توجه کنید:

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ * قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ * قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ * وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ * وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمَرَ أَنْ دَبرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ * وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُون * وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُون * قَالُوا أَوَلَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ * قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ * فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ



* وَإِنَّهَا لَبَسَبِيلٍ مُّقِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند، (لوط) گفت: «شما گروه ناشناسی هستید!» گفتند: «ما همان چیزی را برای تو آورده‌ایم که آنها [= کافران] در آن تردید داشتند (آری، ما مأمور عذابیم)! ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده‌ایم؛ و راست می‌گوییم. پس، خانواده‌ات را در اواخر شب با خود بردار، و از این جا بپر؛ و خودت به دنبال آنها حرکت کن؛ و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد؛ و به همان جا که مأمور هستید بروید». و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان، همه آنها ریشه کن خواهند شد. (از سوی دیگر، اهل شهر (از ورود میهمانان باخبر شدند، و به طرف خانه لوط) آمدند در حالی که شادمان بودند.

(لوط) گفت: «اینها میهمانان منند؛ آبروی مرا نریزید؛ و از خدا بترسید، و مرا شرم‌نده نسازید!» گفتند: «مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم کسی را به میهمانی نپذیر؟!». گفت: «دختران من حاضرند، اگر می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید، و از گناه و آلودگی بپرهیزید!)». به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده‌اند)! سرانجام، هنگام طلوع آفتاب، صبحه (مرگبار - بصورت صاعقه یا زمین لرزه -) آنها را فراگرفت! سپس (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم؛) بالای آن را پایین قرار دادیم؛ و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم! در این (سرگذشت عبرت‌انگیز)، نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنها، بر سر راه همیشگی (کاروانها) است، در این، نشانه‌ای است برای مؤمنان!».

چند نکته قابل توجه:

۱. منظور از صیحه آسمانی ظاهراً صاعقه مرگباری بوده، که موج انفجار آن همه چیز را نابود کرد. چرا که موج انفجار قدرت تخریبی عجیبی دارد. پس از صاعقه، دومین عذاب الهی که زمین لرزه بود نیز واقع شد، و این زلزله به گونه‌ای شدید بود که



تمام شهر آنها را زیر و رو کرد. اما خداوند به نابودی این قوم گنهکار قناعت نکرد، بلکه برای اینکه هیچ اثری از خود آنها و خانه و شهرشان باقی نماند عذاب سوم را نیز نازل کرد. بارانی از سنگهای آسمانی باریدن گرفت، و تمام ویرانه‌های رُسنگه‌ادفن شد.

۲. خداوند متعال در آیه ۷۵ سرگذشت عبرت‌انگیز قوم لوط را نشانه‌هایی برای متوسّمین (هوشیاران) می‌شمرد، و در آیه ۷۷ همان سوره ویرانه‌های سرزمین لوط را نشانه‌ای برای مؤمنان می‌داند. نتیجه این دو تعبیر آن است که مؤمن همواره باید هوشیار و زرننگ باشد و لذا در روایات آمده است که: «**اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ**؛ از فراست و زیرکی مؤمن برحذر باشید» که از یک نشانه به خیلی از چیزها پی می‌برد.

۳. از آنجا که قوم لوط آلوده به یکی از بدترین گناهان یعنی هم‌جنس بازی بودند، خداوند تمام انواع مجازاتهایی که اینگونه گنهکاران مستحق آن هستند را بر سر آنها نازل کرد.

درس‌های عبرت داستان قوم لوط:

داستان قوم لوط درسهای عبرت فراوانی برای هوشیاران و مؤمنان نکته سنج دارد، که به شش مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف) بدبختی نتیجه هواپرستی!

کسانی که زمام اختیار خود را به هوای نفس داده، و همواره به دنبال خواهشهای نفسانی هستند، و به جای آنکه هوای نفس را در خدمت عقل به کار گیرند، و پیرو آن کنند، عقل را پیرو هوای نفس و اسیر آن کرده‌اند، هم در دنیا بدبخت و بیچاره‌اند، و هم در جهان آخرت خاسر و زیان‌کارند.

ب) مستی هواپرستی!

همان‌گونه که در آیه سوگند گذشت، قوم لوط مست هواپرستی و شهوات بودند. بدین جهت بهترین پیشنهاد حضرت لوط، که ارضای نیازهای جنسی از طریق



مشروع و ازدواج با دختران آن حضرت بود، را رد کرده و بر انحراف جنسی خویش اصرار ورزیدند. زیرا عقل انسان مست به درستی کار نمی‌کند؛ گویا قفلی بر آن زده‌اند. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «جُعِلَتْ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الشَّرَابُ؛ تمام گناهان در یک خانه جمع شده، و در آن را قفل کرده‌اند. و کلید آن خانه شراب است».

به تعبیر دیگر، قفل آن خانه عقل است، و عقل را با شراب می‌توان زایل کرد، و لهذا از کانال شراب می‌توان به خانه خبائث و پلیدیها راه یافت. شاعر شیرین بیان فارسی زبان، ایرج میرزا، ظاهراً با الهام از همین روایت اشعار زیبایی سروده است. به این اشعار توجه کنید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار
باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
یا خود ز می‌ناب بنوشی دو سه ساغر
تا آنکه بپوشم ز هلاک تو نظر را
لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت
کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را
گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار
لیکن به می از خویش کنم رفع ضرر را
جامی دو سه می خورد چو شد چیره ز مستی
هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بن تاک خداوند
زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را^۱

۱. شیطان دشمن دیرینه انسان، ص ۱۹۱.



لازم به ذکر است که مستی انواع و اقسامی دارد؛ یک نوع آن مستی شراب است که اگر مثلاً شب بنوشد تا به صبح آثار آن از بین می‌رود. مستی حاصل از مال و ثروت، جاه و مقام، و بدتر از همه مستی شهوت، که گاه یک عمر ادامه دارد، از اقسام دیگر مستی است. انسانهای مست زمام اختیار را از عقل و خرد گرفته، و آن را به دارایی، مقام، دوستان ناباب، زن و فرزند، و شهوات و امیال نفسانی خویش می‌سپارند. و باید از مستی (از هر نوع که باشد) به خدا پناه برد، که میوه شوم آن تحیر و سرگردانی است.

ج) سرعت عذاب الهی

با نزول عذاب الهی، همه چیز در مدت کوتاهی نابود می‌شود. ممکن است اهالی شهری صدها سال برای عمران و آبادی آن تلاش کرده باشند، اما با نزول عذاب پروردگار در ظرف چند ثانیه تمام شهر نابود می‌شود. این، نتیجه کار سوء مردم آن شهر است. برای ساختن یک سدّ عظیم امکانات فراوان، نیروهای کارشناسی زیاد، و زمان طولانی نیاز است، اما با یک تصمیم نادرست و ریختن چند بمب یا کار گذاشتن مقداری دینامیت، می‌توان در یک لحظه تمام سد را نابود کرد.

این مسأله نتیجه سوء رفتار انسانهاست. این اتفاق ممکن است در مسائل معنوی و عبادی نیز رخ دهد، بدین شکل که شخصی دهها سال عبادت کند و در پایان عمر مرتکب لغزشی شود و بر اثر آن لغزش عاقبت به شرّ گردد.

د) عذاب با عوامل حیات!

خداوند متعال هنگامی که اراده می‌کند قومی را مجازات کند، و بر آنها عذاب نازل نماید، در بسیاری از موارد فرمان عذاب را به عامل حیات و زندگی آن قوم می‌دهد، تا هم قدرت‌نمایی کند، و هم آنها را به سزای اعمالشان برسد.

باران مایه حیات و زندگی است، اما خداوند به آن سرعت داده، و باران مایه حیات را تبدیل به سیلاب ویرانگر می‌کند، و با آن قوم نوح را هلاک می‌سازد.



زمین گاهوارهٔ انسان و بستر استراحت اوست، اما خداوند به همین زمین دستور لرزش مختصری می‌دهد، تا زلزلهٔ مهیبی ایجاد شود، و در یک چشم بر هم زدن شهر آبادی را به ویرانه‌ای تبدیل نماید.

نسیم آرام باد، باعث حیات و زندگی و برکت است. اما با ارادهٔ پروردگار سرعت آن افزایش یافته، و تبدیل به طوفان می‌گردد، و قومی را از هستی ساقط می‌کند. آری! اگر خداوند اراده کند، عوامل حیات را تبدیل به اسباب نیستی اقوام و ملل می‌نماید.

ه) خشک و تر با هم نمی‌سوزد

برخلاف آنچه در میان عوام معروف است، در عذابها و مجازاتهای الهی خشک و تر با هم نمی‌سوزد. و لذا در داستان مجازات قوم لوط، فرشتگان به حضرت لوط و خانواده‌اش (البته به غیر از همسرش) دستور دادند که شب هنگام، قبل از نزول عذاب شهر را ترک کنند، تا عذاب الهی دامن آنها را نگیرد. چرا که کارهای خداوند بر اساس حکمت و عدالت است، و حکمت و عدالت اقتضا می‌کند که اگر در هفت شهر قوم لوط یک خانوادهٔ پاک و مؤمن وجود داشته باشد آنها را نجات دهد، و این اتفاق رخ داد.

و) حاکمیت ضوابط بر روابط

همسر لوط زن ناصالحی بود. او هر چند انحراف جنسی نداشت و هم جنس باز نبود، اما به گناه کاران چراغ سبز نشان می‌داد، و با آنها همسویی داشت. وی هر چند همسر پیامبر، و در آغاز زن خوبی بود، ولی شیطان او را فریب داد.

به هر حال آنچه بر تصمیمات و کارهای حضرت لوط حاکم بود ضوابط شرعی و اطاعت فرامین الهی، نه روابط فامیلی و خویشاوندی و مانند آن. لذا همسرش را در میان قومش رها کرد، تا همچون سایر گناهکاران مشمول عذاب و مجازات الهی گردد. رعایت این اصل جزء برنامهٔ همه انبیاء و پیامبران بوده است، لهذا هنگامی که حضرت



نوح علیه السلام درخواست نجات فرزند ناهلش را کرد خداوند او را از زمره اهل حضرت نوح خارج دانست، و اجازه نجاتش را نداد.^۱

مستی دنیای امروز:

متأسفانه دنیای امروز در مستی شدیدی فرو رفته، و واقعاً متحیر و سرگردان است. کار دنیای امروز به جایی رسیده که نه تنها هم جنس بازی را محکوم نمی‌کند، و با آن به مبارزه نمی‌پردازد، بلکه در بعضی از کشورها (انگلستان) این اعمال زشت و وقیح را به مجلس قانون‌گذاری برده، و نمایندگان مجلس آن را تصویب می‌کنند تا منحرفان جنسی به شکل قانونی به همجنس بازی بپردازند و این سوغات دموکراسی غربی است! آنها معتقدند که اکثریت جامعه هر چیزی را خواستند باید به آنها داد، هر چند تمام نخبگان و دانشمندان و مقامات علمی و روحانی و معنوی کشور با آن مخالف باشند! در این دموکراسی مردم به دنبال دانیان و عالمان و دانشمندان خود حرکت نمی‌کنند، بلکه علما و دانشمندان ناچارند تابع اکثریت مردم باشند. اگر اکثریت خواستار ایجاد مراکز فحشا و فساد بودند دموکراسی غربی توصیه به احداث آن می‌کند، و فریاد دانشمندان در مورد ضررهای جبران‌ناپذیر این عمل به گوش هیچ کس فرو نمی‌رود. همان‌گونه که در بعضی کشورهای غربی این مراکز جنبه قانونی دارد، و به دولت مالیات می‌دهد، و دولت هم از آن حمایت می‌کند.

اسلام هر چند به آرای ملت احترام می‌گذارد، اما دموکراسی غربی را تأیید نمی‌کند. بلکه از علما و دانشمندان می‌خواهد که هرگاه بدعتی در جامعه آشکار شد مردم را آگاه کنند، در غیر این صورت مشمول لعن و نفرین خدا خواهند بود.^۲

اسلام آرای مردم را در چارچوبه ارزشها می‌پذیرد، اما آنجا که در مسیر غلطی حرکت کند، و برخلاف ارزشها باشد، ارزشی برای آن قائل نیست.

۱. هود، آیه ۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵.



بیماری ایدز که امروز بشریت را تهدید می‌کند، هر چند عوامل مختلفی دارد، ولی طبق آمار و ارقام ۷۵٪ مبتلایان به آن آلودگان به انحرافات جنسی هستند! و عوامل دیگر تنها ۲۵٪ مبتلایان را تشکیل می‌دهد.

و این نتیجه تصمیم‌گیری‌های غلط مبتلایان به آن، و پیروان دموکراسی غربی است که برای جلب آرای مردم تیشه به ریشه خود و دیگران می‌زنند.

قرآن مجید در آیه ۴۱ سوره روم تمام مفاسدی که بر روی کره زمین به وقوع می‌پیوندد را نتیجه اعمال سوء انسانها معرفی می‌کند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنها بچشاند، شاید (به سوی حق) بازگردند».

۹ تا ۱۲. سوگند سوره‌های یس، صاد، ق و دخان

با توجه به اینکه سوگندهای سوره‌های چهارگانه فوق، همگی به قرآن مجید، و مقسم‌له نیز در هر چهار مورد اثبات نبوت است، لذا قسم‌های این چهار سوره را یکجا مورد بحث قرار می‌دهیم. ابتدا به متن قسم‌ها و ترجمه آن، سپس به نکات سه گانه‌ای که پیرامون سوگندها بیان خواهد شد، توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در ابتدای سوره یس می‌فرماید:

يَسَّ ۝۱ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۝۲ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝۳

یس. سوگند به قرآن حکیم. که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی.

۲. در آیه ۱ تا ۵ سوره ص چنین آمده است:

صَّ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۝۱ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۝۲
كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَاوَلَاتِ حَيْنٍ مِّنَاصِ ۝۳ وَعَجِبُوا
أَن جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ ۝۴ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سِحْرٌ كَذَابٌ ۝۵

ص، سوگند به قرآنی که دارای ذکر است (که این کتاب، معجزه الهی است). ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند. چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم، و به هنگام نزول عذاب فریاد می‌زدند (و کمک



می خواستند، ولی وقت نجات گذشته بود. آنها تعجب کردند که پیامبر بیم‌دهنده‌ای از میان آنان به سویشان آمده؛ و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است.

۳. سوگند سوره ق، که در دو آیه اول این سوره آمده، به شرح زیر است:

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾ بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ
فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

ق، سوگند به قرآن مجید (که قیامت و رستاخیز حق است)! آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده، و کافران گفتند: «این چیز عجیبی است!».

۴. و بالاخره در سوره دخان چنین آمده است:

حَمْ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ
مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ﴿٣﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾
أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

حم. سوگند به این کتاب روشنگر، که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بوده‌ایم. در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می‌گردد. (آری، نزول قرآن) فرمانی بود از سوی ما، ما (محمد ﷺ) را فرستادیم.



نکات سه گانه:

در مورد سوگندهای مورد بحث توضیح سه نکته لازم است:

الف) ارتباط حروف مقطعه و سوگندها

در تمام سوره‌های چهارگانه بالا، که به قرآن قسم یاد شده، حروف مقطعه وجود دارد. چه ارتباطی بین سوگند به قرآن و حروف مقطعه می‌توان تصوّر کرد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید توضیحی پیرامون حروف مقطعه ارائه کنیم: دانشمندان و مفسران، تفسیرهای متفاوتی در مورد حروف مقطعه ارائه کرده‌اند، که تفسیر زیر بهترین آنهاست:

خداوند متعال قرآن مجید را به عنوان معجزه پیامبر اسلام معرفی کرده، و می‌دانیم قرآن پاسخگوی همه نیازهای بشر تا روز قیامت خواهد بود. خداوند با آوردن حروف مقطعه در ابتدای ۲۹ سوره قرآن^۱، می‌خواهد به مخاطبین بفهماند که معجزه اسلام از مواد بسیار ساده یعنی حروف تهجی (حروف الفبا) تشکیل شده است. و تشکیل محصولی چون قرآن، با مواد ساده‌ای همچون حروف الفبا، نشانه عظمت خالق آن، پروردگار جهان است. همان‌گونه که این هنر را در مورد خلقت انسان نیز شاهد هستیم.

انسان اشرف مخلوقات عالم هستی است، و در سایه توان و قدرتی که خداوند به وی داده همه موجودات را مستخر خود کرده، و آنها را به خدمت گرفته، و نه تنها در کره زمین، بلکه به اعماق دریاها و کرات آسمانی نظیر کره ماه نیز دست پیدا کرده است. اما مواد تشکیل دهنده این موجود با ارزش بسیار ساده است:

۱. سوره‌های مذکور به شرح زیر است:

۱. بقره، ۲. آل عمران، ۳. اعراف، ۴. یونس، ۵. هود، ۶. یوسف، ۷. رعد، ۸. ابراهیم، ۹. حجر، ۱۰. مریم، ۱۱. طه، ۱۲. شعراء، ۱۳. نمل، ۱۴. قصص، ۱۵. عنکبوت، ۱۶. روم، ۱۷. لقمان، ۱۸. سجده، ۱۹. یس، ۲۰. ص، ۲۱. غافر، ۲۲. فصلت، ۲۳. شوری، ۲۴. زخرف، ۲۵. دخان، ۲۶. جائیه، ۲۷. احقاف، ۲۸. ق، ۲۹. قلم.

$\frac{3}{4}$ وجود او را آب تشکیل داده است (همان‌گونه که $\frac{3}{4}$ کره زمین، و $\frac{3}{4}$ میوه‌ها و سبزیجات که غذای اصلی انسان را تشکیل می‌دهند نیز از آب تشکیل شده است). ۲۵٪ باقیمانده وجود انسان از امور زیر تشکیل شده است: ۱. مقدار قابل ملاحظه‌ای کلسیم آهک که شاید ۲ الی ۳ کیلو باشد. ۲. مقداری آهن که حجم آن به طور معمول به اندازه یک میخ متوسط است. ۳. مقدار چربی به اندازه دو سه قالب صابون. خداوند متعال آن مقدار آب، و این سه ماده را با هم ترکیب کرده، و با آن موجودی آفریده، و سپس از روح خود در او دمیده، و حاصل آن موجودی بسیار باهوش و زیرک به نام انسان شده است. و این هنر خداست که از آن مواد ساده، چنین محصول ارزشمندی آفریده است. آری! همان‌گونه که خداوند در عالم تکوین با استفاده از موادی ساده، موجود بسیار ارزشمندی چون انسان خلق کرده، در عالم تشریع نیز از موادی ساده، یعنی حروف الفبا کتاب ارزشمند و بزرگی خلق کرده، که هیچ کس توان آوردن مانند آن، بلکه سوره‌ای از سوره‌های آن را ندارد.

این تفسیر یکی از بهترین تفسیرهای حروف مقطعه است، که در حدیثی از امام سجاد و امام رضا علیه السلام نیز به آن اشاره شده است.^۱ با توجه به تفسیر حروف مقطعه، ارتباط سوگند به قرآن با حروف مقطعه‌ای که در صدر چهار سوره مورد بحث آمده روشن می‌شود. خداوند ضمن سوگند به قرآن می‌خواهد توجه مخاطبان را به این نکته جلب کند که این قرآن با عظمت از مواد بسیار ساده‌ای تشکیل شده است.

ب) صفات چهارگانه قرآن

در آیات چهارگانه‌ای که به قرآن سوگند یاد شده، چهاروصف برای این کتاب تشریع ذکر شده است، که به توضیحی مختصر پیرامون آن بسنده می‌کنیم:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۴.



۱. **قرآن حکیم**؛ خداوند در سوره یس قرآن را با وصف حکیم توصیف کرده است. حکیم کسی است که کارهایش روی حساب و کتاب، و سخنانش سنجیده و حکیمانه است، هم تدبیر درستی دارد، و هم مدیریت او قوی است. جالب اینکه در آیه مورد بحث، خداوند نمی‌فرماید قرآن دارای حکمت است، بلکه می‌فرماید قرآن حکیم است. یعنی قرآن بسان یک موجود زنده و همانند انسان کامل باشعور تصوّر شده، و حکمت از آن می‌بارد.

تاریخ قرآن، احکام قرآن، معارف قرآن، دلائل توحید و معاد و نبوت و دیگر معارف موجود در قرآن، همه حساب شده و دقیق است. لذا قرآن با وصف حکیم توصیف شده است.

۲. **قرآن مجید**؛ قرآن در سوره ق با وصف مجید توصیف شده است. مجید از ماده مجد است، و مجد به معنای شرافت و ارزش گسترده است. بنابراین، قرآن مجید دارای ارزش و شرافت والا و گسترده‌ای است. گاه ممکن است یک آیه قرآن دنیا را نجات دهد. اگر نهادهای بین المللی دنیا دست به دست هم دهند و در تحقق آیه شریفه ۹۰ سوره نحل تلاش و کوشش کنند، دنیا گلستان خواهد شد. توجه کنید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید».

۳. **قرآن ذی الذکر**؛ این تعبیر همان طور که گذشت در سوره ص آمده، و از آن جا که قرآن دارای تذکرات فراوانی است، و انسانها را از خواب غفلت بیدار می‌کند، به این ویژگی توصیف شده است.

اگر تاریخ اسلام را با دقت مطالعه کنیم، قرآن مسیر انحرافی بسیاری را اصلاح کرده، و غافلان فراوانی را هوشیار نموده، و تعداد زیادی از مستان مال و ثروت و مقام و شهوت را به هوش آورده است.



یک نمونه آن فضیل بن عیاض است. او در عصر خود سارق بسیار خطرناکی بود، گروه زبردستی داشت که آنها را برای راهزنی تربیت کرده بود. اگر قافله‌ها می‌شنیدند که فضیل و گروهش در فلان جاده کمین کرده‌اند، هیچ کس از آن راه عبور نمی‌کرد. فضیل شبی برای سرقت به پشت بام خانه‌ای رفت. شب از نیمه گذشته بود، صدای تلاوت قرآن مرد صاحب خانه در سکوت مطلق شب به گوش می‌رسید. فضیل لحظه‌ای درنگ کرد و به تلاوت آن مرد گوش داد:

«إِلَّمْ يَا نِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ آیا وقت آن نرسیده که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع گردد! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنهکارند؟!^۱ فضیل با شنیدن این آیه در فکر فرو رفت، و با خود حدیث نفس کرد:

ای فضیل! این سخن خداست و مخاطب آن افرادی چون توست. این همه گناه و معصیت و نافرمانی تاکی؟ از دیوار مردم بالا رفتن، جلوی قافله‌ها را گرفتن، و هستی و نیستی مردم را تاراج کردن تا چه زمانی؟ همان جا دست به آسمان بلند کرد و در پاسخ کلام خدا عرض کرد: خدایا وقتش رسیده که به درگاهت آیم، و از گذشته سیاهم توبه کنم. فضیل با انقلابی که از شنیدن آن آیه قرآن در جانش به وجود آمد از سرقت منصرف شد، و به خانه‌اش بازگشت و در گذشته پُرگناهش تفکر و اندیشه می‌کرد، و برای جبران‌ش در فکر چاره‌ای بود. دوستان هم دست و خلافکارش به سراغش آمدند، و از قافله پر پولی خبر دادند که از فلان جاده در حال گذر بود، و از فضیل خواستند که برای سرقت آن قافله حاضر شود. فضیل داستان بیداری‌اش را برای آنها گفت، و از آن پس خود را آلوده سرقت و دیگر گناهان نکرد، و آن قدر در مسیر خودسازی و انجام اعمال صالح و اطاعت از فرامین الهی پیش رفت که به یکی از زهاد



زمان خود معروف شد.^۱

آری! در مقام توبه تنها استغفار و ندامت از گذشته کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر این، لازم است با اعمال صالح و شایسته آینده گذشته را نیز جبران کرد. یعنی آن قدر کارهای خیر و نیک انجام داد تا گناهان و خطاهای پیشین را پوشش دهد و آن را جبران نماید.

خلاصه اینکه آیات قرآن آن قدر تکان دهنده است که یک آیه آن می‌تواند از یک سارق خطرناک و دزد سرگردنه، زاهد زمانه بسازد. این تنها یک نمونه تاریخی بود، و از این نمونه‌ها در تاریخ فراوان است.

۴. قرآن مبین؛ قرآن در سوره دخان به وصف مبین توصیف شده است. «مبین» یعنی آشکارکننده، قرآن هم آشکار است و هم آشکار کننده. قرآن به گونه‌ای است که هر کس در هر سنّ و سال، و با هر مقدار دانش و اطلاعات و آگاهی، می‌تواند از آن استفاده کند. فیلسوف، عارف، شاعر، عالم، باسواد و بی‌سواد، هر کس می‌تواند از آن بهره‌برداری کند. قرآن بسان چشمه زلال و جوشانی است که هر کس به اندازه ظرفیتش از آن برداشت می‌نماید. آنها که ظرفیتشان بسان کاسه‌ای بیش نیست فقط به اندازه همان کاسه، و آنها که دریا دلند، به وسعت دریا از آب این چشمه جوشان بهره می‌برند.

ج) این قسم‌ها برای چیست؟

تمام این سوگندها برای اثبات نبوت و پیامبری پیامبر اسلام ﷺ است.

سؤال: چگونه می‌توان با سوگند و قسم به قرآن نبوت را اثبات کرد؟

پاسخ: با توجه به اینکه خداوند به قرآن سوگند یاد کرده، در حقیقت برای اثبات نبوت به قرآن استدلال کرده است چرا که قرآن معجزه پیامبر اسلام است، و هیچ کس توانایی ندارد همانند قرآن را بیاورد ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۴۴.

هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً^۱.

بلکه توانایی آوردن یک سوره همانند سوره‌های قرآن را ندارند ﴿قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ

مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲.

نتیجه اینکه خداوند متعال پس از ذکر چهار نوع از حروف مقطعه، چهار قسم به

قرآن یاد کرده که با چهار وصف و ویژگی همراه است، و این چهار سوگند با

ویژگیهای مذکور همه برای اثبات نبوت و پیامبری است.

۱. اسراء، آیه ۸۸.

۲. یونس، آیه ۳۸.

۱۳. سوگند سوره عصر

یکی دیگر از سوگندهای یگانه قرآن، قسم به عصر است، که در سوره عصر آمده است. توجه کنید:

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

به عصر سوگند، که انسانها همه در زیانند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند.

سوگند به عصر:

خداوند متعال در این سوره، به عصر سوگند یاد کرده که تمام انسانها در خسران و زیانند. مگر آنها که برنامه چهار ماده‌ای مطرح شده در این سوره را جامه عمل بپوشانند.

عصر در لغت:

دانشمندان علم لغت و تفسیر برای واژه عصر معانی متعددی ذکر کرده‌اند:

۱. فشار دادن؛ عرب از کار کسی که لباس شسته را فشار می‌دهد تا آب موجود در



آن خارج شود، تعبیر به «عصر الثیاب» می‌کند.

۲. **غروب آفتاب**: تناسب این معنا با معنای اوّل در این است که هنگام غروب آفتاب روز فشرده و همه چیز آن جمع می‌شود، و سپس آفتاب غروب می‌کند. بدین جهت به این لحظه عصر گفته‌اند.

۳. **دوران**: به برهه‌ای از زمان نیز عصر گفته می‌شود، مانند دوران رسول الله ﷺ، عصر انقلاب اسلامی، عصر امام زمان (عج). بنابراین به مجموعه یک زمان عصر گفته می‌شود؛ چون حوادث فراوانی در آن دوران جمع و فشرده شده است.

عصر در کلمات مفسران:

در اینکه منظور از عصر در سوره مورد بحث کدام یک از معانی سه گانه است، نظریات مختلفی ارائه شده است. مرحوم علامه طبرسی در تفسیر ارزشمند مجمع البیان پنج تفسیر، و ما در تفسیر نمونه هفت تفسیر برای آن ذکر کرده‌ایم، که قسمتی از تفاسیر هفتگانه با نظریات مجمع البیان مشترک، و بخشی دیگر متفاوت است. توجّه فرمایید.

۱. غروب آفتاب

یکی از احتمالات این است که عصر به معنای غروب آفتاب باشد، و خداوند به غروب آفتاب سوگند یاد کرده است. اگر پرسیده شود: چه حادثه‌ای در آن زمان رخ می‌دهد که خداوند متعال به آن لحظه قسم خورده است؟

در پاسخ می‌گوئیم: با غروب آفتاب تحوّل بزرگی در عالم رخ می‌دهد، غروب آفتاب اعلان پایان روز و اتمام تلاش و فعالیت روزانه، و شروع شب و آغاز آرامش و استراحت است. و این لحظه نشانه‌ای دیگر از قدرت خداوند است که: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»؛ شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند.^۱



با توجه به اهمیت لحظه غروب آفتاب و عصر، خداوند به آن قسم یاد کرده است، همان‌گونه که به صبحگاهان و لحظه طلوع آفتاب که اعلان پایان شب و نویدبخش آغاز روز است در جای دیگر قسم خورده است ﴿وَالضُّحَى﴾^۱. نتیجه اینکه غروب و طلوع آفتاب دو تحوّل بزرگ در عالم هستی، و دو نشانه از نشانه‌های پروردگار است، و لهذا متعلّق سوگند خدا قرار گرفته است.

۲. مجموعه تاریخ بشر

طبق این تفسیر منظور از عصر مجموعه تاریخ بشر از آغاز آفرینش تا پایان عمر دنیاست، که حوادث در آن فشرده شده است. و از آنجا که تاریخ آیینۀ عبرتهاست، خداوند متعال به مجموعه تاریخ بشر سوگند یاد کرده است.

انسان می‌تواند تمام درسهای لازم زندگی‌اش را از تاریخ فرا بگیرد. عوامل سعادت، اسباب پیروزی، ثمرات شیرین وحدت و اتحاد، میوه‌های تلخ اختلاف و پراکندگی، چگونگی استفاده از فرصتها، نتایج بد غفلت از فرصتها، و مانند آن، را می‌توان از دل تاریخ بیرون کشید و سر لوحه عمل قرار داد.

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ارزشمند خود خطاب به امام مجتبی (علیه السلام)، که حاوی یک دوره اخلاق اسلامی است، می‌گوید: من از اول خلقت آدم (علیه السلام)، تا به امروز نبوده‌ام، بلکه عمر محدودی داشتم. اما تاریخ بشر را مطالعه کرده، و از حوادث زندگی آنها عبرت گرفته و از تجربیاتشان استفاده کرده‌ام، چنانکه گویی همیشه همراه آنها بوده‌ام. تمام این تجربیات را برای تو (امام حسن (علیه السلام))، در این نامه خلاصه کرده‌ام.^۲

در اهمیت تاریخ بشر همین بس که خداوند متعال در اکثر سوره‌های قرآن در مورد اقوام و ملل پیشین سخن گفته، و درسهای تازه‌ای به ما می‌دهد که به عنوان نمونه به دو داستان آن به صورت خلاصه اشاره می‌کنم:

۱. ضحی، آیه ۱.

۲. نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱.



الف) فیل سواران ابرهه

خداوند در سوره فیل اشاره‌ای به داستان ابرهه کرده است. توجه کنید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»؛ آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران [= لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟! آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می‌دادند؛ سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد».

مسیحیت در سرزمین یمن در جنوب عربستان در حال گسترش بود. فرمانده‌ای از طرف مسیحیان آن سوی دنیا در آنجا حکومت می‌کرد، که نام وی ابرهه بن الصباح الاشرم جد نجاشی معاصر پیامبر ﷺ بود. او کلیسای بی‌نظیری در یمن ساخت که شاید مانند آن در دنیای آن روز وجود نداشت. ابرهه که به این کلیسا دلبستگی شدیدی داشت ناگهان متوجه شد که عده‌ای شبانه آن را آتش زده و خاکستر کردند. وی از این حادثه بسیار ناراحت و پریشان، و مشغول تحقیق از عوامل آن شد.

به این نتیجه رسید که شاید مشرکان عرب مکه دست به این کار زده باشند. لذا لشکر بزرگی فراهم و به سمت مکه حرکت کرد. تا با تخریب خانه کعبه از مشرکان مکه انتقام گیرد. هنگامی که لشکر ابرهه به نزدیک مکه رسید، و مردم مکه آن لشکر بزرگ را دیدند، سخت وحشت کردند. زیرا اولاً: سپاه فیل سوار ندیده بودند، و ثانیاً: تا آن زمان شاهد سپاهی به آن عظمت و بزرگی نبودند.

ابرهه نزدیک یکی کوههای مکه توقف کرد، و مأموری فرستاد تا بزرگ و رئیس مکه را نزد وی آورند. عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر اسلام ﷺ، که در آن زمان بزرگ مکه بود، نزد ابرهه آمد. عظمت و اُبّهت عبدالمطلب سبب شد که ابرهه از تخت پایین آمده، و دست عبدالمطلب را گرفته، و کنار وی روی زمین بنشیند. سپس هدفش را از لشکرکشی به مکه به وی اعلان کرد و گفت: از من چه تقاضایی داری؟ عبدالمطلب



گفت: من دویست شتر داشتم که مأموران تو آنها را بازداشت کرده‌اند، دستور بده آنها را آزاد کنند! ابرهه که انتظار داشت عبدالمطلب در مورد حمله به کعبه با وی گفتگو کند از این تقاضا متعجب شد، و گفت: شما فقط در مورد شترانت سخن می‌گویید؟ عبدالمطلب گفت: «اَنْتِ اَنَا رَبُّ الْاَيْلِ، وَ اَنْ لِّلَيْتِ رَبًّا سَمِنَعَهُ عَلِيكَ؛ من مالک شتران هستم، و کعبه مالکی دارد که از گزند تو حفظش می‌کند».^۱

عبدالمطلب به شهر بازگشت، و به مردم دستور داد که در کوههای اطراف مکه متفرق شده، و پناه گیرند. سپاه ابرهه به سمت خانه خدا و به قصد تخریب آن حرکت کرد. فیل سواران ناگهان ابری را مشاهده کردند که از سمت دریای احمر به سوی آنها حرکت می‌کرد. وقتی که نزدیکتر شد شاهد پرندگان کوچکی بودند که هر یک سه عدد سنگ کوچک به اندازه نخود یکی در منقار و دوتای دیگر را در میان پاهایشان گرفته بودند. خداوند در مقابل سپاه عظیم فیل سواران، سپاه عظیم تری تهیه نکرد. بلکه با این پرندگان کوچک به مبارزه و مقابله با پیل سواران آمد. هر پرنده‌ای مأمور کشتن سه نفر از سپاهیان ابرهه بود. پرندگان کوچک مأموریت خود را به طور کامل انجام داده، و تمام سپاهیان ابرهه را به قتل رساندند. تنها یک نفر از آنان جان سالم به در برد، تا خبر شکست مفتضحانه پیل سواران را به یمن ببرد.

این داستان چقدر آموزنده و عبرت‌انگیز است. به انسان هشدار می‌دهد که به قدرت و نیروی خویش مغرور نشود که هر چه باشد تاب مقاومت و تحمل در برابر خداوند را نخواهد داشت. خدا می‌تواند با تکان دادن زمین هر چند به طور مختصر، حاصل زحمت یک عمر جمعیتی را در عرض چند ثانیه از بین ببرد. یا با یک سونامی سواحل غرب آسیا را نابود سازد، و یا با یک کاترینا شهری را به زیر آب ببرد، و دولت آمریکا را فلج کند. آری تنها ابرهه و سپاهیان او در بیش از ۱۴۰۰ سال قبل عاجز نبودند، بلکه انسان امروز نیز علیرغم پیشرفتهای خیره‌کننده‌اش در صنعتهای مختلف، در برابر اراده خداوند عاجز و ناتوان است.

۱. التفسیر المنیر، ج ۳۰، ص ۴۰۴.

ب) سدّ عظیم خاکی قوم سبأ

در سرزمین یمن، منطقه کوهستانی وجود داشت که هر زمان باران می‌بارید، سیلابهای خطرناکی به راه می‌افتاد، و همه چیز را ویران می‌کرد. مردم یمن تصمیم گرفتند در مقابل این سیلابها سدّ خاکی محکمی بسازند، تا هم از ویرانی‌های ناشی از سیلاب‌ها جلوگیری نموده، و هم از آبهای جمع شده در پشت سد استفاده بهینه کنند. به همت مردم سدّ خاکی زده شد، و دیگر خبری از سیلابهای ویرانگر نبود. تدریجاً آبهای جمع شده پشت سد توسط کانالهای مخصوص هدایت، و در مسیر کشاورزی و باغداری و آبادانی کشور به کار گرفته شد. کشور یمن روز به روز آبادتر شد، و به برکت آبهای مهار شده آنقدر درخت کاشته شد که مردم در طول سفر نیز در سایه درختان حرکت کرده، و حتی نیازی به غذا نداشتند! زیرا کافی بود سبزی بر روی سر نهاده و زیر درختان حرکت کنند، تا در ظرف مدّت کوتاهی سبزی آنها از میوه‌های مختلفی که از درختان می‌ریخت پر شود!

خلاصه اینکه سدّ مذکور تمدّن عظیم و خیره‌کننده‌ای برای مردم یمن به ارمغان آورد. اما از آنجا که (برخی از) انسانها هنگامی که به قدرت می‌رسند همه چیز را فراموش کرده، شروع به ناشکری و نق زدن می‌کنند، گفتند:

«رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بسفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند. و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند؛ و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم؛ در این ماجرا نشانه‌های عبرتی برای هر صابر شکرگزاری است.^۱

خداوند تصمیم بر ویرانی سدّ خاکی، که منشأ تمدّن شهر سبأ بود گرفت. ولی این مأموریت را به خیل فرشتگان و ملائکه نداد، بلکه چند موش صحرايي را مأمور این کار کرد! موشها در سدّ لانه کرده و به تدریج چندین سوراخ در آن ایجاد نمودند. آب



در روزنه‌ها جریان پیدا کرد، و بر اثر جریان آب سوراخ‌ها بزرگتر می‌شد. سوراخ‌ها آن قدر بزرگ شد که ناگهان صدای مهیب و وحشتناکی در همه جا پیچید! این صدای هولناک چیزی جز صدای شکستن سدّ خاکی نبود. تمام آب مهار شده، پست سدّ آزاد شد، و با سرعت تمام به جلو پیش می‌رفت، و با هر چه برخورد می‌کرد آن را نابود می‌کرد؛ باغها ویران، مزارع نابود، درختان قلع و قمع شد، و هیچ اثری از آن تمدن بزرگ جز برخی درختان بیابانی باقی نماند. مردمی که زنده مانده بودند از آنجا هجرت کردند، و تمدن بزرگ دیروز به بیابان خشک و وحشتناکی تبدیل شد. آری تاریخ مملوّ از درسهای عبرت است، لهذا خداوند به آن سوگند یاد کرده است.

فضائل علی علیه السلام از زبان سعد بن وقاص:

یکی از درسهای عبرت‌انگیز تاریخ تلاش گسترده بنی‌امیه برای محو فضائل حضرت علی علیه السلام است. آنها هفتاد سال نه تنها مانع ذکر و نشر فضائل مولای متّقین علی علیه السلام شدند، بلکه بر فراز منابر و در خطبه‌های نماز جمعه، آن حضرت را سبّ و ناسزا می‌گفتند! روزی معاویه به مدینه آمد و شنید که سعد بن وقاص به علی علیه السلام اهانت نمی‌کند. از آنجا که سعد در میان مسلمانان موقعیت ویژه‌ای داشت، این کار بر معاویه سنگین آمد. به سعد گفت: چرا علی را سبّ و لعن نمی‌کنی؟ گفت: من سه مطلب به خاطر دارم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام بیان کرد. هنگامی که به یاد این سه مطلب می‌افتم، نمی‌توانم به او ناسزا بگویم:

۱. حضرت فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ آیا راضی نیستی که منزلت و جایگاه تو در پیش من، همچون جایگاه هارون نزد موسی است، مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد».

۲. در جنگ خیبر پس از آنکه مسلمانان چندین بار حمله کردند و بدون موفقیت بازگشتند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را به کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش هم او را دوست دارند! صبح روز بعد همه



مسلمانان منتظر بودند تا بفهمند منظور پیامبر ﷺ چه کسی است. حضرت فرمود: علی را خبر کنید، تا پرچم را به دست او دهم. بعضی از منافقین که از این مطلب ناراحت شده بودند شروع به بهانه تراشی کردند که: یا رسول الله! علی چشم درد دارد و قادر بر انجام این مأموریت نمی باشد. حضرت رسول ﷺ علی را طلبید، و با آب دهانش بر چشمانش مالید، و درد چشم کاملاً برطرف شد. آنگاه پرچم را به دست او سپرد، و علی شجاعانه قلعه خیبر را فتح کرد!.

۳. آیه شریفه مباهله که نازل شد، حضرت رسول ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي؛ خدایا! این افراد، اهل بیت من هستند».^۱

معاویه! با این فضائلی که در مورد علی شنیده ام، چگونه او را سب و لعن کنم؟ هر چند بنی امیه تصمیم بر محو فضائل علی گرفتند، و هفتاد سال در راه رسیدن به اهداف شوم خود به طور جدی تلاش کردند، اما خواسته خداوند رسوایی بنی امیه و نشر فضائل حضرت امیرالمؤمنین بود. لذا امروز نهج البلاغه حضرت علی در همه جا موجود و فضائش تاریخ را پر کرده است. و این تاریخ برای ما عبرت است.

از تاریخ می آموزیم که هر کس مورد نصر و یاری خداوند قرار گیرد هیچ کس نمی تواند بر او غلبه کند، و اگر خداوند بخواهد کسی را خوار و ذلیل کند، هیچ قدرتی توانایی ایستادگی در برابر اراده پروردگار را نخواهد داشت. «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَحْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ».^۲

علی خلاصه پیامبران بزرگ ﷺ:

به قول شاعر:

خوشر آن باشد که حسن دلبران گفته آید از زبان دیگران

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۷۴۵.

۲. آل عمران، آیه ۱۶۰.



یکی از علما و دانشمندان با انصاف اهل سنت، کتابی به نام «زین الفتی فی شرح سورة هل أتى» نوشته است. در این کتاب، احادیث ناب فراوانی در مورد علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، که حدیث زیر یک نمونه آن است:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ، وَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ هَر كَس مَائِلٌ بِأَشَدِّ إِلَى حُضْرَتِ آدَمَ فِي عِلْمٍ وَ دَانَشَش، وَ بِه حُضْرَتِ نُوحٍ فِي فَهْمٍ وَ دَرَكِ عَالِيش، وَ بِه حُضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمٍ وَ بَرْدْبَارِیْ اَش، وَ بِه حُضْرَتِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدَش، وَ بِه حُضْرَتِ مُوسَى فِي مَبَارَزَاتَش، نَظَر كُنْد، بِه عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَگَاه كُنْد!»^۱

پروردگارا تو را بر این نعمت عظمی (شیعه علی بودن) سپاسگزاریم، و بر ارواح پاک پدران و مادرانی که ما را با مهر و عشق علی تربیت کردند، درود و سلام می فرستیم. و امیدواریم که همان گونه که در دنیا در سایه عشق علی علیه السلام و فرزندان پاک و معصومش زندگی می کنیم، در جهان آخرت نیز با آن بزرگواران محشور شویم. آمین یا رب العالمین.

در حدیث دیگری، مرحوم علامه امینی به نقل از سه کتاب از بزرگان اهل سنت (۱). ابونعیم اصفهانی، ۲. معجم طبرانی، ۳. کنز العمال متقی هندی) چنین نقل می کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مَمَاتِي، وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي، فَلْيُؤَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي، وَلْيُؤَالِ وَلِيَّهُ، وَلْيَقْتَدِ بِأَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِي خُلُقُوا مِنْ طِبَّتِي؛ هَر كَس دُوسْت دَارْد زَنْدَگِيش هَمَانْد زَنْدَگِی مَن، وَ مَرگِش بَسَان مَرگ مِی بَاشَد، وَ دَر جَهَانِ آخِرَتِ سَاكِنِ بَهْشْتِ وِیْژَه وَ جَاوِیدَانِی شُود كِه خَدَاوَنْد بِه فَرْمَانِ خُود دَرخْتَانَش رَا رُویَانْدَه، بَايْدِ پَسِ اَز مَن عَلِي رَا دُوسْت بَدَارْد، وَ

۱. العسل المصفي من تهذيب زين الفتى، ج ۱، ص ۱۲۵.



ولایتش را بپذیرد و (نه تنها علی بلکه) دوستان علی را نیز دوست بدارد. و (مهم تر از دوست داشتن) به اهل بیت من اقتدا کند، و گام در جای گام آنها بنهد. چرا که آنان عترت منند، و از خاک و طینت من آفریده شده‌اند.^۱

۳. عصر قیام پیامبر اکرم ﷺ

برخی از مفسرین معتقدند منظور از «عصر» در سوره العصر، عصر قیام پیامبر اکرم ﷺ است. چرا که این دوران اهمیت بسیار ویژه‌ای داشت، و بدین جهت خداوند متعال به آن دوران سوگند یاد کرده است.

برای پی بردن به اهمیت آنچه را که اسلام به بشریت هدیه کرده، لازم است تاریخ جاهلیت عرب را مطالعه کنیم. لذا ما به جوانان توصیه می‌کنیم که تاریخ جاهلیت عرب را مطالعه کنند تا قدرت نعمت اسلام و معارف آن را بدانند. حضرت علی علیه السلام دست مخاطبانش که غالباً نسل بعد از اسلام بوده‌اند را می‌گیرد، و برای آنکه به ارزش اسلام پی ببرند آنها را به دوران جاهلیت می‌برد، و صفحاتی از تاریخ را جلوی چشمان آنها ورق می‌زند، و می‌فرماید:

خداوند در حالی پیامبر ﷺ را مبعوث، و اسلام را توسط آن حضرت به مردم عرضه کرد، که شما معتقد به بدترین آیینها و ساکن بدترین خانه‌ها بودید. اعتقادات شما آمیخته با انواع خرافات بود. با دست خود بتی از خرما درست می‌کردید، و به پرستش آن می‌پرداختید، و در برابرش به خاک می‌افتادید، و به هنگام قحطی و کمیاب شدن مواد غذایی، آن را می‌خوردید! چه آیین بدی بود که انسان اشرف مخلوقات در مقابل دست ساخته خود سجده می‌کرد! انواع بتها را می‌پرستید. بت شخصی، بت خانوادگی، بت قبیله‌ای، بت در سفر و دیگر بتها. مسکنهای شما هم بدترین خانه‌ها بود. در میان سنگهای خشن چادر می‌زدید، در لابه‌لای حیوانات و حشرات و مارها زندگی می‌کردید. آب مورد استفاده شما آب آلوده و گندیده‌ای بود که در وسط یک



گودال جمع شده بود، و انواع حیوانات در آن وجود داشته، یا از آن استفاده می‌کردند. خون همدیگر را می‌ریختید، و بر این کار افتخار می‌کردید. فرزندان خود را به دست خود می‌کشتید، یا آنها را زنده زنده در خاک دفن می‌کردید! اسلام آمد و شما را از تمام این بدبختیها و مشکلات آزاد کرد.^۱

گوستاولوبون، از دانشمندان معروف غرب می‌گوید: «از جمله سرزمین‌هایی که هیچگاه مستعمره نشد، سرزمین حجاز است! چون چیزی برای استعمار در آنجا وجود نداشت، و مردمی عقب افتاده و بی‌فرهنگ داشت».

آری! اسلام انقلابی عظیم در آن محیط تاریک به وجود آورد. انقلابی که نتیجه آن جهش‌های بلند علمی، پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. تا آنجا که مسلمانان مؤلّد علم و دانش شدند، و دیگر مردم جهان از جمله اروپائیان مصرف‌کننده علم و دانش مسلمانان گشتند.

نهضت علمی مسلمانان در صدر اسلام بسیار مهم است. و دانشگاه‌های ما باید واحدهایی از دروس دانشگاهی را به این موضوع اختصاص دهند، تا دانشجویان محترم با پیشینه علمی خویش آشنا باشند. تصوّر نکنند که مسلمانان همواره مصرف‌کننده علوم و دانشهای غربیها بوده‌اند. باید آنها را به چهارصد پانصد سال قبل برد، و اختراعات و اکتشافات و تألیفات دانشمندان اسلامی را به آنها معرفی کرد، تا احساس خودباختگی نکنند، و مرعوب فرهنگ منحط و فاسد غرب نشوند، و با خودباوری تلاش کنند که به آن روزها بازگردند.

به هر حال از آنجا که با ظهور اسلام تحوّل عظیمی در جهان ایجاد شد، و عصر ظهور پیامبر دوران درخشان و خیره‌کننده‌ای در تاریخ گشت، خداوند متعال به آن دوران سوگند یاد کرده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه دوم.



۴. عصر قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

احتمال دیگر اینکه منظور از «عصر»، زمان قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، چرا که آن دوران نیز بسیار مهم است. زیرا:
 أولاً: بشر از نظر علم و دانش پیشرفت فوق العاده‌ای می‌کند.
 ثانیاً: صنایع در آن زمان رشد چشمگیری خواهد داشت.
 ثالثاً: از نظر اخلاق مردم در سطح بسیار بالایی قرار می‌گیرند.
 رابعاً: صلح و آرامش و امنیت عجیبی در بین مردم و اقوام و ملل حاکم می‌شود.
 خداوند متعال آن زمان را چنین ترسیم کرده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (آن چنان) که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقند».

یعنی اولاً: مشکل دنیای امروز، زمامداران خودسر و حاکمان و ظالمان و رؤسا و مدیران ستمگر است. و در عصر ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این مشکل وجود نخواهد داشت، و حکومت به دست انسانهای با ایمان و صالح می‌افتد.
 ثانیاً: آیین ارزشمند اسلام فراگیر شده، و تمام دنیا را فتح می‌کند، البته نه بدان معنا که آیین یهود و نصاری بطور کامل از بین می‌رود، بلکه آنها به صورت اقلیتهای مذهبی باقی خواهند ماند. اما دین حاکم بر سرتاسر جهان اسلام خواهد بود.
 ثالثاً: خوف و ترس و وحشت از جنگهای قبیله‌ای داخلی و منطقه‌ای و جهانی از



بین می‌رود، و همه احساس امنیّت و آرامش می‌کنند.

و رابعاً: مردم در سایه حکومت صالحان، و نشر و گسترش اسلام، و صلح و امنیّت و آرامش ایجاد شده، خالصانه خدا را عبادت می‌کنند، و بدون دغدغه به پرستش او روی می‌آورند. خلاصه اینکه هدف از آفرینش بشر به طور کامل در عصر ظهور مهدی تحقّق خواهد یافت. آیا چنین عصر درخشانی نباید مورد سوگند خداوند متعال قرار گیرد؟

مَدّعیان دروغین!

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران توجّه مردم به مسائل دینی بسیار زیاد، و مسائل مذهبی در گوشه و کنار مطرح شد. از جمله این مسائل، امور مربوط به حضرت ولی عصر علیه السلام است، که روز به روز توجّه مردم به آن بیشتر می‌شود. و طبیعی است که هر چه علاقه مردم به امام زمان علیه السلام بیشتر و عشق آنها به حضرت شعله‌ورتر گردد، بازار مَدّعیان دروغین و قلابی نیز رونق بیشتری پیدا می‌کند. زیرا معمولاً برای چیزهای مورد علاقه مردم چیزهای تقلّبی درست می‌کنند. اگر سکه‌های تقلّبی، اسکناسهای تقلّبی، دلارهای تقلّبی، و مانند آن ساخته می‌شود، به خاطر آن است که مردم به سکه‌های طلا و اسکناس و دلار علاقمند هستند. بنابراین، وجود مَدّعیان دروغین نیابت و سفارت امام زمان علیه السلام در عصر و زمان ما، که توجّه به امام زمان به صورت چشمگیری رو به رشد است، طبیعی و عادی است. اما آنچه مهم است اینکه مردم و عاشقان امام زمان باید مواظب این مَدّعیان دروغین باشند، تا از احساسات پاک و عشق و علاقه خالصانه آنها سوء استفاده نکنند، و بر مسئولین حکومت اسلامی نیز لازم است همچون گذشته با آنها برخورد کرده، و به مردم هشدارهای لازم را بدهند.

۵. وجود انسان

پنجمین احتمال اینکه منظور از عصر انسان است. و با توجّه به اینکه انسان عصاره



و فشرده جهان هستی است، خداوند در این سوره به وی قسم یاد کرده است.

انسان افتخارات فراوانی دارد؛ از جمله اینکه:

(الف) او خلیفه الله است؛ نماینده خداوند بر روی زمین.

(ب) مسجود فرشتگان است. زیرا ملائکه به امر خدا بر او سجده کردند.

(ج) معلم فرشتگان است. چرا که حضرت آدم به فرمان خداوند علم الاسماء را به ملائکه تعلیم داد، و بدین سبب افتخار معلمی آنان را کسب نمود.

(د) خداوند از روح خود در انسان دمیده است.

(ه) تمام عالم هستی در خدمت انسان است. اگر آیات تسخیر در قرآن را مطالعه فرمایید، که حدود پانزده آیه است، خواهید دید که خداوند همه چیز را مسخر انسان گردانیده، و در اختیار او نهاده است.

با توجه به این مقامات، خداوند به انسان سوگند یاد کرده، و می خواهد وی را به ارزش وجودیش توجه دهد، تا غفلت نکند و خود را ارزان نفروشد.

اگر انسان قدر و ارزشش را بداند، خود را به مثنی پول، مقداری مواد مخدر، عشقی زودگذر، پست و مقام موقت، و مانند آن نمی فروشد. و کسانی که خود را ارزان می فروشند بسان کودکانی هستند که ارزشمندترین گوهر دنیا را که بازیچه آنها قرار گرفته بود در ازای چند شکلات به تاجر گوهرشناسی فروختند! حضرت علی علیه السلام طبق روایت کوتاهی می فرماید:

«لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَاتَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ (شیعیان من!) هیچ قیمتی برای شما جز بهشت خدا نیست، به کمتر از آن خود را نفروشید».^۱

بعضی از مردم در طول عمر خویش تلاش و کوشش فراوانی می کنند، خود را به آب و آتش می زنند، از راه حلال و حرام کسب درآمد می کنند، و حاصل عمر آنها یک خانه مجلل و شیک و گرانبه مثلاً ۵۰۰ میلیون تومانی می شود که پس از مرگ مایه

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۶.



اختلاف و درگیری ورثه است. چنین انسانی ضرر کرده است، چون خویشتن را به یک خانه ۵۰۰ میلیونی فروخته، در حالی که کمترین قیمت او بهشت پروردگار است.

۶. فشارها و حوادث

برخی دیگر از مفسران، «عصر» را به حوادث و فشارهای زندگی انسانها، که کم و بیش برای هر شخصی رخ می‌دهد، تفسیر کرده‌اند. زیرا زندگی آدمی یکنواخت نیست، بلکه آمیخته با حوادث است. گاه سالم است، و گاه بیمار، در برهه‌ای از زمان جوان است، و سپس روبه پیری می‌رود. گاه ثروتمند است و گاه فقیر، زمانی در امنیت است و زمان دیگر ناامنی به سراغ او می‌آید. و البته این فشارها و حوادث انسان را می‌سازد. این سختی‌ها و ناملایمات او را پخته و قوی می‌کند. شاید عده‌ای بگویند: حضرت علی علیه السلام که با نان جوین زندگی را می‌گذراند، چگونه قادر بر کندن در قلعه خیبر شد؟ چگونه آن حضرت در مقابل پهلوان بی‌بدیل عرب عمرو بن عبدود ایستادگی کرد، و در نهایت بر او پیروز شد؟

حضرت علی علیه السلام در پاسخ این سؤال انسانها را به درختان بیابانی و درختان کنار نهر آب تشبیه می‌کند. انسانهایی که مشکلات را تحمل نموده، و در برابر حوادث و ناملایمات صبر و بردباری را پیشه خود کرده‌اند. بسان درختان بیابانی هستند که با کمترین مقدار آب ساخته‌اند، و در برابر طوفانهای سهمگین و بادهای تند همچون کوه می‌ایستند. اما انسانهای ناز پرورده، مانند درختان کنار نهر آبنده، که سست و کم تحملند، و با کمترین فشار و طوفانی از پای در می‌آیند.

«أَلَا إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا، وَالرَّوَاتِعَ الْخَصْرَةَ أَرْقُ جُلُودًا؛ آگاه باشید! درختان بیابانی چوبشان محکمتر است، و درختانی که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر و کم دوامتر است».^۱

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

آری! انسانهای نازپرورده‌ای که فشارها و مشکلات را تجربه نکرده‌اند به جایی نمی‌رسند.

آقای «توانگ بی» نویسنده کتاب تاریخ تمدن می‌گوید:

«تمدنهای بزرگی که در طول تاریخ پدید آمده را مورد مطالعه قرار دادم. هیچ تمدن مهمی را نیافتم مگر اینکه قبلاً مورد هجوم دشمن خارجی قرار گرفته، و در سایه تحمل مشکلات و سختی‌ها تمدنهای مهم پایه‌ریزی شده است».

کشور ما این مسأله را به خوبی تجربه کرده، و در سایه تحمل مشکلات و سختی‌های انقلاب توانست در خیلی از جهات خودکفا و مستقل شود. اگر این فشارها نبود نه ارتش ما این قدر قوی و با صلابت بود، و نه سپاه ما در این سطح از توانایی نظامی و لجستیکی قرار داشت.

آری! از آنجا که فشارها و حوادث و سختیها و مشکلات انسان‌ساز است، مورد قسم پروردگار عالم قرار گرفته است.

۷. نماز عصر

برخی از مفسران معتقدند که منظور از «عصر» در آیه مورد بحث، نماز عصر است. بنابراین خداوند متعال به نماز عصر سوگند یاد کرده است.

سؤال: شک نیست که نماز در معارف دینی جایگاه خاص و بسیار مهمی دارد، تا آنجا که از آن به عنوان ستون خیمه دین یاد شده است. (الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ)^۱ و می‌دانیم که اگر ستون خیمه‌ای را بر دارند سقف آن فرو خواهد نشست. و لذا اولین چیزی که در عالم قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد نماز است.^۲ و در اهمیت نماز همین بس که معیار قبولی و مردودی سایر اعمال است.^۳ خلاصه هر چه در مورد اهمیت نماز گفته شود کم است، ولی سؤال این است که: چرا خداوند به خصوص

۱. میزان الحکمة، باب ۲۲۷۰، ج ۱۰۵۴۷.

۲. همان مدرک، باب ۲۲۷۳، ج ۱۰۵۷۰.

۳. همان مدرک، ج ۱۰۵۶۸.



نماز عصر سوگند یاد کرده است؟

پاسخ: هر نمازی ممکن است از جهتی نسبت به سایر نمازها فضیلت داشته باشد و نماز عصر طبق تفسیری همان «صلوة وسطی» است که در آیه شریفه ۲۳۸ سوره بقره مورد تأکید قرار گرفته است: «﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾»؛ در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی کوشا باشید».

و علت اینکه نسبت به نماز وسطی تأکید شده این است که نماز عصر نسبت به نمازهای دیگر آسیب پذیر است. هنگام نماز ظهر زمان مناسبی است چون معمولاً مردم کار و فعالیت را جهت صرف ناهار و استراحت کوتاه تعطیل می کنند، و فرصت کافی جهت اقامه نماز ظهر دارند. اما نماز عصر که در زمان رسول خدا ﷺ جدا خوانده می شد، و مسلمانان حدود سه ساعت و نیم پس از اذان ظهر آن را اقامه می کردند، در لابه لای کارهای روزانه قرار می گرفت و لذا، برای اقامه آن، باید کار را تعطیل می کردند. و نماز برخی از مسلمانان که به هر علتی نمی توانستند کار را تعطیل کنند ترک می شد. بدین جهت نسبت به نماز عصر در آیه شریفه تأکید خاص و ویژه ای شده است. پیامبر اکرم ﷺ نیز در حدیثی فرمودند: «مَنْ فَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ حِطَّ عَمَلُهُ؛ کسی که نماز عصرش ترک شود، اعمالش باطل و نابود می گردد».^۱

بنابراین خداوند به نماز عصر به خاطر ویژگی آسیب پذیریش قسم یاد کرده، تا مورد توجه بیشتر مسلمانان قرار گیرد، و از آن غافل نشوند.

ضمناً توجه داشته باشید که شیعه نیز معتقد است اقامه نمازهای روزانه در پنج وقت فضیلت دارد، اما برخلاف اهل سنت جمع بین نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را نیز جایز می داند و دلیل آن روایات متعددی است که از پیامبر اسلام ﷺ به ما رسیده، و شرح آن را در کتاب «شیعه پاسخ می گوید» نوشته ایم. فلسفه جواز جمع، همان گونه که در بعضی روایات به آن اشاره شده، جلوگیری از مشکلات

۱. المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۶ و ۴۴۵.



نماز پنج وقت برای بعضی از مردم است. مشکلاتی که گاه به ترک نماز منتهی می‌شود. همان‌طور که در مورد برخی از جوانان اهل سنت نقل شده که اصرار بر نماز پنج وقت، موجب شده آنها تارك الصلاة شوند. خلاصه اینکه به اعتقاد ما شیعیان نماز در پنج وقت فضیلت بیشتری دارد، اما جمع بین نمازها نیز جایز است.

کدام تفسیر صحیح است؟

طیّ مباحث گذشته هفت تفسیر برای «عصر» گفته شد. کدام یک از تفسیرهای هفتگانه صحیح است؟

پاسخ: همان‌گونه که بارها گفته‌ایم تفسیرهای مختلف هیچ تضادّ و منافاتی با یکدیگر ندارند. بنابراین می‌توان تمام این تفسیرها را صحیح دانست. یعنی خداوند هم به غروب آفتاب که پیام‌آور پایان سلطنت روز و آغاز حکومت شب است و تحوّل عظیم در جهان به وجود می‌آورد سوگند یاد کرده، و هم به تاریخ بشر، که مملوّ از حوادث تلخ و شیرین عبرت‌آموز است، قسم خورده، و هم به عصر بعثت پیامبر اکرم ﷺ سوگند یاد کرده، و هم به عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام قسم خورده، و هم به مشکلات و حوادث انسان‌ساز سوگند یاد کرده، و هم به نماز عصر قسم خورده، و هم به وجود انسان که عصاره عالم هستی است، سوگند یاد کرده است. آری! به تمام این امور هفتگانه سوگند که انسان در حال ضرر و زیان است.

آنچه برای آن قسم یاد شده است:

مباحث گذشته پیرامون «قسم» و «متعلّق قسم» و تفسیرهای مختلف واژه «عصر» بود، که اهمیّت فراوان سوگند مورد بحث را روشن کرد. ولی اکنون باید از «مقسم له» یعنی آنچه که خداوند متعال به خاطر آن سوگند به عصری مهم یاد کرده بحث کنیم:



خداوند برای این نکته مهم سوگند یاد کرده که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ خُسْرٍ» تمام انسانها در هر پست و مقام و موقعیتی که هستند و از هر رنگ و نژاد و قومیتی که باشند در حال خسران و زیانند!

توضیح اینکه: طبیعت انسان طبیعت خسران و ضرر است. زیرا سرمایه مهم انسان عمر اوست. و این سرمایه از سالها و ماهها و روزها و ساعتها و دقیقه‌ها و ثانیه‌ها تشکیل شده، و اجزای این سرمایه تدریجاً در حال نابودی و از بین رفتن است؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم. همه چیز قابل جبران، و بسیاری از چیزها قابل بازگرداندن است، اما سرمایه از دست رفته عمر انسان نه قابل جبران است، و نه قابل بازگرداندن. و لهذا می‌گوییم: «طبیعت انسان، خسران و ضرر و زیان است».

علی‌علیه که سخنان ارزشمندش در هر موضوعی چراغ راه است، می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ هر نفس انسان را یک گام به مرگ نزدیک می‌کند»^۱ چرا که استعداد و نیروهای انسان محدود است و هر چه بر عمرش افزوده شود، از استعدادهایش کاسته می‌گردد. مثلاً اگر قلب انسان توانایی ۵۰ میلیارد بار تپش داشته باشد، پس از این مقدار ضربان از کار می‌ایستد، زیرا نیرویش تمام شده است، هر چند قلب هیچ بیماری نداشته باشد. درست مانند اتومبیلی که بر اثر تمام شدن بنزین متوقف می‌شود، در حالی که هیچ اشکال فنی ندارد.

شخصی می‌گفت: «پدرم خیلی کهنسال بود و لذا بیمار شد. طبیبی بر سر بالینش حاضر شد. پس از آزمایشات اولیه گفت: ایشان بیماری خاصی ندارد، فقط نیروهایش تحلیل رفته است!».

آری انسان طبیعتاً در حال ضرر و زیان است.

فخر رازی، که از مفسران بزرگ اهل سنت است، در ذیل همین آیه می‌گوید: یکی از بزرگان می‌گفت که تفسیر آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ خُسْرٍ» را نمی‌فهمیدم، تا اینکه در یک روز گرم تابستانی یخ فروشی را مشاهده کردم که مشغول تبلیغ برای فروش یخهایش



بود. وی فریاد می‌زد: «ارحموا من یدوب ماله؛ ای مردم به کسی که سرمایه‌اش در حال ذوب شدن است رحم کنید». هنگامی که فریاد عاجزانه آن یخ فروش را در آن هوای گرم شنیدم به تفسیر آیه شریفه پی بردم.

آری عمر ما بسان یخی است که در هوای گرم تابستان در هوای آزاد به تدریج ذوب می‌شود. نه تنها نیروها از دست می‌رود، بلکه قوای انسان تحلیل می‌رود. گوش سنگین می‌شود، چشم کم فروغ می‌گردد، اعصاب ضعیف می‌شود، استخوانها پوک می‌گردد، پاها درد می‌گیرد، دست دچار لرزش می‌شود، و خلاصه تمام قوا به ضعف و سستی می‌گراید.

قیافه پهلوانی را به خاطر دارم که انسان از نگاه به قامتش لذت می‌برد، اما همان پهلوان را در سنّ کهولت سوار بر ویلچری دیدم که نوجوان کم سنّ و سالی او را این طرف و آن طرف می‌برد! نتیجه اینکه طبق صریح قرآن مجید انسان طبیعتاً در حال خسران و ضرر است.

خسران عظیم!

آیا کسی که در تجارت ضرر می‌کند و سرمایه‌اش را بر باد می‌دهد خسران عظیم کرده است؟ آیا شخصی که خانواده‌اش را از دست داده دچار ضرر مبین شده است؟ آیا کسی که فرزندش را از دست داده گرفتار زیان عظیم و بزرگ گردیده است؟ قرآن مجید خسران عظیم را چیز دیگری معرفّی می‌کند. خداوند متعال طبق آنچه در آیه ۱۵ سوره زمر آمده می‌فرماید:

«إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛ زیان‌کاران واقعی آنانند که سرمایه و وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده‌اند! آگاه باشید زیان آشکار همین است!.

آری! از دست دادن سرمایه عمر خسران مبین و ضرر عظیم است؛ چرا که سایر خسرها قابل جبران است، و تنها از دست دادن سرمایه عمر قابل جبران نمی‌باشد.



دستور العمل‌های چهار ماده‌ای:

نتیجه اینکه تمام انسانها در حال خسران و زیانند، مگر کسانی که به اصول چهارگانه زیر معتقد باشند و به آن عمل کنند: ۱. ایمان. ۲. عمل صالح. ۳. سفارش به حق. ۴. سفارش به صبر. به شرح کوتاهی در مورد هر یک توجه کنید:

۱. ایمان

ایمان اعتقاد درونی است که به انسان جهت، و مسئولیت داده، و هدف انسان را اصلاح می‌کند. ایمان اعتقادی است که تمام وجود انسان را تحت تأثیر قرار داده، و آثار آن در تمام اعضا و جوارح آدمی آشکار می‌شود. اما مراتب و مراحل دارد: ایمان در وجود انسانهای ضعیف الایمان بسان نور ضعیف شمعی است که در اطاق بزرگی روشن شده، که نور آن به سختی فضای خانه را روشن می‌کند، اما از پنجره‌ها بیرون نمی‌رود. و اگر کسی از بیرون به آن اطاق نگاه کند متوجه نور درون خانه نمی‌شود. اما ایمان انسانهای قوی الایمان بسان نورافکنی است که نه تنها فضای خانه را کاملاً روشن کرده، بلکه از تمام پنجره‌ها و منافذ خانه به بیرون پرتو می‌افکند. به گونه‌ای که از چندین کیلومتر فاصله می‌توان تشخیص داد که چراغی در آن خانه روشن است. ایمان باید قوی باشد، و آثارش در اعضا و جوارح انسان نمایان گردد. نور ایمان باید چشم را از محرمات حفظ کند، به گوش اجازه شنیدن امور غیر مجاز ندهد، پا را از رفتن به مجالس گناه باز دارد، و خلاصه در تمام اعضا اثر کند.

مؤمنان راست قامت:

ایمان انسان را همچون کوه در مقابل حوادث ثابت و استوار نگه می‌دارد، و نه تنها اجازه تزلزل و سستی به وی نمی‌دهد، بلکه باعث تزلزل و تغییر جهت بادهای و طوفانها می‌گردد! و ما این اوصاف و ویژگیها را در اصحاب و یاران حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌یابیم.

روزی علی علیه‌السلام دست میثم رضی‌الله‌تعالی‌عنه را گرفت، و او را به نخلستان کوفه برد، تا به



درخت نخلی رسیدند. حضرت به میثم فرمود: آیا این نخل را می‌شناسی؟ میثم عرض کرد: نه! فرمود: «از این درخت چوبه دارت را می‌سازند، و تو را به جرم عشق و محبت به علی بر روی آن به دار می‌آویزند».^۱

افراد ضعیف الایمان در چنین مواقعی بسیار وحشت نموده، سعی می‌کنند به گونه‌ای موضوع را به فراموشی بسپارند، و از آن منطقه عبور نکنند. اما میثم تمّار که درخت ایمانش در سایه تلمذ و شاگردی در مکتب علی (علیه السلام) بارور شده، نه تنها از این خبر وحشت زده نمی‌شود، بلکه از فردای آن گفتگو، همه روز به آن درخت سر می‌زند، و آن را آبیاری می‌کند، و با آن سخن می‌گوید: «آفرین بر تو ای درخت! تو برای من آفریده شده‌ای و من برای تو! کی می‌شود زمانی که مولایم علی (علیه السلام) وعده داده فرا رسد، و مرا به عشق آقایم بر چوبه داری که از تو می‌سازند بردار زنند».

این عکس العمل هیچ تحلیل و توجیهی جز ایمان عمیق میثم تمّار ندارد. راست قامتان مؤمن در همه اعصار و زمانها وجود دارند؛ هر چند تعداد آنها و درجات ایمانشان در زمانها و مکانهای مختلف متفاوت است. هنگامی که حزب الله سرافراز لبنان در مرداد ماه سال ۱۳۸۵ سی و سه روز در مقابل اسرائیل غاصب تا بُن دندان مسلّح مقاومت کرد، و بالاخره اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل را شکست، تمام دنیا - به ویژه غربیها و آمریکائیها - اعتراف کردند که آنچه سبب پیروزی حزب الله شد ایمان عمیق آنها بود؛ و این حقیقتی است انکارناپذیر.

ما ایرانیان آثار ایمان را در طول انقلاب اسلامی، و مخصوصاً در زمان جنگ تحمیلی هشت ساله، با تمام وجود لمس نموده‌ایم. آنچه که ما را در مقابل استکبار جهانی پیروز کرد ایمان جوانان غیور ما بود، لذا ما همواره تأکید می‌کنیم: «باید ایمان جوانان تقویت شود، که در این صورت انقلاب بیمه خواهد شد».

ما هر چند باید به سلاحهای جنگی مدرن روز مجهّز باشیم، اما نباید فقط به آن تکیه کنیم، بلکه اتّکاء ما باید بر جوانان پرشور با ایمان باشد.

۱. سیمای میثم تمّار، ص ۱۶۸.

**تجارت پرسود:**

خداوند متعال طبق آنچه در آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره صف آمده، تجارت پرسود را چنین توصیف می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُمْنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان آورید، و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید! (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد، و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد؛ و این پیروزی عظیم است!.

آری! ایمان به خدا و رسول و قیامت، و جهاد در سایه ایمان، معامله پرسودی است که خداوند از آن خبر می‌دهد.

خداوند چه مشتری خوبی است. سرمایه‌ای را که خودش داده، به بهترین قیمت می‌خرد، حداقل به ده برابر قیمت، و حداکثر تا هفتصد برابر و گاه بیشتر. برای اینکه به ارزش معامله با خدا پی ببرید به آیه زیر توجه کنید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جهانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به اینگونه که): در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید، و این است آن



پیروزی بزرگ!». ^۱

بی شک سخن خدا راست، بلکه راست ترین سخنها، و وعده او حق، بلکه با وفاترین وعده هاست؛ ولی در عین حال برای تضمین این معامله، سه سند در سه کتاب معتبر آسمانی (قرآن و انجیل و تورات) داده است؛ و در پایان به فروشنده تبریک می گوید.

۲. عمل صالح

دومین ماده از برنامه چهار ماده ای که انسان را از خسران عظیم نجات می دهد، عمل صالح است، که در حقیقت میوه درخت ایمان است. عمل صالح چیست؟ گستره عمل صالح تا کجاست؟

عمل صالح از واژه های قرآنی بسیار وسیع المعنی است و شامل هر کار خوبی که برای خدا انجام گیرد می شود. بنابراین تعریف، عبادت، زیارت، کمک به نیازمندان، ساختن درمانگاه، احداث جاده، ساختن مدارس و مؤسسات خیریه، تهیه جهیزیه دختران فقیر، آماده کردن وسیله ازدواج پسران محتاج، کمک به بیماران صعب العلاج، امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل، تنبیه غافل و مانند آن همه از مصادیق عمل صالح است. حتی اگر سنگی در وسط راه مردم افتاده باشد، و انسان با نوک پا آن را به کناری هدایت کند که مزاحم عبور و مرور مردم نباشد، این نیز عمل صالح است. ^۲

کمیت یا کیفیت؟

آنچه در عمل صالح مهم است قصد قربت و تقرّب به پروردگار است. در این صورت، اگر عمل صالح کار کوچکی هم باشد ارزشمند، و منشأ آثار بزرگی خواهد

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

۲. میزان الحکمة، باب ۲۲۷، ج ۱۰۳۸۴.



بود. در تاریخ عمل‌های صالح کوچکی سراغ داریم، که برکات بسیار مهمّی در پی داشته است. به عنوان نمونه می‌توان به داستان حضرت موسی علیه السلام و دختران شعیب پیامبر اشاره کرد.

حضرت موسی علیه السلام در عنفوان جوانی و در دفاع از یک مظلوم، مأموری از مأموران ستمگر فرعون را به قتل رساند. دستگاه انتظامی فرعون به منظور یافتن قاتل، شروع به جستجو کرد. خبر به حضرت موسی رسید، و او برای نجات جان خویش مجبور به خروج از کشور مصر شد. بدون آب و غذا و مرکب سواری و زاد و توشه لازم، به سمت مدین حرکت کرد. پس از چند روز به مدین رسید. در جلوی دروازه ورودی شهر، در زیر درختی نشست، تا خستگی سفر برطرف شود. چوپانهایی که گوسفندان خود را بر سر چاه آب می‌آوردند تا آنها را سیراب کنند توجهش را جلب کرد. ملاحظه کرد گله گوسفندی که چوپان آن دو دخترند در گوشه‌ای منتظر سیراب کردن گوسفندان خود هستند. اما دیگر چوپانها که غالباً مرد هستند به آنها نوبت نمی‌دهند. جلو رفت، جریان را از دختران پرسید. گفتند: این برنامه هر روز ماست، باید صبر کنیم همه چوپانهای مرد گوسفندانشان را سیراب کنند، سپس به گوسفندان خود آب دهیم. موسی از این رفتار ظالمانه ناراحت شد، جلو رفت و بر سر آنها فریاد زد، و بر این کارشان اعتراض کرد. آنها در مقابل اعتراض موسی تسلیم شدند، ولی هیچ کمکی جهت کشیدن آب نکردند. حضرت موسی تشنه و گرسنه به تنهایی پشت چرخ چاه رفت و آب کافی کشید، و گوسفندان دختران را سیراب کرد. دختران خوشحال به خانه رفتند. پدر پیرشان حضرت شعیب که از بازگشت زود هنگام دختران متعجب شد، علت را پرسید. دختران تمام آنچه واقع شده بود را برای پدر تعریف کردند. حضرت شعیب به دخترانش گفت: باید آن جوان را به خانه دعوت کنیم، و مزد زحماتش را بدهیم. دختران به سراغ حضرت موسی رفته، و او را به خانه دعوت کردند. حضرت شعیب علیه السلام از موسی علیه السلام سؤالاتی کرد، و او داستان فرارش از مصر و پناهنده شدن به مدین را توضیح داد. حضرت شعیب پس از شنیدن داستان موسی به

او اطمینان داد که از خطر جسته و در مدین در آرامش و امنیت خواهد بود. سپس به او پیشنهاد ازدواج با یکی از دخترانش را داد.^۱

آری! یک عمل صالح حضرت موسی که سیراب کردن گوسفندان حضرت شعیب بود، سبب شد که حضرت موسی از آوارگی نجات یابد، دارای زندگی و همسر گردد، و از همه مهمتر ده سال در خدمت یک پیامبر شاگردی کند و ساخته شود، تا آماده دریافت رسالتی بزرگ گردد. بنابراین آنچه مهم است اینکه عمل صالح با اخلاص باشد.

خلاصه اینکه دومین ماده از برنامه چهار ماده‌ای که باعث نجات انسان از خسران و زیان می‌شود عمل صالح است، که گستره آن بسیار وسیع است.

۳. تواسی به حق

سفارش به حق سومین ماده از برنامه چهار ماده‌ای مستثنیان از خاسرین و زیانکاران است. طبق آیه شریفه، اهل ایمان و عمل صالح باید همدیگر را به حق و حقوق سفارش کنند. برای عمل به این ماده، لازم است ابتدا معنای حق را بدانیم: حق به آن معنا که در قرآن مجید و روایات، و به تعبیر دیگر در معارف دینی آمده (نه آنچه در اصطلاح علم حقوق مطرح است) نوعی دین، وام، مسئولیت در مقابل دیگران است؛ اعم از اینکه بدهی مادی باشد یا معنوی. بدهی مادی مثل اینکه من از شخصی یا بانکی وام گرفته‌ام، که ادای این بدهی لازم است، و باید به موقع آن را به صاحبش بازگردانم، وگرنه حق مادی او را ضایع کرده‌ام. و اموری مانند حق و حقوق فرزندان بر پدر و مادر در مورد تربیت آنها، یا بدهی فرزندان به پدر و مادر در مورد رعایت حرمت و احترام آنها و بذل محبت و عاطفه نسبت به آنها، یا مسئولیت حکومت اسلامی در برابر آحاد مردم، و همچنین وظیفه مردم در مقابل حکومت، و حقوقی از این قبیل، بدهیهای معنوی است.

۱. بقیه داستان را در سوره قصص، آیه ۲۷ به بعد مطالعه فرمایید.



آیات و روایات در مورد این نوع بدهی‌ها (حقوق معنوی) بسیار وسیع و گسترده است، تا آنجا که «حقوق بشر»، «حقوق کودک»، «حقوق زنان» و مانند آن که در جهان غرب مطرح است، در مقابل حقوق معنوی اسلام بسیار حقیر و کم‌رنگ است.

رساله حقوق امام چهارم:

حضرت سجاد علیه السلام کتابی دارد به نام رساله حقوق، که مرحوم علامه مجلسی در ابتدای جلد ۷۱ بحارالانوار - که موضوع احادیث آن حقوق است - در بیست صفحه آن را به طور کامل نقل کرده است.

امام زین العابدین علیه السلام از حق خداوند بر بندگان و حق بندگان بر خداوند، و سپس حق پیامبران و امامان بر مردم و حق مردم بر آنها شروع کرده، و در پی آن حق برادران مسلمان بر یکدیگر، حق همسایه‌ها، حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس، حق هموطنان بر یکدیگر، حق استاد بر شاگرد و بالعکس، حق دوستان و خویشاوندان بر یکدیگر، را مطرح می‌کند. در پی آن حق کافران اهل ذمه بر مسلمانان و حکومت اسلامی را مطرح نموده است. آری! آنها که به عنوان یک اقلیت سالم، در کنار مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیزی دارند، و به قوانین و مقررات حکومت اسلامی احترام می‌گذارند، حق دارند که حکومت اسلامی جان و مال و ناموس و آزادی‌های مذهبی آنها را حفظ کند.

امام علی بن الحسین علیه السلام از این فراتر رفته و حق اجزای بدن انسان را بر انسان گوشزد می‌کند؛ چشم انسان بر انسان حق دارد، گوش، زبان، دست و پا و دیگر اعضاء و جوارح، هر کدام حق و حقوقی بر انسان دارند، و آدمی باید از آنها استفاده صحیح و مشروع کند. و طبیعتاً انسان نیز بر آنها حق دارد. فراتر از این حقوق، حق عبادات بر انسان است. نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و دیگر عبادات بر انسان حق دارند.

راستی هنگامی که انسان رساله حقوق امام سجاد علیه السلام را مطالعه می‌کند به گستره



حقوق در معارف اسلامی پی می‌برد، و رحمت و عطف و مهربانی اسلام را لمس می‌کند، و بر حال افراد کم اطلاعی که این آیین سراسر رحمت را متهم به خشونت می‌کنند تأسّف می‌خورد.^۱

حق از دیدگاه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام):

حضرت علی (علیه السلام)، که طبق فرمایش پیامبر ﷺ خودمحمور حق است^۲، در توصیف و تبیین واژه حق چنین می‌فرماید: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ حق وسیع‌ترین چیزها در مقام بیان و توصیف است (اگر بخواهی حقوق را بشماری بسیار زیاد است) اما در مقام عمل از همه چیز محدودتر است (خلاصه اینکه در گفتار وسیع‌ترین امور و در عمل محدودترین آنهاست) و حق همه جا دو طرفی است».^۳

مثلاً قاتل باید قصاص شود، و اولیای دم حق قصاص او را دارند، ولی قاتل هم حقّی بر اولیای دم دارد. قاتل حق دارد که شکنجه‌اش نکنند، اگر مایل بودند مشمول عفو خود قرارش دهند، پس از قصاص او را رها نکنند، بلکه غسل و کفنش کنند، و بر جنازه‌اش نماز خوانده، سپس دفنش کنند. طبق فرمایش مولای متّقیان حقّ یک طرفه نداریم، حتّی حقّ خداوند هم دو طرفه است! حقّ خدا بر بندگان آن است که اطاعتش کنند، و حق بندگان آن است که تفضّلاً به آنها پاداش دهد. طلبکار حق دارد طلب خود را مطالبه کند، و بدهکار حق دارد در صورت عدم قدرت بر پرداخت بدهی به او مهلت دهد، همانطور که حق دارد مستثنیات دین مثل منزل مسکونی‌اش را از او نگیرد.

نتیجه اینکه حق و حقوق در معارف اسلامی جایگاه مهمّی دارد.

۱. توضیح بیشتر این مطلب را در کتاب ما «آیین رحمت» که در ردّ اتهام بی‌اساس پاپ بندیکت شانزدهم رهبر مسیحیان جهان نوشته شده، مطالعه فرمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

**مهمترین حقوق:**

سؤال: مهمترین حق پس از حق خدا و رسولش کدام حق است؟

پاسخ: حضرت علی علیه السلام در همان خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه در پاسخ این سؤال می فرماید:

«وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي؛ مهمترین حق، حق مردم بر حکومت، و حق حکومت بر مردم است.»
 حق حکومت اسلامی بر مردم این است که از آن حمایت کنند، و در مشکلات و حوادث سخت به یاریش بشتابند، و در لحظاتی که باید به صحنه بیایند در صحنه حضور یابند. و حق مردم بر حکومت آن است که جان و مال و ناموس و آبروی آنها را حفظ کند، و امنیتشان را تأمین نماید، و وسایل رفاه و آسایش آنها را فراهم کند، و مقدمات تحصیل، کار و مسکن جوانان را مهیا سازد. برای مردم جاده، بیمارستان، خیابان و پارک و دیگر لوازم و اشیای مورد نیازشان را آماده سازد.

حق و حقوق برادران دینی:

از حقوق بسیار مهم حق برادران دینی بر یکدیگر است، که دامنۀ وسیعی دارد. در برخی از روایات تا ۳۰ حق در این رابطه شمرده شده است.^۱
 در اینجا توجه شما را به روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به هفت نوع از این حقوق اشاره می کند، جلب می نمایم:

«لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةُ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ: الْأَجَلُ فِي عَيْنِهِ، وَالْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ، وَالْمُؤَامَلَاتُ لَهُ فِي مَالِهِ، وَأَنْ يُحَرَّمَ غَيْبَتُهُ، وَأَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ، وَأَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ، وَأَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا؛ هر مؤمنی بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که از سوی خداوند واجب شده است:

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۰.



۱. احترامش را حفظ کند (تحقیرش نکند، به او توهین ننماید، حرمتش را هتک نکند).
 ۲. محبت او را در دل داشته باشد.
 ۳. نسبت به او مواسات مالی داشته باشد (یعنی او را در امکاناتش شریک کند).
 ۴. غیبتش را بر خود حرام بداند (و در غیابش هم حرمت او را نگه دارد).
 ۵. به هنگام بیماری از وی عیادت کند (و اگر نیاز به کمک مالی یا چیز دیگر دارد دریغ نکند).
 ۶. در تشییع جنازه اش شرکت نماید.
 ۷. و پس از مرگش جز ذکر خیرش نگوید.^۱
- خلاصه اینکه مؤمن باید در ظاهر و باطن، در حضور و غیاب، از نظر مالی و غیر مالی، و در حیات و ممات به فکر برادر مؤمنش باشد.

۴. تواصی به صبر

چهارمین ماده از برنامه چهار ماده‌ای کسانی که می‌خواهند از خسران و زیان‌رهایی پیدا کنند، تواصی به صبر است. کسانی که ایمان آورده و عمل صالح بجا می‌آورند، علاوه بر تواصی به حق، همدیگر را به صبر و استقامت سفارش می‌کنند. «صبر» و «استقامت» در معارف اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. و در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام به صورت گسترده مطرح شده است. که برای نمونه به سه آیه و یک روایت اشاره می‌کنیم. ولی قبل از آن باید توجه داشت که صبر آن‌گونه که بعضی از انسانهای بی‌مسئولیت و ترسوها خیال کرده، و دشمنان روی آن مانور می‌دهند، به معنای پذیرش هر نوع ظلم و ستم و ذلتی نیست، بلکه به معنای ایستادگی در مقابل مشکلات و حوادث ناگوار و سختیهاست. و این مطلب از آیاتی که ذکر می‌کنیم به خوبی روشن می‌شود. توجه کنید:

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۲.



صبر در آیات قرآن:

۱. خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره انفال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند!

طبق این آیه شریفه صبر و استقامت به انسان نیرویی معادل قدرت ده نفر می‌بخشد، و لهذا هر مؤمن صابری توانایی رویارویی با ده نفر از دشمنان اسلام را دارد.

۲. گروهی از فرشتگان به هنگام ورود بهشتیان به بهشت به استقبالشان آمده، و به عنوان خیر مقدم خطاب به آنها می‌گویند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ سلام و درود بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)»^۱.

انتخاب صفت زیبای صبر، در میان صفات فراوانی که باعث بهشتی شدن بهشتیان شده، نشان از جایگاه ویژه صبر و استقامت می‌دهد.

۳. خداوند متعال در آیه ۱۵۷ سوره بقره به سه ماده امتحانی اشاره کرده، و در پایان به کسانی که در این امتحانات صبر و استقامت را پیشه خود می‌کنند، بشارت داده است. سپس می‌فرماید:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده، و آنها هدایت یافتگانند!

طبق آیه فوق، سه مدال افتخار بر سینه صابران زده شده است: ۱. صلوات و درود خداوند. ۲. رحمت خدا. ۳. هدایت مخصوص الهی.

۱. رعد، آیه ۲۴.



خوانندگان محترم! برای رسیدن به هر چیزی چه در امور دنیایی و چه در مسائل مربوط به آخرت، باید صبر و استقامت داشت که بدون تخلّق به این صفت زیبا، نه در مسائل مادی پیشرفتی حاصل می‌شود، و نه در مسائل معنوی.

صبر از دیدگاه امام علی (علیه السلام):

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: نسبت به پنج چیز به شما سفارش می‌کنم که هر چه برای تحصیل آن کوشش و تلاش کنید سزاوار است:

پنجمین آن به شرح زیر است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ بر شما باد به صبر و استقامت (در امور مختلف زندگی) چرا که نقش صبر نسبت به ایمان، همچون نقش سر نسبت به بدن است».^۱

سر فرمانده بدن است؛ زیرا چشم و گوش و مغز در سر است. و صبر نیز در پیکر ایمان، نقش مهمی همچون سر انسان نسبت به جسد دارد. برای رسیدن به مقام صابران و تخلّق به صفت زیبای صبر لازم است حالات صابران را مطالعه کنیم. زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مخصوصاً دوران مبارزه آن حضرت در مکه و هجرت به مدینه مشحون از صبر و استقامت آن حضرت است.

اقسام صبر:

معمولاً برای صبر سه شاخه ذکر می‌کنند:

۱. **صبر بر طاعت؛** طاعت و عبادت پروردگار سختی‌ها و مشکلاتی در پی دارد، که بدون صبر و استقامت امکان انجام آن نیست. به عنوان مثال هنگامی که انسان حساب اموال و دارائیش را می‌رسد، و مبلغ هنگفتی خمس بدهکار می‌شود، پرداخت آن برایش مشکل است. اینجاست که باید در مقابل انجام این عبادت صبر و استقامت کند، تا موفق بر انجام آن شود.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۲.



۲. **صبر بر معصیت؛** اگر انسان در مقابل هوای نفس سرکش تاب تحمل نداشته باشد، و نتواند در برابر خواهشهای نفسانی مقاومت کند، مغلوب شیطان و هوای نفس می‌شود. اما با استعانت از خداوند و صبر و استقامت می‌تواند دیو هوای نفس و شیطان لعین را مغلوب خود سازد.

۳. **صبر بر مشکلات؛** بی‌شک دنیا برای هیچ کس بدون سختیها و ناملازمات نیست. بنابراین، نباید به دنبال زندگی بی‌مشکل رفت. بلکه باید راه غلبه بر مشکلات، و صبر در مقابل حوادث سخت و تلخ و ناکامی‌ها را آموخت. و با استقامت، کوه مشکلات را پشت سر گذاشت.

۱۴ و ۱۵. سوگند سورۀ نجم و واقعه

با توجّه به اینکه قسم دو سورۀ فوق، هر دو سوگند به ستارگان است، لذا از هر دو قسم یکجا بحث می‌کنیم:

۱. خداوند متعال در آیات اوّلیۀ سورۀ نجم می‌فرماید:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند، که هرگز دوست شما
[=محمد ﷺ] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی
هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل
شده نیست.

۲. و در آیات ۷۴ تا ۸۰ سورۀ واقعه نیز چنین آمده است:

فَلَا أَقْسَمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعِلَمُونَ
عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾
لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾



سوگند به جایگاه ستارگان (ومحلّ طلوع وغروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید! که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند]. آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است.

اهمیت کارهای زیربنایی:

سوره نجم و واقعه هر دو مکی است، و همان‌گونه که بارها گفته‌ایم سوره‌های مکی غالباً متکفل بیان اصول دین است، و سوره‌های مدنی فروع دین، احکام و اخلاق را تبیین می‌کند. زیرا اول باید پایه‌ها و زیربناها را محکم کرد، و تا زمانی که پایه‌های اعتقادی مردم مستحکم نباشد مردم نه به میدان جهاد می‌روند، نه رغبتی نسبت به انجام واجبات خواهند داشت، و نه انگیزه‌ای برای ترک گناهان و محرمات. و لهذا، معتقدیم در عصر ما نیز برای مبارزه با مفساد اجتماعی، اقتصادی، نظیر بی‌حجابی، بدحجابی، افراط و تفریط‌ها، اسراف و تبذیرها، رباخواری و رشوه خواری و مانند آن، باید پایه‌های عقیدتی مردم را محکم کرد. نباید فشارها را فقط متوجه دادگاه‌ها، جریمه‌ها، مجازات‌ها و اجرای حدود و مانند آن کرد، بلکه علاوه بر این کارها، باید در بخش فرهنگی و تقویت اعتقادات مردم نیز سرمایه‌گذاری کرد.

صدا و سیما باید عمده فعالیت‌های خود را در این بخش متمرکز کند. رسانه‌ها باید در مورد عقاید مردم مانور دهند. مساجد، نمازهای جمعه، عزاداری‌ها، همایش‌ها، مجالس وعظ و مانند آن باید به پیروی از پیامبر اسلام ﷺ ابتدا به استحکام اصول اعتقادی مردم اهتمام ورزند.

همان‌گونه که غالب مباحث سوره‌های مکی اصول عقاید است، سوگندهای مورد بحث نیز در مورد یکی از اصول اعتقادی یعنی نبوت پیامبر اسلام ﷺ و معجزه آن حضرت، مطرح شده است.



کدام ستاره؟

در سوگند اوّل خداوند به ستاره، هنگام افولش قسم یاد کرده است. در اینکه منظور از ستاره مذکور چه ستاره‌ای است؟ بین مفسّرین اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از مفسّرین معتقدند منظور ستاره ثریاست که از هفت ستاره تشکیل شده است. شش ستاره آن نسبتاً راحت دیده می‌شود، اما ستاره هفتم بسیار کوچک است، و به سختی دیده می‌شود. بدین جهت چشم‌های تیزبین را به وسیله مشاهده این ستاره کوچک آزمایش می‌کنند. طبق این تفسیر، ترجمه آیه شریفه چنین است: «سوگند به ستاره دور دست ثریا هنگامی که افول و غروب می‌کند».^۱

عده‌ای دیگر از مفسّران بر این عقیده‌اند که منظور از نجم در آیه مورد بحث ستاره «شعری» است. ستاره‌ای که بسیار درخشان است؛ «سوگند به ستاره بسیار درخشانده شعری، هنگامی که افول می‌کند».^۲

ولی به عقیده ما هیچ یک از این دو نظریه دلیل روشنی ندارد. بنابراین، نجم در آیه سوگند همه ستارگان آسمان را شامل می‌شود. ستارگانی که در عالم خویش واقعاً عظمت دارند، و خورشید در برابر آنها ناچیز و کوچک است. جالب اینکه قرآن زمانی به ستاره‌ها سوگند خورده که نزد مردم آن زمان ارزشی نداشتند، بلکه مردم قادر نبودند تصویر صحیحی از ستارگان در ذهن خود داشته باشند. زیرا اعراب زمان نزول قرآن تصوّر می‌کردند که ستارگان بسان میخهایی هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده و هیچ حرکتی ندارند!

لحظه غروب ستارگان:

سؤال: چرا خداوند متعال به لحظه افول و غروب ستاره‌ها قسم خورده است؟

پاسخ: جواب این سؤال را قرآن در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و ستاره پرستان

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۸۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۷۷.



داده است. هنگامی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت و ستاره درخشانی در آسمان ظاهر شد، حضرت به عنوان همراهی با بت پرستان گفت: این ستاره پروردگار من است!^۱ اما هنگامی که ستاره پس از مدتی مکث در آسمان افول کرد، فرمود: خدایی که غروب کند و از نظرها پنهان گردد و تحت تأثیر حوادث عالم باشد را به عنوان خدا نمی‌پذیریم! بلکه خدایی را می‌پرستم که همواره شاهد و ناظر باشد، و هیچگاه غروب و افول نداشته باشد.

بنابراین، با توجه به اینکه افول و غروب ستاره نشان می‌دهد که آن هم مخلوقی از مخلوقات خداست، و خالق توانا و عالم ومدبری آن ستاره و دیگر موجودات عالم را اداره می‌کند، لذا خداوند متعال به لحظه غروب ستارگان قسم خورده است.

سوگند به مدار ستارگان:

از آنجا که مدار ستارگان از اهمیت والایی برخوردار است، خداوند به مواقع النجوم (مدار ستارگان) سوگند یاد کرده است.

ستارگانی را که با چشم غیر مسلح دیده می‌شود تا پنج هزار ستاره شمرده‌اند. اما آنچه در کهکشان ما، کهکشان راه شیری، با چشم مسلح قابل رؤیت است ۲۰۰ میلیارد ستاره است، که خورشید عالمتاب با تمام عظمتش یک ستاره متوسط آنهاست! تمام این ستاره‌ها میلیون‌ها سال است که در مدار خاصی حرکت کرده، و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده و نخواهند شد. واقعاً خالق آسمان و ستارگانش چقدر قدرتمند و عالم و مدیر و مدبر است که تمام این ستارگان را در مسیر و مدار خود قرار داده و آنها را به خوبی اداره می‌کند. به راستی این سوگند برای کسانی که اطلاع کافی از ستارگان و مدارات آن داشته باشند سوگند عظیمی است.

یکی از این ستارگان، کره زمین است که اگر از ستارگان دیگر به آن نگاه کنیم همچون سایر ستارگان است. این ستاره صدها میلیون سال است که در مدار خاص



خود چرخیده، و فاصله خود را با دیگر ستارگان از جمله خورشید حفظ کرده است. زمین بر اثر حرکت دورانی اش تعادلی بین قوه جاذبه و دافعه خورشید ایجاد کرده، تا نه از مدار خارج می شود، و نه جذب خورشید گردد؛ بلکه همواره در مسیر خاص خود حرکت کند. آری! این سوگندها برای کسانی که بدانند عظیم و با ارزش است!

آنچه برای آن قسم یاد شده است:

در سوره نجم، برای اثبات نبوت سوگند یاد شده است؛ توجه کنید:

«سوگند به ستارگان هنگامی که غروب می کنند، که هرگز محمد ﷺ منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. آن حضرت نه گمراه است، و نه متعصب، و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه سخنانش از مشکات وحی سرچشمه گرفته است». این آیات به روشنی می گوید: «رفتار و سیره پیامبر اکرم ﷺ همچون آیات قرآن حجت است». با توجه به این مطلب، چطور برخی از مسلمانان پس از پیامبر ﷺ به خود جرأت داده، و گفته اند: «مُتَعَتِّانِ كَانَا مَشْرُوعَيْنِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنْهِي عَنْهُمَا، مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ؛ دو نوع متعه در عصر رسول خدا ﷺ مشروع و جایز بود، ولی من از آنها نهی می کنم: حج به صورت تمتع و ازدواج موقت».^۱

مگر نه اینکه پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی گفت؟ مگر نه اینکه حضرت رسول تمام احکام را بر اساس وحی الهی بیان می کرد؟ پس چگونه این افراد به خود اجازه دادند احکامی را که پیامبر اعظم وضع کرده، تغییر دهند و حلال خدا را حرام کنند؟ زشت تر از این، مطلبی است که در کتاب صحیح بخاری آمده است. توجه کنید:

ابن عباس می گوید: هنگامی که بیماری پیامبر اسلام شدت گرفت، فرمود:

«أُتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ؛ کاغذی بیاورید، تا وصیتنامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید».^۲

۱. شیعه پاسخ می گوید، ص ۱۲۸.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۵ (باب کتابه العلم، ح ۵۵).

پیامبری که هرگز مطابق هوای نفس و خواهش دل سخن نمی‌گوید، در آخرین ساعات عمر از پیروانش تقاضا می‌کند کاغذی بیاورند تا مطالب مهمی را برای آنها بنویسد.

اما در میان بهت و حیرت همه، خلیفه دوم وقاحت و بی‌شرمی را به اوج خود رسانده می‌گوید: «ان النبی ﷺ غلبه الوجع؛ بیماری بر پیامبر غلبه کرده و حرفهایش اعتباری ندارد!». و طبق برخی از روایت عبارت زشت‌تری به زبان آورد: «ان الرجل لیهجر؛ پیامبر (نعوذ بالله) هذیان می‌گوید (به سخنانش توجه نکنید)». و بدینوسیله مانع نوشتن وصیت حضرت شد. آیا این سخنان با آیات قرآن سازگار است؟

ما شیعیان باید شکرگزار خداوند باشیم که به دامن اهل البیت (علیهم‌السلام) چنگ زده، و در سایه هدایت‌های آنان دچار این اشتباهات بزرگ نمی‌شویم. که هر کس به حدیث پیامبر عمل کند، و به قرآن و عصمت پناه ببرد هرگز گمراه نخواهد شد.^۱

خلاصه اینکه در سورة نجم برای اثبات نبوت سوگند یاد شده است.

قرآن کریم:

و اما در سورة واقعه برای اثبات حقانیت قرآن قسم یاد شده است؛ توجه کنید: «سوگند به جایگاه ستارگان، که کتاب آسمانی مسلمانان، قرآن کریم است که جز پاکان نمی‌توانند به آن دست یابند».

تفسیر ﴿لایمسّه الا المطهرون﴾:

دو تفسیر برای این آیه شریفه بیان شده است:

الف) خطوط قرآن باید با وضو و غسل لمس شود. بنابراین مسلمانان باید مراقب باشند که آیات قرآن را، چه در قرآن باشد یا در کتابها و روزنامه‌ها و نشریات و جاهای دیگر، بدون وضو دست نزنند.



سؤال: با توجه به تفسیر فوق، آیا بهتر نیست در روزنامه‌ها و نشریات، که به طور گسترده در دسترس مردم است، و بدون وضو به آن دست می‌زنند، آیات قرآن و اسماء مقدسه منعکس نشود، تا حرمت آن محفوظ بماند؟

پاسخ: این نوع تفکر، اشتباه است و باعث فراموشی آیات قرآن و اسامی مقدسه می‌شود. باید آیات قرآن در روزنامه‌ها، جراید، نشریات و کتابها نوشته شود، و مردم عادت کنند که با وضو به آن دست بزنند، و اگر نیاز آنها برطرف شد اوراقی که حاوی آیات قرآن و اسامی مقدسه است را در جایی دفن کنند، و یا در رودخانه‌ای بریزند، و یا به مراکزی که آن را خمیر کرده و تبدیل به کارتن و مانند آن می‌کنند تحویل دهند. و این مسأله در عصر حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز رواج داشته است. زیرا در آن زمان سکه‌هایی در دست مردم بود که یک طرف آن جمله «لا اله الا الله» و در سمت دیگر «محمد رسول الله» نقش بسته بود، و هیچ یک از ائمه علیهم‌السلام از این کار جلوگیری نکردند. ب) منظور از آیه شریفه حقایق و معانی و محتوای آیات قرآن است، که تنها افراد پاکدل و باتقوا به آن می‌رسند، و کسانی که نفس خود را تطهیر نکرده، و به صفای باطن نرسیده، و درجاتی از تقوا را طی ننموده‌اند، از حقایق و محتوای آیات قرآن نصیبی نمی‌برند. این تفسیر در آیه دوم سوره بقره نیز آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». قرآن مجید همه را هدایت می‌کند، هدایت‌های عمومی و معمولی، برای عموم مردم است، ولی برای کسانی که مراتبی از تقوا را طی کرده باشند هدایت‌های خاصی دارد. هدایت خاص و عمیق برای پاکان و پرهیزکاران خواهد بود. آنها که نور توحید قلبشان را روشن ساخته است.

دراست قرآن و آثار فراوان آن:

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایت عمیق و پرمعنایی که در کنز العمال آمده، خطاب به معاذ بن جبل می‌فرماید:

«إِنْ أَرَدْتَ عَيْشَ السُّعْدَاءِ، وَمِيتَةَ الشُّهَدَاءِ، وَالنَّجَاةَ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، وَالْأَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ،



وَالنُّورَ يَوْمَ الظُّلُمَاتِ، وَالظَّلَّ يَوْمَ الْحُرُورِ، وَالرَّيَّ يَوْمَ الْعَطَشِ، وَالْوَزْنَ يَوْمَ الْخِفَّةِ،
وَالْهُدَى يَوْمَ الضَّلَالَةِ، فَادْرُسِ الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ ذِكْرُ الرَّحْمَنِ، وَحِزْزٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُجْحَانٌ
فِي الْمِيزَانِ؛ ای معاذ! اگر طالب زندگی سعادت‌مندانه، و مرگ در راه خدا، و نجات در
روز قیامت، و امنیت در روز وحشت، و نور در هنگامه ظلمات قیامت، و سایه آرامش
در آفتاب سوزان محشر، و سیرابی در روزی که همه عطشانند، و سنگینی کفّه اعمال
در روزی که کفّه اعمال همه سبک است، و هدایت در روز ضلالت و گمراهی هستی،
همه اینها در سایه دراست و عمل به قرآن حاصل می‌شود. چرا که قرآن یاد خدای
رحمان، و امان از شیطان، و سبب سنگینی ترازوی اعمال می‌شود.^۱
طبق روایت فوق، درست و تفکر و اندیشه در قرآن دوازده امتیاز و ثمره دارد.

۱۶. سوگند سوره ذاریات

آخرین قسم از قسمهای یگانه سوگندی است که در آیه هفتم سوره ذاریات آمده است. توجه کنید:

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست، که شما (درباره قیامت) در گفتاری مختلف و گوناگونید! (تنها) کسی از ایمان به آن منحرف می شود که از قبول حق سرباز می زند.

حُبُّک، معجزه علمی قرآن!

خداوند متعال در این آیات به آسمان با ویژگی خاصی سوگند یاد کرده است، که از این جهت قسم تازه ای محسوب می شود. زیرا هر چند قبلاً هم به «سما» قسم خورده بود، اما تنها در این سوره به «آسمان ذات حُبُّک» سوگند یاد کرده است.

«حُبُّک» جمع «حِبَّاک» به معنای چین و شکن است. به مثالهای زیر توجه کنید تا معنای چین و شکن روشن شود:

۱. هنگامی که نسیم ملایمی بر شن زارها می وزد، شن ها دارای چین و شکنهای منظم و مرتب و زیبایی می شوند.

۲. تصوّر کنید در کنار دریا هستید، و نسیم آرامی بر سطح دریا می وزد. بر اثر وزش



این نسیم، آب دریا مَواج شده، و چین و شکنهای منظم و زیبایی پیدا می‌کند.

۳. کسانی که موهای بلندی دارند چین و شکنهای زیبایی در موهای آنها ایجاد می‌شود. نتیجه اینکه «حُبُک» به معنای چین و شکن‌ها است.

پس از روشن شدن معنای حُبُک، به بیان معجزه علمی قرآن در این آیه می‌پردازیم، و برای این منظور لازم است ابتدا نظریه عوام مردم، و سپس دانشمندان علم هیئت در عصر نزول قرآن را در مورد آسمان بدانیم.

مردم عصر رسول اکرم ﷺ معتقد بودند که آسمان گنبد نیلوفری است که با فاصله چند کیلومتری بالای سر ما قرار گرفته، و ستاره‌ها بسان میخهای نقره‌ای شکلی هستند که به سقف آسمان کوبیده شده‌اند، و ماه و خورشید، که به اندازه یک بشقاب بیشتر نیست، نیز بر سقف آسمان کوبیده شده است. علاوه بر اینکه هیچ یک از ستارگان و ماه و خورشید حرکتی از خود ندارند، بلکه با حرکت آسمان می‌چرخند!

اما دانشمندان آن زمان همگی تسلیم هیئت بطليموس بودند. نظریه‌ای که تا چهارصد سال پیش بر تمام محافل علمی - فلکی جهان حکومت می‌کرد، و توسط گالیله ابطال شد. مطابق این نظریه فاصله کره زمین تا ستارگان چندصد کیلومتر بیشتر نبود (یعنی یک ثانیه نوری) و آسمان از کره‌های بلورینی تشکیل شده، که همانند پوسته‌های پیاز روی هم قرار گرفته است. ناهید، عطارد، پلوتون، زهره و دیگر کره‌ها هر کدام بر روی دیگری همچون پوست پیاز نهاده شده، و ستارگان در لابه‌لای آنها هستند. البته با این تفاوت که این کره‌ها حرکت مستقل دارند، و بر روی هم می‌چرخند.

اما یافته‌های علم امروز از آسمان و ستارگان آن واقعاً اعجاب‌آور است. دانشمندان عصر ما مجبور شدند برای تعیین فاصله ستارگان از یکدیگر، مقیاسی غیر از مقیاس‌های زمینی ابداع و اختراع کنند. آنها برای این منظور حرکت نور را معیار قرار دادند. نور در یک ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر می‌پیماید، یعنی در این مدت کوتاه هفت دور بر گرد کره زمین می‌چرخد! و در یک دقیقه ۱۸ میلیون کیلومتر، و در یک



ساعت یک میلیارد و هشتاد میلیون کیلومتر، و در یک شبانه روز ۲۵/۹۲۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر، و در یک سال، ۹/۴۵۹/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر مسافت را طی می‌کند. با توجه به این مقیاس، فاصله بعضی از ستارگان با ما یک میلیون سال است! یعنی یک میلیون سال طول می‌کشد که نور آنها به ما برسد، و چه بسا وقتی نور آنها به ما می‌رسد از بین رفته باشند!

ستارگانی شناسایی شده‌اند که نور آنها پس از یک میلیارد سال نوری به ما می‌رسد. واقعاً این اعداد و ارقام، خیره‌کننده و سرسام‌آور است. جالب اینکه: این چیزی است که علم امروز به آن دست یافته، و چه بسا بر اثر پیشرفت علوم و صنایع و ابزار و دستگاهها، در آینده مطالب اعجاب‌آورتری کشف شود!

با توجه به مطالب بالا به سراغ قرآن مجید می‌رویم. قرآن مجید در محیط عربستان در میان مردمی که در مورد آسمانها چنان تفکراتی داشته، و دانشمندان هم بدان شکل معتقد بودند، در مورد خلقت و آفرینش آسمانها چنین می‌فرماید:

«لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛

آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.^۱ در مورد آیه مورد بحث، که معتقدیم از معجزات علمی قرآن مجید است، دانشمندان علم نجوم با تلسکوپهای بسیار قوی، که بعضاً قطر ذره بین‌های آن چندین متر است، و در نقاط مرتفع که آسمانی صاف دارد نصب شده، ستارگان را رصد کرده و از کهکشانها تصویرهایی تهیه کرده‌اند. (کهکشان مجموع ستارگانی است که در یک حلقه دوران داشته، و هر کدام حاوی ستارگان بسیار زیادی است. کهکشان ما، یعنی کهکشان راه شیری دویست میلیارد ستاره دارد.) هنگامی که به تصویرهای تهیه شده از کهکشانها نگاه می‌کنیم ناخودآگاه به یاد آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» می‌افتیم! چرا که چین و شکنهای ستارگان کهکشانها کاملاً مشهود و قابل رؤیت است!



عجیب اینکه ستارگان کهکشانشانها به صورت مارپیچ و دارای چین و شکنهای جالبی است. و این از معجزات علمی قرآن است که ۱۴۰۰ سال پیش از چین و شکنهای مذکور خبر داده، و اکنون معنای آن روشن شده است.

سوگند به آسمان برای چه؟

از مباحث گذشته اهمیت سوگند به آسمان پرچین و شکن روشن شد. اکنون باید دید که این سوگند مهم برای چه مطلب مهمی است؟

آیه شریفه ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ پاسخ این سؤال را می‌دهد.

سوگند به آسمان دارای چین و شکن، که مخالفان پیامبر و قرآن و معاد گرفتار تناقضات آشکارند، و این تناقض‌گویی دلیل بر بطلان سخنان آنهاست. هنگامی که باز پرس دادگاه از متهمی در جلسات مختلف که در زمانهای متفاوتی تشکیل می‌شود، بازپرسی نموده، و سخنانش را یادداشت می‌کند، سپس آنها را در کنار هم می‌گذارد و متوجه تناقضات سخنان او می‌شود، می‌فهمد که متهم دروغ می‌گوید، زیرا دروغگو حافظه خوبی ندارد.

مشرکان و بت پرستان نیز چنین بودند. یک روز پیامبر را مجنون خواندند، روز دیگر شاعرش نامیدند، روز سوم از وی به عنوان ساحر یاد کردند، و بالاخره تعلیمات قرآنی وی را محصول شاگردی حضرت نزد بشری همانند خودش مطرح کردند. این تناقض‌گویی مشرکان دلیل بر بطلان سخنان آنهاست. زیرا کسی که دیوانه است هرگز نمی‌تواند شاعر یا ساحر باشد؛ چرا که شعر و سحر نیاز به هوش بالایی دارد.

آنان در مورد قرآن نیز دچار تناقض‌گویی شدند. گاه آن را سحر نامیدند، و گاه کهانت خواندند، و گاه از آن به اساطیر اولین تعبیر کردند. و هنگامی که به آنها گفته می‌شد اگر آن طور که شما ادعا می‌کنید قرآن ساخته و پرداخته ذهن بشر است، سوره‌ای همانند آن بیاورید! آنها هرگز قادر بر انجام این کار نبوده و نخواهند بود؛ هر چند به کمک هم بشتابند، و به غیر خدا از تمام امکانات استفاده کنند. خلاصه اینکه تناقض‌گویی کفار و مشرکان دلیل مهمی بر بطلان سخنان آنهاست.



لجاجت و تعصّب:

در آیه بعد «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» به دو بلای خانمانسوز جامعه انسانی و دو صفت زشت و رذیله اخلاقی، یعنی لجاجت و تعصّب اشاره می‌کند. افراد لجوج و متعصّب که حاضر به پذیرش حق نیستند، منحرف می‌شوند. اگر تمام ۱۲۴ هزار پیامبر هم برای انذار و هدایت انسانی که مبتلا به لجاجت و تعصّب است بیایند، و هر کدام معجزه‌ای ارائه دهند، نمی‌پذیرد، بلکه همه آنها را متهم به سحر و جنون می‌کند! اما اگر اهل منطق باشد در گام اول تسلیم حق می‌شود.

خداوند متعال در آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء اشاره‌ای به گروهی از افراد لجوج زمان پیامبر اسلام ﷺ کرده است. آنها که ایمان خویش را منوط به معجزه‌های پی در پی و غیر عاقلانه‌ای می‌کردند. طبق این آیات آنها هفت نوع معجزه طلب کردند. توجه کنید:

۱. ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا».

۲. عده‌ای دیگر گفتند: ما هرگز تسلیم تو نمی‌شویم تا اینکه باغی از نخل و انگور ایجاد کنی، که نهرهای آب در لابه لای آن جاری باشد «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا».

۳. گروه سوم عرض کردند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه قطعات (سنگهای) آسمان را - آن چنان که می‌پنداری - بر سر ما فرود آوری! «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا».

واقعاً انسان چقدر باید نادان باشد که تقاضای چنین معجزه‌ای کند. چون در صورت تحقق دیگر زنده نخواهد ماند تا ایمان بیاورد، اما حجاب لجاجت جلوی فهم مطالب بسیار ساده و پیش پا افتاده را نیز از آنها گرفته است.

۴. به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه خداوند و فرشتگان را در برابر ما ظاهر کنی! «أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا».



۵. پنجمین معجزه درخواستی آنها این بود که پیامبر ﷺ برای خود خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا بسازد! ﴿أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ﴾.
۶. معجزه دیگر اینکه از پیامبر خواستند به سمت آسمان بالا رود، و به آسمانها پرواز کند! ﴿أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ﴾.
۷. و بالاخره لجاجت را به اوج رسانده و گفتند: حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم ﴿وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ﴾.
- چنین آدمهای لجوجی هرگز ایمان نمی‌آورند، حتی اگر تمام معجزات درخواستی آنها تحقق یابد. آنها اگر واقعاً به دنبال حقیقت بودند، معجزه قرآن که هیچ کس توانایی آوردن یک سوره آن را هم ندارد کافی بود.
- از خداوند می‌خواهیم که اگر آثاری از لجاجت در دل ماست، یا نشانه‌هایی از تعصّب بی‌منطق در روح و جان ما لانه کرده، آن را بزداید. که با بیرون رفتن لجاجت و تعصّب، قلب و روح انسان آماده پذیرش حق می‌گردد.